**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏1 ؛ ص22**

1 (1001)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه ياد ميكند در آن آغاز آفريدن آسمان و زمين و خلق آدم را:

[قسمت أول آفريدن آسمان و زمين‏]

(1) حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه همه گويندگان از مدح و ثناى او عاجزند (توانائى مدح و ثنائى كه لايق ذات او باشد ندارند، و از اينرو است كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمود: لا أحصى ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك يعنى مرا توانائى مدح و ثناى تو نيست، تو خود بايد ثنا گوى ذات اقدس خود باشى) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهاى او درمانده (زيرا نعمتها و عطاهاى حق تعالى غير متناهى و آخرى براى آنها متصور نيست، چنانكه در قرآن كريم س 14 ى 34 مى‏فرمايد: و إن تعدوا نعمت الله لا تحصوها يعنى اگر بخواهيد نعمتهاى خدا را بشماريد توانائى نداريد، پس كسيكه نتواند نعمتهاى پروردگار را بشمارد چگونه مى‏تواند حق او را ادا كند و شكرش را بجا آورد، لذا مى‏فرمايد:) و كوشش كنندگان نمى‏توانند حق نعمت او را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 23

ادا كنند (پس منتهى درجه سپاسگزارى آنست كه بنده بعجز از اداى حق نعمت او اعتراف كند) (2) خداوندى كه حقيقت او را صاحبان همت بلند درك نمى‏كنند، و زيركيها و هوشهاى غواص (كه فرو مى‏روند در درياى افكار) باو دست نيابند (چگونه ممكن مى‏تواند حقيقت ذات او را در يابد) (3) خداوندى كه صفتش را نهايتى نيست (زيرا او را هيچ صفتى زائد بر ذات نباشد تا محدود و معين گردد) و نه خود او را صفتى است موجود و ثابت (كه در آن مقيد و منحصر شود و احاطه بجميع صفات او نمايد، زيرا قيد و حصر از لوازم امكان است و واجب «جل شأنه» از آن منزه باشد) و او را وقت و زمانى نيست كه معين شده باشد (و گفته شود بسيار وقت است كه بوده يا تازه موجود شده، زيرا او خالق زمان و بى نياز است از اينكه در زمان باشد تا زمان باو احاطه نمايد) و نه او را مدت درازى است (كه بآن منتهى شود يعنى مدت ندارد، پس او است ازلى و ابدى و زمان ندارد تا أجل و مدت داشته باشد، زيرا زمان مقدار حركت است و حركت از عوارض جسم و او از جسميت مبرى است، پس محال است و نمى‏شود كه در زمان باشد) (4) خلائق را به قدرت و توانائى خود بيافريد (چنانكه در قرآن كريم س 17 ى 51 مى‏فرمايد: أو خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من‏ يعنى مى‏گويند كيست ما را پس از مرگ باز آرد و زنده كند، اى رسول اكرم در پاسخ ايشان بگو شما را زنده كند آن كسيكه در اول بار بيافريد) و بادها را بسبب رحمت و مهربانيش پراكنده كرد (چنانكه در قرآن كريم س 7 ى 57 مى‏فرمايد: و هو الذي يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته‏ يعنى او است آن كسيكه بادها را مى‏فرستد مژده دهنده پيش از آمدن رحمت خود يعنى پيش از آمدن باران بزمين) و حركت و جنبش زمين را به سنگهاى بزرگ و كوهها ميخكوب و استوار گردانيد (تا متحرك و مضطرب نگردد و شما به آسودگى زندگى كنيد، چنانكه در قرآن كريم س 16 ى 15 مى‏فرمايد: و ألقى في الأرض رواسي أن تميد بكم\* يعنى خداوند متعال كوههاى بزرگ را استوار نمود تا مبادا زمين حركت كند و شما را از سويى بسوى ديگر بيندازد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 24

(5) اساس دين (چيزيكه بسبب آن خداوند متعال پرستش ميشود) شناختن او است (دانسته شود كه اوست آفريننده موجودات) و شناختن كامل تصديق و گرويدن باو است و تصديق تمام توحيد و يگانه دانستن او است و كمال توحيد خالص نمودن عملست براى او (زيرا توحيد تكميل نمى‏گردد مگر به اخلاص يعنى خدا شناس هر چه گويد و هر چه كند بايد خاص براى او باشد و به هيچ غرضى از اغراض دنيويه نيالايد) و كمال اخلاص آنست كه صفات زائده بر ذات براى او تصور نكند (گفته نشود علم حق تعالى مثلا صفت زائده خارجى است كه بر ذات او عارض شده كه اين عقيده منافى با توحيد و يكتا دانستن او است) زيرا هر صفتى گواهى مى‏دهد كه آن غير از موصوف است و هر موصوفى گواهى مى‏دهد كه آن غير از صفت است (بنا بر اين) (6) كسيكه وصف كند خداوند را (او را موصوف كرده به صفت زائده بر ذات) قرينى براى او دانسته و او را (با موجود ديگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده، و كسيكه براى او همسرى قرار داد پس او را دو تا دانسته، و كسيكه دو تا دانستش پس او را تجزئه و تقسيم كرده (و هر چيزيكه قابل تجزئه و تقسيم باشد مركب است و هر مركبى داراى اجزاء) و هر كه او را تقسيم كند باو نادان است، و كسيكه بوى نادان شود پس به سويش اشاره مى‏نمايد، و كسيكه به سويش اشاره كند او را محدود و معين ميكند (حد و نهايت براى او قرار مى‏دهد) و كسيكه محدودش دانست، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددى گردانيده) (7) و كسيكه بگويد در چيست؟ او را در ضمن چيزى قرار داده (مقر و محلى برايش انتخاب كرده) و كسيكه بگويد بر چيست؟ بعضى از امكنه را از او تهى دانسته (اگر بگويد در كجا نيست و بر كجا هست او را جسم و مركب قرار داده، و لازمه آن حدوث و نو پيدا شدن او است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 25

(8) خداوند متعال هميشه بوده است نه آنكه حادث و نو پيدا شده باشد (در اين كلمه حضرت از حق تعالى و حدوث زمانى را نفى ميكند) موجود و هستى است كه مسبوق بعدم و نيستى نيست (يعنى نه آنكه هستى او ذاتا حادث باشد كه در اين كلمه حدوث ذاتى را نفى ميكند) با هر چيزى است نه بطوريكه همسر آن باشد (پس با هر چيزى است يعنى هر چيزى باو قائم و بر پا است) و غير از هر چيزى است نه بطوريكه از آن كناره گيرد (زيرا اگر از چيزى كناره گيرد آن چيز چيزى نخواهد بود، براى آنكه اوست نگاه‏دارنده هر چيزى) فاعل است و فعل از او صادر ميشود نه بمعنى حركات و انتقالات از حالى به حالى (زيرا حركت از لوازم جسم است و او از جسميت مبرى است) و نه بمعنى آلت (زيرا اگر صدور فعل از او به معاونت آلت باشد پس او بغير خود احتياج دارد و احتياج نقص و نقص بر واجب الوجود محالست، بنا بر اين بى آنكه او را چشمى باشد بالذات) بصير است و بينا بوده هنگاميكه هيچ چيزى از آنچه را كه آفريده نبوده، و منفرد است و تنها بوده هنگامى كه سكنى (چيزى كه بآن اطمينان به هم رسد) نبوده تا بآن مأنوس شود (و از انس با آن آرام گيرد) و وحشت نكند از نبودنش (پس چون شناختى او را، اكنون بطور اجمال بدان كه او است خداوندى كه به قدرت كامله) (9) مخلوقات را بيافريد بدون بكار بردن فكر و انديشه (زيرا فكر در هر چيزى براى حصول امرى است كه نبوده و همه اشياء براى خداوند متعال در مرتبه ذات اولا و ابدا ثابت است) و بى تجربه و آزمايشى كه از آن استفاده كند (زيرا تجربه در باره كسى است كه بخواهد به آزمايش علم پيدا كند، نه در باره خداى تعالى كه علم او عين ذات اوست) و بى آنكه جنبشى در خود پديد آورد (آفريدن او از روى حركت نيست، زيرا حركت نفس تغير است و تغير از خواص امكان باشد) و بى اهتمام نفسى كه در آن اضطراب و نگرانى داشته باشد (كه آيا اين كار كه كرده صلاح بوده يا نه، زيرا اضطراب و نگرانى مستلزم جهل بعواقب امور است، و جهل‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 26

و نادانى بر ذاتى كه عين علم است روا نيست) (10) اشياء را از عدم و نيستى در وقت خود بوجود و هستى انتقال داد (لباس هستى بآنها پوشانيد هر وقت كه مصلحت بود) و ميان گوناگون بودن آنها را موافقت و سازگارى داد، و طبائع آن اشياء را ثابت و جاگير كرد (هر غريزه و طبيعتى را در موضع مستعد خود قرار داد) و آن طبائع را لازمه آن اشياء گردانيد (بطوريكه ممكن نيست جدائى ما بين آنها، مانند شجاعت كه لازمه مرد شجاع و دلير باشد و سخاوت كه غريزه مرد جواد و كريم است، خلاصه مخلوقات را بيافريد) (11) در حالتى كه دانا بود بآنها پيش از آفريدنشان و احاطه داشت بحدود و اطراف و انتهاء آنها، و آشنا بود به چيزهائى كه پيوسته‏اند بآن اشياء و به نواحى و گوشه‏هاى آنها (به كليات و جزئيات همه مخلوقات دانا بود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 27

(12) پس (از آنكه خداوند متعال را شناختى و بطور اجمال به كيفيت ايجاد و عوالم برخوردى، اكنون در تعقيب آنچه گذشت ببيان ديگر بنحو تفصيل بدان كه حق تعالى به قدرت و توانائى خود) شكافت جوهاى لا يتناهى را، و اطراف و گوشه‏هاى آنرا باز نموده بالاى فضا هوا و جاى خالى را بيافريد، پس در آن، آب كه موجهايش متلاطم و پى در پى بود و از بسيارى روى هم مى‏غلطيد جارى كرد، (13) آن آب را بر پشت باد تندى كه قوى و با صداى بلند بود بر نشاند پس به باد فرمان داد تا آن آب را (از هر سو) باز گرداند و محكم نگاهش دارد (تا از هم پاشيده نشود) و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جايگاه آن آب قرار داد، هوا در زير آن باد باز و گشاده و از بالايش آب ريخته شده (و در جنبش بود) (14) آنگاه باد ديگرى را آفريد و جاى وزيدن آنرا عقيم گردانيد (آن باد را فقط براى موج آب بيافريد نه براى چيز ديگر) و قرار داد آنرا كه هميشه ملازم تحريك آب باشد، و وزيدن آنرا تند كرد و مبدا تكوينش را دور دست گردانيد (به قسمى كه جاى وزيدنش شناخته نمى‏شود) پس آنرا به حركت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و بر انگيختن و بلند كردن موج درياها فرمان داد (فرمان داد تا هر گوشه‏اى از آن آب را كه خود دريايى است بموج آورد) (15) پس آن باد هم آن آب را مانند مشك جنبانيد و بهم زد، و بآن تند وزيد مانند وزيدنش در جاى خالى و وسيع (و چنان بر آن آب وزيد كه) اول آنرا به آخرش باز مى‏گرداند، و ساكنش را بمتحرك آن، تا آنكه انبوهى از آن آب بالا آمد و آن قسمتى كه متراكم و بر روى هم جمع شده بود كف كرد، (16) پس خداوند متعال آن كفها را در جاى خالى وسيع و فضاء گشاده بالا برد، هفت آسمان را (بدون اعوجاج و كجى) از آن كفها پديد آورد، زير آن آسمانها موجى را قرار داد تا از سيلان و ريزش ممنوع باشد و بالاى آنها سقفى را كه محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را بر پا نمود) بدون ستونهايى كه نگاه دارد و بى ميخ (و يا ريسمانى) كه آنها را منظم داشته باشد، (17) آنگاه آن آسمانها را به زينت ستاره‏ها و روشنى نور افكنها آرايش داد و در آنها چراغ نور افشان خورشيد و ماه درخشان را بجريان انداخت در حالتى كه (هر يك از آن ستاره‏ها و خورشيد و ماه) در فلكى است دور زننده و سقفى سير كننده و لوحى متحرك.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 28

(18) آنگاه ميان آسمانهاى بلند را باز نمود، و به انواع مختلفه از فرشتگان خود پر كرد، (قسم اول از آنان فرشتگانى هستند كه) (19) بعضى از ايشان در حال سجودند، ركوع نمى‏كنند، و برخى در ركوعند، بر پا نمى‏ايستند، و گروهى در صف ايستاده‏اند، از جاى خود بيرون نمى‏روند، و بعضى تسبيح گوينده‏اند كه خسته نمى‏شوند (همه اصناف ملائكه غير مادى هستند كه) آنان را نه خواب در چشمها و نه سهو در عقلها مى‏آيد، و نه سستى و نه غفلت فراموشى فرا مى‏گيرد، (20) و دسته‏اى از آنان (قسم دوم از فرشتگان) امين بر وحى خداوند متعال هستند و براى پيغمبران او زبانها و ترجمانانند، و براى رساندن حكم و فرمانش آمد و رفت كنندگان مى‏باشند، (21) و جماعتى از اينان (قسم سوم از ايشان) نگهبان بندگان و دربان براى بهشتهاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 29

او هستند، (22) و عده‏اى از آنان (قسم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زيرين زمين ثابت و گردنهاشان از آسمانهاى زبرين در گذشته، و اعضاء ايشان از اطراف جهان بيرون رفته، و دوشهاى آنان موافق با پايه‏هاى عرش مى‏باشد (و از هيبت و عظمت انوار الهى) (23) در برابر عرش چشمهايشان به زير افتاده 0 و در زير آن خود را به بالهايشان پيچيده‏اند (در علم و معرفت خود فرو رفته‏اند تا بحدى كه مى‏توانند در عوالم بى‏پايان معارف خدائى سير كنند، مانند طايرى كه بتوسط دو بال خويش تا اندازه‏اى كه مى‏تواند در هوا پرواز ميكند) ميان آن فرشتگان و كسانيكه فروترند از ايشان حجابهاى عزت و پرده‏هاى قدرت زده شده (كه كسى به پشت آن پرده‏ها راه علمى ندارد مگر انبياء و اوصياء ايشان و خواص از بندگان خداى تعالى و معرفت و خدا شناسى آن فرشتگان بطورى است كه) (24) پروردگارشان را در وهم و خيال به صورتى در نياورند، و نه اوصاف خلائق را بر او جارى سازند، و نه او را به مكانهايى محدود كنند، و بنظائر و امثال به جانبش اشاره نمى‏كنند (زيرا فرشتگان شناسايند و دانا، پس كسيكه پروردگارش را به صورتى در آورد و اوصاف خلائق را بر او جارى سازد و او را بحدى محدود كند و به جانبش اشاره نمايد نادان است، چنانكه پيش از اين در باب معرفت و خدا شناسى بيان شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 30

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه در كيفيت خلق آدم عليه السلام است:

(25) پس (از آنكه خداوند متعال آسمان و زمين و خورشيد و ماه و ستارگان را آفريد) از جاى سنگلاخ و جاى هموار زمين و جائى كه مستعد براى كشت و زرع بود و جاى شوره‏زار، پاره خاكى را فراهم آورد، آب بر آن ريخت تا خالص و پاكيزه شد و آنرا با آب آميخت تا بهم چسبيد، آنگاه از خاك آميخته شده شكلى را كه داراى اطراف و اعضاء و پيوستگيها و گسستگيها بود بيافريد، آنرا جمودت داد تا از يكديگر جدا نشود، و محكم و نرم قرار داد تا گل خشك شده شد (و آنرا بحال خود باز داشت) براى زمان معينى (كه در آن وقت مقتضى بود روح و حيات بآن داده شود) (26) پس آن گل خشك شده را جان داد، بر پا ايستاد در حالتى كه انسانى شد داراى قواى مدركه، كه آنها را در معقولات بكار مى‏اندازد، و فكرهايى كه در كارها تصرف مى‏نمايد، و اعضائى كه خدمتگزار خويش قرار مى‏دهد، و ابزارى (مانند دست و پا) كه در كارهايش به حركت مى‏آورد، و داراى معرفتى كه ميان حق و باطل و چشيدنيها و بوييدنيها و رنگها و جنسها را تمييز مى‏دهد، و (نيز آن گل خشك شده انسانى شد كه) (27) خلقت و طينت او به رنگهاى گوناگون آميخته گرديد (هر جزئى از اجزائش بر طبق حكمت داراى رنگى شد مانند سفيدى استخوان و سرخى خون‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 31

و سياهى مو) و داراى چيزهاى نظير يكديگر (مانند استخوان و دندان) و حالاتى ضد يكديگر و خلطهايى كه از هم جدا مى‏باشد (و آن اخلاط عبارتست) از گرمى (صفراء) و سردى (بلغم) و ترى (خون) و خشكى (سوداء) و (اما حالات ضد يكديگر عبارتند از) اندوه و خوشحالى (و خواب و بيدارى و سيرى و گرسنگى و مانند آنها) (28) و خداوند متعال (پس از آنكه چنين انسانى را آفريد و آدمش ناميد) امانت خود را از فرشتگان طلبيد و انجام عهد و پيمانى كه با ايشان بسته بود خواست (و آن امانت و عهد و پيمان با ملائكه اين بود) كه حاضر شوند براى سجده بآدم و فروتنى در مقابل عظمت و بزرگى او (چنانكه در قرآن كريم س 38 ى 71 مى‏فرمايد: إذ قال ربك للملائكة إني خالق بشرا من طين‏ ى 72 فإذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين\* يعنى ياد كن هنگامى را كه پروردگار تو به فرشتگان فرمود من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتى كه بيافريدم او را و جان دادمش بر او در افتيد و او را سجده كنيد يعنى او را تعظيم نمائيد و يا آنكه قبله خويش قرار دهيد، خلاصه چون حقتعالى او را خلق كرد) (29) پس فرمود سجده كنيد بآدم همه سجده كردند مگر شيطان كه غرور و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبختى بر وى غلبه كرد و تكبر نمود و از جهت اينكه از آتش آفريده شده خود را بزرگ دانست و آدم را كه از پاره گل خشكى بوجود آمده خوار و كوچك شمرد (و در مقابل حضرت رب العالمين «جل شأنه» ايستاد و گفت آدم را سجده نكردم چون من از او بهترم، زيرا مرا از آتش آفريدى و او را از گل، پس چون اين ادعاء را نمود خداوند فرمود از ميان ملائكه بيرون رو، زيرا تو از رحمت من رانده شدى و لعنت و خشم من تا روز جزا بر تو باد، آنگاه شيطان گفت: رب فأنظرني إلى يوم يبعثون چنانكه در قرآن كريم س 38 ى 79 مى‏فرمايد يعنى پروردگارا مرا مهلت ده تا روزى كه بر انگيخته شوند مردمان، و شايد مقصودش اين بود كه از مرگ رهائى يافته هميشه زنده بماند) (30) پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب و خشم او شامل حالش شود (چنانكه در قرآن كريم در باره كفار س 3 ى 178 مى‏فرمايد: و لا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خير لأنفسهم إنما نملي لهم ليزدادوا إثما و لهم عذاب مهين‏ يعنى گمان نكنند كسانيكه كافر شدند باينكه آنان را مهلت مى‏دهيم براى ايشان بهتر است، جز اين نيست كه مهلتشان مى‏دهيم كه زيادتر گناه كنند و به عذابى كه رسوا كننده است مبتلى گردند) و (نيز شيطان را مهلت داد) براى اينكه امتحان و آزمايش او تمام شود، و براى اينكه وعده‏اى كه باو داده بسر رسد، پس فرمود: تو از جمله مهلت داده شدگانى تا روز معلوم (تا هنگاميكه معين شده است از حيات و زندگانى بهره‏مند باشى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 32

(31) پس (از آنكه شيطان فرمان الهى را مخالفت كرد و آدم را قبله خويش قرار نداد و مانند فرشتگان او را تعظيم ننمود) خداوند متعال آدم را در مكانى كه وسائل عيش و آزاديش فراهم بود جاى داد و جايگاه او را (از همه حوادث) ايمن گردانيده (چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 35 مى‏فرمايد:

و قلنا يا آدم اسكن أنت و زوجك الجنة و كلا منها رغدا حيث شئتما، و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين‏ يعنى گفتيم اى آدم تو و همسرت حوا بهشت را جاى خود قرار دهيد و از نعمتهاى آن با خوشحالى تمام هر چه خواهيد بخوريد و نزديك اين درخت نرويد كه اگر رفتيد از ستمكاران باشيد) و از شيطان و دشمنى او ترسانيدش (چنانكه در قرآن كريم س 20 ى 117 مى‏فرمايد: فقلنا يا آدم إن هذا عدو لك و لزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى‏ يعنى گفتيم اى آدم اين ديو سركش با تو و همسرت دشمن است، پس ملتفت باشيد كارى نكند شما را از بهشت بيرون نمايد كه به بدبختى افتيد) (32) پس گول زد او را دشمنش (چنانكه در قرآن كريم س 20 ى 120 مى‏فرمايد: فوسوس إليه الشيطان، قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى‏ يعنى شيطان سخنان نا مربوط و بى‏فايده براى آدم بيان كرد و گفت اى آدم آيا مى‏خواهى ترا به درخت جاويدى و ملك بى‏زوال راهنمائى كنم، باين نوع سخنان آدم را فريب داد) براى حسدى كه بر او مى‏برد از جهت اينكه آن بزرگوار در سراى جاودانى بود، و با نيكوكاران آميزش داشت، پس (آدم بر اثر وسوسه شيطان) يقين را از دست داده بشك و ترديد گراييد (با اينكه دستور داشت در نخوردن از ميوه آن درخت گمان كرد سود در خوردن است) و تصميمى را كه داشت (بر نخوردن از ميوه آن درخت) به سستى و كوتاهى (در اطاعت امر خداوند) تبديل نمود (و از آن ميوه خود) و بجاى فرح و شادى بخوف و ترس مبتلى گرديد، و (چون ديد از شيطان فريب خورده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 33

از كردار خود شرمنده شد و) اظهار پشيمانى نمود، (33) پس حق تعالى راه توبه را باو ياد داد و كلمه رحمت را بوى تعليم نمود (چون مى‏خواست توبه او را قبول كند كلمه رحمت را باو آموخت كه پروردگارش را بآن بخواند تا توبه‏اش قبول گردد) و وعده داد كه دوباره به بهشت (به آنجائى كه در اول بار بود) باز گردد، پس او را به دنياى پر محنت و بلاء و محل تناسل و زايشگاه فرزندان فرستاد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 34

(34) و (بعد از آنكه حضرت آدم در دنيا سكنى گرفت و از آن بزرگوار فرزندان و فرزند زادگان بسيارى بوجود آمد) خداوند متعال از ميان اولادش پيغمبرانى برگزيد، و از ايشان بر وحى و تبليغ رسالت عهد و پيمان گرفت (تا آنچه را كه از جانب خداى تعالى بآنان برسد انجام دهند و مردم را بخدا شناسى دعوت كرده هيچ گونه كوتاهى ننمايند، چنانكه در قرآن كريم س 33 ى 7 مى‏فرمايد: و إذ أخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح و إبراهيم و موسى و عيسى ابن مريم و أخذنا منهم ميثاقا غليظا يعنى ياد كن هنگامى را كه از پيغمبران عهد و پيمانشان را بر وحى و تبليغ رسالت گرفتيم و همچنين از تو و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى ابن مريم، و پيمان محكم از آنان گرفتيم) در وقتى كه بيشتر خلائق عهد و پيمان الهى را (كه فطرى آنان بود) شكستند (چنانكه در قرآن كريم س 7 ى 172 مى‏فرمايد: و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم قالوا بلى شهدنا يعنى ياد كن هنگامى را كه پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتى كه در صلب پدرانشان بودند پيمان گرفت و ايشان را بر خودشان گواه گردانيد تا بتوحيد و خداشناسى كه فطرى آنان است اعتراف نمايند، پس گفت آيا من پروردگار شما نيستم؟ گفتند آرى شهادت مى‏دهيم كه تو پروردگار ما هستى. ليكن باين عهد و پيمان فطريشان وفاء نكردند) پس بحق او نادان شدند (و او را بيگانگى نشناختند) و براى او مانندها و شريكها قرار دادند، و شياطين آنان را از معرفت خدا (كه مقصود اصلى و جبليشان بود) منصرف نمودند (فريبشان دادند) و ايشان را از پرستش او باز داشتند، (35) پس خداى تعالى پيغمبران خود را در بين آنان بر انگيخت و ايشان را پى در پى مى‏فرستاد تا عهد و پيمان خداوند را كه جبلى آنان بود بطلبند و بنعمت فراموش شده (توحيد فطرى) ياد آوريشان كنند، و از راه تبليغ با ايشان گفتگو نمايند (با برهان، سخن بگويند) و عقلهاى پنهان شده را (كه در زير غبار كفر پوشيده و بر اثر تاريكى ضلالت و گمراهى مستور گرديده) بيرون آورده بكار اندازند، و آيات قدرت را بايشان نشان دهند (و آن آيات عبارتست): از آسمان افراشته بالاى سرشان و زمين گسترده زير پايشان و معيشتها و چيزهائى كه زنده‏شان مى‏دارد و اجلهائى كه نابودشان مى‏نمايد و بيمارى‏هايى كه پيرو فرسوده‏شان ميكند و حوادث روزگار و پيش آمدهاى پى در پى كه بر آنها وارد ميشود (37)، و خداى تعالى بندگان را از پيغمبر فرستاده يا كتاب نازل شده يا برهان حتمى يا راه استوار محروم ننموده (و پيغمبران) رسولانى بودند كه كمى ياران و زيادتى مخالفين آنان را (از تبليغ رسالت) باز نداشت: پيغمبرانى بودند از پيش كه نام پيغمبر آينده بآنان گفته شده، و يا از بعد كه پيغمبر قبلى او را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 35

معرفى كرده (بامت خود مبعوث شدن او را بشارت داده، چنانكه در قرآن كريم س 61 ى 6 مى‏فرمايد: و إذ قال عيسى ابن مريم يا بني إسرائيل إني رسول الله إليكم مصدقا لما بين يدي من التوراة و مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد يعنى ياد كن هنگامى را كه عيسى ابن مريم گفت اى بنى اسرائيل من بسوى شما فرستاده خدا هستم در حالتى كه تورية را كه پيش من است تصديق ميكنم و به پيغمبرى كه پس از من مى‏آيد و نامش احمد «صلى الله عليه و آله» است مژده مى‏دهم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 36

(چون شيطان بيشتر مردم را فريب داد كه بعهد و پيمان فطريشان وفا نكردند و بحق حق نادان شدند، خداوند متعال هم از جهت اتمام حجت پى در پى پيغمبران براى آنان فرستاد تا ايشان را براه راست دلالت كنند) (38) بهمين ترتيب قرنها پديد آمد، روزگارها گذشت، پدرها در گذشتند و فرزندان به جايشان نشستند، تا اينكه خداوند سبحان حضرت رسول اكرم صلى الله عليه و آله را بر انگيخت براى اينكه وعده خود را انجام دهد (چون به پيغمبران پيش وعده داده بود كه آن بزرگوار به پيغمبرى مبعوث خواهد شد) و براى اينكه پيغمبرى را به آن حضرت ختم نمايد (بعد از او پيغمبرى نمى‏فرستد) در حالتى كه از پيغمبران عهد و پيمان گرفته شده بود (تا ايشان نيز به رسالت او اقرار كنند و مبعوث شدن و خاتميتش را به امتهاى خود خبر دهند، پس پيش همه جهانيان) علامت و نشانه‏هاى او شهرت يافت، موقع ولادتش گرامى و پسنديده (بهترين اوقات) بود، (39) و مردم در آنروز داراى مذهبهاى متشتت و بدعتهاى زياد و رويه‏هاى مختلف بودند، گروهى خداوند متعال را به خلقش تشبيه مى‏كردند (مانند طايفه مجسمه كه او را مثل خلق صاحب اعضاء و جوارح و مكان مى‏دانستند) و برخى در اسم او تصرف مى‏كردند (نامهايى از اسماء الله اتخاذ نموده بتهاى خود را بآن نامها مى‏خواندند، مانند بت پرستان از عرب كه لات را از الله و عزى را از عزيز و منات را از منان گرفته آنها را معبود خويش مى‏پنداشتند) و جمعى بغير او اشاره مى‏كردند (مانند دهريين‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 37

كه طبيعت و حركات فلكيه و مرور ازمنه را مؤثر در امور مى‏دانستند، خلاصه امثال اين آراء و مذاهب باطله دنيا را تاريك كرده بود) پس خداوند متعال بوسيله آن حضرت آن مردم را از گمراهى رهائى داد و بسبب شخصيت او آنان را از نادانى نجات داد، (40) پس (آن حضرت مردم را هدايت كرد و ايشان را بمعارف الهى آشنا نمود و سود و زيانشان را بيان فرمود). حق تعالى بآن بزرگوار منتهى مرتبه قرب و رحمت خود را عطاء فرمود، و مقام و منزلتى را كه براى احدى متصور نيست براى او پسنديد و ميلش را از دنيا بجانب خود متوجه گردانيد و از مصيبت و بلاء رهائيش داده قبض روحش فرمود، درود فرستد خداوند بر او و بر آلش، (41) و (براى رهنمايى مردم تا روز قيامت پيش از رحلت خود) در ميان شما گذاشت چيزى را كه پيغمبران سلف در ميان امت خويش گذاشتند، زيرا پيغمبران آنان را بدون راه روشن و نشانه صريح سر خود وا نگذاشتند، (42) آن حضرت هم كتاب پروردگار شما را در دسترس شما گذاشت، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصتها و عزيمتها و خاص و عام و عبرتها و مثلها و مطلق و مقيد و محكم و متشابه آنرا بيان كرد، مجملهايش را تفسير و مشكلهايش را آشكار نموده است (اما حلال آن كتاب مانند س 5 ى 1 يا أيها الذين آمنوا يعنى خوردن گوشت چهارپايان زبان بسته بر شما حلال شد و منعى در آن نيست، و حرام آن مانند س 5 ى 3 حرمت عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير يعنى خوردن گوشت مردار، و خون، و گوشت خوك بر شما حرام و منع شد، و واجبات آن مانند س 2 ى 43 أقيموا الصلاة و آتوا الزكاة\* يعنى نماز را بر پا داريد و زكوة بدهيد و مستحبات آن مانند س 17 ى 79 و من الليل فتهجد به نافلة يعنى براى نماز نافله پاره‏اى از شبرا بيدار شو، و ناسخ آن مانند س 9 ى 5 فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم‏ يعنى در هر جا كه مشركين را بيابيد بكشيد پس اين آيه ناسخ آيه ايست كه در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س 109 ى 6 لكم دينكم و لي دين‏ يعنى اكنون كه از شرك دست بر نمى‏داريد دين و آئين شما براى شما باشد و توحيد كيش من، در رخصتهاى آن يعنى احكامى كه براى توسعه در امور بندگان قرار داده شده مانند س 2 ى 184 فمن كان منكم مريضا أو على سفر فعدة من أيام أخر يعنى هر كس از شما در ماه رمضان بيمار يا مسافر بود پس بعد و آن روزهايى كه در بيمارى يا مسافرت روزه نگرفته در غير ماه رمضان روزه بگيرد، و عزيمتهاى آن يعنى احكامى كه از آنها تجاوز نمى‏توان كرد مانند س 2 ى 185 فمن شهد منكم الشهر فليصمه‏ يعنى هر كه مسافر نبود و در وطن حاضر است بايد روزه بگيرد. و خاص آن يعنى لفظى كه در مورد بخصوص گفته شده و معنى آن عموميت دارد مانند س 5 ى 32 من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 38

قتل الناس جميعا و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا يعنى چون قابيل فرزند آدم برادرش هابيل را كشت و پشيمان شد به بنى اسرائيل دستور داديم كه هر كه بكشد كسيرا بى آنكه او ديگرى را كشته يا فسادى در زمين كرده باشد كه موجب كشته شدن گردد پس چنان است كه همه مردم را كشته و هر كه حيات و زندگى شخصى را سبب شود مانند آنست كه همه مردم را زنده كرده باشد، پس اين آيه در باره بنى اسرائيل نازل شده و ليكن معنى آن همه مردم را شامل ميشود، و عام آن مانند س 2 ى 47 يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي التي أنعمت عليكم و أني فضلتكم على العالمين\* يعنى اى بنى اسرائيل نعمتها مرا كه بشما بخشيدم و شما را بر جهانيان بر ترى دادم ياد كنيد، پس در اينجا گر چه لفظ على العالمين\* عموميت وارد و همه مردم جهان را شامل ميشود، ليكن معنى آن مخصوص مردم زمان بنى اسرائيل است، و عبرتهاى آن يعنى چيزهائى كه شگفت آور است و آن خود يك نوع پندى باشد مانند س 79 ى 25 فأخذه الله نكال الآخرة و الأولى‏ ى 26 إن في ذلك لعبرة لمن يخشى‏ يعنى خداوند متعال فرعون را بعذاب آخرت كه سوختن باشد و بعذاب دنيا كه غرق شدن است مبتلى نمود و غرق شدن او براى كسيكه مى‏ترسد هر آينه عبرت و پندى است، و مثلهاى آن يعنى آياتى كه مشتمل است بر تشبيهات مانند س 62 ى 5 مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا يعنى مثل كسانيكه به آموختن و خواندن تورية مأمور شدند و بآن عمل نكردند مانند خرى است كه كتابهاى بزرگ در بار دارد، و مطلق آن يعنى لفظى كه مقيد به قيدى نباشد مانند س 5 ى 6 يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم‏ يعنى اى گروه مؤمنين هنگاميكه براى نماز حاضر شديد روهاى خود را بشوئيد، و مقيد آن يعنى لفظى كه مقيد به قيدى باشد مانند س 5 ى 6 و أيديكم إلى المرافق‏ يعنى هنگام وضو گرفتن دستهاى خود را با مرفق بشوئيد، و محكم آن يعنى لفظى كه در معنى آن اشتباه و ترديدى نيست مانند س 2 ى 231 و إذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فأمسكوهن‏ يعنى بدانيد كه خداوند متعال بهر چيزى دانا است، و متشابه آن يعنى لفظى كه معنى آن واضح نيست مانند س 2 ى 228 و المطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء يعنى زنهايى كه طلاق داده شده‏اند سه طهر را كه دو حيض در ميان باشد يا سه حيض را انتظار داشته باشند، زيرا قرء كه مفرد قروء است نزد اهل حجاز بمعنى طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنى حيض، و مجملهاى آن مانند س 2 ى 43 أقيموا الصلاة\* يعنى بر پا داريد نماز را، و مشكلهاى آن مانند س 19 ى 1 كهيعص‏ (43) و مطالب آن كتاب دائر است بر چيزيكه دانستن و ياد گرفتن آن واجب است (مانند علم بيگانگى خداوند سبحان س 14 ى 52 و ليعلموا أنما هو إله واحد يعنى تا بدانند كه اوست خداى يگانه) و چيزى كه بر ندانستن آن منعى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 39

نشده است (مانند ندانستن معنى س 41 ى 1 لحم‏\*) و چيزيكه در آن وجوبش ثابت گشته و در سنت نسخ و رفع آن معلوم گرديده (مانند س 4 ى 15 و اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا يعنى بر كار زشت زنهاى شوهر دار از زنهاى شما كه زنا مى‏دهند چهار نفر مرد بالغ و عاقل و عادل از خودتان كه مؤمن باشند گواه گيريد، پس اگر آنان گواهى دادند آن زنها را در خانه خودشان نگاه داريد تا وقتى كه بميرند يا خداوند متعال آنها را از حبس خلاصى دهد، پس بمضمون اين آيه حكم زانيه حبس و نگاه داشتن در خانه خودش بود تا وقت مردن و در سنت حبس كردن نسخ شد و حكم برجم و سنگسار كردن او بر قرار گرديد) و چيزيكه عمل بآن در سنت واجب است و در آن عمل نكردن بآن اجازه داده شده است (مانند نماز خواندن در اول اسلام بطرف بيت المقدس كه در سنت واجب بود و در كتاب نسخ شد س 2 ى 144 فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره\* يعنى بطرف مسجد الحرام كه خانه كعبه است نماز بخوان و هر جا كه باشيد روهاى خود را بآن سو بگردانيد) و چيزيكه در وقت بخصوص واجب شده و در غير آن وقت واجب نيست (مانند س 62 ى 9 يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله‏ يعنى اى گروه مؤمنين هنگاميكه براى نماز روز جمعه نداء داده شد شتاب كنيد براى خواندن نماز، پس بنا بر اين خواندن نماز جمعه مخصوص بروز جمعه است و در غير آن وجوبش ساقط ميشود) (44) و آن كتاب بين چيزهائى كه حرام شده است فرق گذارده: پس كسيكه گناه كبيره‏اى مرتكب شود او را بعذابها و آتشها وعده داده (مانند س 4 ى 93 و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها يعنى هر كه از روى عمد مؤمنى را بكشد كيفر او جهنم است و در آنجا جاويد خواهد بود) و كسيكه گناه صغيره‏اى كند آمرزش را براى او مهيا نموده (مانند س 13 ى 6 إن ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم‏ يعنى پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را براى ظلم و ستم كه كرده‏اند، و ظلمى كه آمرزيده شود همان گناه صغيره است) و (نيز مطالب آن كتاب دائر است) بر چيزيكه كم آن مورد قبول است و بسيار آن شايسته و پسنديده و تحميلى هم نشده (مانند س 73 ى 20 فاقرؤا ما تيسر من القرآن‏ يعنى آنچه را ميسر است از قرآن بخوانيد پس كم خواندن آنرا مورد قبول قرار داده است و بسيار خواندنش را باختيار واگذارده كه اگر كسى آنرا ترك كرد چيزى بر او نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 40

و قسمتي [سوم‏] از اين خطبه در بيان حج است‏

(45) و (اشاره به بعضى اسرار بناى كعبه و اعمال حج گزاران و اينكه زيارت آن براى كسيكه متمكن به رفتن آنجا باشد واجب است) خداوند متعال حج بيت الحرام (حج خانه‏اى كه بر واردين به آنجا بسيارى از چيزها حرام شده) را بر شما واجب گردانيد، و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد ميشوند مانند ورود چهارپايان (ازدحام ايشان در آن خانه براى درك ثواب مانند ازدحام چهارپايان تشنه است بر سر آب) و اشتياق دارند آمدن به آنجا را مانند اشتياق كبوتران (به آشيانه خود) (46) خداوند سبحان آن خانه را براى فروتنى مردم در مقابل عظمت و بزرگيش و براى تصديق آنان به عزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزيد از بندگان خود شنوندگانى را كه اجابت كردند دعوت او را (براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 41

رفتن به آنجا، چنانكه در قرآن كريم س 22 ى 27 مى‏فرمايد: و أذن في الناس بالحج يأتوك رجالا و على كل ضامر يأتين من كل فج عميق‏ يعنى اى ابراهيم در ميان مردم فرياد كن و ايشان را بحج كردن دعوت نما، به خانه‏اى كه تو بناء كرده‏اى مردمان پياده و سواره از هر راه دورى مى‏آيند و اگر چه مركب ايشان شتر ضعيف و لاغر باشد) و فرمان او را تصديق كرده انجام دادند و در جاى پيغمبران ايستاده خود را به ملائكه كه عرش خداى تعالى را طواف ميكنند تشبيه نمودند، سود بسيارى در بازرگانى بندگى و پرستش حق تعالى (بوسيله سرمايه ايمانى) بدست مى‏آورند، و مى‏شتابند و از همه پيشى مى‏گيرند (براى رسيدن) نزد وعده گاه آمرزش او، (47) خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب كرد و احترامش را لازم دانست و رفتن به آنجا را امر كرد، پس (در قرآن كريم س 3 ى 97) فرمود:

حج بيت الحرام حق خداى تعالى است بر مردم (و اداى آن حق واجب است) بر كسيكه رفتن آنجا را توانائى داشته باشد و هر كه كافر شود (در صورت استطاعت امر الهى را انجام ندهد) به خداى تعالى زيانى وارد نياورده چون خداوند بى‏نياز است از همه جهانيان (به ايمان و عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زيان را كسى برد كه نافرمانى كند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 42

(1002)

2 (1002)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه پس از برگشتن از جنگ صفين بيان فرموده‏

[قسمت أول خطبه در حمد و ثناي خداوند]

(صفين سرزمينى است در سمت غربى فرات بطرف شام كه در آنجا جنگ مشهور بين آن بزرگوار و معاويه واقع شد):

(1) خداوند متعال را سپاسگزارم براى تمام گردانيدن نعمتش و فرمانبردارى در مقابل بزرگوارى و عزتش و نگاه‏داشتن از معصيتش (زيرا شكر در هر نعمتى علاوه بر اينكه نعمت را مى‏افزايد خود راهى است بسوى بندگى و نكردن معصيت) (2) و از او كمك مى‏طلبم براى احتياجى كه به بى نياز گردانيدنش دارم، زيرا كسيرا كه او هدايت نمايد گمراه نمى‏شود، و كسيرا كه دشمنى كرده فرمانش را انجام ندهد راه نجات نيست، و كسيرا كه بى‏نياز گرداند محتاج نخواهد شد، زيرا بى‏نياز گردانيدن او (اگر بميزان عقل سنجيده شود) زيادتر است از هر چيزيكه با آن برابر و هم‏وزن شود، و بهتر است از هر چيزيكه (جواهرى كه در گنجينه‏ها) پوشيده گردد، (3) و گواهى مى‏دهم بر اينكه نيست خدائى بجز او كه مستجمع جميع صفات كماليه و تنها كسى است كه براى او شريكى نيست، گواهى كه از روى اخلاق و راستى مى‏باشد (نه آنكه به زبان گفته در دل باور نداشته باشم) (4) و خود را از معاصى نگاه مى‏داريم بآن (كلمه شهادت) مادامى كه زنده‏ايم و ذخيره مى‏كنيم ايمان به آن را براى ترسها و سختيهايى كه در قيامت بما مى‏رسد، زيرا كلمه شهادت لازمه ايمان و گشاينده احسان الهى و باعث خوشنودى خدا و دور كردن شيطان است (شيطان هميشه فرزند آدم را فريب مى‏دهد تا بلكه او شريكى براى خدا قائل شود، پس اداى كلمه شهادت و اعتقاد بآن سبب از كار باز داشتن و دور كردن شيطان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 43

(5) و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله بنده خدا و فرستاده اوست، فرستاد او را با دينى كه شهرت عالمگير دارد و با نشانه (و معجزاتى كه از آن حضرت) رسيده و با كتابى كه آورده (و در دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنى تابنده (برهان عقل و نقل) و با فرمانى كه حق و باطل را از هم جدا مى‏سازد، تا شبهات باطله (كفر و شرك) را برطرف نموده با مردم از روى برهان سخن گويد و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنان را بآيات قرآن تنبيه نموده از عذابهايى كه بر امتهاى پيش وارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از معصيت و نافرمانى دست بردارند) (6) فرستاد او را در وقتى كه مردم مبتلى به فتنه‏هاى بسيار بودند (از جهت پرستش‏هاى گوناگون و اختلاف آراء و گمراهى) كه در آن ريسمان دين پاره شده، ستونهاى ايمان و يقين متزلزل گرديده، اصل دين مختلف و كار آن (احكامش) درهم و برهم، راه خارج شدن (از آن فتنه‏ها) تنگ (فرار از آنها غير ممكن) و وسيله‏اى براى هدايت نبود، (7)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 44

پس رهنمايى و هدايت از بين رفته كورى و گمراهى شيوع داشت، بر خداوند سبحان عاصى و شيطان را يار بودند، ايمان ذليل و ستونهاى آن ويران گشته، آثار و نشانه‏هايش تغيير كرده، راههاى آن خراب و نابود شده بود، (8) مردم پيرو شيطان بوده در راههاى او قدم نهاده بسر چشمه‏هايش وارد مى‏شدند (آب گمراهى را مى‏آشاميدند يعنى دستور او را مى‏پذيرفتند، پس قوت گرفت و) بكمك ايشان حيله‏هاى او بكار افتاد و بيرق كفر و ضلالتش افراشته گرديد، (9) در فتنه‏هايى كه مردم را پايمال و لگد كوب كرد (چنانكه چهار پايان هر چه زير پايشان قرار گيرد پايمال ميكنند) و همگى در آن سرگردان و حيران و نادان و گرفتار بودند، (10) در بهترين محل دنيا (مكه معظمه) و ميان بدترين همسايه‏ها (اهل مكه) كه خواب آنان بى‏خوابى و سرمه چشمشان گريه بود (بطورى در فتنه و انقلاب و خونريزى و گرفتارى واقع شده بودند كه آنى استراحت نداشتند) در سرزمينى كه دهان داناى آن بسته و ذليل، و نادانش افسار گسيخته و ارجمند بود.

و قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در باره كمال آل پيغمبر (ائمه اثنى عشر) عليهم السلام مى‏فرمايد:

(11) آل پيغمبر اكرم نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان آن حضرت مى‏باشند (بآنچه آن بزرگوار از جانب حق تعالى امر فرموده قيام نمودند) و خزينه دانش آن وجود محترم هستند (آنچه را كه او مى‏دانسته اينان نيز مى‏دانند) و مرجع حكمتهاى آن جناب (تا مردم بآنان رجوع كرده آنچه را نمى‏دانند بپرسند) و حافظ كتابهايش (قرآن و سنتش) مى‏باشند، و مانند كوههايى هستند براى دينش (تا از بادهاى مخالف و تخريب دشمنان متزلزل نگردد و بسبب ايشان باقى و برقرار بماند) (12) حضرت رسول اكرم بكمك آنان پشتش را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 45

راست كرد (بر اثر ترويج ايشان دين خود را كه در اول ضعيف و ناتوان بود قوى و توانا گردانيد تا معارف آن سر تا سر جهان را فرا گرفت) و لرزش بدنش را زائل نمود (بسبب خدمات ائمه اطهار عليهم السلام اضطراب و نگرانى كه از دشمنان دين اسلام داشت از خود دور كرد).

و قسمتى [چهارم‏] از اين خطبه است در باره كسانى مى‏فرمايد كه دست از حق برداشته در راه باطل قدم نهادند

(و دوباره بمدح و ثناى آل پيغمبر «عليهم السلام» پرداخته).

(خوارج يا منافقين يا اصحاب معاويه و غير ايشان، تخم) (13) نافرمانى را (در كشتگاه دلهاشان) كشته، به غفلت و فريب آنرا آب داده، هلاكت را درو كردند (پس سعادت دنيا و آخرت را از دست دادند، و اما اهل بيت رسول الله گمشدگان را راهنمائى نموده از هلاكت و بد بختى نجات مى‏دهند، پس) (14) هيچيك از اين امت با آل محمد صلى الله عليه و آله طرف مقايسه نبوده و كسانيكه هميشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ايشان بهره‏مندند با آنان برابر نيستند (پس چگونه خود را بر اينان ترجيح مى‏دهند و مردم را بسوى خويش مى‏خوانند، و حال آنكه) (15) آل محمد عليهم السلام اساس و پايه دين و ستون ايمان و يقين هستند (زيرا بسبب هدايت و ارشاد ايشان دين اسلام بر پا است و آل محمد عليهم السلام كسانى هستند كه) دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع كرده و واماندگان، بايشان ملحق ميشوند، و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آيات و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 46

معجزات) در آنان جمع و حق ايشان است و بس، و در باره آنان وصيت (رسول اكرم) وارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است (و ايشان به آن حضرت از هر جهت نزديكتر و سزاوارترند، و ليكن بعضى از اين امت به وصيت آن بزرگوار عمل نكرده ارث او را پايمال نموده تخم فساد را در روى زمين پاشيدند، و بحسب ظاهر) (16) در اين هنگام حق بسوى اهلش برگشته، بجائى كه از آن خارج شده بود منتقل گرديد (زيرا پيش از اين امارت و خلافت را غصب كرده سزاوار اين منصب را خانه نشين كرده بودند).

(1003)

3 (1003)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه آنرا خطبه شقشقيه مى‏نامند

(در آخر اين خطبه حضرت با بن عباس فرموده: يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت، شقشقه در لغت مانند شش گوسفند است كه شتر در وقت هيجان و نفس زدن آنرا از دهان بيرون مى‏آورد و در زير گلو صدا ميكند و در اولين مرتبه بيننده آنرا با زبان اشتباه مى‏نمايد، امير المؤمنين در جواب ابن عباس فرمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 47

شكايت كردن از سه خليفه در اينجا كه از روى ظلم و ستم بر من تقدم جستند از جهت هيجان و بشوق هدايت خلق بود كه گفته شد، گويا شقشقه شتر صدا كرد و در جاى خود باز ايستاد يعنى هر وقت و هميشه از اين قبيل سخنان گفته نمى‏شود):

(1) آگاه باش سوگند بخدا كه پسر ابى قحافه (ابى بكر كه اسم او در جاهليت عبد العزى بود، حضرت رسول اكرم آنرا تغيير داده عبد الله ناميد) خلافت را مانند پيراهنى پوشيد و حال آنكه مى‏دانست من براى خلافت (از جهت كمالات علمى و عملى) مانند قطب وسط آسيا هستم (چنانكه دوران و گردش آسيا قائم بآن ميخ آهنى وسط است و بدون آن خاصيت آسيائى ندارد، همچنين خلافت بدست غير من زيان دارد، مانند سنگى كه در گوشه‏اى افتاده در زير دست و پاى كفر و ضلالت لگد كوب شده) علوم و معارف از سر چشمه فيض من مانند سيل سرازير ميشود، هيچ پرواز كننده در فضاى علم و دانش به اوج رفعت من نمى‏رسد (2)، پس (چون پسر ابى قحافه پيراهن خلافت را بنا حق پوشيد و مردم او را مبارك باد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهى نمودم و در كار خود انديشه مى‏كردم كه آيا بدون دست (نداشتن سپاه و ياور) حمله كرده (حق خود را مطالبه نمايم) يا آنكه بر تاريكى كورى (و گمراهى خلق) صبر كنم (بر اين تاريكى ضلالت) كه در آن پيران را فرموده، جوانان را پژمرده و پير ساخته، مؤمن (براى دفع فساد) رنج مى‏كشد تا بميرد، (3) ديدم صبر كردن خردمنديست، پس صبر كردم در حالتى كه چشمانم را خاشاك و غبار و گلويم را استخوان گرفته بود (بسيار اندوهگين شدم، زيرا در خلافت ابى بكر و ديگران جز ضلالت و گمراهى چيزى نمى‏ديدم و چون تنها بوده يارى نداشتم نمى‏توانستم سخنى بگويم) ميراث خود را تاراج رفته مى‏ديدم (منصب خلافت را غصب كردند و فساد آن در روى زمين تا قيام قائم آل محمد عليهم السلام باقى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 48

(پس از وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله كه خلافت را بنا حق غصب كرده مردم را به ضلالت و گمراهى انداختند، براى حفظ اسلام و اينكه مبادا انقلاب داخلى بر پا شده دشمن سوء استفاده نمايد، مصلحت در چشم پوشى از خلافت و شكيبائى دانستم) (4) تا اينكه اولى (ابى بكر) راه خود را بانتهاء رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز در گذشت، و پيش از مردنش) خلافت را بعد از خود به آغوش ابن خطاب (عمر) انداخت (سيد رضى عليه الرحمة مى‏گويد:) پس از اين بيان حضرت بر سبيل مثال شعر اعشى شاعر را (از قصيده‏اى كه در مدح عامر و هجو علقمه گفته بود) خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شتان ما يومى على كورها |  | و يوم حيان أخى جابر |
|  |  |  |

(اين شعر را دو جور مى‏توان معنى نمود، اول اينكه) فرقست ميان امروز من كه بر كوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختى سفر گرفتارم، با روزى كه نديم حيان برادر جابر بودم و به ناز و نعمت مى‏گذرانيدم (دوم اينكه) چقدر تفاوتست ميان روز من در سوارى بر پشت ناقه و روز حيان برادر جابر كه از مشقت و سختى سفر راحت است (حيان برادر جابر در شهر يمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسيار و بزرگ قوم بوده، همه ساله كسرى صله گرانبهاى براى او مى‏فرستاد و در عيش و خوشى مى‏گذرانده هرگز متحمل رنج سفر نمى‏گرديد، و اعشى شاعر از بنى قيس و نديم او بود، مقصود امام عليه السلام از تمثيل بشعر او بنا بر معنى اول اظهار تفاوت است ميان دو روزى كه بعد از وفات رسول خدا كه حقش غصب شده و در خانه نشست و بظلم و ستم مبتلى گرديد و روز ديگر زمان حيات رسول اكرم كه مردم مانند پروانه به دورش مى‏گرديدند، و بنا بر معنى دوم فرق ميان حال خود را كه به محنت و غم مبتلى است و حال كسانيكه بمقاصد باطله خودشان رسيده خوشحال هستند بيان مى‏نمايد، پس از آن خدعه و شيطنت ابى بكر را ياد آورى نموده مى‏فرمايد:) (5) جاى بسى حيرت و شگفتى است كه در زمان حياتش فسخ بيعت مردم را در خواست مى‏نمود (مى‏گفت أقيلونى فلست بخيركم و على فيكم) يعنى اى مردم بيعت خود را از من فسخ كنيد و مرا از خلافت عزل نمائيد كه من از شما بهتر نيستم و حال اينكه على عليه السلام در ميان شما است) ولى چند روز از عمرش مانده وصيت كرد خلافت را براى عمر، اين دو نفر غارتگر خلافت را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 49

مانند دو پستان شتر ميان خود قسمت نمودند (پستانى را ابى بكر و پستان ديگر را عمر بدست گرفته دوشيده صاحب شتر را از آن محروم كردند) (6) خلافت را در جاى درشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خليفه ساخت) در حالتى كه عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسائل دينى) بسيار و عذر خواهيش (در آنچه كه بغلط فتوى داده) بيشمار بود (از جمله امر كرد زن آبستنى را سنگسار كنند، امير المؤمنين فرمود:

اگر اين زن تقصير كرده بچه او را گناهى نيست و نبايد سنگسار شود، عمر گفت: لولا على لهلك عمر يعنى اگر على نبود هر آينه عمر در فتوى دادن هلاك مى‏شد، و اين جمله را همواره تكرار مى‏نمود) (7) پس مصاحب با او (آن حضرت يا هر كه با او سر و كار داشت) مانند سوار بر شتر سركش نافرمان بود كه اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نكند بينى شتر پاره و مجروح ميشود و اگر رها كرده بحال خود واگذارد برو در پرتگاه هلاكت خواهد افتاد، (8) پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه كردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دورى نمودند، پس من هم در اين مدت طولانى (ده سال و شش ماه) شكيبائى ورزيده با سختى محنت و غم همراه بودم.

(9) عمر هم راه خود را پيمود (و پيش از تهى كردن جامه) امر خلافت را در جماعتى قرار داد كه مرا هم يكى از آنها گمان نمود (چون ابو لؤلؤة شش ضربه كارد باو زد و دانست كه بر اثر آن زخمها خواهد مرد، براى تعيين خليفه مجلس شورايى معين كرد و آن زمانى بود كه رؤساى قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوار است هر كه را تو باو راضى هستى خليفه و جانشين خود قرار دهى، در پاسخ گفت دوست نمى‏دارم مرده و زنده هيچيك از شما كه دور من گرد آمده‏ايد متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت مى‏كنيم آنچه صلاح ميدانى بگو، گفت هفت نفر را شايسته اين كار مى‏دانم و از رسول خدا شنيده‏ام كه آنان اهل بهشت هستند: اول سعد ابن زيد است، او با من خويشى دارد خارجش ميكنم و شش نفر ديگر سعد ابن ابى وقاص و عبد الرحمن ابن عوف و طلحة و زبير و عثمان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 50

و على است، سعد بن ابى وقاص براى خلافت مانعى ندارد مگر آنكه مردى است درشت طبع و بد خو، و عبد الرحمن ابن عوف چون قارون اين امت است لايق نيست، و طلحة براى تكبر و نخوتى كه دارد، و زبير براى بخل و خست، و عثمان براى اينكه دوست دارد خويشان و اقوام خود را، و على عليه السلام براى اينكه حريص در امر خلافت است سزاوار نيستند، پس از آن گفت صهيب سه روز با مردم نمازگزارد و شما اين شش نفر را در آن سه روز در خانه‏اى جمع كنيد تا يكى از خودشان را براى خلافت اختيار كنند، هر گاه پنج نفر متفق شدند و يكى مخالفت كرد او را بكشيد، و اگر سه نفر اتفاق كردند و سه نفر ديگر آنان را مخالفت نمودند آن سه نفرى كه عبد الرحمن در ميان ايشان است اختيار كنيد و آن سه نفر را بكشيد ()، بعد از مرگ و دفن او براى تعيين خليفه جمع شدند، عبد الرحمن گفت براى من و پسر عمويم سعد ابن ابى وقاص ثلث اين امر است ما دو نفر خلافت را نمى‏خواهيم و مردى را كه بهترين شما باشد براى آن اختيار مى‏كنيم، پس رو كرد بسعد و گفت بيا ما مردى را تعيين كرده با او بيعت نماييم مردم هم باو بيعت خواهند نمود، سعد گفت اگر عثمان تو را متابعت كند من سوم شما ميشوم و اگر مى‏خواهى عثمان را تعيين كنى من على را دوست دارم، پس چون عبد الرحمن از موافقت سعد مأيوس شد ابو طلحه را با پنجاه نفر از انصار برداشت و ايشان را وادار نمود بر تعيين خليفه و رو كرد بسوى على عليه السلام دست او را گرفته گفت با تو بيعت ميكنم باين نحو كه بكتاب خدا و سنت رسول اكرم و طريقه دو خليفه سابق ابو بكر و عمر عمل كنى، حضرت فرمود قبول ميكنم باين نحو كه بكتاب خدا و سنت رسول الله و باجتهاد و رأى خود رفتار نمايم، پس دست آن جناب را رها كرد و بعثمان رو آورد و دست او را گرفته آنچه را بعلى عليه السلام گفته بود باو گفت، عثمان قبول كرد، پس عبد الرحمن سه بار اين را بعلى و عثمان تكرار كرد و در هر مرتبه از هر يك همان جواب اول را شنيد، پس گفت اى عثمان خلافت براى تو است و با او بيعت نموده مردم هم بيعت كردند) (10) پس بار خدايا از تو يارى مى‏طلبم براى شورايى كه تشكيل شد و مشورتى كه نمودند، چگونه مردم مرا با ابو بكر مساوى دانسته در باره من شك و ترديد نمودند تا جائى كه امروز با اين اشخاص (پنج نفر اهل شورى) همرديف شده‏ام و ليكن (باز هم صبر كرده در شورى حاضر شدم) در فراز و نشيب از آنها پيروى كردم (براى مصلحت در همه جا با آنان موافقت نمودم) (11) پس مردى از آنها از حسد و كينه‏اى كه داشت دست از حق شسته براه باطل قدم نهاد (مراد سعد ابن ابى وقاص است كه حتى پس از قتل عثمان هم به آن حضرت بيعت ننمود) و مرد ديگرى براى دامادى و خويشى خود با عثمان از من اعراض كرد (مراد عبد الرحمن ابن عوف است كه شوهر خواهر مادرى عثمان بود) و همچنين دو نفر ديگر (طلحه و زبير كه از رذالت و پستى) موهن و زشت است نام ايشان برده شود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 51

تا اينكه (پس از مرگ عمر، در شورى كه بدستور او تشكيل يافت) (12) سوم قوم (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را به ناحق اشغال نمود) در حالتى كه باد كرد هر دو جانب خود را (مانند شترى كه از بسيارى خوردن و آشاميدن باد كرده) ميان موضع بيرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگين انداختن و خوردن بود و امور مربوطه بخلافت را مراعات نمى‏نمود) (13) و اولاد پدرانش (بنى اميه كه خويشاوند او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بيت المال مسلمين) را مى‏خوردند مانند خوردن شتر با ميل تمام گياه بهار را (و فقراء و مستحقين را محروم و گرسنه مى‏گذاشت) تا اينكه باز شد ريسمان تابيده او (صحابه نقض عهد كرده از دورش متفرق شدند) و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد، و پرى شكم، او را برو انداخت (بر اثر اسراف و بخشش بيت المال به اقوام و منع آن از فقراء و مستحقين مردم جمع شده پس از يازده سال و يازده ماه و هيجده روز غصب خلافت او را كشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 52

(14) پس (از كشته شدن عثمان) هيچ چيزى مرا به صدمه نينداخت مگر اينكه مردم مانند موى گردن كفتار به دورم ريخته از هر طرف بسوى من هجوم آوردند، بطوريكه از ازدحام ايشان و بسيارى جمعيت حسن و حسين زير دست و پا رفتند و دو طرف جامه و رداى من پاره شد، اطراف مرا گرفتند (براى بيعت كردن) مانند گله گوسفند در جاى خود، (15) پس چون بيعتشان را قبول و بامر خلافت مشغول گشتم جمعى (طلحه و زبير و ديگران) بيعت مرا شكستند، و گروهى (خوارج نهروان و سائرين) از زير بار بيعتم خارج شدند، و بعضى (معاويه و ديگر كسان) از اطاعت خداى تعالى بيرون رفتند، گويا مخالفين نشنيده‏اند كه خداوند سبحان (در قرآن كريم س 28 ى 83) مى‏فرمايد: «سراى جاودانى را قرار داديم براى كسانى كه مقصودشان سركشى و فساد در روى زمين نمى‏باشد، و جزاى نيك براى پرهيزكارانست» (16) آرى سوگند بخدا اين آيه را شنيده و حفظ كرده‏اند، و ليكن دنيا در چشمهاى ايشان آراسته زينت آن آنان را فريفته است (پس دست از حق برداشته سركشى نموده در روى زمين فساد و آشوب بر پا كردند).

(17) آگاه باشيد سوگند به خدائى كه ميان دانه حبه را شكافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمى‏شدند آن جمعيت بسيار (براى بيعت با من) و يارى نمى‏دادند كه حجت تمام شود و نبود عهدى كه خداى تعالى از علماء و دانايان گرفته تا راضى نشوند بر سيرى ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آينه ريسمان و مهار شتر خلافت را بر كوهان آن مى‏انداختم (تا ناقه خلافت بهر جا كه خواهد برود و در هر خارزارى كه خواهد بچرد و متحمل بار ضلالت و گمراهى هر ظالم و فاسقى بشود) و آب مى‏دادم آخر خلافت را به كاسه اول آن و (18) (چنانكه پيش از اين‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 53

بر اين كار اقدام ننمودم، اكنون هم كنار مى‏رفتم و امر خلافت را رها كرده مردم را به ضلالت و گمراهى وا مى‏گذاشتم، زيرا) فهميده‏ايد كه اين دنياى شما نزد من خوارتر است از عطسه بز ماده.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 54

گفته‏اند: در موقعى كه حضرت اين بيان را مى‏فرمود، مردى از اهل دهات عراق برخاست و نامه‏اى به آن جناب داد كه آن بزرگوار به مطالعه آن مشغول شد، (20) چون از خواندن فارغ گرديد، ابن عباس گفت: يا امير المؤمنين كاش از آنجائى كه سخن كوتاه كردى گفتار خود را ادامه مى‏دادى، (21) فرمود:

اى ابن عباس هيهات (از اينكه مانند آن سخنان ديگر گفته شود، گويا) شقشقه شترى بود كه صدا كرد و باز در جاى خود قرار گرفت، (22) ابن عباس گفت: سوگند بخدا از قطع هيچ سخنى آنقدر اندوهگين نشدم كه از قطع كلام آن حضرت كه نشد به آنجائى كه اراده كرده بود برسد اندوهگين شدم.

(سيد رضى عليه الرحمة گفته:) منظور حضرت از كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، و إن أسلس لها تقحم كه در اين خطبه (در باره خليفه دوم عمر) فرمود آنست كه هرگاه سوار مهار ناقه سركش را سخت گيرد و آن ناقه سركشى كند پاره ميكند بينيش را، و اگر سست كند مهار ناقه سركش را بسختى تمام او را برو مى‏اندازد و از ملكيت او بيرون مى‏رود، گفته ميشود أشنق الناقة موقعى كه سوار بر ناقه سر آنرا با مهار بطرف بالا بكشد و شنقها نيز گفته ميشود، چنانكه ابن السكيت در كتاب إصلاح المنطق بيان كرده است، و اينكه حضرت فرموده أشنق لها و أشنقها نفرموده در صورتيكه هر دو بيك معنى آمده براى آنست كه آنرا در برابر جمله أسلس لها قرار داده كه هم‏وزن باشند، گويا آن حضرت چنين فرموده اگر سوار ناقه سر آنرا به مهار بسمت بالا بكشد يعنى مهار را بسختى روى ناقه نگاه‏دارد بينى آن پاره شود، و در حديث وارد شده كه حضرت رسول براى مردم خطبه مى‏خواند در حالتى كه بر شترى سوار بود كه قد شنق لها و هى تقصع بجرتها يعنى باز كشيده بود مهار آنرا و آن ناقه نشخوار ميكرد چيزى را كه از حلق بيرون آورده بود (پس از اين حديث معلوم ميشود كه أشنق و شنق دو لفظ مترادفند) و نيز شاهد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 55

ديگر بر اينكه أشنق بمعنى شنق است گفته عدى ابن زيد عبادى است در اين بيت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سائها ما تبين فى الأيدى‏ |  | و إشناقها إلى الأعناق‏ |
|  |  |  |

يعنى شترهاى سركشى كه زمامشان در دست ما نبوده رام نيستند بد شترهايى هستند.

(1004)

4 (1004)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (بعد از كشته شدن طلحه و زبير فرموده)

(1): موقعى كه در تاريكى گمراهى و نادانى بوديد بسبب ما هدايت شديد و براه راست قدم نهاديد، و بر كوهان بلندى سوار شديد (سيادت و بزرگى بدست آورديد) و بواسطه ما از تيرگى شبهاى آخر ماه (منتهى درجه كفر و شرك) داخل روشنائى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 56

صبح (دين اسلام) گرديديد (از بد بختى و سرگردانى نجات يافتيد، پس ما را بر شما حق بسيار بزرگى است كه بايد قدر آنرا بدانيد) (2) كر شود گوشى كه از فرياد رهنما پند نگرفته (تدبر در سخنان او نكند، اين نفرين بر كسانى است كه از راه حق اعراض نمودند مانند طلحه و زبير و معاويه، راهزن دين مسلمانان بوده ايشان را گمراه كردند) و گوشى كه از صداى رسا (كلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سنگين و كر گشته چگونه مى‏شنود صداى آهسته را؟ (در صورتيكه موعظه و پند خدا و رسول در ايشان تأثيرى نكرد، البته آواز و پند من اثرى نخواهد داشت) مطمئن باشد ولى كه از خوف و ترس خدا مضطرب و نگران است (اين دعاء براى كسانيست كه از عذاب الهى ترسيده در راه حق ثابت قدم هستند) (3) همواره منتظر نتائج خيانت و نقض عهد و بيوفائى شما هستم، و به فراست شما را نشان كرده درك ميكنم كه زينت فريبنده (نويد شيطان) شما را فريفته (پس شگفت نيست كه از من چشم پوشيده بديگرى كه او را از حق و حقيقت بهره‏اى نيست رو آورده‏ايد) (4) لباس تقوى و پيراهن ديندارى مرا از شما پنهان كرد (كه دست از من برداشته با ديگران بيعت كرديد، بسبب آنكه من هرگز لباس فسق نپوشيده بر خلاف رضاى خدا در هيچ كارى اقدام نكردم) بينا كرد مرا بر حال شما صفاى باطنم (حيله و مكر و نفاق و دوروئى شما را دانستم) (5) برخاستم براى رهنمايى شما زمانيكه در راههاى ضلالت همگى بدور هم گرد آمده و راه را گم كرده رهنمايى نداشتيد (در بيابان جهل و نادانى از تشنگى علم و دانائى نزديك به هلاكت بوديد) چاه مى‏كنديد و آب بدست نمى‏آورديد (شما را از هلاكت و بد بختى نجات دادم) (6) امروز براى شما زبان بسته صاحب بيان را گويا نمودم (براى هدايت و اطمينان شما در اين خطبه رموز و اسرار را كه زبان حال من گويا بود بيان كردم، بنا بر اين) دور باد رأى كسيكه مرا مخالفت كند (از اطاعتم بيرون رود، زيرا در راه غير حق قدم ننهاده‏ام، و) (7) از زمانيكه حق را يافته‏ام در آن شك و ترديد نكرده‏ام (هميشه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نيافته، از معارضه و غلبه دشمن مانند طلحه و زبير و ديگران نمى‏ترسيدم، بلكه ترس من اين بود كه مبادا مردم بسبب پيشرفت ايشان گمراه شوند، چنانكه) حضرت موسى از خود ترس و باكى نداشت (زيرا به حقيقت و راستى خويش و مغلوب شدن دشمنان و ساحرين يقين و اطمينان داشت) ترسيد كه مبادا نادانان غلبه يافته و ارباب ضلالت و گمراهى پيشى گيرند (بر اثر آن مردم گمراه شوند، و چنانكه موسى با ساحرين روبرو شد و هر كه باو ايمان آورد از گمراهى رست و هر كه مخالفت كرد در دنيا و آخرت بعذاب خدا مبتلى گرديد) (8) امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادف شديم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) كسيكه اعتماد به آب داشته باشد (از گفتار و كردار من پيروى نمايد، هرگز) تشنه نمى‏شود (در وادى كفر و شرك و نفاق حيران و سرگردان نمى‏ماند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 57

(1005)

5 (1005)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه پس از وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله در وقتى كه عباس ابن عبد المطلب و ابو سفيان ابن حرب بقصد بيعت خدمت آن بزرگوار مشرف شده بودند فرموده:

(بعد از آنكه حضرت رسول از دنيا رحلت نمود، مردم در سقيفه بنى ساعده يعنى در محل اجتماع انصار گرد آمده ابو بكر را بخلافت نصب نمودند، ابو سفيان نظر به دشمنى باطنى كه با اسلام داشت مى‏خواست ميان مسلمانان فتنه انگيزد، لذا با جمعى نزد عباس ابن عبد المطلب رفته گفت تعجب و نگرانى من از آنست كه خلافت از بنى هاشم بيرون رفت و به بنى تيم منتقل گرديد و فردا اين مرد خشن ناهموار يعنى عمر ابن خطاب كه از بنى عدى است بر ما حكمفرما شده همگى را به زير فرمان خواهد برد، برخيز تا به نزد على رفته با او بيعت كنيم، چون تو عموى پيغمبر هستى و سخن مرا هم قريش مى‏شنوند هر كه با ما مخالفت كرد او را مى‏كشيم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 58

پس با جمعى اتفاق نموده نزد آن حضرت آمدند تا با او بيعت كنند، امير المؤمنين عليه السلام چون مى‏دانست منظور ابو سفيان ايجاد اختلاف و فساد ميان مسلمانان است چنين فرمود):

(1) اى مردم موجهاى فتنه‏ها را به كشتيهاى نجات و رستگارى شكافته از آنها عبور كنيد (در كشتى اطاعت و فرمانبردارى ما سوار شده خود را از تلاطم درياى فتنه و فساد نجات دهيد كه صلاح دين و دنياى شما در آن است) و از راه مخالفت منحرف گرديده قدم بيرون نهيد و تاجهاى مفاخرت و بزرگى را از سر بزمين گذاريد (با بنى تيم «ابو بكر» و بنى عدى «عمر» مدارات نمائيد تا از موجهاى فتنه و فساد ايمن باشيد، زيرا) (2) رستگار ميشود كسيكه با پر و بال (يار و ياور) قيام كند يا راحت و آسوده است آنكه (چون يار و ياور ندارد) تسليم شده در گوشه‏اى منزوى گردد (پس اكنون كه ما را ياورى نيست اگر حق خود را مطالبه نماييم) اين مانند آب متعفن بد بويى است (كه گوارا نيست) و لقمه‏اى است كه در گلوى خورنده آن گرفته ميشود، (3) و (در اين موقع سزاوار آنست كه از حق خود چشم پوشيده صبر كنم، زيرا) آنكه ميوه را در غير وقت رسيدن بچيند مانند كسى است كه در زمين غير زراعت كند (طلب امر خلافت در اين هنگام كه تنها بوده ياورى ندارم مانند چيدن ميوه نارس و زراعت در زمين غير سودى ندارد، بلكه زيان آور است) (4) پس (چون تنها و بى ياور هستم) اگر سخنى بگويم (و حق خود را بطلبم) مى‏گويند براى حرص به امارت و پادشاهى است (چنانكه عمر مكرر اين سخن را گفت) و اگر خاموش نشسته سخنى نگويم مى‏گويند از مرگ و كشته شدن مى‏ترسد، (5) هيهات بعد از اين همه پيش آمدهاى سهمگين و پى در پى سزاوار نبود چنين گمانى در باره من برده شود و حال آنكه سوگند بخدا انس پسر ابو طالب به مرگ بيشتر است از انس طفل به پستان مادرش (پس خاموشى من در امر خلافت نه از ترس كشته شدن است) (6) بلكه سكوت من براى آنست كه فرو رفته‏ام در علمى كه پنهان است و اگر ظاهر و هويدا نمايم آنچه را كه مى‏دانم هر آينه شما مضطرب و لرزان مى‏شويد مانند لرزيدن ريسمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است كه رضاء بقضاء داده شكيبائى ورزم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 59

(1006)

6 (1006)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در موقعى كه (طلحه و زبير نقض بيعت كرده گريختند) تقاضا شد از آن جناب (امام حسن عليه السلام تقاضا كرد) كه در پى طلحه و زبير نرفته مهياى جنگ با آنها نشود:

(1) سوگند بخدا من مانند كفتار خوابيده نيستم كه صياد مدتى در كمين آن نشسته براى فريبش بدست يا به چوب آهسته، آهسته بزمين مى‏زند تا اينكه (از خواب جسته كسيرا نه بيند به دنبال صدا از خانه بيرون آمده) دستگيرش نمايد، (2) بلكه (نمى‏گذارم دشمن مسلمانان را فريب دهد و فتنه و آشوب بر پا كند، پس) به همراهى كسيكه رو بحق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشير مى‏زنم و با گنه كارى كه از حق رو گردانيده شك و ترديد در آن دارد جنگ ميكنم تا زنده هستم، (3) پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اكرم تا امروز هميشه من از حق خود محروم و ممنوع بر كار خويش تنها ايستاده بودم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 60

(1007)

7 (1007)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت مخالفين خود):

(1) ايشان در كارشان بشيطان اعتماد كردند و شيطان هم آنان را (براى ضلالت و گمراهى ديگران) شريك و دام خود قرار داد، پس در سينه آنان تخم كرد و جوجه گذاشت و بتدريج و آهسته با آنها آميزش نمود (تا فرمانبردار او شدند) (2) با چشمهاى ايشان مى‏ديد و باز با نشان سخن مى‏گفت (در گفتار و كردار پيرو او بودند) پس آنها را بمركب ضلالت و گمراهى سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زينت داد، (3) كارهاى ايشان مانند كار كسى بود كه شيطان او را در توانائى خود شريك قرار داده و به زبان او سخن باطل و نادرست مى‏گويد.

(1008)

8 (1008)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در وقت مقتضى بيان و زبير را در آن قصد فرموده‏

(چون زبير نقض عهد كرده در صدد جنگ با آن حضرت بر آمد، آن جناب باو فرمود تو با من بيعت كرده‏اى، واجب است مرا پيروى كنى در پاسخ گفت هنگام بيعت توريه نمودم يعنى به زبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد كردم، حضرت مى‏فرمايد):

(1) زبير گمان ميكند بدست بيعت كرده و در دل مخالف بوده، (2) به بيعت خود مقر است و ادعاء دارد كه در باطن خلاف آنرا پنهان داشته، بنا بر اين بايد حجت و دليل بياورد (تا راستى گفتار او معلوم شود) (3) و اگر دليلى نداشت بيعت او بحال خود باقى است بايد مطيع و فرمانبردار باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 61

(1009)

9 (1009)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در آن طلحه و زبير و همراهانشان در جنگ جمل را توبيخ و سرزنش مى‏فرمايد):

(1) مانند رعد صدا كرده ترسانيدند و مثل برق درخشيده از جا در آمدند (با لاف و گزاف فتنه و فساد بر انگيختند و اسباب كار جنگ را فراهم نمودند) و با اين جوش و خروش در وقت كارزار ناتوان و ترسان بودند، (2) و ليكن ما صدا نمى‏كنيم و نمى‏ترسانيم، تا موقع عمل (گفتار ما مقرون به كردار است) و تا نباريم سيل جارى نمى‏كنيم (چنانكه محال است پيش از آمدن باران سيل جارى گردد محال است فتح و فيروزى نصيب گوينده‏اى گردد كه كردار نداشته باشد).

(1010)

10 (1010)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در باره اصحاب در جمل مى‏فرمايد):

(1) آگاه باشيد شيطان حزب و گروه خود را (براى گمراه كردن) جمع و سواره و پياده لشگرش را (براى فتنه و فساد در دين) گرد آورده است و ليكن بصيرت من (در امر دنيا و دين) از من جدا نمى‏شود (هيچ گونه غفلت و فراموشى بمن رو نمى‏دهد تا در حزب شيطان و كسان او داخل گردم، زيرا) (2) حق را بر خود (بلباس جهل و نادانى) نپوشيده‏ام، و نه آن بر من (بلباس باطل) پوشيده شده است (شيطان و تابعين او حق را بر من بلباس ضلالت و گمراهى نپوشانده‏اند) (3) و سوگند بخدا از براى آنان (دشمنان دين و كسانيكه دست از حق كشيده بشيطان پيوسته‏اند) حوضى را پر كنم كه خود آب آنرا بكشم (ميدان جنگى تهيه نموده آنها را نابود سازم) بطوريكه هر كه در آن حوض پا نهاد بيرون نمى‏آيد و اگر بيرون آمد ديگر بسوى آن باز نمى‏گردد (هر كه در آن ميدان پا نهاد جان به سلامت)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 62

نبرده كشته ميشود و هر كه نجات يافت و گريخت ديگر بار بازگشت نمى‏نمايد).

(1011)

11 (1011)- از سخنان آن حضرت عليه السلام كه در جنگ جمل (جنگى كه عائشه در آن سوار شتر بود) به فرزند خود محمد ابن حنفية فرمود آنگاه كه علم جنگ را باو عطاء كرد

(اشتهار محمد فرزند آن بزرگوار بابن حنفيه براى آنست كه مادر او خولة دختر جعفر ابن قيس از قبيله بنى حنيفه بوده است):

(1) كوهها از جا كنده شوند تو از جاى خود حركت مكن (تو بايد در ميدان جنگ از كوهها محكمتر باشى و راه فرار پيش نگيرى) (2) دندان روى دندان بنه (سختيهاى جنگ را بر خود هموار كن) (3) كاسه سرت را بخدا عاريه ده (در جنگ از سرت بگذر، يا تمام افكار و خيالاتت را بخدا معطوف دار) (4) پاى خود را چون ميخ در زمين بكوب (در ميدان جنگ ثابت قدم باش و از بسيارى دشمن نترس) (5) چشم بينداز تا انتهاى لشگر را ببينى (تا تمام دشمنان شكست نخورند ايمن مباش، يا اينكه آخرين حيله و تدبير آنان را در نظر بگير تا در كار خود بينا باشى) (6) و چشم خود را بپوش (پس از آگاهى به حيله و تدبير دشمنان بهر طرف نگاه مكن و از برق شمشير ايشان وحشت نداشته باش) و بدان فتح و فيروزى از جانب خداوند سبحان است (پس از بكار بردن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصيب تو خواهد گرديد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 63

(1012)

12 (1012)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است، پس از فيروزى كه خداوند در جنگ جمل نصيب آن حضرت فرمود

يكى از ياران آن جناب گفت: دوست داشتم برادر من فلان با ما، در اين كار زار حاضر بود تا مى‏ديد چگونه خداوند تو را بر دشمنانت فيروزى عطاء نموده، (1) حضرت فرمود آيا ميل و محبت برادر تو با ما است، گفت آرى، فرمود او هم در اين جنگ با ما بوده.

(2) و (از دوستداران ما حتى) كسانيكه در صلب مردها و رحم زنها هستند (مانند آنست كه) در سپاهيان ما به همراهى ما حاضر بوده‏اند، (3) زود است كه روزگار ايشان را مانند خونى كه از بينى انسان ناگهان بيرون آيد بوجود آورده ظاهر گرداند، و بسبب (خدمات و ترويج) ايشان ايمان قوت گيرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 64

(1013)

13 (1013)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در مذمت شهر بصره و مردم آن فرموده‏

(پس از پايان جنگ جمل و فتح بصره حضرت امر فرمود منادى ميان مردم نداء كند كه روز جمعه به نماز حاضر شوند، چون روز جمعه شد همه گرد آمده با آن جناب در مسجد جامع نماز خواندند، پس از آن حضرت به ديوار قبله تكيه داده ايستاد و بعد از اداى حمد و ثناى الهى و درود بر حضرت رسول و استغفار براى مؤمنين و مؤمنات فرمود):

(1) اى مردم شما سپاه زنى (عائشه) و پيرو حيوان زبان بسته‏اى (شتر عائشه) بوديد، به صداى شتر بر انگيخته مى‏شديد (بدور آن جمع مى‏گرديديد) و هنگاميكه پى كرده شد (كشته گرديد) همگى گريختيد (در جنگ جمل هودج عائشه را زره پوش و بر شترى نهاده در ميان لشگر قائم مقام علم نگاه‏داشته بدور آن گرد آمده بودند، عائشه آنها را بر جنگ ترغيب مى‏نمود و آنان پروانه‏وار به دورش گشته رجز خوانده كشته مى‏شدند، بزرگانشان فخر كنان مهار شتر را گرفته هر كدام بخاك مى‏افتاد ديگرى جاى او را مى‏گرفت، تا آنكه بر هودج و شتر زخم بسيار وارد آمد، حيوان زبان بسته از هول واقعه و سوزش زخمها فرياد ميكرد، ايشان بيش از پيش جمع شده دورش را مى‏گرفتند تا سه پاى شتر قطع شد و نمى‏افتاد، حضرت امير فرمود شيطان آنرا نگاه‏داشته شمشير بر آن بزنيد، چون شمشير زدند و بزمين افتاد مردم فرار كردند، پس كسانيكه مصالح دين و دنياى خود را در اختيار زنى نهاده از شترى پيروى كنند، مردمان پست باشند، لذا مى‏فرمايد:) (2) اخلاق و خوى شما سست و عهد و پيمان شما ناپايدار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 65

و كيش شما دوروئى و آب شهر شما شور و بى‏مزه است (براى نزديكى بدريا كه سبب بيماريهاى بسيار سوء مزاج و فساد معده و غيره گردد و بر اثر آن بلادت و كند فهمى و خستگى توليد شود) (3) و هر كه در ميان شما اقامت كرده در گرو گناه خود بوده (زيرا يا از جهت همنشينى با شما مرتكب گناه شده و يا شما را از گناه باز نداشته و در هر دو صورت خود را به گناه خويش گرو داده است) و كسيكه از ميان شما بيرون رفته رحمت پروردگارش را درك كرده (زيرا از كيفر گناه ميان شما ماندن رهائى يافته) (4) گويا من مى‏بينم مسجد شما را مانند سينه كشتى (كه در آب فرو رفته) خداوند متعال از بالا و پائين اين شهر عذاب فرستاده (از بالا باران و از پائين طغيان آب دريا) كه هر كه در آن بوده غرق شده است. (5) و در روايت ديگر آمده (كه حضرت فرمود) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سينه كشتى مى‏بينم (كه در آب فرو رفته) يا مانند شتر مرغى كه بر سينه خوابيده. (6) و در روايت ديگر وارد شده (كه فرمود مى‏بينم مسجد را كه در آب فرو رفته) مانند سينه مرغى در ميان دريا.

(و گفته‏اند كه پس از اين واقعه، بصره دو بار غرق شد، اول در زمان خلافت القادر بالله دوم در زمان القائم بأمر الله و همه آن شهر را آب گرفت مگر كنگره‏هاى مسجد جامع آنرا كه در بلندى واقع گشته بود، و نقل شده كه در آخر اين خطبه حضرت مردم بصره را دلدارى داده فرمود مقصود من آن بود كه از اين سخنان پند گيريد و ديگر بار بر امام زمان خود قيام نكنيد).

(1014)

14 (1014)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است مانند آنچه را كه (در مذمت بصره و اهل آن) بيان كرده مى‏فرمايد:

(1) زمين شهر شما نزديكست به آب (دريا) و دور از آسمان (زيرا در نشيب واقع است، يا آنكه بواسطه اخلاق رذيله رحمت الهى از شما دور است) (2) عقلهاى شما سبك و حلم و بردبارى شما در غير موضع استعمال ميشود (چنانكه مصالح امر دنيا و دين خود را بدست زنى داده از شترى پيروى نموديد) (3) پس (بر اثر سبكى عقل و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 66

نقص حلم) براى تير انداز نشانه و براى خورنده لقمه و براى حمله كننده شكاريد (بواسطه كمى فهم و نادانى لشگر بيگانه را بديار خود راه داديد كه شما را هدف منظور خويش قرار داده اموالتان خورده مبتلى و گرفتارتان ساخته‏اند).

(1015)

15 (1015)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره زمينهايى كه در زمان خلافت خود به مسلمانان باز گردانيد، و آنها زمينهايى بود كه عثمان (در زمان خلافتش به خويشان و كسانيكه سزاوار احسان نبودند) بخشيده بود:

(1) سوگند بخدا اگر بخشيده عثمان را بيابم بمالك آن باز گردانم اگر چه از آن زنها شوهر داده و كنيزان خريده شده باشد، زيرا در عدل و درستى (براى مردم در امر دين و دنيا) وسعت و گشايشى است (2) و بر كسيكه عدل و درستى تنگ گردد (از رفتار بر طبق آن عاجز باشد، بطريق اولى) جور و ستم تنگ‏تر شود (عاجزتر و ناتوانتر باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 67

(1016)

16 (1016)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در موقع بيعت مردم شهر مدينه با آن جناب مى‏فرمايد:

قسمت اول خطبه‏

(1) ذمه من گرو سخنانيست كه مى‏گويم و تمام آنها را ضمانت ميكنم (در راستى گفتارم ترديدى نيست و باطل‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 68

و نادرستى در آن راه ندارد) كسيرا كه عبرتها و پيش آمدهاى روزگار از عقوبات و انقلابات دنيا در جلو بوده تقوى و پرهيزكارى از وقوع در شبهات (چيزهائى كه حق بباطل و حلال بحرام اشتباه ميشود) باز مى‏دارد، (2) آگاه باشيد محنت و بلاء (اختلاف آراء و نادانيها) بشما باز گشته مانند محنت و بلاى روزى (زمان جاهليت) كه خداوند پيغمبر شما را برانگيخت (3) سوگند بآن كسيكه پيغمبر را بحق فرستاد هر آينه در هم آميخته شويد و (در غربال امتحان) از هم بيخته و جدا گرديد و بر هم زده شويد مانند بر هم زدن كف گير آنچه در ديگ طعام است (در وقت غليان و جوشش) تا اينكه بازگشت كنيد پست‏ترين شما بمقام بلندترين شما و بلند ترين شما بمقام پست‏ترين شما (چون چشم از حق بپوشيد و آنچه خدا و رسول فرموده متابعت نكنيد فتنه و فساد در ميان شما پيدا شود بطوريكه زير و رو شويد تا اينكه عزيز شما خوار و خوار شما عزيز گردد) و پيشى گيرند (جلو افتند) كسانى (مانند طلحه و زبير و ديگران) كه در اسلام سبقت گرفته (و در نظر حضرت رسول) قدر و منزلتى نداشتند و هر آينه باز مى‏مانند كسانيكه زودتر از همه در اسلام وارد شدند (و در نزد رسول خدا قدر و منزلت بسيار داشتند) (4) سوگند بخدا هيچ سخنى را پنهان نكردم (آنچه را بايد بگويم گفتم) و ابدا دروغ نگفتم، و من باين مقام (بيعت كردن شما) و باين روز (اجتماع شما براى بيعت) خبر داده شدم (پيغمبر اكرم مرا خبر داده) (5) آگاه باشيد معاصى مانند اسبهاى سركشى لجام گسيخته ايست كه سوار كرده شده بر آنها گناهكاران و مى‏اندازند سواران خود را در آتش، و تقوى و پرهيزكارى مانند شترهاى رامى است كه مهارشان بدست سواران آنها است، سوار كرده شده بر آنها صاحبانشان و وارد مى‏سازند ايشان را در بهشت، (6) و تقوى و پرهيزكارى راه حق و درست و گناهان راه باطل و تباه است و هر يك از اين دو راه را اهلى است، پس اگر باطل بسيار باشد (عجب نيست، زيرا) از قديم هم بسيار بوده كه مرتكب مى‏شدند و اگر حق كم باشد اميد است بسيار گردد (و آن در زمان ظهور دولت حقه است و در غير آن زمان مشكل است كه حق باطل را از بين ببرد، لذا مى‏فرمايد:) و حق كه ضعيف شد مشكل است قوت يابد. (پس از اين سيد رضى عليه الرحمة مى‏فرمايد:) مى‏گويم: اين كلام كوتاه (امام عليه السلام) مواردى از نيكوئى سخن را داراست كه تحسين تعريف كنندگان از روى فهم به پايه آن نمى‏رسد و بهره شگفتى از اين كلام بيشتر است از بهره خود پسندى (شگفتى فصحاء از دانستن حسن كلام آن حضرت بيشتر است از خود پسندى ايشان بسبب درك كردن نكات دقيقه كلام آن جناب، زيرا بسا بدائعى است در سخن آن بزرگوار كه عقل آنرا بنور بصيرت درك ميكند و زبان از بيان و تقريرش قاصر است) و به علاوه آنچه بيان كرديم، در كلام آن حضرت فصاحت بسيارى بكار برده شده كه هيچ زبانى توانائى وصف آنرا ندارد و هيچ انسانى به عمق آن پى نمى‏برد، و اوصافى كه بيان كردم ملتفت نمى‏شود مگر كسيكه عمر خود را در فصاحت صرف كرده پايه و ريشه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 69

آنرا بدست آورده باشد و در نمى‏يابند اين گفتار را مگر دانشمندان.

(و قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است:)

(7) مشغول شد كسيكه بهشت و دوزخ در پيش روى اوست (ميداند چه اعمالى مردم را ببهشت رهبرى ميكند و چه كردارى به دوزخشان مى‏رساند، پس از آن مردم را بسه دسته تقسيم مى‏نمايد، اول) (8) كوشش كننده با شتاب (به اعمال صالحه از عذاب الهى) نجات يافته است و (دوم) طالب حق كه كاهل است (و به مغفرت و آمرزش خداوند) اميدوار است و (سوم) تقصير كننده كه (از حق چشم پوشيده) در آتش و عذاب الهى سرنگون است (اين تقسيم را خداوند متعال در قرآن كريم س 35 ى 31 مى‏فرمايد: فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات بإذن الله‏ يعنى بعضى از بندگان ما

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 70

بر نفس خود ستمكاراند و در راه باطل قدم نهاده مرتكب افعال قبيحه ميشوند و بعضى ميانه رواند در كارهاى زشت و نيكو و بعضى بر نيكوئيها پيشى گيرند باذن و فرمان خدا) (9) رفتن از راست و چپ راه به گمراهى مى‏انجامد و راه راست راه ميانه است (كه نبايد از آن منحرف شد، زيرا) كتاب باقى مانده (قرآن كريم) و آثار نبوت (سنت حضرت رسول) بر آن (شاهد) است و از آن راه راست (عدل محض) سنت و طريقه رسول خدا بيرون مى‏آيد و بسوى آن عاقبت امر (مردم در دنيا و آخرت) بازگشت مى‏نمايد، (10) هر كه بغير حق ادعا كرد هلاك گرديد و هر كه دروغ گفت زيان ديد، (11) كسيكه در ميان مردم نادان حق را اظهار نمايد هلاك ميشود (از دست و زبان ايشان آزار مى‏بينيد يا كشته ميشود) (12) و جهل و نادانى بس است براى مردى كه قدر و منزلت خود را نشناسد (زيرا جهل بخود مستلزم سائر نادانيها است از قبيل ادعاى بى‏معنى نمودن و دروغ گفتن و بمردم خدا پرست اذيت و آزار رساندن) (13) اصل راسخ و پايه محكمى كه بر تقوى و پرهيزكارى استوار است هلاك و تباه نمى‏شود و زراعت قومى بر اثر آن تشنه نمى‏ماند (اعتقادى كه روى اساس تقوى استوار است از تبليغات دشمن زائل نمى‏شود و كشت و عملى كه از روى اصول تقوى باشد از گرمى فتنه و فساد و خشك نخواهد شد بر خلاف كشت و عملى كه از روى غير تقوى است كه به اندك سببى در معرض هلاكت و خشكى واقع مى‏گردد، چنانكه خداوند در قرآن كريم س 9 ى 109 مى‏فرمايد: أ فمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم‏ يعنى آيا كسيكه بناء كند بنيان دين خود را بر تقوى و پرهيزكارى از خدا و خوشنودى او را بطلبد بهتر است يا كسيكه بناء كند بنيان دينش را بر كنار رودى كه زير آن بمرور سيل تهى شده نزديك به خرابى است، پس منهدم شود و فرود آيد در آتش دوزخ) (14) و در خانه‏هاى خودتان پنهان شويد (براى فتنه و فساد بيرون نيائيد) و اختلافاتى كه بين شما است اصلاح كنيد و توبه (بازگشت بسوى خدا و پشيمانى از كردار زشت) در عقب شما است (هر موقع از معاصى پشيمان شديد به توبه باز گرديد كه از شما جدا نيست) (15) و هيچ سپاسگزارنده‏اى (چون نعمتى بيند) حمد و سپاس نبايد بكند مگر پروردگارش را (زيرا جميع نعمتها از او است) و هيچ سرزنش كنده‏اى (چون شرى بيند) ملامت و سرزنش نبايد بكند مگر خودش را (زيرا از شرارت خود او است كه بآن شر گرفتار شده است، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س 4 ى 79 مى‏فرمايد: ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك‏ يعنى آنچه را كه از نيكوئى بتو مى‏رسد از جانب خداست و آنچه كه از بدى بتو مى‏رسد از جانب تو است، معاصى و كردار زشت تو سبب آن است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 72

(1017)

17 (1017)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره كسيكه ميان مردم حكمرانى ميكند و لايق اين منصب نيست:

(1) دشمن ترين خلائق نزد خدا (كسانيكه هرگز رحمت حق شامل حال ايشان نمى‏شود) دو مردند (اول) مردى كه خداوند او را (بسبب عصيان و نافرمانى) بخود وا گذاشته، پس (چنين مردى چون هر چه مى‏خواهد انجام مى‏دهد) از راه راست منحرف گرديده و به سخن بدعت آور و دعوت مردم به ضلالت و گمراهى دل داده است (دوست دارد باينكه سخنى بگويد كه سبب احداث چيزى در دين شود كه از دين نبوده و مردم را به گمراهى و بد عملى وا دارد) (2) پس اين مرد سبب فتنه و فساد است براى كسيكه بواسطه او در فتنه واقع شده، و گمراه است از راه كسيكه پيش از او براه راست رفته (بر طبق كتاب و سنت رفتار كرده) و گمراه كننده است كسانى را كه در زنده بودن و بعد از مردنش از او پيروى ميكنند (و بسبب اضلال و گمراه كردنش) بار گناهان غير خود را حمل كرده و در گرو گناه خويش هم مى‏باشد (3) و (دوم) مرديكه نادانيها را در خود جمع كرده (و بوسيله آنها) مردم نادان را گمراه ميكند، در تاريكى‏هاى فتنه و فساد بى‏خبر است (از اينكه راه نجاتى براى او نيست) در موقع اصلاح كردن (ميان مردم) كور است (راه اصلاح ميان ايشان را نمى‏داند بچه نحوى است) (4) عوام او را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 73

دانا مى‏نامند و حال آنكه نادان است، صبح كرد هر روز و در پى زياد كردن چيزى بود كه كم آن بهتر از بسيار است تا اينكه بآن رسيد و سيراب گرديد از آب متعفن گنديده و پر شد از مطالب بيهوده (جمع كرد چيزهائى را كه گفتار و كردارش را بر خلاف حق نموده و مانند آب گنديده زيان آور بود، زيرا آب متعفن علاوه بر اينكه رفع تشنگى نمى‏كند سبب بيماريهاى گوناگون مى‏گردد) (5) ميان مردم براى حكم دادن نشسته و بآنچه كه بر غير او اشتباه است خود را دانا ميداند (براى اصلاح مرافعه و هر مشكلى مهيا است) اگر باو يكى از مسائل مشكله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بى‏معنى و بيهوده از رأى خود تهيئه نموده (بر طبق سخنانش حكم مى‏دهد) و بدرستى آنچه در جواب گفته يقين دارد، او در خلط نمودن شبهات (بيكديگر براى فريب عوام) مانند تنيدن تار عنكبوت است (براى صيد مگس، چنانكه عنكبوت بلعاب دهن خود تارى بافته كه پايه محكمى ندارد و بوزيدن نسيمى از هم جدا ميشود، سخنان بى‏معنى اين مرد هم چون مبناى صحيحى ندارد بيك اشكال كردن جزئى از بين مى‏رود، و در آنچه را كه گفته مردد مى‏ماند و) نمى‏داند آيا درست حكم كرده يا بخطاء رفته، اگر درست حكم نموده مى‏ترسد كه مبادا خطاء كرده باشد و اگر غلط گفته اميد دارد (كه مردم بگويند) درست حكم كرده، (6) نادان است و در نادانيها هم بسيار اشتباه ميكند، چشم او كم سو است (كه در تاريكى‏هاى جهل و نادانى وا مانده نمى‏داند از كدام راه برود) و بسيار سوار بر شترهايى ميشود كه پيش راه خود را نمى‏بينند (در مسائل مشكله حيران و سرگردان است نمى‏داند چه جواب دهد) بواسطه نادانى جواب دندان شكنى نمى‏تواند بدهد (آنچه مى‏گويد از روى وهم و خيال است و در هيچيك از مسائل علم و يقين ندارد) روايات را (از روى بى‏اطلاعى و نفهميدن صحت و بطلان آنها) به باد مى‏دهد مانند بادى كه گياه خشك و بى‏فايده را پراكنده ميكند (مقصود از آن روايات را نمى‏فهمد چيست و جاى استعمال آنرا نمى‏داند كجا است، روايات را بدون سبب هر جا نقل ميكند) (7) سوگند بخدا با مايه و توانا نيست (از علم و دانش بهره‏اى ندارد) به پاسخ دادن پرسشى كه از او ميشود، و آنچه باو تفويض شده (از امور دين و دنياى مردم) لياقت ندارد، و چيزى را كه او انكار كرده گمان نمى‏برد ديگرى علم بر آن دارد (بسبب جهل مركب كه نمى‏داند و مدعى است كه ميداند، گمان ميكند آنچه براى او معلوم نيست براى ديگران نيز مجهول است و راه حلى ندارد) و باور نمى‏كند كه بر خلاف آنچه كه گفته ديگرى را دانشى است (چون خود را اعلم از همه ميداند گمان ميكند كسيرا بر خلاف گفته او سخنى نيست). (8) و اگر امرى بر او تاريك باشد (در جواب مسئله‏اى باز ماند) چون دانست كه آنرا نمى‏داند (از اهلش) مى‏پوشاند و نمى‏گذارد آشكار گردد (تا نگويند كه او دانا نيست) و بسبب حكمهايى كه بظلم و ستم صادر كرده خونهاى بنا حق ريخته شده به زبان حال فرياد ميكنند، و ميراثها از دست جور

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 74

او به آواز بلند مى‏نالند (كه به ناحق به صاحبانش نرسيده) (9) بخدا شكايت ميكنم (و درد خود را اظهار مى‏نمايم) از گروهى كه با جهل و نادانى زندگانى ميكنند و بر ضلالت و گمراهى مى‏ميرند، (10) متاع و كالايى كاسدتر و بى‏قدرتر از كتاب خدا در ميان ايشان نيست موقعى كه بدرستى خوانده تغيير و تبديلى در آن ندهند، و متاعى رواجتر و گرانبهاتر از آن نيست هر گاه تحريف و تغيير در آن داده شود (و بر طبق اغراض باطله تأويل نمايند) و نزد ايشان چيزى زشت‏تر از معروف و نيكوتر از منكر نيست (زيرا اغراض آنان وابستگى بچيزى دارد كه در دين منع گرديده است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 75

(1018)

18 (1018)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در مذمت علمايى كه فتواى مخالف مى‏دهند (و حكم آنرا نه از روى ادله شرعيه، بلكه به رأى خود و از روى قياس مى‏نمايند)

: (1) مسئله‏اى از احكام دين از يكى از علماء پرسيده ميشود او به رأى خود راجع بآن فتوى مى‏دهد، همان مسئله از قاضى ديگرى سؤال ميشود فتواى او بر خلاف قاضى اولى است، آنگاه ايشان با حكمهاى خلاف يكديگر نزد پيشوايى كه آنها را قاضى قرار داده گرد مى‏آيند (و از او تصديق مى‏خواهند) قاضى القضاة رأى همه آنها را درست ميداند در صورتيكه خداى ايشان يكى و پيغمبر آنها يكى و كتابشان يكى است (پس حكم يك مسئله را باختلاف بيان كردن براى چيست و تصويب قاضى القضاة درستى همه آن اختلافات را از روى چه مبنايى است؟!) (2) آيا خداوند سبحان ايشان را امر فرموده كه مخالف يكديگر (در يك مسئله) فتوى بدهند آنان هم فرمان او را پيروى كرده‏اند؟ (بديهى است چون اختلاف سبب حيرت و سرگردانى است امر بآن از خداوند متعال شايسته نيست) يا اينكه آنان را از اختلاف نهى نموده و آنها معصيت و نافرمانى كرده‏اند (پس صواب دانستن قاضى القضاة آراء مختلفه را و حكم كردن بدرستى همه آنها بيجا است) (3) يا اينكه خداى متعال دين ناقصى فرستاده و براى اتمام آن از ايشان كمك و يارى خواسته است؟ (اين نيز درست نيست، زيرا كمك خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) يا اينكه خود را شريك خداوند مى‏دانند و (بر طبق رأى خويش بهر نحوى كه بخواهند) حكم مى‏دهند او هم راضى است؟ (اين نيز باطل است، زيرا بديهى است كه خدا را شريكى نيست) (4) يا اينكه خداوند دين تامى فرستاده (و سبب اختلاف قضات آنست كه) رسول خدا صلى الله عليه و آله در تبليغ و رساندن آن كوتاهى نموده؟ و حال آنكه (چنين نيست، زيرا) خداوند متعال مى‏فرمايد (در قرآن كريم كه بوسيله رسولش بمردم تبليغ فرموده س 6 ى 38): هيچ چيزى را در قرآن فروگذار نكرده‏ايم (آنچه بايد بگوئيم بيان نموده‏ايم) و قال: فيه تبيان كلشى‏ء يعنى و فرموده در آن هر چيزى بيان شده (اين جمله مضمون قول خداوند سبحان است كه در س 16 ى 89 مى‏فرمايد: و يوم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 76

نبعث في كل أمة شهيدا يعنى قرآن را بر تو فرستاديم كه هر چيزى را بيان ميكند) (5) و ذكر فرموده است كه بعضى از قرآن تصديق ميكند بعض ديگرش را و اختلافى در آن نيست، پس فرموده (در قرآن كريم س 4 ى 82): اين قرآن اگر از جانب غير خداوند بود (چنانكه كفار و منافقين عقيده داشتند كه از جانب خدا نيست، بلكه بشرى آنرا بيان كرده) هر آينه در آن اختلاف بسيارى مى‏يافتند (زيرا كلام بشر از جهت لفظ و معنى خالى از خلل و فساد نيست و چون در قرآن اختلافى از قبيل تناقض معنى و تفاوت نظم يافت نشده دليل بر آنست كه آنرا بشر نگفته، پس از جمله اين بيانات دانسته شد كه رسول اكرم در تبليغ احكام كوتاهى نكرده و هيچ چيز سبب اختلاف قضات نيست مگر جهل و نادانى ايشان بكتاب خدا، و البته چنين اشخاص شايسته حكم دادن نيستند) (6) و ظاهر قرآن كريم شگفت آور و نيكو و باطن آن ژرف و بى‏پايان است (پس همه كس را اسرار آن بدست نيايد) و عجائب و غرائب (نكات و اسرار) آن پايانى ندارد (هر چند در تحصيل آنها كوشش شود) و تاريكى‏ها (ى جهل و نادانى و شبهات) رفع نمى‏گردد مگر بوسيله آن.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 77

(1019)

19 (1019)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است به اشعث ابن قيس، حضرت در كوفه بالاى منبر خطبه مى‏خواند

، در ضمن بياناتش سخنى فرمود كه اشعث بر آن جناب اعتراض كرد (در ضمن سخن، آن بزرگوار امر حكمين را در جنگ با معاويه بيان ميكرد، مردى از اصحاب آن حضرت برخاسته گفت ما را از قبول حكمين نهى فرمودى و بعد بآن اجازه دادى، نمى‏دانيم كدام يك از اين دو بهتر بود، پس حضرت امير دست بروى دست زده فرمود هذا جزآء من ترك العقدة يعنى اين حيرت و سرگردانى جزاى شما است كه در كار خويش تأمل و احتياط را از دست داديد و مرا بقبول آنچه حكمين بگويند وادار ساختند، اشعث بمقصود حضرت پى نبرد و گمان كرد كه آن جناب مى‏فرمايد اين جزاى من است كه از مصلحت غافل مانده احتياط را از دست دادم، و) گفت: اين سخن بر ضرر و زيان حضرتت تمام شد و سودى نداشت، پس حضرت نگاه تندى باو كرده و فرمود:

(1) چه ترا دانا گردانيد (باينكه) چه بر ضرر و چه بر نفع من است؟ لعنت خدا (دورى رحمت او) و لعنت و نفرين لعنت كنندگان بر تو باد اى جولا پسر جولا، و اى منافق پسر كافر (لعن حضرت بر اشعث براى اعتراض او بر آن جناب نبوده، بلكه براى آن بود كه با وجود بودن ميان اصحاب حضرت نفاق را از دست نداده، هميشه دوروئى ميكرد، و شخص منافق سزاوار لعن است، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س 2 ى 159 مى‏فرمايد: إن الذين يكتمون ما أنزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب أولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون‏ يعنى كسانيكه مى‏پوشانند نشانه‏هاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 78

روشن و هدايتى را كه ما فرستاديم بعد از چيزى كه در كتاب براى مردم بيان كرديم، خداوند و جميع لعنت كنندگان ايشان را لعنت و نفرين ميكنند. در بعضى تواريخ بيان شده كه اشعث و پدرش برد يمانى مى‏بافته‏اند و چون جولائى موجب نقصان عقل و سفاهت است، لذا حضرت او را باين اسم سرزنش فرموده، و در بعضى كتب نوشته‏اند او از اكابر و بزرگان كنده بود و سرزنش حضرت او را براى آن بود كه در راه رفتن از روى تكبر و تبختر دوش مى‏جنبانيده، و اين نوع حركت را در لغت حياكة خوانند، و بهر تقدير در تعقيب بيان مذمت و نقصان عقل او فرموده) (2) سوگند بخدا در كفر يك مرتبه اسير شدى و در اسلام بار ديگر، و دارائى و حسب و بزرگى ترا از يكى از اين دو اسيرى نجات نداد (سبب اسيرى او در زمان كفر آن بود كه چون قبيله مراد پدرش را كشتند لشگر آراسته به خونخواهى پدر حركت كرد و در آن جنگ مغلوب شده اسير گرديد و در آخر سه هزار شتر فداء داده خود را از اسيرى نجات داد، پس از آن با هفتاد مرد از كنده خدمت حضرت رسول مشرف شده اسلام پذيرفت، اما سبب اسيرى او در اسلام آنست كه بعد از وفات پيغمبر اكرم مرتد شد و آن زمان ساكن حضرموت بود، اهل آن سامان را از دادن زكوة منع كرد و با ابا بكر بيعت ننمود، پس ابا بكر زياد ابن لبيد را با جمعى بجنگ او فرستاد، اشعث با ايشان جنگ كرد تا اينكه در قلعه‏اى محصور شد، و زياد بر او سخت گرفت و آب را بر وى و تابعينش بست، پس اشعث براى خود و ده نفر از خويشاوندانش امان خواست كه او را نزد ابا بكر ببرند تا در باره ايشان حكم دهد، و زياد و لشگرش را بعد از گرفتن امان بقلعه راه داد، چون وارد شدند بقتل ساكنين قلعه پرداختند، آنان گفتند كه شما بما امان داده‏ايد، زياد گفت: اشعث بجز براى خودش و ده نفر امان نخواسته، پس آنها را كشت، و اشعث را با ده نفر اسير كرده به نزد ابا بكر فرستاد، ابا بكر او را عفو نمود و خواهر خود ام فروه دختر ابى قحافه را باو تزويج كرد، و از او سه فرزند متولد شد: محمد و اسحاق و اسماعيل، و محمد ابن اشعث همان كسى است كه در خون سيد الشهداء در كربلا شركت داشت، خلاصه چون اشعث از روى بى‏خردى قوم خود را به كشتن داد، لذا حضرت مى‏فرمايد:) (3) مرديكه قوم خود را به شمشير (كشته شدن) راهنما باشد و ايشان را به مرگ سوق دهد سزاوار است نزديكان دشمنش بدارند و بيگانگان امينش ندانند. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: منظور حضرت آنست كه يك مرتبه اشعث در موقعى كه كافر بود اسير شد و بار ديگر وقتى كه اسلام آورده بود، و اما مقصود سخن آن حضرت در مذمت اشعث كه فرمود كسى كه شمشير را بر قوم خود راهنما باشد، واقعه اشعث است با خالد ابن وليد در يمامه كه اشعث در آن شهر قوم خود را فريب داد و با ايشان مكر كرد تا اينكه خالد بر آنان تسلط يافت و بعد از اين واقعه او را عرف النار مى‏ناميدند يعنى نشانه بلندى آتش و اين جمله نزد آنها نام مكر كننده بوده (كنايه از اينكه مكر كننده نشانه آتش است كه هر كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 79

نزد او رود در آتش مى‏افتد).

(1020)

20 (1020)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه معصيت كاران را به سختيهاى بعد از مرگ آگاه مى‏سازد

، گويا مى‏فرمايد اى كسانيكه دستورات الهى را پيروى نمى‏كنيد):

(1) اگر شما بچشم ببينيد آنچه را كه مردگان شما بچشم ديدند هر آينه غمگين مى‏شويد و زارى مى‏كنيد و (امر و نهى خداوند را) مى‏شنويد و پيروى مى‏نماييد و ليكن آنچه را كه گذشتگان ديده‏اند از شما پنهان است (و باين جهت زارى نكرده نمى‏ترسيد و از خدا و رسول و خليفه بر حق اطاعت و پيروى نمى‏نمائيد) و نزديكست پرده برداشته شود (شما نيز ببينيد آنچه رفتگان ديده‏اند) (2) و بتحقيق بيناتان نموده‏اند اگر بينا باشيد، و شنواتان كرده‏اند اگر شنوا باشيد، و هدايت شده‏ايد (راه راست را بشما نشان داده‏اند) اگر قبول هدايت نمائيد، (3) براستى بشما مى‏گويم هر آينه عبرتها (بتوسط پيغمبران) بر شما آشكار گرديد، و منع شديد شما از آن چيزيكه نهى شده است (پس جاى عذر باقى نمانده) و تبليغ نمى‏كند از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (ملائكه) مگر بشر (ارشاد و انذار مردم بدست بشر است، پس انتظار و توقع نداشته باشيد كه فرشتگان بر شما فرود آيند و احكام الهى را تبليغ نمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 80

(1021)

21 (1021)- از خطبهاى آن حضرت عليه السلام است (راجع به مرگ و قيامت):

(1) عاقبت و پايان جلو روى شما است (بالأخره هر كس پايان را خواهد ديد و ببهشت يا به دوزخ وارد خواهد شد) و قيامت يا مرگ در عقب است كه شما را سوق مى‏دهد و ميراند (چون قيامت و مرگ آمدنى است مانند آنست كه دنبال كسى افتاده و او را براند، بنا بر اين) (2) سبك شويد (بارهاى گران را رها كنيد) ملحق گرديد (به رفتگان برسيد) كه اولى شما را بازداشت نموده آخرى شما را منتظرند (پيشينيان كه رفته‏اند، در راه باز داشتشان كرده و منتظرند كه آخرين نفر بايشان ملحق شود تا همه كاروان يك باره به قيامت وارد شوند. سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: بعد از كلام خداوند سبحان و كلام حضرت رسول صلى الله عليه و آله اين كلام با هر كلامى سنجيده شود رجحان و برترى دارد و از آن پيشى گيرد (هيچ كلامى به پايه آن نخواهد رسيد) و اما آنچه آن حضرت فرموده: تخففوا تلحقوا (سبك گرديد تا ملحق شويد) كلامى از اين كوتاهتر و پر معنى تر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 81

شنيده نشده، و چه ژرفست عمق اين كلمه (هر چند بيشتر تأمل و تدبر كنى بپايان آن نمى‏رسى) و چقدر اين جمله سر تا پا حكمت و پند تشنگى (هر تشنه‏اى) را برطرف ميكند، و ما در كتاب خصائص عظمت و بزرگى اين كلمه را شرح داده‏ايم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 82

(1022)

22 (1022)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در توبيخ و سرزنش كسانى كه كشتن عثمان را به آن حضرت نسبت دادند مانند طلحه و زبير، و بطلان دعوى ايشان را ثابت ميكند، پس از آن شجاعت و دليرى خود را اظهار مى‏فرمايد:)

(1) آگاه باشيد شيطان گروه خود را بر انگيخته و سپاهش را گرد آورده تا جور و ستم به جاهاى خود باز گردد (فاسق ستم پيشه گيرد) و باطل به اصلش برگردد (جاهل نادرست گويد) (2) سوگند بخدا خوددارى نكردند از نسبت دادن بمن منكرى را (نسبت دروغ كه بمن دادند كشتن عثمان و رضاى من بر قتل او مى‏باشد) و ميان من و خودشان از روى عدل و انصاف سخن نگفتند (زيرا اگر بعدل و انصاف رفتار مى‏كردند و بطلان دعوى ايشان واضح بود) (3) و (دعوى نادرست ايشان آنست كه) حقى را (از من) مى‏طلبند كه خودشان ترك كرده‏اند، (خونخواهى مى‏نمايند از) خونى كه خودشان ريخته‏اند، پس اگر من در ريختن آن خون (كشتن عثمان) با ايشان شركت كرده بوده‏ام آنها را هم بهره‏اى از آن بود (پس اينان نبايد در صدد خونخواهى عثمان بر آيند، زيرا آنان نيز قاتل هستند، نه وارث تا بتوانند خون او را مطالبه نمايند) و اگر بدون من مباشر بوده‏اند، پس باز خواستى نيست مگر از ايشان، و بزرگترين حجت و دليلشان (بر نسبت دادن شركت در قتل عثمان بمن) بر زيان خودشان است (زيرا خودشان در قتل او مباشرت داشته‏اند، و من مى‏دانم ايشان در صدد خونخواهى عثمان نيستند، بلكه) (4) شير مى‏خواهند از مادرى كه از شير دادن باز ايستاده و زنده مى‏خواهند بنمايند بدعتى را كه مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقراء و مسلمانان هر چه مى‏خواهند بايشان بدهم، و ليكن من چنان نخواهم نمود و بدعت او بر نمى‏گردد) (5) اى نوميدى كه دعوت ميكنى (مرا بجنگ يا به موافقت خويش ميخوانى حاضر شو) دعوت كننده كيست و بچه چيز اجابت ميشود؟ (مقصود از اين جمله بيان رذالت و پستى دعوت كننده آن حضرت است بجنگ كه طلحه يا زبير يا عائشه باشند) و من به حجت خدا بر ايشان و علم او در باره اينان راضى هستم (بآنچه خداى متعال ميان من و ايشان حكم كرده و حجت بر آنها تمام ساخته رضاء مى‏دهم، و خداوند بفساد نيت و ضلالت كارشان دانا است، و مراد از حجت خدا فرمان او است به جنگيدن با ياغيان، چنانكه در قرآن كريم س 49 ى 9 مى‏فرمايد: و إن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفي‏ء إلى أمر الله فإن فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل و أقسطوا إن الله يحب المقسطين‏ يعنى اگر دو طايفه از مؤمنين با يكديگر كارزار كنند ميان ايشان را صلح دهيد و اگر يكى از اين دو طايفه تعدى و ستم كرد و بصلح راضى نگشت كار زار كنيد با كسانيكه تعدى كنند تا بحكم خدا بر گردند و امر و فرمان او را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 83

پيروى كنند، پس اگر براه حق باز گرديده جنگ را ترك نمايند ميان ايشان را بالسويه اصلاح كنيد، و عدالت داشته باشيد كه خدا عدالت كنندگان را دوست مى‏دارد. خلاصه منظور حضرت آنست كه من به فرمان خدا راضى هستم) پس اگر ايشان سركشى نمايند (از راه حق پيروى نكنند) برندگى شمشير را بآنها حواله ميكنم (آنان را بقتل مى‏رسانم) كه ايشان را براى بهبودى از باطل (بيمارى جور و ستم) كفايت ميكند و حق را يارى مى‏نمايد، (6) و شگفت است پيغام فرستادن ايشان بسوى من كه براى نيزه زدن بيرون بيايم و براى شمشير كشيدن شكيبا و بردبار باشم! مادرشان به عزايشان بنشيند، هيچ وقت من بجنگ تهديد نمى‏شدم و از ضرب شمشير نمى‏ترسيدم، و من بوجود پروردگار يقين داشته در دين خويش شك و شبهه‏اى ندارم (تهديد و ترسيدن سزاوار كسى است كه بخداى خود يقين نداشته در دينش شبهه دارد باين جهت از مرگ و كشته شدن مى‏ترسد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 85

(1023)

23 (1023)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در آن فقراء را پند مى‏دهد كه بر اغنياء رشك نبرند و به اغنيا دستور داده كه از روى رئاء و خود نمائى كارى نكنند و فوائد صله رحم و مهربانى و كمك به خويشان را بيان مى‏فرمايد:)

قسمت أول خطبه‏

(1) پس از ستايش خداوند و درود بر پيغمبر اكرم فرمان الهى (آنچه مقدر است) فرود مى‏آيد بسوى هر كس مانند دانه‏هاى باران از آسمان بزمين و قسمت هر كس زياد يا كم باو مى‏رسد (هر كس بآنچه خداوند متعال از روى حكمت و عدالت براى او تعيين نموده بهره مند مى‏گردد، چنانكه در قرآن كريم س 43 ى 32 مى‏فرمايد: أ هم يقسمون رحمت ربك نحن قسمنا يعنى ما آنچه را كه بايد در زندگانى دنيا به آنها برسد بين ايشان قسمت نموده‏ايم، و در س 15 ى 21 مى‏فرمايد: و إن من شي‏ء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم‏ يعنى هيچ چيز نيست مگر آنكه خزينه‏هاى آن در تحت تصرف ما است و نمى‏فرستيم آنرا مگر به اندازه‏اى كه معلوم شده) (2) بنا بر اين هر گاه يكى از شما در اهل يا در مال يا در وجود شخص برادر (همنوع) خود زيادتى بيند نبايد سبب فتنه و فساد او گردد (رشك بر او نبرده خود را در مخاطرات دنيا و آخرت نيندازد) زيرا مرد مسلمان مادامى كه (بر ديگرى رشك‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 86

نبرده) پستى و عارى اظهار نكرده تا سر زبان مردم بيفتد و بر اثر آن بى‏مقدار شود و كوتاه بينان پست بسبب آن بر او بر انگيخته شوند مانند قمار باخته ايست كه از اولين تيرهاى خود فيروزى و بردن را منتظر است تا بلكه غنيمتى بدست آورده خسارت خود را جبران نمايد (خلاصه فقير و درويش تهى دست كه امثال و اقران خود را با مال و منال و اولاد بسيار مى‏بيند نبايد بر ايشان رشك برده در معصيت افتد و با آنها بد خوئى كند يا در برابر آنان فروتنى نمايد، بلكه بايد اظهار بى نيازى نموده اندوه در دل خود راه ندهد و همت بر آن گمارد كه آنچه سبب پستى و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خويش را نيكو نگهدارد، و هميشه خوشحال و منتظر فراوانى نعمت باشد مانند قمار باخته‏اى كه انتظار بردن را مى‏كشد) (3) و همچنين مرد مسلمان تنگدست كه از خيانت (با خدا و خلق) دورى نموده يكى از دو چيز نيكو را از جانب خدا انتظار مى‏برد: يا دعوت كننده خدا را (مرگ كه همه كس را بسوى خدا مى‏خواند) پس آنچه نزد خدا مى‏يابد (از نعمتهاى آخرت) براى او بهتر (از نعمتهاى دنيا) است، يا روزى خدا را (در دنيا) پس او صاحب اهل و مال گردد در حالتى كه دين و حسب او (علم و ادب و بردباريش) با او است، (4) بتحقيق مال و اولاد متاع دنيا است (كه فانى مى‏گردد) و عمل نيكو متاع آخرت است (كه باقى و برقرار مى‏باشد) و گاه باشد كه خداوند به گروهى هر دو را عطا مى‏فرمايد (هم از دنيا بهره مى‏برند و هم از آخرت) پس (بآنچه مقدر است رضاء داده معصيت و نافرمانى نكنيد و) از عذاب خدا كه بآن ترسانيده است شما را بترسيد، و ترسيدن شما از روى عذر و بهانه نباشد (مانند ترسيدن خردمندان كه مى‏ترسند مبادا گرفتار خطاء و تقصيرى شوند) (5) و عبادت كنيد (خدا را) نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خود نمائى، زيرا كسيكه براى غير خدا كارى انجام دهد خداوند اجر او را بكسيكه براى او آن كار را انجام داده محول مى‏سازد (تا مزد خود از او بخواهد، و چون حضرت در جميع گفتار و كردارش كسيرا غير از خدا در نظر نداشته در اينجا شروع بدعا مى‏فرمايد:) (6) از خدا مى‏طلبيم مرتبه‏هاى شهيدان را (كه در بلاء شكيبا بودند) و زندگى كردن با خوشبختان را (كه بكسى رشك نبردند) و مرافقت با پيغمبران را (كه كارى از روى رئاء و خودنمايى نكردند).

(7) اى مردم هيچكس از طايفه و خويشان خود بى نياز نيست هر چند صاحب مال و دارائى باشد و بدست و زبان آنها كه از او دفاع و يارى نمايند حاجت دارد و نزديكان شخص براى حفظ الغيب او مهمترين اشخاصند و بهتر مى‏توانند پراكندگى و گرفتارى او را مرتفع سازند و در هنگام سختى و پيشآمدهاى ناگوار اگر براى او پيش آيد بر او (از بيگانگان) مهربانترند، (8) و نام نيكو كه خداوند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 87

بشخص در ميان مردم عطاء فرمايد بهتر است براى او از ثروت و دارائى كه براى ديگرى بميراث گذارد (زيرا نام نيكو در ميان مردم سبب ميشود كه از خويشان و بيگانگان هر كه بشنود براى او طلب مغفرت كند و اما ارث فقط به ارث برنده نتيجه مى‏بخشد، پس صرف مال در طلب ذكر جميل و نام نيكو براى شخص بهتر است از باقى گذاردن مال و ثروت براى وارث، و اين جمله اشاره است باينكه شخص بايد از صرف مال در باره خويشان دريغ ننموده و بايشان كمك و دستگيرى نمايد).

(9) و قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است:

آگاه باشيد نبايد رو بگرداند يكى از شما از خويشان خود آنگاه كه ببيند آنها را در فقر و پريشانى و بايستى بايشان احسان نمايد مالى را كه زياد نمى‏شود اگر از دادن آن خوددارى نمايد و كم نمى‏گردد و اگر آنرا صرف كند (خداوند عوض آنرا خواهد داد) (10) و هر كه از طايفه خويش دست بكشد (آنها را كمك و دستگيرى ننمايد) پس، از ايشان يك دست گرفته شده و از او دستهاى بسيار، (11) و كسيكه (به خويشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستى هميشگى آنها را بخود جلب ميكند. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: غفيرة در اين خطبه بمعنى زيادتى است، چنانكه در عوض جمع كثير مى‏گويند:

جم غفير و جماء غفير، و در روايتى بجاى آن عفوة گفته شده، و عفوة چيز نيكو را گويند، چنانكه گفته ميشود: أكلت عفوة الطعام يعنى طعام نيكوئى خوردم، و چه خوش معنايى اراده فرموده است حضرت از فرمايش خود: و من يقبض يده عن عشيرته تا آخر زيرا هر كه همراهى و نفع خود را از خويشانش باز دارد يك كمك را از آنها دريغ نموده، پس هر گاه به نصرت و يارى ايشان حاجت پيدا كند و بخواهد كه آنها او را كمك كنند، از ياريش خوددارى مى‏نمايند و بحرف او گوش نمى‏دهند، بنا بر اين از مساعدت دستهاى زياد و همراهى قدمهاى بيشمار محروم مى‏ماند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 88

(1024)

24 (1024)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اظهار ثبات قدم و ايستادگى خود در جنگ فرموده، و قول كسيرا كه گفته آن حضرت در كارزار سستى مى‏نمايد نادرست دانسته، و مردم را بتقوى و پرهيزكارى ترغيب مى‏فرمايد:)

(1) بجان خودم سوگند در جنگيدن با كسيكه مخالفت حق كرده و در راه ضلالت و گمراهى قدم نهاده است مسامحه و سستى نمى‏كنم (زيرا جنگيدن با مخالفين حق واجب و سهل انگارى و سستى در آن معصيت است) (2) پس اى بندگان خدا از خدا بپرهيزيد (سخن بيجا نگوييد و كار ناشايسته نكنيد) و از خدا بسوى خدا بگريزيد (از خشم او در پناه رحمتش، و از عذاب او در پناه آمرزشش، و از عدل او در پناه فضلش) و در راه واضح و روشنى كه جلو شما قرار داده (راه راست شريعت) برويد، (3) و قيام كنيد به چيزى كه مكلف نموده است شما را (بانجام اوامر شرعيه) پس (چون به دستورات الهى رفتار كرده اوامر شرعيه را انجام داديد) اگر در دنيا رستگار نشديد على ضامن فيروزى و رستگارى شما در آخرت است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 90

(1025)

25 (1025)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است، چون اخبار پى در پى به آن جناب مى‏رسيد كه اصحاب و لشگر معاويه بر شهرها دست يافته‏اند و عبيد الله بن عباس و سعيد ابن نمران كه از جانب آن حضرت بر شهر يمن والى و حاكم بودند پس از غلبه بسر ابن ابى ارطاة بر ايشان در كوفه نزد آن بزرگوار آمدند

(و سبب بيرون آمدن آنها از يمن آن بود كه در صنعاء يكى از شهرهاى يمن گروهى از دوستان عثمان بودند كه براى مصلحتى با حضرت امير بيعت كردند تا وقتى كه مردم عراق با آن حضرت مخالفت نمودند و در مصر محمد ابن ابى بكر را كشتند، و ظلم و تعدى اهل شام بسيار شد، ايشان هم فرصت بدست آورده بنام خونخواهى عثمان با عبيد الله ابن عباس و سعيد ابن نمران مخالفت كردند، چون اين خبر به آن حضرت رسيد نامه‏اى بايشان نوشت و آنان را تهديد نمود، آنها در جواب نوشتند كه بايستى عبيد الله و سعيد را از اين شهر عزل كنى تا ما ترا اطاعت كنيم، و بعد نامه آن حضرت را براى معاويه فرستاده او را از اين قضيه خبر دادند، معاويه بسر ابن ابى ارطاة را كه مردى فتنه جو و خونريز بود بسوى ايشان فرستاد، و او وقتى وارد صنعاء شد كه عبيد الله و سعيد، عبد الله ثقفى را جانشين خود قرار داده از آنجا گريخته بسمت كوفه مى‏آمدند، بسر، عبد الله ثقفى را بقتل رسانيد، چون اين دو نفر در كوفه خدمت حضرت رسيدند آن جناب ايشان را ملامت و سرزنش نمود كه چرا با بسر ابن ابى ارطاة نجنگيدند، آنها عذر آوردند باينكه ما توانائى جنگيدن با او را نداشتيم) حضرت در حالتى كه از تنبلى اصحاب خود از جهاد و مخالفت كردن ايشان با رأى و تدبيرش دلتنگ و آزرده گرديده بود برخاسته بمنبر رفت و فرمود:

(1) نيست در تصرف من مگر كوفه كه اختيار و قبض و بسط آن در دست من است، اى كوفه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 91

اگر نباشد مرا جز تو و گرد بادهاى توهم بوزد (فتنه و فساد و نفاق و دوروئى اهل تو انگيخته شود) پس خدا زشت گرداند ترا (خراب و ويران كند كه هيچكس بتو متوجه نگردد) و بر سبيل مثال شعر شاعر را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (لعمر أبيك الخير يا عمرو إننى‏ |  | على وضر من ذا الإناء قليل) |
|  |  |  |

يعنى اى عمرو سوگند بجان پدر خوب تو كه من رسيده‏ام به چركى و چربى كمى از اين ظرف طعامى كه باقى مانده است (كنايه از اينكه بهره من از مملكت باين پستى و كمى شده است) (2) پس از آن فرمود:

بمن خبر رسيده كه بسر (بامر معاويه با لشگر بسيار) وارد يمن گرديده، سوگند بخدا من گمان ميكنم بهمين زودى ايشان بر شما مسلط ميشوند و صاحب دولت گردند براى اجتماع و يگانگى كه در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراكندگى كه شما از راه حق خود داريد، و براى اينكه شما در راه حق از امام و پيشواى خود نافرمانى مى‏كنيد و آنان در راه باطل از پيشواى خودشان پيروى مى‏نمايند، و آنها امانت او را اداء ميكنند و شما خيانت مى‏نماييد (بيعت و پيمان آنها پايدار است و شما پيمان خود را مى‏شكنيد) و براى اصلاحى كه آنها در شهرهاى خودشان مى‏نمايند (با يكديگر الفت و دوستى و يگانگى دارند) و فساد شما (كه با يكديگر بغض و حسد و نفاق و دوروئى و جدائى داريد، و اين سبب مغلوبيت و شكست هر قومى است) (3) پس (من شما را آنقدر خيانتكار مى‏دانم كه) اگر يكى از شما را بر قدح چوبى بگمارم مى‏ترسم بند و جنگك آنرا (كه به پالان شتر آويزان ميكنند) ببرد. (4) بار خدايا من از ايشان (اهل كوفه) بيزار و دلتنگ شده‏ام و ايشان هم از من ملول و سير گشته‏اند، پس بهتر از اينان را بمن عطاء كن و بجاى من شرى را بآنها عوض ده، (5) بار خدايا دلهاى ايشان را (از عذاب و ترس) آب كن مانند نمك در آب (اى اهل كوفه) (6) آگاه باشيد بخدا سوگند دوست داشتم بجاى شما هزار سوار از فرزندان فراس ابن غنم (كه به غيرت و شجاعت و همراهى مشهور بودند) براى من بود (در اينجا در تعريف فرزندان فراس بر سبيل مثال اين شعر شاعر را خواند:)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هنالك لو دعوت أتاك منهم‏ |  | فوارس مثل أرمية الحميم‏ |
|  |  |  |

يعنى اى ام زنباع (ام زنباع كنيه زنى است) جاى نصرت و يارى اگر ايشان (بنى تميم) را بخوانى سوارانى از آنها مانند ابرهاى تابستان بسوى تو مى‏آيند. پس از آن حضرت از منبر فرود آمد. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: أرمية جمع رمى و معنى آن ابر است، و حميم در اينجا فصل تابستان است، و اينكه شاعر ابر تابستان را ذكر نموده براى آنست كه ابر تابستان چون آب ندارد و تند رو است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 92

و ابرى كه پر از آب باشد آهسته مى‏رود و چنين ابرى غالبا در زمستان مى‏آيد. و شاعر حميت آن جماعت را وصف نموده باينكه چون ايشان را براى نصرت و يارى كردن بطلبند آنها دعوت را فورا اجابت كرده براى همراهى و كمك حاضرند، و دليل بر اين همان قول شاعر در اين شعر است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 93

(1026)

26 (1026)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه پيش از حركت بنهروان فرموده):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) بتحقيق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صلى الله عليه و آله را در حالتى كه ترساننده بود جهانيان را از عذاب الهى و امين بود بر آنچه باو نازل مى‏شد، و شما اى گروه عرب در آن هنگام پيرو بدترين كيش بوديد (كه شرك و بت پرستى بود) و در بدترين جايگاه (حجاز) بسر مى‏برديد (كه قحطى و فتنه و فساد در آنجا بسيار بود) در زمينهاى سنگلاخ و ميان مارهاى پر زهرى كه از آوازها نمى‏رميدند مانند اينكه كر بودند اقامت داشتيد، (2) آب لجن سياه را مى‏آشاميديد، و غذاى خشن (مانند آرد جو پر سبوس و آرد، هسته خرما و سوسمار) مى‏خورديد، و خون يكديگر را مى‏ريختيد، و از خويشاوندان دورى مى‏كرديد (بر اثر سختى معيشت و بدى اخلاق رعايت صله رحم نمى‏نموديد) (3) بتها در ميان شما نصب شده بود (ساخته دست خود را پرستش مى‏نموديد) و از گناهان اجتناب و دورى نمى‏كرديد (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول اكرم از آن زندگانى بد و فساد عقيده و همه گرفتاريها نجات يافتيد و در ميان مردم دنيا به سيادت و بزرگى مشهور شديد، اكنون آيا سزاوار است كه بر خليفه بحق و جانشين آن بزرگوار ياغى شده او را نافرمانى كنيد).

(4) و قسمتى از اين خطبه است (كه پيشآمد خود را بعد از وفات حضرت رسول اكرم بطور اجمال بيان مى‏فرمايد: چون مخالفين خلافت را كه حق من بود غصب كردند):

پس (در كار خويش) انديشه كرده ديدم در آن هنگام بغير از اهل بيت خود (بنى هاشم) ياورى ندارم (و ايشان هم نمى‏توانستند با آن همه مخالفين ستيزه كنند، لذا) راضى نشدم كه آنها كشته شوند، (5) و چشمى كه خاشاك در آن رفته بود بهم نهادم و با اينكه استخوان گلويم را گرفته بود آشاميدم، و بر گرفتگى راه نفس (از بسيارى غم و اندوه) و بر چيزهاى تلخ‏تر از طعم علقم (كه گياهى است بسيار تلخ) شكيبائى نمودم.

(6) و قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است‏

(كه طريقه بيعت كردن عمرو ابن عاص با معاويه را بيان مى‏فرمايد، و مختصر اين قضيه آنكه پس از فراغت از جنگ جمل حضرت به كوفه تشريف آورد و در آنجا به معاويه نامه‏اى نوشت و در آن از او بيعت خواست و آنرا بوسيله جرير ابن عبد الله بجلى فرستاد، چون جرير وارد شام شد نامه را به معاويه داد، پس از آنكه معاويه نامه را خواند در انديشه فرو رفت و جرير را براى گرفتن پاسخ معطل نگاه‏داشت و گروهى از مردم شام را طلبيد و راجع به خونخواهى عثمان با آنها سخن گفت، ايشان با رأى او موافقت نموده براى نصرت و ياريش خود را آماده نشان دادند، بعد از آن با برادرش عتبة ابن ابى سفيان در اين باب مشورت كرد، عتبه گفت: عمرو ابن عاص را در اين كار بكمك بطلب، زيرا تو

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 94

بفتنه انگيزى و رأى و تدبير او آگاهى، پس نامه‏اى بعمرو ابن عاص نوشت و در آن به كمالات او را بستود و به نصرت و يارى خويش و خونخواهى عثمان دعوتش نمود، عمرو در پاسخ او نوشت: نامه ترا خوانده مقصودت را فهميدم، بدان كه من حاضر نيستم از دين اسلام خارج شده به ضلالت و گمراهى و متابعت تو رو آورم و بروى على ابن ابى طالب با آن همه فضائل و منزلت و شجاعت شمشير كشم، اى معاويه تو به مردن عثمان از حكومت شام معزول گشتى و بوسيله خونخواهى از او مى‏خواهى خلافت را براى خود بدست آورى و باين حيله مانند منى را نمى‏توان فريب داد كه در راه تو از دين گذشته جانبازى نمايم، معاويه چون نامه او را خواند دانست كه بدون رشوه نمى‏توان راضيش نمود، و مى‏دانست كه او خواهان حكومت مصر است، وعده حكومت مصر را باو داد، عمرو هم دنيا را بر آخرت اختيار كرده به معاويه پيوست، لذا حضرت مى‏فرمايد):

عمرو به معاويه بيعت نكرد تا اينكه شرط كرد ثمن و بهايى (حكومت مصر را) در مقابل آن باو بدهد، پس دست فروشنده (دين بثمن دنيا) بركت نيابد، و عهد و پيمان خريدار (معاويه) سبب رسوايى او گردد، (7) پس (اكنون كه عمرو به معاويه پيوست) براى جنگ آماده شويد و لوازم آنرا فراهم كنيد كه آتش كار زار افروخته و روشنائى آن بلند شد، (8) و شكيبائى را شعار خود قرار دهيد (در جنگ پايدارى كنيد و صدمات آنرا متحمل شويد) كه مهمترين راه رسيدن بفتح و فيروزى و غلبه بر دشمن شكيبائى است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 96

(1027)

27 (1027)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در اواخر عمر شريفش فرموده و اصحاب خود را از جهاد نكردن با معاويه توبيخ و سرزنش مى‏نمايد):

(1) پس از ستايش خداوند و درود بر رسول اكرم، جهاد (كارزار با مخالفين دين) درى است از درهاى بهشت كه خداوند آنرا بر وى خواص دوستان خود گشوده، و لباس تقوى و پرهيزكارى است (اهل تقوى را از شر مخالفين حفظ ميكند مانند لباس سرما و گرما را) و زره محكم حق تعالى و سپر قوى اوست (براى نگاه‏دارى اهل تقوى از اسلحه دشمنان) (2) پس هر كه از آن دورى كرده آنرا ترك كند خداوند جامه ذلت و خوارى و رداى بلاء و گرفتارى باو مى‏پوشاند و بر اثر اين حقارت و پستى زبون و بيچاره ميشود، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشته به بى‏خردى مبتلى گردد (در كار خويش حيران و سرگردان ماند) و بسبب نرفتن جهاد و اهميت ندادن باين امر مهم از راه حق دور شده در راه باطل قدم مى‏گذارد و به نكبت و بيچارگى گرفتار گرديده، از عدل و انصاف محروم ميشود (ستمكار بر او تسلط پيدا نموده با او به بى انصافى رفتار خواهد كرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 97

(3) آگاه باشيد من شما را به جنگيدن (معاويه و تابعين او) شب و روز و نهان و آشكار دعوت نموده گفتم پيش از آنكه آنها بجنگ شما بيايند شما به جنگشان برويد، (4) سوگند بخدا هرگز با قومى در ميان خانه (ديار) ايشان جنگ نشده مگر آنكه ذليل و مغلوب گشته‏اند، پس شما وظيفه خود را بيكديگر حواله نموديد (هر يك از شما توقع داشته ديگرى به وظيفه خود عمل كند) و همديگر را خوار مى‏ساختيد تا اينكه (دشمن غلبه پيدا نمود و) از هر طرف اموال شما غارت گرديد و ديار شما از تصرفتان بيرون رفت، (5) و اين برادر غامد (سفيان ابن عوف از قبيله بنى غامد) است كه (بامر معاويه) با سواران خود بشهر انبار (يكى از شهرهاى قديم عراق و واقع در سمت شرقى فرات) وارد گرديده، و حسان ابن حسان بكرى (والى و حاكم آنجا) را كشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانيد، (6) و بمن خبر رسيده كه يكى از لشگريان ايشان بر يك زن مسلمان و يك زن كافره ذميه داخل مى‏شده و خلخال و دست بند و گردن بندها و گوشواره‏هاى او را مى‏كنده، و آن زن نمى‏توانسته از او ممانعت كند مگر آنكه صدا به گريه و زارى بلند نموده از خويشان خود كمك بطلبد، (7) پس دشمنان (از اين كارزار) با غنيمت و دارائى بسيار باز گشتند در صورتيكه بيك نفر از آنها زخمى نرسيد و خونى از آنها ريخته نشد، (8) اگر مرد مسلمانى از شنيدن اين واقعه از حزن و اندوه بميرد، بر او ملامت نيست، بلكه به نزد من هم به مردن سزاوار است، (9) اى بسا جاى حيرت و شگفتى است! سوگند بخدا اجتماع ايشان (معاويه و همراهان او) بر كار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف شما از كار حق و درست خودتان دل را مى‏ميراند و غم و اندوه را جلب مى‏نمايد، پس روهاى شما زشت و دلهاى‏تان غمين گردد هنگاميكه در آماج تير آنها قرار گرفته‏ايد: (دشمن بسوى شما تير مى‏اندازد و شما از روى بى‏حميتى و تفرقه و اختلافى كه داريد سينه خود را هدف قرار داده خاموش نشسته‏ايد) مال شما را بيغما مى‏برند و شما غارت نمى‏كنيد، و با شما جنگ ميكنند و شما جنگ نمى‏نمائيد، و خداوند را معصيت ميكنند و شما راضى هستيد، (10) وقتى كه بشما در ايام تابستان امر كردم كه بجنگ ايشان برويد گفتيد اكنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا سورت گرما شكسته شود، و چون در ايام زمستان شما را بجنگ با آنها امر كردم گفتيد در اين روزها هوا بسيار سرد است بما مهلت ده چندان كه سرما برطرف گردد، شما كه اين همه عذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما مى‏آوريد پس سوگند بخدا (در ميدان جنگ) از شمشير زودتر فرار خواهيد نمود، (11) اى نامردهايى كه آثار مردانگى در شما نيست، واى كسانيكه عقل شما مانند عقل بچه‏ها و زنهاى تازه به حجله رفته است، اى كاش من شما را نمى‏ديدم و نمى‏شناختم كه سوگند بخدا نتيجه شناختن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 98

شما پشيمانى و غم و اندوه مى‏باشد، (12) خدا شما را بكشد كه دل مرا بسيار چركين كرده سينه‏ام را از خشم آكنديد، و در هر نفس پى در پى غم و اندوه بمن خورانديد، (13) و بسبب نافرمانى و بى اعتنائى بمن رأى و تدبيرم را فاسد و تباه ساختيد تا اينكه قريش گفتند پسر ابى طالب مرد دليرى است، و ليكن علم جنگ كردن ندارد، خدا پدرانشان را بيامرزد! (كه در گفتار خود فكر و تأمل نكردند) آيا هيچيك از آنان ممارست و جديت مرا در جنگ داشته و پيش قدمى و ايستادگى او بيشتر از من بوده؟ (14) هنوز بسن بيست سالگى نرسيده بودم كه آماده جنگ گرديدم و اكنون زياده از شصت سال از عمرم مى‏گذرد (كه هميشه رأى و تدبير من در جنگها صائب بوده) و ليكن رأى تدبير ندارد كسيكه فرمانش را نمى‏برند و پيروى از احكامش نمى‏نمايند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 100

(1028)

28 (1028)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در بى اعتمادى بدنيا و مهيا شدن براى آخرت مى‏فرمايد:)

(1) پس از ستايش حضرت بارى و درود بر پيغمبر اكرم، بتحقيق دنيا پشت كرده و به مفارقت و جدائى (شما را از چيزهائى كه بآن علاقه داريد) آگاه مى‏نمايد، و آخرت نزديك و آشكار شده است (دنيا براى هر كس در گذر است و آخرت كه به مردن تحقق پيدا ميكند آمدنى است، پس به دنياى فانى نبايد دل بست و براى رفتن به جايگاه هميشگى بايستى آماده گرديد) (2) آگاه باشيد امروز (مدتى كه از عمر باقى مانده بر اثر انجام كارهاى نيكو و رسيدن به اخلاق پسنديده) روز مضمار و روز مهيا شدن است (كه از لذات دنيوى بايد چشم پوشيد) و فردا (آخرت) روز پيشى گرفتن است (مضمار مدتى را گويند كه اسبها را براى روز مسابقه و اسب دوانى تربيت ميكنند باين طريق كه مدتى بر عليق اسب مى‏افزايند تا خوب فربه و پر زور گردد، پس از آن مدتى تدريجا آنچه بر عليق افزوده‏اند كم ميكنند تا بقرار عادى برسد و اسب از خامى بيرون آيد و براى روز مسابقه حاضر باشد) و پيشى گرفتن (برنده مسابقه) بهشت است، و پايان (عقب مانده) آتش است (هر كه در اين مدت مضمار خود را به اعمال صالحه و اخلاق پسنديده رياضت داد و تربيت نمود، فردا در آن ميدان امتحان سبقت گيرد و بهشت را بربايد، و هر كه در آن كوتاهى نمود و غفلت ورزيد فردا خوار و شرمسار گرديده در آتش داخل شود) (3) پس آيا نيست كسيكه پيش از رسيدن مرگش از گناه خود توبه كند؟ و آيا نيست كسيكه پيش از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 101

رسيدن روز بد بختى خود براى نجات خويشتن (از عذاب الهى) چاره‏اى نمايد؟ (كردار نيكوئى بجا آورد كه در آن روز هيچ چيز باعث نجات نمى‏شود مگر اعمال صالحه) (4) آگاه باشيد، شما در ايام اميد و آرزو هستيد (به بقاى حيات و استمرار زندگانى) كه از پى آن مرگ است (كه بى‏خبر مى‏رسد) پس كسيكه در روزهاى اميد و آرزوى خود پيش از رسيدن اجلش كار كرد (خلق را يارى و خداوند را بندگى نمود) عملش او را نفع بخشيده مرگش زيانى وارد نياورد، و كسيكه در آن ايام پيش از رسيدن اجل كوتاهى كرد (نه با بندگان يارى و نه خداوند را بندگى نمود) كارش زار است و از مرگ زيان خواهد برد (زيرا پشيمانى از تقصير در خدمت خلق و بندگى خالق در وقت مردن سودى ندارد و بدين جهت در نتيجه زيان خواهد برد (زيرا پشيمانى از تقصير در خدمت خلق و عبادت خالق بكوشيد) در وقت راحتى و ايمنى (موقعى كه دستتان مى‏رسد) همانطور كه كار مى‏كنيد در وقتى كه خوف و ترس بر شما مسلط ميشود (چون هر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با خلوص و علاقه تمام بجلب رضاى خالق مى‏كوشد، لذا حضرت دستور مى‏دهد كه در موقع خوشى و ايمنى كه كمتر يادى از خداوند مى‏نماييد از آن غافل نباشيد كه باعث پشيمانى است) (6) آگاه باشيد، من نعمتى مانند بهشت نديده‏ام كه خواهان آن در خواب غفلت باشد، و نه عذابى را مانند آتش كه گريزان از آن در خواب بيهوشى باشد! (شگفتى از مردمانى است كه از بزرگترين نعمتها كه بهشت باشد غافل مانده‏اند و حال آنكه براى كوچكترين صرفه‏اى كوشش ميكنند، و از احتراز و دورى از چنين آتش باين بزرگى بى پروا هستند در صورتيكه از ترس ضرر بسيار اندك وسيله زياد بر مى‏انگيزند) (7) آگاه باشيد هر كه از حق نفع نبرد، زيان باطل حتما باو مى‏رسد، و هر كه را هدايت براه راست نياورد، ضلالت و گمراهى او را به هلاكت و بيچارگى مى‏كشاند، (8) آگاه باشيد، شما مأمور شده‏ايد (چاره نداريد مگر) به كوچ كردن (رفتن از اين سرا به سراى باقى) و دلالت شده‏ايد به توشه برداشتن (در قرآن كريم س 2 ى 197 مى‏فرمايد: تزودوا فإن خير الزاد التقوى‏ يعنى در سفر توشه برداريد و بهترين توشه پرهيزكارى است) (9) و دو چيز است ترسناكترين چيزيكه بر شما از آن بيم دارم يكى متابعت هواى نفس (كه حقائق را پيش چشم شما مى‏پوشاند) و ديگرى طول امل و آرزو است (كه شما را از تهيه زاد و توشه آخرت غافل گرداند) پس در دنيا تهيه توشه نمائيد چيزى را (از خدمت بخلق و بندگى خالق) كه فرداى قيامت خود را (از عذاب ابدى) بآن حفظ كنيد. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: اگر باشد كلامى كه مردم را بزهد و بى رغبتى در دنيا و كارهاى نيكوئى كه بكار آخرت آيد وادار نمايد هر آينه همين كلام حضرت است و بس كه مردم را از آمال و آرزوهائى كه علاقه فراوانى بآن دارند منصرف مى‏نمايد، و شعله‏هاى پند و منع از عصيان و نافرمانى از خدا و رسول را مى‏افروزد، و شگفت سخن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 102

آن حضرت اينست كه مى‏فرمايد: ألا و إن اليوم المضمار و غدا السباق و السبقة الجنة و الغاية النار زيرا در اين كلام با وجود عظمت لفظ و بزرگى معنى و با تمثيل و تشبيهى كه مطابق واقع و نفس الأمر است رازى شگفت و معنايى لطيف است كه فرموده: و السبقة الجنة و الغاية النار پس براى اختلاف دو معنى دو جور لفظ بيان كرده يعنى لفظ السبقة را براى بهشت و لفظ الغاية را براى آتش بيان نموده و نفرموده: و السبقة النار چنانكه فرموده: و السبقة الجنة زيرا لفظ استباق و پيشى گرفتن براى امر محبوب و مقصود مطلوب مى‏باشد كه صفت بهشت است و اين معنى در آتش موجود نيست «كه از آن آتش پناه بخدا مى‏بريم» پس جائز نبوده كه بفرمايد: و السبقة النار، بلكه فرموده: و الغاية النار زيرا غايت براى كسيكه بدانجا منتهى مى‏گردد گاهى شادى نمى‏آورد و گاهى مسرور مى‏گرداند پس تعبير از اين دو لفظ براى هر دو معنى صلاحيت دارد، و اين كلمه غايت در اينجا مانند كلمه مصير و مآل است كه خداوند متعال فرموده (در قرآن كريم س 14 ى 30) قل تمتعوا فإن مصيركم إلى النار يعنى بگو از كارهاى ناشايسته لذت ببريد پس پايان كار شما به آتش است. و جائز نيست در اين موضع گفته شود: فإن سبقتكم إلى النار پس در اين گفتار تأمل و انديشه كن كه باطن آن شگفت آور و ژرفى آن دور است، و بيشتر سخنان آن حضرت چنين است، و در بعضى از نسخ است كه در روايت ديگرى سبقة بضم سين وارد شده و سبقة بضم سين نزد عرب اسم مال يا متاعى است كه جائزه داده ميشود به سبقت گيرنده وقتى كه پيشى مى‏گيرد، و معنى سبقة بفتح و بضم سين بهم نزديكست، زيرا سبقة بضم سين جزاى كار امر مذموم و نكوهيده نيست، بلكه پاداش كارى است كه بر امر محبوب و پسنديده باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 103

(1029)

29 (1029)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در توبيخ و سرزنش اصحاب خود از جهت مسامحه و سهل انگارى در جنگيدن با دشمن):

(1) اى مردمى كه بدنهايشان جمع و انديشه‏ها و آرزوهايشان مختلف است، سخنان شما (لاف و گزافتان) سنگهاى سخت را نرم مى‏گرداند، و كار شما (كه در خانه نشسته براى جنگيدن با دشمن حاضر نيستيد) دشمنان را در شما بطمع مى‏اندازد (كه آنچه داريد بتصرف در آورده بر شما دست يابند) (2) در مجالس (كه دور هم نشسته‏ايد) چنين و چنان مى‏گوئيد (لاف زده و گزاف بسيار گفته اظهار دليرى و مردانگى مى‏نماييد) و چون وقت جنگيدن با دشمن پيش آيد مى‏گوئيد: حيدى حياد يعنى اى جنگ از ما دور شو (جمله حيدى حياد مثلى است كه عرب در وقت فرار از دشمن به زبان مى‏آورد) (3) دعوت كسيكه شما را (به نصرت و يارى خود) خواند پذيرفته نشد (زيرا او را يارى نكرديد) كسيكه در باره شما زحمت و رنج كشيد دل او راحتى و آسايش نيافت، عذرها و بهانه‏ها (ى شما براى نرفتن بجهاد و نجنگيدن با دشمن درست نيست و سبب) ضلالت و گمراهى است مانند بدهكارى كه بدهى خود را (بدون عذر) بتأخير اندازد (چون‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 104

نمى‏خواهد وامش را اداء كند بهانه پيش آرد و امروز و فردا گويد، شما هم چون نمى‏خواهيد بجهاد برويد بهانه‏هاى نادرست پيش آورده امروز و فردا مى‏گوئيد و بر اثر اين مسامحه خود را ذليل و خوار مى‏گردانيد و) (4) ذليل و ترسنده نمى‏تواند از ظلم و ستمى (كه بر او وارد ميشود) مانع گردد، و حق (و آسايش براى هيچ قومى) بدست نمى‏آيد مگر به تلاش و كوشش (پس با اينكه در خانه نشسته بجهاد نمى‏رويد تا دشمن را مغلوب و سركوب گردانيد آسايش و آسودگى خواستن خطاء است) (5) كدام خانه (ديارى) را بعد از خانه خود (از تصرف و خرابى دشمن) باز مى‏داريد؟ (در موقعى كه شما را از خانهايتان بيرون نمودند) و با كدام امام و اميرى بعد از من بجهاد مى‏رويد؟ (كه دشمن را از خود دور نمائيد) (6) سوگند بخدا فريب خورده كسى است كه شما او را فريب داده‏ايد (زيرا شما امير خود را به نصرت و يارى وعده داده وقتى كه با دشمن روبرو شد از او پشت گردانيده براى كارزار بهانه پيش آوريد) و كسيكه بكمك و همراهى شما رستگار شد (به دشمن غلبه پيدا نمود) سوگند بخدا (مانند كسى است كه در تير اندازى با شرط) رستگار شده به تيرى كه (از همه تيرهايى كه براى قمار تعيين شده) بى نصيب‏تر (پر خسارت‏تر) است، و كسيكه بكمك شما تير اندازد (بجانب دشمن و بخواهد از ظلم و تعدى او جلوگيرى نمايد) پس به تير سر شكسته بى پيكان تير انداخته (و چنين تيرى اگر به نشان هم برسد كارگر نخواهد بود و شما هم اگر به دشمن دست يابيد بر اثر ترس و بيمى كه داريد نمى‏توانيد از پيش روى او ممانعت نمائيد) (7) سوگند بخدا صبح كردم در حالتى كه گفتار (عهد و پيمان) شما را باور ننموده به همراهى شما طمع ندارم، و دشمن (معاويه و اصحابش) را به مساعدت شما بيم نمى‏دهم (زيرا بى وفائى و بد قولى شما بر من و دشمن آشكار گرديده است) (8) چگونه است حال شما (كه هر چه شما را بجنگ با دشمن ترغيب ميكنم سهل انگارى مى‏نماييد) چيست داروى درد شما (تا آماده سازم) بچه چيز علاج مى‏پذيريد (تا چاره كنم) دشمنان مردمانى هستند مانند شما (چرا شما مانند آنها نيستيد و از آنان بدل خود خوف و ترس راه داده‏ايد؟) (9) آيا مى‏گوئيد گفتارى را كه نمى‏دانيد و اعتقاد بآن نداريد؟

(براى رفتن بجهاد با يكديگر مى‏گوئيد: چنين و چنان خواهيم كرد در صورتيكه اصلا اراده جنگيدن با دشمن نداريد) و آيا در دورى از معاصى غفلت داريد؟ (پس بيدار شويد) آيا در غير حق طمع داريد؟ (در راه باطل و نافرمانى خدا و رسول و امام بر حق سودى تصور مى‏كنيد؟ نه چنين است، بلكه طمع نفع بردن از راه باطل و غفلت در معاصى و گفتار بدون علم و اعتقاد سبب بدبختى و بيچارگى در دنيا و آخرت است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 105

(1030)

30 (1030)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره كشتن عثمان:

(1) اگر به كشتن او امر داده بودم هر آينه كشنده او بودم، و اگر جلوگيرى كرده بودم هر آينه ياورش بودم (پس كشندگان او در اين باب با من شور نكردند تا آنان را امر يا نهى كرده باشم) (2) ليكن (مى‏دانم) كسيكه يارى كرد او را (مروان ابن حكم و جمعى از بنى اميه) نمى‏تواند بگويد: من بهترم از كسيكه خوار كرد (يارى ننمود) او را، و كسيكه خوار كرد او را (گروهى از مهاجرين و انصار) نمى‏تواند بگويد: يارى نمود او را كسيكه از من بهتر است (غرض حضرت در اينجا نكوهش عثمان است) (3) پس من اكنون سبب كشته شدن او را (بطور اختصار) براى شما بيان ميكنم: عثمان خلافت را براى خود اختيار كرد و در آن استبداد بخرج داده خود سرى نمود (بى مشورت و ملاحظه رضاى امت هر كارى مى‏خواست انجام مى‏داد) پس بد كرد كه چنين امرى را اختيار نموده و در آن استبداد بكار برد، و شما (از ظلم و جور او) بى تابى مى‏كرديد (شكيبائى نمى‏نموديد و باين جهت او را بقتل رسانيديد) پس شما هم در اين بيتابى بد كرديد (بايستى صبر مى‏نموديد تا اين امر به هموارى به اصلاح مى‏آمد و يا از دور او متفرق مى‏شديد تا حق به صاحبش بر مى‏گشت) (4) و خداى را حكم ثابتست در باره كسيكه استبداد بخرج داده خود سرى نموده و كسيكه در كشتن او بيتابى كرده است (خداوند در روز قيامت ميان ايشان حكم خواهد فرمود و هر يك را باندازه جرم و تقصيرش كيفر خواهد داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 106

(1031)

31 (1031)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است پيش از واقعه جنگ جمل در وقتى كه عبد الله ابن عباس را نزد زبير فرستاد تا او را به اطاعت حضرت برگرداند:

(1) البته طلحه را ملاقات مكن، زيرا اگر او را ملاقات كنى مى‏يابى مانند گاوى كه شاخ خود را پيچيده و تيز كرده (بهر كسيكه نزديك او رود آماده شاخ زدن است، كنايه از آنكه طلحه بفتنه و فساد مشغول است و از تكبر و نخوت گوش به سخن هيچكس نمى‏دهد) سوار شتر سركش ميشود و مى‏گويد: آن شتر رام است (كارهاى دشوار پيش گرفته از نادانى و خود سرى آسان مى‏شمارد) (2) و ليكن زبير را ملاقات كن، زيرا طبيعت او نرمتر (حسن خلق و فرمانبرداريش بيشتر) است و (3) باو بگو: پسر دائى تو (مادر زبير صفيه خواهر ابو طالب است) مى‏گويد تو مرا در حجاز (مدينه) شناختى (بمن بيعت كردى) و در عراق (بصره) انكار نمودى (عهد و پيمان خود را شكسته از اطاعت من خارج شدى) پس چه چيز ترا منصرف كرد از آنچه بر تو ظاهر و هويدا گرديده بود (چه رو داد كه عهد و پيمان خود را شكسته با من در صدد مخالفت و كار زار برآمدى. سيد رضى فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 107

مى‏گويم: آن حضرت عليه السلام اول كسى است كه اين كلمه «فما عدا مما بدا» از او شنيده شده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 109

(1032)

32 (1032)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در شكايت از اهل زمان خود):

(1) اى مردم، ما صبح كرديم (واقع شده‏ايم) در روزگارى كه (مردم آن) ستمكار و كفران كننده نعمت هستند، نيكوكار در آن بدكار شمرده ميشود، و ظالم نخوت خود را مى‏افزايد، (2) از آنچه كه مى‏دانيم بهره‏اى نبريم (بر وفق علم خود عمل نمى‏كنيم) و از آنچه را كه نمى‏دانيم نمى‏پرسيم، و (بر اثر نادانى و نخوت) از بلاى بزرگ نمى‏ترسيم تا اينكه بما وارد شود، پس (3) (به عاقبت كار خود فكر نمى‏كنيم تا آنگاه كه به بدبختى و بيچارگى مبتلى گرديم، در اين زمان) مردم بر چهار صنفند: اول كسى است كه او را از فتنه و فساد منع نمى‏كند مگر بيچارگى و كندى شمشير و كمى مال او. (4) دوم كيست كه شمشير از غلاف كشيده و شر خود را آشكار ساخته سواره و پياده (لشگريان) خويش را گرد آورده، براى فتنه و فساد خويشتن را آماده نموده، دينش را تباه كرده (از دست داده) است براى متاعى كه به غنيمت بربايد، يا براى سوارانى كه پيشرو خود قرار دهد (براى اظهار تبختر و بزرگى) يا براى منبرى كه بر آن بر آيد (و بمردم پيشوائيش را نمايش دهد) (5) و بد تجارتى است كه خود را و بهشتى كه خداوند آنرا براى تو قرار داده بفروشى و به بهاى آن دنيا را بگيرى. (6) سوم كسى است كه دنيا را بعمل آخرت (تظاهر به عبادت و بندگى) مى‏طلبد و آخرت را بعمل دنيا (زهد و تقوى و عبادت حقيقى) خواهان نيست، (7) خود را با وقار و طمأنينه نشان مى‏دهد (مانند پرهيزكاران تواضع و فروتنى از خود ظاهر نموده) و گام خويش را نزديك بهم گذارده (مانند مردم بى اذيت و آزار در راه رفتن آهسته آهسته قدم بر مى‏دارد) و (براى عبادت و بندگى) دامن جامه‏اش را جمع كرده بسرعت تمام راه مى‏رود، و خود را براى امين قرار دادن و مورد وثوق گشتن (نزد مردم بزهد و تقوى) آراسته نموده، و پرده خداوند (راه دين و شريعت) را وسيله معصيت قرار داده (خود را بلباس دين جلوه داده با حيله و تزوير براى صيد متاع دنيا و جلب مال و دارائى در راه مردم دام افكنده). (8) چهارم كسى است كه بر اثر حقارت و پستى و نداشتن وسيله‏اى كه بمقام رياست برسد از خواستن آن مقام خانه نشين گرديده است (9) و چون دسترسى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 110

به آرزوهاى خود ندارد بهمان حالى كه مانده خويش را قانع نشان داده بلباس اهل زهد و تقوى زينت مى‏دهد، و حال آنكه نه در اندرون خود كه شب آرام مى‏گيرد و نه در بيرون كه روز بسر مى‏برد (هيچ وقت) اهل قناعت و زهد نيست. (10) و مردانى چند باقى مانده‏اند كه ياد روز باز پسين چشمهاى ايشان را (از لذات دنيا) پوشانده است، و از بيم آن روز اشكشان جارى است، پس بعضى از آنها رانده و رميده‏اند (بر اثر انكار منكر يا مشاهده كارهاى ناشايسته از ميان مردم بيرون رفته يا منزوى شده‏اند) و جمعى ترسناك و خوار، و برخى خاموش و دهن بسته مانده‏اند (كه نمى‏توانند حق را آشكار كنند) و بعضى از روى اخلاص و راستى (مردم را براه حق) دعوت ميكنند (يا آنكه خدا را از روى اخلاص خوانده آمرزش مى‏طلبند) و گروهى (بر اثر جور ستمكاران) اندوهگين و رنجورند، (11) و تقيه و پنهان شدن (از دشمنان) ايشان را گمنام كرده (بطوريكه هيچكس آنها را نمى‏شناسد) و ذلت و خوارى آنان را فرا گرفته، پس ايشان در درياى شور فرو رفته دهانشان بسته و دلشان زخمدار است، و مردم را پند داده‏اند تا اينكه ملول و رنجيده شدند (چون به سخنان آنها گوش نداده اعتنائى بايشان ننمودند) و بر اثر مغلوبيت ذليل و خوار گشته كشته گرديدند تا اينكه كم شدند، (12) پس بايد دنيا (ئى كه رفتارش با نيكان چنين بوده) در نظر شما كوچكتر باشد از تفاله برگ درخت سلم (درختى است در بيابان كه برگ آن در دباغى بكار مى‏رود) و از خرده ريزه‏اى كه از مقراض مى‏افتد (هنگام مقراض كردن پشم گوسفند و مانند آن) و پند گيريد (تنبيه شويد) از احوال پيشينيان (رفتند و به جزاى اعمالشان رسيدند) پيش از آنكه آيندگان از حال شما پند گيرند، و رها كنيد دنيا را كه مذموم و ناپسنديده است، زيرا دنيا بكسيكه بيش از شما بآن علاقه و دوستى داشته وفاء ننموده (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: نادانى، اين خطبه را به معاويه نسبت داده، و شك و ريبى نيست در اينكه اين خطبه از سخنان امير المؤمنين عليه السلام است، و كجا برابرى ميكند مرتبه طلا با خاك و مرتبه آب شيرين با آب شور؟! و دلالت نموده بر درستى اين سخن راهنماى ماهر و تشخيص داده آنرا مشخص بينا:

عمرو ابن بحر جاحظ كه اين خطبه را در كتاب «بيان و تبيين» بيان كرده و كسيرا كه آنرا به معاويه نسبت داده نام برده پس از آن گفته: اين خطبه بكلام على عليه السلام شبيه‏تر و به روش آن حضرت در تقسيم مردم و شمردن اصناف ايشان و خبر دادن از احوال آنها: مغلوبيت، خوارى، تقيه و خوف لايقتر و سزاوارتر است، (و نيز در آن كتاب) گفته: ما معاويه را در كجا يافتيم كه در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 111

كلام خود راه زهاد پيش گيرد و به روش بندگان خدا رفتار نمايد؟

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 112

(1033)

33 (1033)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است هنگام رفتن بجنگ با مردم بصره (در جنگ جمل)

عبد الله ابن عباس گفت: در ذى قار (موضعى است نزديك بصره) بر امير المؤمنين عليه السلام وارد شدم هنگاميكه پارگى كفش خود را مى‏دوخت، پس بمن فرمود قيمت اين كفش چند است؟

عرض كردم ارزشى ندارد، فرمود: سوگند بخدا اين كفش نزد من از امارت و حكومت بر شما محبوبتر است، لكن (من قبول چنين امارت و حكومتى نموده‏ام براى اينكه) حقى را ثابت گردانم يا باطلى را بر اندازم، پس حضرت بيرون رفته براى مردم خطبه خواند و فرمود:

(1) خداوند سبحان حضرت محمد صلى الله عليه و آله را فرستاد در ميان عرب كه هيچيك از آنها نبود كه كتاب بخواند و نه دعوى نبوت و پيغمبرى كند (نه كتابى در ميان ايشان بود و نه پيغمبرى) (2) پس آن حضرت ايشان را رهنمايى فرمود (از گفتار و كردار زشت منع نمود) تا آنكه جا داد آنها را به مكان‏شان و به جايگاه آسودگى رسانيدشان و از بيچارگى نجاتشان داد، پس نيزه ايشان راست گرديد (به استقلال و نظم در زندگى رسيدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش يافت (اضطراب و نگرانى كه بر اثر نا امنى داشتند بر طرف شد) (3) آگاه باشيد سوگند بخدا من در ميان كسانى بودم كه آنها را براه هدايت و رستگارى سوق مى‏دادند (و با آنان كه زير بار اطاعت نرفته جنگيدند جنگ كردم) تا همه لشگريان دشمن پشت كرده فرار نمودند، و من (در آن واقعه) عاجز نبوده ترس بخود راه ندادم، (4) و اين رفتن من بجنگ مردم بصره مانند همان هنگام است كه با پيغمبر براى هدايت و رستگارى خلق مى‏رفتيم، پس (اكنون هم عاجز نبوده و ترس بمن راه نمى‏يابد، و) باطل را مى‏شكافم تا حق از پهلوى آن بيرون آيد (تاريكى باطل كه حق را پوشانده من به روشنائى عمل خود بر طرف مى‏سازم تا هويدا گردد) (5) مرا با قريش چه كار است؟ (سبب دشمنى ايشان با من چيست) سوگند بخدا (غرض از جنگ كردن من با ايشان اين است كه) در وقتى كه كافر (مشرك و بت پرست) بودند با آنها جنگيدم و اكنون هم كه فتنه و فساد پيش گرفته از راه حق قدم بيرون نهاده‏اند با آنان مى‏جنگم (پس جنگ من با آنها در اين دو موقع بر اثر كفر و ضلالت است و گر نه دشمنى ندارم) (6) و من همانطور كه ديروز (زمان حيات حضرت رسول در جنگ كردن) با ايشان همراه بودم (استقامت داشتم) امروز هم همراه هستم (ايستادگى دارم، پس در استقامت و دليرى من هيچ تغييرى پيدا نشده، بنا بر اين از راه ضلالت و گمراهى قدم بيرون نهيد و دست از كارزار با من برداريد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 114

(1034)

34 (1034)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه اصحاب خود را امر بجنگ با مردم شام فرموده‏

(بعد از جنگ با خوارج در نهروان حضرت مردم را امر فرمود كه در نخيله بيرون شهر كوفه گرد آمده براى جنگ با مردم شام آماده باشند و بايشان دستور داد كه كمتر به ملاقات زن و فرزندانشان بروند، آنها سخنان حضرت را پيروى نكرده پنهانى داخل كوفه شدند، و آن بزرگوار را با معدودى از بزرگانشان در آنجا تنها گذاشته لشگرگاه را خالى كردند، پس كسانيكه به كوفه رفتند بر نگشتند و آنها كه مانده بودند شكيبائى نداشتند، لذا حضرت به كوفه تشريف آورده براى مردم خطبه خواند و آنها را بجهاد ترغيب نمود، آنان اطاعت نكردند، پس حضرت ايشان را چند روزى بحال خود گذاشت و بعد از آن اين خطبه را فرمود):

(1) من از شما دلتنگ و نگران مى‏باشم و از ملامت كردن شما رنجيده گشتم، آيا در عوض زندگانى هميشگى به زندگانى موقت دنيا خوشنود، هستيد، و بجاى عزت و بزرگى تن بذلت و خوارى داديد؟ (2) وقتى شما را بجنگ كردن با دشمن مى‏خوانم چشمهايتان دور مى‏زند (مضطرب مى‏شويد) گويا بسختى مرگ و رنج بيهوشى مبتلى شده‏ايد كه راه گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ سخنانم حيران و سرگردانيد مانند آنكه عقل از شما زائل گشته ديوانه شده‏ايد كه (راه اصلاح را از فساد و خوبى را از بدى و عزت را از ذلت تميز نمى‏دهيد و) نمى‏فهميد، (3) هيچ وقت شما براى من نه امين و درستكار هستيد (اعتماد بشما نداشته و ندارم) و نه سپاهى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 115

مى‏باشيد كه (براى دفع دشمن) ميل بشما داشته باشند، و نه ياران توانائى كه نيازمند بشما گردند، (4) نيستيد شما مگر مانند شترهايى كه ساربانهايشان ناپيدا هستند، چون از طرفى گرد آيند از طرف ديگر پراكنده شوند، (5) سوگند بخدا شما براى افروخته شدن آتش جنگ بد مردمى باشيد (زيرا) با شما مكر و حيله ميكنند و شما حيله نمى‏كنيد و شهرهاى شما را تصرف مى‏نمايند و شما خشمگين نمى‏شويد (در صدد دفاع بر نمى‏آييد) دشمن به خواب نمى‏رود و شما را خواب غفلت ربوده فراموش كار هستيد، (6) سوگند بخدا مغلوبند كسانيكه (براى جلوگيرى از پيشروى دشمن) با يكديگر همراهى نكردند، (7) سوگند بخدا گمان ميكنم اگر جنگ شدت يابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جدا شدن سر از بدن از (اطراف) پسر ابو طالب جدا خواهيد شد (با اين خوف و ترسى كه داريد ممكن نيست دوباره بدور من گرد آئيد) (8) و سوگند بخدا مردى كه دشمن را بطورى بر خود مسلط كند كه گوشتش را بدون اينكه چيزى بر استخوان باقى بماند بخورد و استخوان را شكسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن كه هستى او را از جان و مال و زن و فرزند در تصرف آورده جلوگيرى ننمايد) ناتوانى و بى حميتى او بسيار و قلب و آنچه آنرا از اطراف سينه او فرا گرفته ضعيف است، (9) اى شنونده اگر تو هم مى‏خواهى در ناتوانى و بى حميتى مانند اين مرد باش و اما من بخدا سوگند پيش از آنكه به دشمن فرصت و توانائى دهم با شمشيرهاى مشرفى (مشارف نام قرايى بوده كه شمشير مشرفى بآن منسوب است) چنان باو خواهم زد كه ريزه استخوانهاى سر او بپرد و بازوها و قدمهايش قطع شود و پس از كوشش من اختيار فتح و فيروزى با خدا است.

(10) اى مردم مرا بر شما حقى و شما را بر من حقى است: اما حقى كه شما بر من داريد نصيحت كردن بشما است (ترغيب به اخلاق پسنديده و باز داشتن از گفتار و كردار ناشايسته) و رساندن غنيمت و حقوق بشما است به تمامى (از بيت المال مسلمين بدون اينكه بگذارم حيف و ميل شود) و ياد دادن بشما است (از كتاب و سنت آنچه را كه نمى‏دانيد) تا نادان نمانيد، و تربيت نمودن شما است (بآداب شرعيه) تا بياموزيد (و بر طبق آن رفتار نمائيد) و اما حقى كه من بر شما دارم باقى ماندن به بيعت است، و اخلاص و دوستى در پنهان و آشكار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پيروى بآنچه بشما امر كنم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 116

(1035)

35 (1035)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه پس از رأى دادن حكمين فرموده است:

(وقتى كه عمرو ابن عاص و ابو موسى بموجب قرارداد تحكيم در دومة الجندل كه قلعه بين شام و مدينه و بشام نزديكتر بوده و در سر حد شام و عراق واقع است بهم رسيدند و راجع بامر خلافت با يكديگر گفتگو نمودند، حضرت در آن هنگام به كوفه تشريف برده منتظر دانستن نتيجه حكم آنها بود، تا اينكه در آخر عمرو، ابو موسى را فريب داد و قرار گذاشتند هر يك بمنبر رفته امير خود را عزل نموده امر خلافت را بشورى محول نمايند، عمرو، ابو موسى را بر خود مقدم داشت كه بمنبر رفت و حضرت امير را از خلافت عزل نمود، و بعد از او عمرو

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 117

بمنبر رفته معاويه را بخلافت نصب كرد، چون اين خبر در كوفه به آن حضرت رسيد دلتنگ شده برخاست و براى مردم اين خطبه را خواند):

(1) ستايش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بليه بزرگ و پيش آمد بسيار سخت پيش آرد (مقصود حضرت اين است كه ستايش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشى و خواه در وقت سختى لازم است (2) و گواهى مى‏دهم كه نيست خدائى مگر خداى يگانه كه شريك ندارد و نيست معبودى سواى او، و محمد بنده و فرستاده او است، خداوند بر او و آلش درود فرستد. (3) و بعد، نتيجه نافرمانى نصيحت كننده مهربان كه (بهر چيز) دانا و با تجربه است حسرت و اندوه است و در پى آن ندامت و پشيمانى، (4) و من در اين حكميت (چون زيان آنرا مى‏دانستم) امر و رأى خود را با خلاصه آنچه در نظر داشتم براى شما بيان كردم (شما گفتارم را پيروى نكرديد به پشيمانى گرفتار شديد كه سودى ندارد) «لو كان يطاع لقصير أمر» اى كاش امر و رأى قصير پيروى مى‏شد (اين جمله ضرب المثل مشهور عرب است براى كسانيكه نصيحت ناصح را نشنوند و به پشيمانى مبتلى گردند، و قصه آن اينست كه جذيمه أبرش پادشاه حيره با عمرو ابن ظرب پادشاه جزيره جنگ كرد و او را بقتل رسانيد، پس از عمرو دخترش زباء جانشين پدر شد و در صدد خونخواهى پدر بر آمده خواست با جذيمه كار زار نمايد خواهرش زبيبه او را منع كرد، پس زباء بفكر افتاد كه با مكر و حيله انتقام پدر را بگيرد، نامه‏اى به جذيمه نوشت كه من زنم و زنان را پادشاهى نشايد و از شوهر ناگزيرند، و من غير از تو كسيرا براى همسرى نمى‏پسندم و اگر بيم سرزنش مردم نبود خودم بسوى تو مى‏آمدم، پس اگر قدم رنجه فرمايى مملكت مرا از آن خود خواهى يافت، چون نامه به جذيمه رسيد با بزرگان اصحابش مشورت كرد همه او را باين سفر تشويق نمودند مگر قصير ابن سعيد كه فرزند كنيز او و مردى بسيار با هوش و تدبير بود كه هيچ گاه جانب احتياط را فرو نمى‏گذاشت، از روى فراست حدس زد كه بايد حيله‏اى در اين دعوت باشد، لذا با رأى اصحاب جذيمه مخالفت كرد و او را از اين سفر منع نمود، ليكن جذيمه به گفتار او اعتنائى نكرده با هزار سوار حركت كرد، چون نزديك جزيره رسيد لشگر زباء او را استقبال نمودند ولى احترام زيادى نديد، قصير اشاره كرد كه برگرد و به نزد زباء نرو كه من در اين كار مكر و حيله مى‏بينم، جذيمه باز اعتنائى به گفته او نكرده چون وارد جزيره گشت، او را كشتند، آنگاه قصير گفت: لو كان يطاع لقصير أمر و اين سخن در ميان عرب ضرب المثل شد، خلاصه مقصود حضرت آنست كه اى كاش رأى و انديشه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 118

مرا در قبول نكردن حكميت عمرو ابن عاص و ابو موسى پيروى مى‏كرديد تا اكنون پشيمان نمى‏شديد، و من آنچه را كه بشما بايد بگويم گفتم) (5) پس مرا پيروى نكرده امتناع نموديد، مانند مخالفين جفاء كار و پيمان شكن نافرمان تا اينكه (بر اثر اصرار شما بر مخالفت و نافرمانى) نصيحت كننده در پند دادن مردد گشت، و آتش زنه از آتش دادن بخل ورزيده (با اينكه نصيحت كننده با تجربه هرگز مردد نمى‏شود و از پند دادن خوددارى نمى‏كند، اتفاق رأى و اجتماع شما بر مخالفت و نافرمانى او را مانند كسى نموده كه در گفتارش مردد باشد و از پند دادن خوددارى نمايد، و اين جمله و ضن الزند بقدحه مثلى است كه گفته ميشود براى كسيكه چون مردم نصائح سودمند او را قبول نكنند از پند دادن مضايقه ميكند، و صلاح و فساد كار ايشان را نمى‏گويد) (6) پس حكايت من و شما مانند آنست كه برادر هوازن (دريد ابن الصمة) گفته (و سبب اينكه حضرت دريد را برادر هوازن فرموده آنست كه در نسب به قبيله هوازن مى‏رسد، زيرا او از بنى خشم ابن معاويه ابن بكر ابن هوازن است، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س 46 ى 21 مى‏فرمايد: و اذكر أخا عاد يعنى ياد كن برادر عاد را كه مراد حضرت هود پيغمبر است كه از قبيله عاد بوده، و حكايت دريد آنست كه چون با برادرش عبد الله بجنگ بنى بكر ابن هوازن رفت و غنيمت بسيارى آورد، در مراجعت عبد الله خواست در منعرج اللوى كه اسم موضعى است يك شب توقف كند، دريد از باب نصيحت او را گفت: ماندن در اينجا دور از احتياط است، مبادا بنى هوازن را جمعيت و كمكى فراهم آمده ناگاه بر سر ما تازند، عبد الله از غرورى كه داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل توقف نمود، فردا چاشتگاه طايفه بنى هوازن با جمعيت زيادى بر سر ايشان تاخته عبد الله را بقتل رسانيدند و دريد با زخم بسيار از دست آنان نجات يافت، پس از آن قصيده‏اى گفت كه يكى از اشعار آن اين شعر است كه حضرت بر سبيل مثال فرموده):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| امرتكم أمرى بمنعرج اللوى‏ |  | فلم تستبينوا النصح إلا ضحى الغد |
|  |  |  |

يعنى در منعرج اللوى امر و رأى خود را بشما بيان كردم، پس فايده پند مرا ندانستيد مگر چاشتگاه فردا (نظير اين حكايت نصيحت و پند دوستانه من بود بشما كه گفتم كار جنگ بر معاويه و اصحابش سخت شده لذا در صدد حيله و تزوير بر آمده قرآنها بر سر نيزه‏ها كرده‏اند و تشكيل مجلس محاكمه مى‏خواهند، شما از گفتار من پيروى ننموده فريب گفتار و كردار ايشان را خورده به حكومت حكمين راضى شديد و اصرار نموديد و منهم رضاء دادم، اكنون زيان مخالفت با من بر شما هويدا گرديد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 119

(1036)

36 (1036)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در ترسانيدن اهل نهروان فرموده.

(نهروان اسم موضعى است در كنار نهرى در راهى كه به كوفه نزديك است سمت صحراى حروراء، و حروراء نام قريه‏ايست نزديك كوفه، و اينكه خوارج نهروان را حروريه مى‏نامند از جهت اين است كه اجتماع ايشان براى مخالفت با امير المؤمنين در آن صحرا بوده است، و سبب جنگ حضرت با خوارج نهروان آنست كه چون در جنگ صفين كارزار بر معاويه و اصحابش سخت شد مخصوصا در ليلة الهرير كه سى و شش هزار نفر از هر دو لشگر كشته شد، و هرير الكلب در لغت زوزه كشيدن سگ را گويند، و روبرو شدن دليران را در كارزار بآن تشبيه مى‏نمايند، خلاصه بامداد آن شب معاويه بدستور عمرو ابن عاص حيله بكار برده فرمان داد تا لشگريان پانصد قرآن بر سر نيزه‏ها كرده جلو لشگر حضرت آورده فرياد كردند: اى مسلمانان كارزار دمار از روزگار عرب بر آورد و اين همه مخالفت بنياد قبائل ما و شما را بر انداخت، بياييد تا بكتاب خدا باز گشته بآنچه ميان ما حكم كند رضاء داده دست از مخالفت برداريم، اين حيله ايشان مؤثر شد و لشگر عراق از آن سخنان متردد گشته در جنگ سستى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 120

نمودند و دوازده هزار كس رو گرداندند و بحضرت گفتند: مالك اشتر را از جنگ باز گردان و گر نه با تو مى‏جنگيم، آن جناب ناچار مالك را باز گردانيد و قضيه حكمين رو داد، و حضرت از زيادى اصرار ايشان به حكميت آنان تن داد، و آنها بعد از دانستن رأى حكمين و حيله عمرو ابن عاص بيش از پيش با حضرت مخالفت نموده گفتند: چون خلق را در كار خالق و امر خلافت حكم ساختى اكنون بكفر و خطاى خويش اقرار و پس از آن توبه كن تا از تو اطاعت و پيروى نماييم، حضرت ابتداء عبد الله ابن عباس را فرستاد تا ايشان را نصيحت نمود و پس از آن خودش با آنان سخن گفته شبهاتشان را رفع فرمود تا اينكه هشت هزار تن از گفتار و تصميم خود باز گشتند و چهار هزار درصد و جنگ با آن جناب بر آمده متوجه نهروان شدند، و همه آنها در حوالى آن نهر كشته گرديدند مگر نه نفر كه به اطراف گريختند، و اكثر نواصب و خوارج از نسل ايشانند، و سبب اينكه ايشان را خوارج مى‏گويند آنست كه بر آن حضرت خروج كردند، و سبب ناميدن نواصب آنست كه به عداوت و دشمنى اهل بيت «عليهم السلام» و شيعيان ايشان متظاهرند، خلاصه حضرت پيش از جنگ براى اتمام حجت آنها را ترسانيده فرمود):

(1) من شما را مى‏ترسانم از اينكه صبح كنيد در حالتى كه در ميان اين نهر و در بين اين زمينهاى پست و بلند كشته افتاده باشيد بدون آنكه نزد پروردگار خود (بر مخالفت و ياغى شدن با من) حجت و دليلى داشته و نه (در اين كار) برهان واضحى با شما است، (2) دنيا شما را هلاك ميكند و قضاء و قدر الهى شما را در دام مى‏اندازد (با مخالفت با امام خود راهى جز كشته شدن براى شما نيست) (3) من شما را از حكومت حكمين (كه اكنون پشيمان شده‏ايد) نهى كردم، پس شما امتناع كرده مخالفت نموديد مانند مخالفين پيمان شكن (هنگاميكه لشگر معاويه در جنگ صفين قرآنها را بر سر نيزه‏ها كردند گفتيد:

ايشان ما را بسوى كتاب خدا دعوت مى‏نمايند و ما را لازم است دعوت آنها را اجابت كنيم، و من مى‏دانستم آنان چون شكست خورده اين حيله را بكار برده‏اند، گفتارشان را باور نكردم، شما با من مخالفت نموده گفتيد: اگر دعوت ايشان را اجابت نكنى ترا بآنها تسليم مى‏نماييم، پس من بدون رضايت چاره نداشتم) تا اينكه بميل و خواهش شما رفتار كردم (از جنگ دست كشيده مالك اشتر را هم از كار زار باز گردانيدم) (4) و شما (ديروز كه حكومت حكمين را واجب دانسته امروز آنرا كفر مى‏پنداريد، پس) گروهى سبك سر و سفيه و بى بردبارى، هستيد (زيرا در گفتار و كردار ثابت قدم نبوده از روى خردمندى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 121

سخن نگفته كارى نمى‏كنيد) من شرى براى شما نياوردم، اى بى پدرها (جمله لا أبا لكم را عرب در موقع مذمت و نفرين گويد، زيرا پدر نداشتن نزدشان سبب ذلت و خوارى است) و نخواستم بشما زيانى وارد شود.

(1037)

37 (1037)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه قائم مقام خطبه مى‏باشد

(و كلمات اين فصل خلاصه و گزيده از گفتار طولانى است كه آن بزرگوار بعد از واقعه نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 122

زمان وفات حضرت رسول تا آن زمان بيان فرموده است):

(1) براى يارى دين اسلام قيام كردم هنگاميكه مسلمين ضعيف و ناتوان بودند، و خود را آشكار نمودم آنگاه كه ايشان (از عجز و ناتوانى) سر در گريبان بودند و (در مسائل دين) گويا شدم وقتى كه آنان وا ماندند، و بنور خدا (از ظلمات جهل) گذشتم (هر مجهولى نزد من معلوم بود) زمانيكه آنها حيران و سرگردان بودند، و (با اين وصف در خود نمائى) از همه خاموشتر و در پيشى گرفتن (بمراتب كمال) از آنها برتر بودم، (2) پس زمام فضايل را گرفته پرواز نمودم (براى گشايش مشكلات به چابكى حاضر مى‏شدم) و گرو آن فضائل را بردم (مرتبه هيچكس در فضل و كمال بمن نرسيد، و در هر امرى ثبات قدم داشتم) مانند كوه كه بادهاى شكننده و تند آنرا نمى‏جنباند و از جا نمى‏كند، (3) هيچكس نتوانسته از من (در حضور يا در غياب) عيب و نقصى بگيرد، (4) ذليل و ستمكشيده نزد من عزيز و ارجمند است تا آنگاه كه حق او را (از ظالم) بستانم، و قوى و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتى كه حق (مظلوم) را از او بگيرم، (5) ما از قضاء و قدر الهى خوشنود و تسليم فرمان او هستيم، (6) آيا مى‏بينى مرا كه بر رسول خدا دروغ بگويم؟! (با اينكه من به وحى خداوند و بنص آن حضرت خليفه و جانشين او هستم) سوگند بخدا من اول كسى هستم كه او را تصديق كرد، پس اول كسيكه (بعد از وفات) او را تكذيب نمايد نمى‏باشم (زيرا در پنهان و آشكار براستى و درستى و پاكى مرا ستوده و برادر خويش خوانده، پس اگر دروغ بگويم او را تكذيب كرده‏ام) (7) پس (سبب اينكه با خلفاء مدارا (5) نمودم آنست كه) در امر خلافت خود انديشه كرده ديدم اطاعت و پيروى از فرمان حضرت رسول (فرموده بود اگر كار بجدال بكشد سر فرود آرم) بر من واجب است، بيعت كردم و بر طبق عهد و پيمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 123

(1038)

38 (1038)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است‏

(در بيان وجه تسميه شبهه و اينكه كسيرا از مرگ رهائى نيست):

(1) شبهه از اين جهت شبهه ناميده شده كه شبيه و مانند حق است (هر كس نمى‏تواند ميان حق و باطل تميز دهد) پس روشنى دوستان خدا در شبهه ايمان و اعتقاد ايشان است (بخدا و رسول) و راهشان راه هدايت و رستگارى است (كه از آن راه پيروان خود را از تاريكى‏هاى شبهه‏ها نجات داده و حق را بآنان آشكار مى‏نمايند) (2) و اما دشمنان خدا دعوت كننده شان در آن شبهه ضلالت و گمراهى است و رهنماى شان كورى و سرگردانى (كه بسبب آن پيروان خود را در دنيا بد بخت و در آخرت بعذاب الهى گرفتار مى‏سازند) (3) پس (پيروان دوستان خدا نبايد از مرگ و كشته شدن بيم داشته باشند، زيرا) كسيرا هم كه از مرگ بيم داشته باشد بالأخره نجات و رهائى از آن نيست و كسيكه دوستدار زنده بودن باشد هميشه باقى و زنده نخواهد ماند (بنا بر اين شايسته آنست كه شخص به زندگى موقتى دنيا دل نبندد و از مرگ و پيكار در راه خدا براى نصرت دين رو نگرداند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 124

(1039)

39 (1039)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است‏

(هنگاميكه نعمان ابن بشير بامر معاويه با دو هزار نفر براى ترساندن مردم عراق از شام حركت كرد، چون به عين التمر نزديك كوفه رسيد مالك ابن كعب از حبى كه از جانب حضرت و حكومت آنجا را داشت و بيش از صد نفر با او نبود آن جناب را از اين واقعه خبر داد، حضرت بر منبر تشريف برده پس از اداى حمد و ثناى الهى فرمود: خدا شما را هدايت كند، نعمان ابن بشير با گروهى از مردم شام كه بسيار نيستند نزديك مالك ابن كعب كه برادر شما است فرود آمده‏اند، مهيا شويد برويد و برادر خود را كمك دهيد، شايد بسبب شما خداوند جمعى از كفار را نابود نمايد، چون مردم در رفتن بكمك مالك ابن كعب اهمال نمودند حضرت رؤساى ايشان را دعوت كرده امر به رفتن نمود، قريب سيصد نفر گرد آمده بقيه خوددارى كردند، پس آن بزرگوار غمگين برخاسته فرمود):

(1) به كسانى گرفتار شده‏ام كه چون ايشان را امر مى‏نمايم پيروى نمى‏كنند و آنها را مى‏خوانم جواب نمى‏دهند، (2) اى بى پدرها براى نصرت و يارى پروردگار خود منتظر چه هستيد (سبب سستى در كار و نرفتن بسوى جهاد در راه خدا چيست؟) آيا نيست دينى كه شما را گرد آورد (تا براى بدست آوردن سعادت دنيا و آخرت يكديگر را كمك نمائيد) و آيا نيست حميت و غيرتى كه شما را (براى دفع دشمن) تكان بدهد (براى حمايت از دين و اهل آن) (3) در ميان شما ايستاده فرياد كنان يارى و همراهى مى‏طلبم،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 125

سخن مرا گوش نمى‏دهيد و فرمانم را پيروى نمى‏كنيد تا اينكه (بر اثر نافرمانى و مخالفت با من) پيش آمدهاى بد هويدا گردد (دشمن بر جان و مال و ايمان شما تسلط پيدا نمايد) (4) بتوسط شما خونخواهى نمى‏توان نمود (با شما مقاومت با دشمن ممكن نيست) و به همراهى شما مقصودى (در امر دين و دنيا) حاصل نمى‏شود، (5) شما را براى يارى برادرانتان دعوت كردم، ناله كرديد (آخ و واى گفتيد) مانند ناله شتر هنگامى كه نافش درد ميكند، و (در رفتن بكار زار و يارى برادرانتان) مانند (راه رفتن) شتر بيمارى كه پشتش زخم است سستى كرديد، و سپاه كمى از شما هم كه بسوى من آمد نگران و ناتوانند مانند اينكه ايشان بسوى مرگ فرستاده ميشوند و آنان مرگ را در مقابل خود مى‏بينند. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: متذائب در سخن آن حضرت بمعنى مضطرب و نگران است و اين مأخوذ از گفتار عربست كه گفته‏اند تذاءبت الريح يعنى بادهاى مضطرب و درهم وزيد، و از اين جهت گرگ ذئب، ناميده شده كه در رفتارش نگران است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 126

(1040)

40 (1040)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه شنيد سخن خوارج نهروان را: «نيست حكمى مگر از جانب خدا» فرمود:

(1) سخن حقى است كه از آن اراده باطل ميشود، آرى نيست حكمى مگر از جانب خدا (خداوند متعال حاكم بجميع امور و واجب الإطاعه است و از مقتضيات احكام الهى آنست كه بايد در ميان خلق امير و رئيسى باشد تا امر معاش و معادشان را منظم نمايد) (2) و ليكن خوارج مى‏گويند: امارت و رياست (در بين خلق) مخصوص خداوند است، و حال آنكه ناچار براى مردم اميرى لازم است خواه نيكوكار يا بد كار باشد، (3) مؤمن در امارت و حكومت او بطاعت مشغول است و كافر بهره خود را مى‏يابد (همه با بودن امير از هرج و مرج و اضطراب و نگرانى آسوده‏اند) و خداوند در زمان او هر كه را باجل مقدر مى‏رساند (با نبودن امير مردم بجان هم مى‏افتند) و بتوسط او ماليات جمع مى‏گردد (تا در وقت حاجت بكار بندد) و با دشمن جنگ ميشود، و راهها (از دزدها و ياغيها) ايمن مى‏گردد، و حق ضعيف و ناتوان از قوى و ستمكار گرفته ميشود تا نيكوكار در رفاه و از (شر) بد كار آسوده ماند.

(سيد رضى فرمايد:) (4) در روايت ديگر وارد شده كه چون حضرت سخن خوارج را شنيد (كه مى‏گفتند: نيست حكمى مگر از جانب خدا) فرمود: منتظر حكم خدا در باره (كشتن) شما هستم، و فرمود: (5) پرهيزكار در زمان امير عادل بطاعت خدا مشغول است و زيانكار در زمان امير فاجر بهره خود را مى‏يابد تا اينكه عمر هر يك بسر آمده مرگ را دريابند (آنگاه او به پاداش و اين بكيفر كردار خود خواهد رسيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 127

(1041)

41 (1041)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن وفاء را ستوده و حيله را مذمت فرموده):

(1) وفاء قرين راستى است، و من سپرى نگاه‏دارنده تر از وفاى بعهد (براى جلوگيرى از عذاب الهى) سراغ ندارم، و كسيكه بداند باز گشتش (در قيامت) چگونه است (و بچه نحوى از او حساب مى‏كشند، هرگز) مكر نمى‏كند، (2) ما در زمانى واقع شده‏ايم كه بيشتر مردم آن، مكر را زيركى پندارند، و نادانان ايشان را زيرك خوانند، چه سودى مى‏برند اين مكر كنندگان؟ خدا ايشان را بكشد! (تا مردم از شرشان آسوده گردند، و يا اينكه خدا آنان را از رحمت خود دور فرمايد) (3) شخص زيرك و كار دان راه حيله و چاره هر كار را ميداند و سبب اينكه حيله بكار نمى‏برد آنست كه امر و نهى خدا او را مانع ميشود، و با اينكه حيله را ديده و دانسته و توانائى بكار بردن آنرا دارد ترك ميكند، و كسيكه در دين از هيچ گناهى باك ندارد (مانند معاويه و عمرو ابن عاص) فرصت را از دست نداده در هر كارى بمكر و حيله دست اندازد (مقصود حضرت آنست كه اگر ترس از خدا نبود براى بكار بردن حيله و مكر، من از همه زبردست‏تر بودم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 128

(1042)

42 (1042)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت از متابعت هواى نفس و آرزوى بى‏حد):

(1) اى مردم ترسناكترين چيزيكه از ابتلاى شما بآن مى‏ترسم دو چيز است: اول پيروى از هواى نفس و دوم آرزوى بيشمار، اما پيروى از هواى نفس شخص را از راه حق باز مى‏دارد، و آرزوى بى‏حساب آخرت را از ياد مى‏برد، (2) آگاه باشيد دنيا بسرعت و تندى (از اهلش) رو مى‏گرداند (اهل آن بزودى فانى مى‏گردند، و يا اينكه خوشگذرانى در آن و دل بستن بآن بى نتيجه مى‏گردد) پس باقى نمانده از آن مگر ته مانده‏اى مانند باقى مانده آب ظرفى كه كسى آنرا (سراشيب گرفته) ريخته باشد (در آن ظرف آبى باقى نمانده باشد مگر اندكى) (3) و آگاه باشيد كه آخرت نزديكست، و براى هر يك از دنيا و آخرت فرزندانى است، پس شما از فرزندان آخرت باشيد (بدستور خدا و رسول رفتار نموده باين زندگى موقتى دل نبنديد) و از فرزندان دنيا نباشيد، زيرا بزودى در قيامت هر فرزندى به مادرش ملحق خواهد شد (پس فرزند دنيا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) (4) و (بدانيد) امروز (ايام عمر فانى) روز عمل و كار است، و حساب و باز خواستى ندارد، و فردا (قيامت) روز حساب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 129

و باز خواست است و موقع عمل و كار نيست (پس اين روزها را غنيمت شمرده در كارى كه رضاى خدا در آنست بكوشيد تا در قيامت موقع حساب آسوده باشيد. (سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: حذاء بمعنى سرعت و شتابست و بعضى جذاء بجيم و ذال نقل ميكنند، يعنى در دل بستن بدنيا خير و سودى نمى‏باشد.

(1043)

43 (1043)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است‏

كه پس از آنكه جرير ابن عبد الله بجلى را (براى گرفتن بيعت) نزد معاويه بشام فرستاد، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاويه امر آن جناب را اطاعت نخواهد نمود، پيش از مراجعت جرير از شام و پاسخ آوردن) گفتند مصلحت در آن است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 130

كه براى جنگ با مردم شام آماده شويم (حضرت فرمود):

(1) آماده شدن من براى جنگ با مردم شام با اينكه جرير نزد ايشان است (و هنوز جواب ما را نياورده) بستن در است بروى آنان، و باعث رو گردانيدن آنها است از خوبى (بيعت كردن) اگر اراده كرده باشند (اگر بگويند اقدام تو بجنگ، ما را وادار نمود كه فرمانت را قبول نكنيم، ما را بر نافرمانى آنها ايرادى نيست، و بر فرض كه بخواهند بيعت كنند شروع ما بجنگ سبب انصراف آنان ميشود) (2) اما من براى جرير مدتى را معلوم كرده‏ام كه بيش از آن توقف ننمايد مگر (از معاويه) فريب خورده باشد (او را براى گرفتن جواب معطل داشته) يا نافرمانى كرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده) و رأى من مدارا نمودن (با ايشان) است، پس شما هم مدارا كنيد و (اگر چه) بدم نمى‏آيد كه شما آماده براى جنگ باشيد (3) «و لقد ضربت أنف هذا الأمر و عينه» يعنى من بينى و چشم اين كار را زده‏ام (اين ضرب المثل عربى است كه بجاى ضرب المثل فارسى: من همه طرف اين كار را پائيده‏ام، بكار مى‏رود) و نهان و آشكار آنرا زير و رو كرده‏ام، چاره‏اى براى خود نديدم مگر جنگيدن (با معاويه و يارانش) يا كفر و انكار آنچه را كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله آورده زيرا جلوگيرى نكردن از اضلال و گمراهى كفار و منافقين بى اعتنائى بامر خدا و رسول مى‏باشد و آن براى على كفر است، و براى اطاعت امر خدا و رسول البته با آنان جنگ كرده شرشان را دفع مى‏نمايم. پس در موضوع سبب قتل عثمان كه معاويه به آن حضرت نسبت مى‏داد مى‏فرمايد:) (4) عثمان بر امت حكومت ميكرد و بدعتهاى چندى (كارهاى ناشايسته و مخالف ايمان) پديد آورد، و (آن كارهاى زشت) سبب گفتگو بين مردم (مذمت و اعتراض) گرديد (9011- 9008)، و ايشان هم (آنچه بايد در باره او بگويند) گفتند و باو بى‏ميل شدند، و تغييرش دادند (او را كشتند، پس نسبت قتل او بمن از طرف معاويه بر خلاف واقع است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 131

(1044)

44 (1044)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه مصقلة ابن هبيره شيبانى گريخته نزد معاويه رفت،

و او اسيران بنى ناجيه را از عامل امير المؤمنين خريده آزاد كرد، چون حضرت بهاى آنرا مطالبه نمود خيانت كرده بشام گريخت (گروهى از بنى ناجيه بعد از جنگ صفين با خوارج نهروان متفق و به آن حضرت ياغى گشته رو به مدائن آوردند، حضرت معقل ابن قيس را با دو هزار سوار بجنگ آنها فرستاد، چون معقل در كنار درياى فارس بايشان رسيد جنگيد و رئيس بنى ناجيه خريت ابن راشد را با اصحابش بقتل رسانيد، و پانصد تن زن و مرد و بچه را كه در اول نصرانى و بعد مسلمان آنگاه مرتد شده و به خريت ملحق گشته بودند اسير كرد، و در برگشتن رسيد به اردشير خره كه اسم شهرى است در خوزستان، و در آنجا مصقله از جانب امير المؤمنين حاكم بود اسيران باو پناه برده آزادى خودشان را درخواست نمودند مصقله آنان را از معقل به پانصد هزار درهم خريده آزاد كرد و وعده داد كه در وقت معينى آن مبلغ را براى حضرت بفرستد، پس معقل به كوفه رفته واقعه را خدمت حضرت عرض كرد، آن بزرگوار منتظر بود كه مصقله پانصد هزار درهم بفرستد، چون دير كرد نامه‏اى باو نوشت كه يا مال را بفرست يا حاضر شو تا بكار تو رسيدگى شود، مصقله به خدمت حضرت رسيد و دويست هزار درهم اداء نمود، و نتوانست باقى را پرداخت نمايد، چند روزى مهلت خواست و شبانه نزد معاويه بشام گريخت، چون حضرت گريختن او را شنيد فرمود):

(1) خدا مصقله را زشت سازد رفتارى كرد مانند رفتار بزرگان (اسيرانى خريده آزاد نمود) و گريخت مانند گريختن بندگان، (2) پس هنوز مدح كننده را گويا نكرده خاموش گردانيد، و توصيف كننده تصديق كار او را ننموده مجبور بتوبيخ و سرزنشش گرديد (آزاد كردن اسيران سبب مدح و ثناى او شد، ليكن چون براى پرداخت بهاى آنها نزد دشمن گريخت مدح خود را بذم تبديل نموده سبب ملامت خلق گرديد) (3) و اگر مى‏ماند و نمى‏رفت آنچه را كه مقدور او بود مى‏گرفتيم، و (براى دريافت باقى) منتظر زياد شدن مال او مى‏گرديديم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 132

(1045)

45 (1045)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت دنيا و مفاسد آن):

(1) سپاس خداوندى راست كه هيچكس مأيوس از رحمت او نيست، و نعمت او همگان را شامل است، و از آمرزش او احدى نوميد نبوده، و پرستش او براى كسى سبب سر شكستگى نمى‏باشد (زيرا تنها او سزاوار پرستش است و بسبب عبادت و پرستش تكبر نكند تا بنده سر شكسته شود) خدائى كه از رحمت دريغ نمى‏كند، و نعمت او زوال نمى‏پذيرد (2). دنيا سرائى است فناء و نيستى براى آن و براى اهلش رخت بر بستن مقدر گرديده است، و آن (در نظر اهلش) خوشگوار و سبز و خرم است، و (سبب گول زدن و غافل نمودن آن اينست كه) شتابان به سراغ خواهان و طالبش مى‏آيد، و علاقه و محبت خود را بدل نظر كننده وارد ميكند، (3) پس كوچ كنيد از آن (دلبند بآن نگشته مهياى سفر آخرت شده و آسايش در آنجا را بخواهيد) و از بهترين متاع خود (پرستش خالق و خدمت بخلق) توشه برداريد، و در آن بيش از حاجت نطلبيد، و از آن زيادتر از آنچه بشما رسيده نخواهيد (براى گرد آوردن مال در دنيا تلاش نكنيد، زيرا در حلال آن حساب و باز پرسى است، و در حرام آن عقاب و كيفر).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 133

(1046)

46 (1046)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه تصميم حركت بشام گرفته‏

(چون در نخيله كه اسم موضعى است در بيرون كوفه براى جنگ با معاويه، پاى مبارك در ركاب نهاد، اين دعاء را كه براى مسافرت و سپردن خواسته و خانواده به پناه خدا بهترين دعاء است خواند):

(1) بار خدايا از مشقت سفر و اندوه بازگشتن (كه بر اثر مرگ كسان يا تلف شدن مال پيش آيد) و بدى نگاه كردن (مردم) در اهل و مال و فرزند بتو پناه مى‏برم، (2) بار خدايا تو در سفر همراه و در خانواده جانشين منى، و غير از تو كسى نيست كه بتواند در سفر همراه و در وطن جانشين باشد، زيرا هر كه (در وطن) جانشين باشد (در سفر) همراه نيست، و هر كه همراه باشد جانشين نيست (سيد رضى فرمايد:) ابتداى اين كلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله روايت شده، و حضرت امير عليه السلام در پى آن از و لا يجمعهما غيرك تا آخر فرمايش بليغترين سخن را فرموده و آنرا به بهترين وجهى تمام كرده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 134

(1047)

47 (1047)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره كوفه (و از ويران شدن آن و ظلم و جور ستمكاران كه بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر مى‏دهد):

(1) اى كوفه گويا ترا مى‏بينم كه (بر اثر آمد و رفت لشگرهاى گوناگون و پيش آمد هرج و مرج) كشيده مى‏شوى مانند چرم عكاظى (كه در وقت دباغى كش و واكش و مالش آن بسيار است، و عكاظ اسم بازارى بوده در بيابانى ميان نخله و طائف، و عرب پيش از اسلام هر سال يك ماه در آنجا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بر يكديگر فخر و مباهات مى‏نمودند، و بيشتر متاعى كه در آنجا خريد و فروش مى‏شده چرم بوده، لذا مى‏فرمايد:) و از پيش آمد حادثه‏ها (ظلم و جور ستمكاران مانند چرم در وقت دباغى) پايمال مى‏شوى، و جنبشها (انواع مصيبت و بلاء) بر تو وارد ميشود، (2) و من مى‏دانم هيچ ستمگرى بر تو اراده ظلم و جور نكند مگر آنكه خداوند او را به بلائى مبتلى يا كشنده‏اى را بر او مسلط گرداند (اين خبر از جمله اخبار بغيب آن حضرتست، چنانكه در تواريخ وقائع كوفه و پيش آمدها بر ستمكاران آن شرح داده شده است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 135

(1048)

48 (1048)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در نخيله) هنگام رفتن بشام‏

(جنگ صفين در بيست و پنجم ماه شوال سال سى و هفت هجرى فرموده):

(1) سپاس خداوند را سزا است هر بار كه شب گردد و جهان رو به ظلمت و تاريكى نهد، و ستايش حق تعالى را روا است هر وقت كه ستاره هويدا و پنهان شود (هميشه در هر وقتى از اوقات حمد و شكر خداى متعال بر هر كس واجب و لازم است) و حمد بيشمار معبودى را است كه مستجمع جميع صفات كماليه است، و نعمت و بخشش او تمامى ندارد (همگان را شامل است) و فضل و كرمش را هيچ چيز برابرى نمى‏كند. (2) و بعد جلو داران لشگر خود (زياد ابن نصر و شريح ابن هانى) را (با دوازده هزار سوار) فرستادم، و بايشان دستور دادم كه در كنار فرات درنگ نمايند تا فرمان من (در خصوص حركت) بآنها برسد، (3) و مصلحت در اين ديدم كه از اين آب (فرات) عبور كرده نزد عده‏اى از شما (مسلمانان) روم كه در اطراف دجله ساكن (اهل مدائن) هستند و ايشان را تجهيز كرده با شما بجنگ دشمنتان بياورم، و آنها را براى شما كمك قرار دهم. (سيد رضى فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 136

مى‏گويم: منظور حضرت از لفظ ملطاط در اينجا موضعى بوده است كنار فرات كه جلوداران لشگر خود را به فرود آمدن در آنجا امر فرموده، و نيز بساحل و كنار دريا هم ملطاط گفته ميشود، و اين لفظ در اصل بمعنى زمين هموار است، و مقصود حضرت از لفظ نطفة (كه بمعنى آب صافى است كم يا زياد) آب فرات است، و اين تعبير از عبارات غريبه و شگفت آور است.

(1049)

49 (1049)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در صفات حق تعالى):

سپاس مخصوص خداوندى است كه داناى به امور پنهانى است (پنهانيها نزد او هويدا است، پس بآنچه آشكار است بطريق اولى دانا است) و نشانهاى ظاهر و هويدا (جميع موجودات) بر وجود و هستى او دلالت دارد (از روى علامات و آثار ظاهر و پيدا است، زيرا مخلوق بخالق نيازمند است، و نمى‏شود كه ممكن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 137

به خودى خود داراى وجود هستى گردد) و ديدن او با بينائى چشم محال است (زيرا در مكانى نيست تا بچشم ديده شود) (2) پس چشم كسيكه او را نديده (هستى و بودنش را) انكار نمى‏كند (زيرا آثار هستى او را مى‏بيند) و دل كسيكه هستى او را (از آثار و علامات) دانسته بكنه ذاتش پى نمى‏برد، (3) در بلندى (بر همه) برترى دارد، و هيچ چيز از او بالاتر نيست، و در نزديكى (بهمه) نزديك است، و هيچ چيز از او نزديكتر نيست، پس (چون بهمه احاطه دارد) بلندى او او را از مخلوقاتش دور نكرده، و نزديكى او خلق را در مكانى با او مساوى و برابر ننموده، (4) عقلها را بر حد و نهايت صفت خود آگاه نساخته (زيرا براى صفات كه عين ذات او است حدى نيست) و (لى) آنها را از شناختن خويش بقدر واجب باز نداشته (زيرا عقول اگر چه بكنه ذات و صفات او پى نمى‏برند ولى بقدر واجب از آثار و علامات به معرفت و شناساييش راه برده باو اعتراف كرده‏اند) 5 پس او است خداوندى كه آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منكر او گواهى مى‏دهد (كسانيكه خدا را به گفتار و كردار انكار ميكنند آثار و علامات موجوده گواهى مى‏دهد كه در دل باو اقرار دارند) و منزه است خداوند از گفتار آنهائى كه او را بخلق تشبيه ميكنند، و كسانيكه او را انكار مى‏نمايند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 138

(1050)

50 (1050)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيان آنچه سبب فتنه و فساد ميشود):

(1) منشأ فتنه و فسادها (در ميان مردم) پيروى از خواهشهاى نفس است، و احكامى كه بر خلاف شرع صادر گردد، كتاب خدا (قرآن كريم) با آن خواهشها و حكمها مخالف است، و (همچنين از اسباب فتنه و فساد آنست كه) گروهى از مردم ديگران را بر خواهشها و حكمهاى بر خلاف دين يارى و پيروى ميكنند (چون حق و باطل را در هم مى‏نمايند فتنه و فساد ظاهر ميشود) (2) پس اگر باطل با حق در هم نمى‏شد راه حق بر خواهان آن پوشيده نمى‏گرديد، و اگر حق در ميان باطل پنهان نمى‏بود دشمنان (هرگز) نمى‏توانستند از آن بد گوئى كنند، (3) وليكن چون قسمتى از حق و قسمتى از باطل فرا گرفته و درهم مى‏گردد پس آنگاه شيطان بر دوستان خود تسلط پيدا ميكند (براى اضلال و گمراهى فرصت بدست آورده، و باطل را در نظر خواهان حق جلوه مى‏دهد و راه بد گوئى را براى دشمنان دين باز مى‏نمايد) و كسانيكه لطف خدا شامل حالشان گرديده است (از اضلال و گمراهى شيطان) نجات مى‏يابند (و از آميزش حق بباطل در شبهه نمى‏افتند).

(1051)

51 (1051)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است آنگاه كه لشگر معاويه در جنگ صفين بر اصحاب آن بزرگوار پيشى جسته راه ورود به آب فراتر بتصرف در آورده آنان را از برداشتن آب مانع گشتند:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 139

(1) لشگر معاويه (با تصرف شريعه فرات و منع شما از برداشتن آب) كارزار با شما را طالبند، پس شما يا بر ذلت و خوارى اقرار كرده شجاعت و شرافت را از دست بدهيد (اظهار عجز و ناتوانى كرده از تشنگى بيچاره شده خود را به دشمن تسليم نمائيد) يا آنكه شمشيرهاتان را از خونها (ى ايشان) سيراب كنيد تا از آب سير آب شويد، (2) پس مرگ (حقيقى) در زندگانى شما است اگر مغلوب بشويد، و (حقيقت) زندگانى در مرگ شما است آنگاه كه (بر دشمن) غالب آئيد (مرگ با عزت و شرافت بهتر است از زندگانى با ذلت و خوارى) (3) آگاه باشيد كه معاويه عده قليلى از گمراهان و نادانان را بكار زار آورده (با اينكه لشگر معاويه زياد بوده ايشان را به عده قليلى تعبير فرموده، اشاره است باينكه بعلم جنگ آشنا نيستند) و حقيقت امر را (كه جنگ براى بدست آوردن سلطنت و رياست است) از آنان پنهان نموده (و خونخواهى عثمان را بهانه قرار داده) تا اينكه آنها گلوهاى خود را هدف (تيرهاى) مرگ قرار داده‏اند (از روى نادانى و گمراهى براى كشته شدن آماده هستند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 140

(1052)

52 (1052)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيان بيوفائى دنيا و اهميت ندادن بآن و ترغيب مردم بآخرت و بزرگ شمردن ثواب و عقاب و نعمتهاى حق تعالى)

[قسمت أول خطبه‏]

اين خطبه پيش از اين به روايتى اختيار و نقل شده، و در اينجا از روى روايت ديگرى براى اختلافى كه در اين دو روايتست بيان مى‏كنيم:

(1) آگاه باشيد دنيا و بفناء و نيستى نهاده، و (بر اثر تغييراتى كه در آن مشاهده ميشود) در گذشتش را اعلام كرده، و خوشى آن باقى نمى‏ماند، (مانند جوانى و تندرستى) و به تندى (از اهلش) رو بر مى‏گرداند، و ساكنين خود را بفناء و نيستى مى‏كشاند، و همسايگان را بسوى مرگ ميراند (تا به گورستان بسپارد) و شيرينيهاى آن به تلخى مبدل شد (مانند جوانى به پيروى و تندرستى كه به بيمارى تبديل مى‏گردد) و صافيهاى آن تيره گرديد (پس اكنون كه تغييرات در آن آنى و فورى و بهره از آن موقتى است، نبايستى بآن دلبند شد) (2) پس از اين دنيا (نسبت به زندگانى هر كس زمانى) باقى نمانده مگر ته مانده‏اى (چند روزى) مانند ته مانده آب در مشك كوچكى، يا باقى نمانده از آن مگر جرعه‏اى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 141

(مدت كمى) مانند جرعه مقلة (عادت عرب بر اينست كه چون تشنگان در بيابان اندك آبى يابند، سنگ ريزه در ظرفى ريخته آنقدر آب بر آن بريزند كه آن سنگريزه‏ها را بپوشاند، پس هر يك آن مقدار آب را براى رفع تشنگى بياشامد، و باين طريق آب اندك را ميان خودشان قسمت كنند، و آن سنگريزه‏ها را مقلة گويند) پس تشنه (دنيا كه مدت كمى از عمرش باقى مانده) اگر بمكد آن ته مانده (و يا آن جرعه مقله) را (بدنيا دل بسته از آخرت چشم پوشد) تشنگى او بر طرف نشود (بهره‏اى كه در نظر دارد بدست نياورد) (3) پس اى بندگان خدا (اكنون كه رفتار دنيا با شما چنين است) براى كوچ كردن از اين سرا كه براى اهلش زوال و نيستى مقدر شده آماده شويد، و آرزو بر شما غالب نشود، و مدت زندگانى در آن بنظر شما طولانى نيايد (به آرزوهاى بيجا تكيه مكنيد و از مرگ غافل نباشيد كه ناگاه شما را دريابد) (4) پس سوگند بخدا اگر بناليد مانند ناله شتران غم زده فرزند مرده، و بخوانيد مانند صداى كبوتر، و فرياد و زارى نمائيد مانند فرياد و زارى راهبى كه دنيا را ترك كرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذريد براى درخواست تقرب از جهت بلندى مقام و منزلت نزد او، يا آمرزش گناهى كه نوشته شده و فرشتگان او آن گناه را ثبت نموده‏اند، هر آينه كم است در مقابل ثوابى كه از جانب خداوند متعال من براى شما اميدوارم، و (همچنين) كم است در برابر عذاب او كه من از آن براى شما مى‏ترسم (ثواب و پاداش عبادت و پرستش خدا كه من بشما امر ميكنم بيشتر است از پاداش عبادتى كه شما در طلب آن تضرع و زارى مى‏كنيد و بآنچه كه وسيله تقرب است دست مى‏اندازيد، و عقاب و كيفر معصيتى كه من شما را از آن نهى مى‏نمايم سختتر است از معصيتى كه شما در آمرزش آن ناله و سوگوارى مى‏نماييد، خلاصه پاداش عبادت و بندگى خدا و كيفر معصيت و نافرمانى او كه من مى‏دانم از حيطه ادراك و فهم شما بيرون است، پس كوشش كنيد در آنچه كه امر ميكنم، و چشم بپوشيد از آنچه كه نهى مى‏نمايم). (5) و سوگند بخدا اگر براى شوق به حق تعالى يا براى ترس از او دلهاى شما گداخته شود و از چشمهايتان خون جارى گردد و بدين منوال زندگى كنيد در دنيا مادامى كه باقى است، اين اعمال و منتهى درجه كوشش شما برابرى با نعمتهاى بزرگ خداوند كه بشما عطاء فرموده نمى‏نمايد، و مساوى راهنمائى نمودن او شما را بسوى ايمان نمى‏گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 142

(1053)

و قسمتى از اين خطبه در بيان عيد قربان و صفت حيوان قربانى است:

(6) از جمله شرائط حيوان قربانى آنست كه تمام گوش باشد (بريده و شكافته نباشد) و چشمش سالم باشد، پس اگر گوش و چشمش بى عيب بود، قربانى صحيح و درست است، (7) و اگر شاخ شكسته باشد (براى قربانى صلاحيت ندارد، مانند گوسفند پا شكسته‏ايست كه) براى رفتن به قربانگاه مى‏لنگد (قربانى گوسفند پا شكسته و شاخ شكسته درست نيست. سيد رضى فرمايد:) منسك (اگر چه بمعنى محل عبادت و پرستش است، و ليكن) در اينجا بمعنى قربانگاه و آن موضعى است كه قربانى را در آنجا سر مى‏برند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 143

(1054)

53 (1053)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در بيان بيعت كردن (مردم با آن بزرگوار):

(1) پس (از كشته شدن عثمان) مردم نزد من خود را بيكديگر زده (براى بيعت نمودن) ازدحام نمودند، مانند ازدحام شتر تشنه، هنگام آشاميدن آب كه عقال و ريسمانش باز شده و ساربان رهايش نموده باشد (و بطورى بر من هجوم آورند) كه گمان كردم مى‏خواهند مرا بقتل رسانند، يا بعضى از ايشان قصد دارند در حضور من بعض ديگر را بكشند (پس بيعت ايشان را قبول كردم) (2) و (چون بعد از آن دسته‏اى مانند طلحه و زبير نقض عهد كرده پيمان شكستند) من ظاهر و باطن اين امر را زير و رو نمودم به حدى كه (انديشه در اين باب) مرا از خواب باز داشت، پس طاقت نياوردم مگر به جنگيدن با ايشان (كه پيمان شكستند) يا انكار آنچه كه محمد صلى الله عليه و آله آورده است (زيرا پيكار با ياغيها بر امام واجب است و در صورت قدرت و توانائى اگر با آنان جنگ نكند ترك واجب كرده و آن براى امام مانند آن بود كه احكام حضرت رسول را انكار نموده باشد، و چون انكار احكام رسول خدا سبب عذاب الهى است) (3) پس علاج جنگيدن بر من آسانتر بود از علاج عذاب الهى، و مرگهاى دنيا (مشقتها و سختيها) بر من آسانتر است از مرگها (و عذابها) ى قيامت.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 144

(1055)

54 (1054)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در صفين موقعى كه اصحاب آن بزرگوار تصور كردند در شروع به جنگيدن (با مردم شام) درنگ و كندى مى‏نمايد

(چون در صفين آب بتصرف حضرت در آمد و از اهل شام ممانعت ننمود چند روزى جنگ متاركه گشت، پس بعضى از لشگريان گفتند تأمل او در فرمان بجنگ شايد براى اينست كه از مرگ و كشته شدن مى‏ترسد، و برخى ديگر گفتند شايد براى اينست كه در وجوب جنگيدن با مردم شام شك و ترديد دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود):

(1) اما سخن شما كه آيا اين همه تأمل و درنگ من براى ترس از مرگ و كشته شدن است؟ پس سوگند بخدا هيچ باكى ندارم از داخل شدن در مرگ (كشته شدن در ميدان كارزار) يا اينكه ناگاه مرگ مرا دريابد، (2) و اما سخن شما در اينكه (فرمان جنگيدن نمى‏دهم براى آنست كه در وجوب كارزار) با اهل شام مرا شك و ترديدى است، پس سوگند بخدا يك روز جنگ كردن را بتأخير نينداختم مگر براى آنكه مى‏خواهم گروهى (از ايشان) بمن ملحق گرديده هدايت شوند (از گمراهى دست كشيده براه راست قدم نهند) و بچشم كم نور خود روشنى راه مرا ببينند، (3) و اين تأمل و درنگ در كارزار نزد من محبوبتر است از اينكه آن گمراهان را بكشم و اگر چه (ايشان دست از ضلالت و گمراهى بر نداشته بالأخره كشته ميشوند و در قيامت) با گناهانشان (مخالفت با امام و پيروى نمودن از دشمنان آن حضرت) باز مى‏گردند (گرفتار خواهند شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 145

(1056)

55 (1055)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (كه در آن ثبات قدم خويش و سائر اصحاب حضرت رسول و فداكاريهاشان را در جنگها براى يارى دين مقدس اسلام بيان فرموده، و اصحابش را بجهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان ترغيب نموده آنان را از سستى در اين امر توبيخ و سرزنش مى‏نمايد):

(1) ما (براى يارى دين اسلام زمانيكه) با رسول خدا صلى الله عليه و آله بوديم پدران و فرزندان و برادران و عموهاى خود را (در جنگها) مى‏كشتيم، و اين رفتار بر ايمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبردارى پيش مى‏گرفتيم، و ثبات قدم ما را در راه راست مى‏افزود، و شكيبائى ما را بر سوزش درد و سعى و كوششمان را براى جهاد با دشمن زياد مى‏نمود، (2) و (در كارزارهاى زمان پيغمبر روش جنگيدن ما با دشمن چنين) بود مردى از ما با يكى از دشمن بيكديگر حمله كرده با هم در مى‏افتادند مانند در افتادن دو حيوان نر و بجان يكديگر مى‏افتادند (در صدد كشتن هم بر مى‏آمدند) تا كدام يك ديگرى را از جام مرگ سيراب نمايد (او را بكشد) پس گاهى ما بر دشمن ظفر مى‏يافتيم و گاهى دشمن بر ما غالب مى‏گشت، (3) چون خداوند راستى ما را ديد (از همه چيز گذشتن در راه اسلام را نشان داديم) دشمن ما را خوار و فيروزى را نصيب ما گردانيد، تا اينكه اسلام مستقر (و امر دين منظم) گرديد مانند شترى كه در موقع استراحت سينه و گردن خود را بر زمين مى‏افكند (از اضطراب و نگرانى از دشمن رهائى يافت) و در جاهاى خود پخش شد (حقيقت آن در همه جاى جهان منتشر گرديد) (4) و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در يارى اسلام) مانند رفتار شما بود (و در پيكار با دشمن مانند شما سستى و سهل انگارى مى‏نموديم) پايه دين برقرار نمى‏گرديد (خداشناسى پيدا نمى‏شد) و شاخه درخت ايمان سبز نمى‏گشت (قوانين اسلام منتشر نمى‏گرديد) (5) و سوگند بخدا از اين رفتار (ناپسنديده و سستى در كارزار بعوض شير از ناقه دنيا) خون خواهيد دوشيد، و در پى آن (وقتى دشمن بر شما مسلط گردد) پشيمان خواهيد گشت.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 146

(1057)

56 (1056)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است براى اصحاب خود (اهل كوفه كه بآنان خبر مى‏دهد بليه‏اى را كه بعد از آن بزرگوار بآن مبتلى ميشوند و دستور مى‏فرمايد كه در آن هنگام چگونه رفتار نمايند):

(1) آگاه باشيد كه بزودى بعد از من مردى گشاده گلو و شكم بر آمده (معاوية ابن ابى سفيان) بر شما غالب ميشود، مى‏خورد آنچه بيابد و مى‏خواهد آنچه نيابد (هر چه مى‏خورد سير نمى‏گشت تا اينكه مى‏گفت سفره را بر چينيد خسته شدم و سير نگرديدم. گفته‏اند پرخورى او بر اثر نفرين حضرت رسول بود آنگاه كه كس بطلب او فرستاده ديد به خوردن مشغول است، بازگشت و گفت طعام مى‏خورد، ديگر باره فرستاد باز به خوردن مشغول بود، پس آن حضرت فرمود: أللهم لا تشبع بطنه يعنى بار خدايا شكم او را سير مگردان) پس (در صورت قدرت و توانائى) او را بكشيد و اگر چه هرگز او را نخواهيد كشت (توانائى كشتن او را نداريد) (2) آگاه باشيد بزودى آن مرد شما را بنا سزا گفتن و بيزارى جستن از من امر ميكند، پس اگر شما را به ناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهيد، زيرا نا سزا گفتن براى من سبب علو مقام ميشود و براى شما باعث بر نجات و رهائى (از شر او) است، و اما در بيزارى جستن، پس از من بيزارى نجوئيد (در باطن دوستدارم باشيد) (3) زيرا من به فطرت اسلام تولد يافته‏ام (هيچ گاه در راه كفر و شرك قدم ننهاده از اول اسلام اختيار نموده‏ام نه مانند سائرين كه كافر و بت پرست بوده مسلمان گرديده‏اند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 147

و در ايمان و هجرت (بيرون رفتن از وطن براى نصرت و يارى رسول خدا) سبقت و پيشى گرفتم (اول مردى كه به پيغمبر ايمان آورد و براى پيشرفت دين اسلام او را يارى كرد من بودم، پس بيزارى از من بيزارى از خدا است و بيزارى از خدا موجب عذاب ابدى است).

(1058)

57 (1057)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه به خوارج نهروان فرموده‏

(چون در جنگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 148

صفين پس از قرار داد تحكيم و نوشتن عهد نامه، خوارج از آن بزرگوار كناره گيرى نموده از هر طرف فرياد كردند:

لا حكم إلا لله يعنى نيست حكمى مگر از جانب خدا، و گفتند الحكم لله يا على لا لك يعنى يا على حكم و فرمان دادن مخصوص خدا است نه براى تو، و حكم خدا در باره معاويه و اصحابش آنست كه به فرمان ما داخل گردند و ما خطاء كرديم كه به تحكيم رضاء داديم، پس چون به خطاى خود پى برديم بخدا توبه و بازگشت نموديم، تو نيز مانند ما از خطاى خود توبه و بازگشت نما، و بعضى گفتند چون به تحكيم رضاء دادى كافر شدى اكنون بكفر خود گواهى ده پس از آن توبه كن تا ترا اطاعت كنيم، حضرت فرمود):

(1) بادى كه سنگ ريزه را به جنبش مى‏آورد بر شما بوزد (عذاب الهى شما را دريابد) و باقى نماند از شما كسيكه نخل خرما را هرس كند (يا كسيكه سخن گويد، يا كسيكه بر جهد، خلاصه نسل شما قطع گردد) (2) آيا بعد از ايمان آوردن من بخدا و جهاد به همراهى رسول اكرم، صلى الله عليه و آله (در جنگها) كفر و خطاء را بر خود گواهى دهم؟ پس در اين هنگام (به اقرار بر خطاى خويش) گمراه شده از راه راست قدم بيرون نهاده‏ام! (3) پس، از بدترين راهى كه قدم در آن نهاده‏ايد بر گرديد (از اين راه باطل برگشته ديگر باره اين سخنان زشت را نگوييد) و بجاى پاى خود بازگشت نمائيد (از راهى كه رفته‏ايد بجاى خويش برگشته از حق پيروى كنيد). (4) آگاه باشيد بزودى بعد از من بذلت و خوارى بسيار بر خورده به شمشير برنده مبتلى گرديد، و مال شما را ستمكاران گرفته اختصاص بخود دهند و اين كار را در ميان شما سنت و عادت خويش قرار دهند (از قتل و غارتى كه بعد از آن بزرگوار از طرف ستمكاران مانند مهلب ابن ابى صفره و ديگران در ميان آنان واقع شده خبر مى‏دهد. سيد رضى فرمايد:) فرمايش آن حضرت: و لا بقى منكم ابر بر سه وجه نقل ميشود: اول چنانكه بيان نموديم ابر براء مهمله و اين مأخوذ از قول عربست كه كسيكه نخل خرما را هرس ميكند مى‏گويند رجل ابر، و (دوم) اثر بثاء سه نقطه روايت ميشود كه مراد از آن كسى است كه حديثى روايت ميكند يا سخنى حكايت مى‏نمايد، و اين قول نزد من صحيح‏ترين وجوه است (زيرا) گويا حضرت فرموده است: گوينده‏اى از شما باقى نماند، و (سوم) ابن بزاء نقطه‏دار روايت ميشود و آن بمعنى واثب يعنى بر جهنده است، و نيز ابن بمعنى هالك يعنى تباه گشته استعمال ميشود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 149

(1059)

58 (1058)- هنگاميكه امام عليه السلام تصميم بجنگ با خوارج گرفت و به آن حضرت گفته شد كه ايشان از پل نهروان عبور كردند، فرمود:

(1) قتلگاه ايشان (موضع كشته شدنشان) اين طرف آب (نهروان) است، 2 سوگند بخدا ده تن از آنان (از كشته شدن) نجات نمى‏يابد، و ده نفر هم از شما هلاك نمى‏گردد (چون حضرت براى جنگ با خوارج در پى ايشان مى‏رفت، مردى از اصحابش آمد و گفت: يا امير المؤمنين خوارج از نهر عبور كردند، فرمود ديدى ايشان گذشتند؟ آن مرد گفت آرى، فرمود سوگند بخدا عبور نكردند و هرگز عبور نمى‏كنند و محل كشته شدن آنها اين طرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزديك نهر رسيدند، ديدند كه همه خوارج غلاف شمشيرها را شكسته اسبهاى خود را پى كرده آماده جنگند و فرياد ميكنند: لا حكم إلا لله يعنى حكمى نيست مگر از جانب خدا «اين كلمه را هميشه شعار خود قرار داده غوغايى بر پا مى‏نمودند» پس حضرت فرمان جنگ داد، چون جنگ تمام شد فهميدند كه نه تن از خوارج فرار كرده كشته نشده‏اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن كشته شده بودند. سيد رضى فرمايد:) مقصود حضرت از لفظ نطفة (كه بمعنى آب صافى است) آب نهر است و اين فصيحترين كنايه است براى آب هر چند زياد باشد، و پيش از اين به اين معنى (در پائين خطبه چهل و هشتم كه راجع بجنگ با خوارج بود) اشاره نموديم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 150

(1060)

59 (1059)- چون خوارج نهروان كشته شدند به آن حضرت گفته شد: يا امير المؤمنين همه ايشان هلاك گشتند، فرمود:

(1) سوگند بخدا چنين نيست، ايشان نطفه‏هايى هستند در پشت مردها و رحم زنها (نه تن از آنها گريخته و در شهرها متفرق شدند، از آنان فرزندانى بوجود خواهد آمد كه در روى زمين فتنه و فساد مى‏نمايند، و ليكن) (2) هر زمان از آنها شاخى (سرى) پيدا گردد شكسته شود (بزودى كشته ميشود) تا اينكه آخرشان دزدها و راهزنان ميشوند (مانند اجدادشان، چنانكه نقل شده چون آن نه نفر در شهرها پراكنده گشتند هر كدام مذهبى اختيار و از آن ترويج كردند و در راهها دزدى مى‏نمودند).

(1061)

60 (1060)- امام عليه السلام در باره خوارج فرمود:

(1) بعد از من خوارج را نكشيد، زيرا كسيكه مى‏خواسته حق را بدست آورد و خطاء كرده (گمراه شده) مانند كسى نيست كه در راه باطل قدم نهاده و آنرا در يافته (سيد رضى فرمايد:) منظور حضرت (از جمله من طلب الباطل فأدركه يعنى كسيكه باطل را خواسته و آنرا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 151

دريافته) معاويه و پيروان او است (حضرت از كشتن خوارج نهى فرموده براى اينكه مقصود اصلى آنها بدست آوردن حق بوده، و ليكن براى رسيدن بآن براه خطاء افتاده گمراه شدند، و البته چنين كسانى سزاوار كشتن نيستند بخلاف معاويه و يارانش كه مقصود اصلى آنان باطل بوده و آنها را بايد كشت، چنانكه در سخن پنجاه و ششم فرمود:

فاقتلوه يعنى معاويه را بكشيد. و اما اينكه آن حضرت خوارج را كشت و كشتنشان را بعد از خود نهى فرمود براى اين بود كه آنها پيشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و فتنه و فساد كرده مردم را به بدعتهاى خويش دعوت نموده نيكان را بقتل مى‏رساندند مانند عبد الله ابن خباب كه از اصحاب امير المؤمنين بود او را كشتند و شكم زنش را كه آبستن بود دريدند، پس نهى از كشتن ايشان در صورتيست كه فتنه و فساد بر پا نكنند و خون ناحق نريزند و اقدام بجنگ ننمايند).

(1062)

61 (1061)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه او را از كشته شدن ناگهانى ترسانيدند

(اصحابش خبر دادند كه ابن ملجم در صدد قتل او بر آمده، فرمود:) (1) خداوند سپر محكمى براى من قرار داده (نگهدار من است تا زمانيكه مرگ برايم مقدر نشده) پس هر گاه روز من بسر رسد آن سپر (محافظت) از من جدا گردد، و مرا (به مرگ) تسليم نمايد، در آن هنگام تير (مرگ) بخطاء نرود و زخم (نيزه تقدير) شفاء نيابد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 152

(1063)

62 (1062)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيان دل نبستن به دنياى فانى و ترس از حساب قيامت):

(1) آگاه باشيد دنيا سرائى است كه هيچكس از آن به سلامت نمى‏ماند مگر (بتقوى و پرهيزكارى) در آن (زيرا دنيا دار عمل است و آخرت دار جزاء، پس كسيكه در دنيا بدستور خدا و رسول رفتار نمايد در آخرت به سلامت ماند، و كسيكه پيروى ننمود بعذاب ابدى گرفتار گردد) و هيچكس بجهت چيزى (گفتار و كردارى) كه براى دنيا بنمايد نجات نيابد (و نجات و رستگارى در آخرت براى كسى است كه گفتار و كردارش براى خدا باشد) (2) مردم بدنيا بسبب امتحان و آزمايش گرفتار شده‏اند (خداوند ايشان را امتحان مى‏فرمايد، به اين معنى كه هر كس در دنيا از فرمان الهى پيروى نمايد رستگار گردد، و هر كه نافرمانى كند بعذاب گرفتار شود، و اين امتحان بجهت آن نيست كه بآخر كار آنان علم نداشته باشد و بخواهد دانا گردد كه امتحان به اين معنى محال است، زيرا او به آشكار و نهان هر چيز دانا است) پس آنچه از (متاع) دنيا براى دنيا فراهم آورند از كفشان مى‏رود (در موقع مرگ بجا مى‏گذارند) و (در آخرت) حساب آنرا از آنان مى‏طلبند، و آنچه كه از دنيا براى غير دنيا (آخرت) تهيئه نمايند بر ايشان مى‏ماند و هميشه با آنها است، (3) پس (اكنون كه كار دنيايى زيان آور است بآن دلبند مباش، زيرا) دنيا نزد خردمندان مانند برگشتن سايه است كه تا آنرا گسترده ببينى جمع ميشود، و تا آنرا زياد ببينى كم گردد (همچو سايه زائل گشته براى اهلش باقى نماند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 153

(1064)

63 (1063)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه مردم را بخدا پرستى و نكوكردارى در دنيا و آماده بودن براى سفر آخرت امر مى‏فرمايد):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 154

1 پس (از سپاس و ستايش خداوند متعال و درود بر رسول اكرم) اى بندگان خدا از معصيت خدا بپرهيزيد (معصيت ننمائيد و از عذاب بترسيد) و بسبب كردار خود بر مرگهايتان پيش دستى كنيد (در زندگى نيكو كردار باشيد تا پس از مرگ ايمن گرديد) و بخريد چيزى (اعمال صالحه) را كه براى شما باقى مى‏ماند به چيزى كه از كفتان مى‏رود (آخرت را دريابيد كه هميشه باقى است، و از شهوات دنيا چشم پوشيد كه بزودى فانى گردد) (2) و (براى سفر آخرت) آماده باشيد كه براى كوچاندن شما سعى و شتاب دارند، و براى مرگ مستعد باشيد كه بر شما سايه افكنده است (نزديك شده و علامات و آثارش هويدا است) (3) و (مانند) گروهى باشيد كه چون بانگ بر ايشان زده آگاه (و بيدار) شدند (نه مانند كسانيكه در خواب غفلت ماندند تا آنگاه كه به چنگال مرگ گرفتار گرديدند) و دانستند كه دنيا جاى (اقامت) ايشان نيست، پس (آنرا بآخرت) تبديل نمودند، زيرا خداوند سبحان شما را بى‏جهت نيافريده و مهمل و بيكار رها نكرده است (چنانكه در قرآن كريم س 23 ى 115 فرموده: أ فحسبتم أنما خلقناكم عبثا و أنكم إلينا لا ترجعون‏ يعنى آيا گمان كرديد كه شما را بى‏جهت آفريديم و پنداشتيد كه بسوى ما باز گشت نخواهيد نمود؟) (4) و ميان هيچكس از شما و بهشت يا دوزخ فاصله‏اى نيست مگر مرگ كه او را در يابد (زيرا پس از مرگ باب عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هر كه مرد اگر در دنيا اطاعت و پيروى كرده ببهشت رود، و اگر نافرمانى نموده در دوزخ گرفتار خواهد بود) (5) و مدت زندگى (در دنيا) كه يك لحظه آنرا كم گرداند، و ساعت (مرگ) آنرا از بين ببرد به كوتاهى سزاوار است (زندگانى در دنيا را كه بزودى منقضى شود بايد كوتاه دانست و از كار آخرت باز نماند) (6) و غايبى كه (از وطن اصلى خود آخرت دور گشته و) نو آيندگان يعنى شب و روز او را (بمنزل حقيقى) ميراند سزاوار است كه بزودى (به وطنش) بازگشت نمايد (بايد در فكر بازگشتن بوطن اصلى خود بوده در اين مسافرت دنيا براى آسايش آنجا ربح و سودى بدست آرد) (7) و كسيكه با سعادت و نيكبختى يا شقاوت و بدبختى (به وطنش) مى‏آيد، نيكوترين توشه را نيازمند است، (8) پس در دنيا از دنيا توشه برداريد از آنچه خود را فردا (ى قيامت از عذاب الهى) برهانيد، (9) و (بهترين توشه براى آخرت آنست كه) بنده از عذاب پروردگارش بپرهيزد، باينكه خود را پند دهد (و گفتار و كردار نيك را شعار خود قرار دهد) و به توبه و بازگشت پيشى گيرد (پيش از رسيدن مرگ از گناهان توبه نمايد) و بر شهوتش (خواهشهاى نفسش) مسلط شود، زيرا مرگ او از او پنهان است (معلوم نيست چه وقت عمرش بسر مى‏رسد) و آرزويش او را فريب مى‏دهد (از كار آخرت باز مى‏دارد)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 155

و شيطان با او همراه است، معصيت و نافرمانى (خدا و رسول) را براى او مى‏آرايد تا بر آن سوار شود (مرتكب گردد) و او را به توبه نمودن اميدوار مى‏نمايد كه آنرا بتأخير اندازد تا اينكه ناگاه مرگ او را دريابد در حالتى كه از آن بسيار غافل مى‏باشد، (10) پس حسرت و اندوه بر آن غافلى باد كه عمرش (در قيامت) بر او حجت و دليل باشد (باينكه چرا در دنيا كه همه جور وسيله برايت مهيا بود سعادتمند نگشتى) و ايام زندگانيش او را به بدبختى رساند (بر اثر نافرمانى در دنيا بعذاب ابدى گرفتار گردد) (11) از خداوند سبحان در خواست مى‏نماييم كه ما و شما را در رديف كسانى قرار دهد كه هيچ نعمتى او را ياغى و سركش ننمايد (هر چند نعمت يابد تواضع و فروتنيش بيشتر گردد) و هيچ فائده و غرضى (از اغراض باطله مانند رئاء و خود نمائى) او را از عبادت و بندگى پروردگار باز ندارد، و (كارى كند كه) بعد از مرگ پشيمانى و اندوه او را در نيابد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 156

(1065)

64 (1064)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در صفات حق تعالى):

(1) حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه هيچ صفتى (از صفاتش) بر صفت ديگر او پيشى نگرفته است، پس پيش از آنكه آخر است اول مى‏باشد، و پيش از آنكه پنهان باشد هويدا است (زيرا پيش و پس شدن از مختصات زمان است و زمان از لواحق حركت و حركت از لوازم اجسام و ذات مقدس او منزه از زمان و زمانيات و مقدم بر همه اجسام است، پس نمى‏توان گفت كه اولست قبل از آخر و ظاهر است پيش از باطن و حى و زنده است پيش از عالم و هكذا، زيرا براى او صفات زائده بر ذات نيست تا بعضى بر بعض ديگر تقدم و پيشى گيرد، پس صفات او عين ذات او هستند و گر نه زياده و نقصان پذيرد، و بعضى علت بعض ديگر و بعضى معلول و ناقص گردد و اين از لوازم ممكناتست، بنا بر اين اوليت و آخريت او عبارتست از اينكه او است مبدا هر چه بوجود آمده و مرجع هر چه فانى گردد، و مراد از ظاهريت و باطنيت او آنست كه بسبب آيات و مخلوقاتش ظاهر و نمايان است و كنه ذات مقدسش از رؤيت و ادراك و احاطه اوهام باطن و پنهان، خلاصه او يكتايى است كه مانندى براى او فرض نشود، لذا مى‏فرمايد:) (2) و غير او هر كه به وحدت و يكى بودن ناميده شود كم است (در مقابل بسيار يعنى ما سواى او واحد عددى است كه متصف به صفت قلت باشد و مبدا و جزء كثير است بخلاف او كه واحد حقيقى است و كثرت ندارد يعنى دومى براى او فرض نمى‏شود) و هر عزيزى غير او ذليل و خوار است (زيرا معلول است و معلول ذليل علت مى‏باشد) و هر توانائى غير او ناتوان است (چون منشأ و مبدا هر قوتى او است، پس غير او چگونه ضعيف و ناتوان نباشد كه يك چشم بر هم زدن بقاء و هستى خود را در اختيار ندارد) و هر مالك و متصرفى غير او مملوك (و مقهور اراده و مشيت او) است (زيرا غير از خداوند سبحان هر چه كه هست ممكن است و هر ممكن معلول و در اختيار علت، پس مالك حقيقى او است) و هر دانائى غير او متعلم و ياد گيرنده است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 157

(زيرا علم او عين ذاتست و علم غير او زائد بر ذات و نيازمند به آموختن از غير تا منتهى گردد بعلم حق تعالى، پس عالم مطلق او است و بس) و هر قادر و توانائى غير او (در بعض امور) توانا است و (در بعض ديگر) ناتوان (و اين دليل بر امكان است، پس قادر حقيقى او است كه قدرت عين ذات او و مبدأ قدرت و هر قادر و توانائى است) (3) و هر شنونده‏اى غير او را آوازهاى بسيار بلند كر مى‏گرداند و آوازهاى آهسته و دور را نمى‏شنود (زيرا شنوايى غير او بتوسط قوه سامعه جسميه است و آن قوه داراى شرايطى است كه اگر آن شرائط موجود نباشد صدايى نشنود، مثلا بسيار آهسته و دور و يا بسيار بلند نباشد كه باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوايى باشد، و ليكن چون شنوايى خداوند متعال بذاته و بدون آلت است، لذا همه صداها: آهسته و بلند و دور و نزديك پيش او يكسان و آشكار و نمايان است، پس سميع مطلق و شنواى حقيقى او است) و هر بينائى غير او از (ديدن) رنگهاى پنهان (مانند رنگها در تاريكى) و از (ديدن) اجسام لطيفه (مانند ذره‏ها) نابينا است (زيرا بينائى هر كس بتوسط قوه باصره جسميه است كه آن قوه داراى شرايطى است، و ليكن خداى تعالى بكنه ذات و بدون آلت بينا است، پس همه اشياء: آشكار و نهان پيش او يكسان است) و غير او هر آشكارى پنهان نيست و هر پنهانى آشكار نيست (پس او هم آشكار و هم پنهان است:

آشكار است از جهة اينكه از روى آثار و علامات بر هيچكس پنهان نيست، و پنهان است از جهة اينكه محال است و نمى‏شود كنه ذاتش را درك نمود، او است خداوندى كه) (4) مخلوقاتش را نه براى تقويت سلطنت و پادشاهى آفريده و نه براى ترس از پيشآمدهاى روزگار (كه مبادا روزى محتاج شود) و نه براى يارى خواستن (بر دفع) همتائى كه با او نزاع كند، و نه براى جلوگيرى از غلبه و فخر و مباهات شريك و ضد، بلكه (آفريدگان) مخلوقاتى هستند پرورده شده (به نعمتهاى او) و بندگانى ذليل و خوار (در مقابل حكم و مشيت او) (5) در چيزها حلول نكرده تا گفته شود در آنها است (زيرا حلول در شى‏ء مستلزم جسميت و امكان است) و از هيچ چيز دور نگشته تا گفته شود از آنها جدا است (زيرا به همه اشياء احاطه دارد) (6) آفريدن آفريدگان و تدبير و اصلاح حال آن او را خسته و وامانده نگردانيد، و در آفريدن اشياء ناتوان نگرديده، و در آنچه حكم نموده و مقدر فرموده شبهه‏اى بر او دست نداده، (7) بلكه حكم او حكمى است استوار و علمش پايدار و امرش ثابت و برقرار، (8) و بندگان او با وجود عقوبتها و خشمهاى او باو اميدوارند (زيرا ملجأ و پناهى جز او ندارند) و با وجود نعمتها و بخششهايش از او هراسانند (كه مبادا كارى كنند كه بعذاب گرفتار شوند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 158

(1066)

65 (1065)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در آداب جنگ) روزى در جنگ صفين‏

(كه شبش ليلة الهرير و آن در ماه صفر سال سى و هفت هجرى بود) براى اصحاب خود بيان فرمود:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 159

(1) اى گروه مسلمانان، خوف و ترس را شعار خود بنمائيد (و از خدا بترسيد و در كارزار با دشمن سستى ننمائيد) و وقار و آرامى (در كارزار) را رويه خويش قرار دهيد (از روبرو شدن با دشمن پرهيز نكنيد) و دندانهاتان را بر هم بفشاريد (در جنگ استقامت ورزيد، و سختيهاى كارزار را بخود هموار نمائيد) زيرا اين طرز رفتار، شمشيرها را از سرها دور كننده‏تر است (استقامت در جنگ و تحمل سختيهاى كارزار از هر حيله و تدبيرى براى شكست دشمن بهتر و نتيجه‏اش فتح و فيروزى است) (2) و زره را كامل بپوشيد (زره خود دار و آستين دار بپوشيد تا جائى از تن شما نمايان نباشد) و شمشيرها را در غلاف پيش از بيرون كشيدن بجنبانيد (تا در وقت حاجت بيرون كشيدن آن آسان باشد، و يا اينكه صداى آلات جنگ را به گوش دشمن رسانيده خود را آماده نشان دهيد تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبيت او شود) و (دشمن را) به گوشه چشم و خشمناك بنگريد (زيرا بتمام چشم نگاه كردن علامت ترس و شگفت است كه بر اثر آن دشمن جرأت يافته ممكن است غلبه نمايد) و بجانب چپ و راست نيزه بزنيد (اطراف را بپائيد كه شايد دشمن در كمين نشسته از چپ يا راست حمله نمايد) و با نوك و دم شمشيرها زد و خورد نمائيد (دشمن را از جلو آمدن مانع گرديد) و شمشيرها را (اگر كوتاه است) به پيش نهادن گامها (به دشمن) برسانيد (خود را باو نزديك سازيد كه علامت مردى و دليرى پا پيش نهادن است نه دورى نمودن و بنوك شمشير اشاره كردن، روايت شده كه در يكى از جنگها بحضرت عرض شد شمشير تو كوتاه است، فرمود به گامى آنرا بلند گردانم) (3) و بدانيد كه خدا شما را در نظر دارد (كردار شما را مى‏بيند) و با پسر عموى رسول خدا، صلى الله عليه و آله و سلم، مى‏باشيد، پس پى در پى (به دشمن) حمله كنيد، و از گريختن شرم نمائيد، زيرا فرار ننگ براى اعقابست (فرزندانتان را بعد از شما سرزنش خواهند كرد) و آتش روز حساب و رستاخيز مى‏باشد (گريخته از جنگ در قيامت بعذاب الهى گرفتار خواهد شد) (4) و خوشحال باشيد كه روحتان (در جنگ) از بدن جدا گردد، و به آسانى بسوى مرگ برويد (از كشته شدن در راه حق براى يارى دين خورسند باشيد، زيرا حيات عاريتى را بدل به زندگانى جاويدان خواهيد ساخت، چنانكه در قرآن كريم س 3 ى 169 مى‏فرمايد: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون‏ يعنى گمان مكن كسانيكه در راه خدا كشته شدند مرده‏اند، بلكه زنده‏اند و از جانب پروردگارشان روزى داده ميشوند) (5) و بر شما باد (حمله) باين سياهى بسيار بزرگ (لشگر انبوه معاويه) و سرا پرده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 160

افراشته شده بطنابها (خيمه معاويه، گفته‏اند: سرا پرده بلندى براى معاويه بر پا كرده بودند كه صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پيمان بسته بودند كه متفرق نشوند اگر چه كشته گردند) پس درون آن سرا پرده را بزنيد (همت گماريد تا آن خيمه را متصرف گرديد) زيرا شيطان (معاويه) در گوشه آن پنهان است كه براى بر جستن دست پيش داشته و براى برگشتن پا پس نهاده (در كار زار ثابت قدم نيست و مضطرب و نگران است اگر ترسيديد بر شما مسلط گردد، و اگر دلير بوديد مغلوب شده فرار اختيار نمايد) (6) پس (جنگيدن با او و همراهانش را) قصد كنيد (مهياى حمله و نابود كردن ايشان گشته در اين كار اقدام نمائيد) تا حقيقت حق براى شما هويدا گردد (در دنيا و آخرت سعادتمند شويد، چنانكه در قرآن كريم س 47 ى 35 مى‏فرمايد: فلا تهنوا و تدعوا إلى السلم و أنتم الأعلون و الله معكم و لن يتركم أعمالكم‏ يعنى اى مؤمنين در جنگ با كفار سست نشويد و صلح و آشتى را از آنها در خواست ننمائيد كه موجب عجز و ناتوانايى شما گردد) و شما برتر و بالاتريد (شما بر حقيد و غلبه و فيروزى از آن شما است) و خدا با شما همراه است و هرگز (پاداش) كردارتان را ناقص و كم نمى‏گرداند (شما را در دنيا و آخرت رستگار مى‏نمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 161

(1067)

66 (1066)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره ادعاى انصار (راجع بامر خلافت)

گفته‏اند: پس از وفات رسول خدا «صلى الله عليه و آله» چون اخبار سقيفه (بنى ساعده يعنى خانه‏اى كه جماعت انصار در مدينه براى حل و فصل قضا يا در آنجا گرد مى‏آمدند) به امير المؤمنين «عليه السلام» رسيد (كه انصار سعد ابن عباده را كه بيمار بود به سقيفه آورده خواستند او را امير و خليفه نمايند، ابو بكر و عمر آگاه شده به آنجا شتافته با ايشان گفتگو آغاز كردند، انصار گفتند: ما بامر خلافت سزاوارتريم، اگر قبول نداريد شما براى خود و ما براى خويشتن اميرى تعيين مى‏نماييم، عمر گفت: دو شمشير در يك غلاف نشايد و عرب از شما اطاعت و پيروى نمى‏نمايد، و هر دسته از مهاجرين و انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را و اسلام ياد كردند، پس از آن بشير ابن سعد خزرجى از روى حسد برخاسته قريش را ستود و با عمر و ابو عبيده بابى بكر بيعت نمودند و سعد ابن عباده را به منزلش بردند) حضرت فرمود: انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند كه آنها گفتند از ما اميرى باشد و از شما اميرى، فرمود: (1) چرا حجت و دليل براى ايشان نياورديد باينكه رسول خدا صلى الله عليه و آله وصيت كرده كه به نيكوكار آنها نيكوئى شود و از بد كردارشان در گذرند، گفتند: اين جمله بر انصار چگونه حجت و دليلى است؟ فرمود اگر امارت در ايشان مى‏بود (و لياقت خلافت را داشتند) حاجت به توصيه براى ايشان نبود (بلكه بايشان سفارش ديگران را مى‏فرمود) (2) پس از آن فرمود: قريش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند؟ پاسخ دادند كه حجت و دليل آوردند باينكه آنها شجره و درخت رسول (از يك اصل و نسب و سزاوارتر بخلافت) هستند، فرمود: به درخت احتجاج كردند و ميوه را ضائع و تباه ساختند (اگر آنان با شجره و درخت رسول خويشى دور دارند و به اين جهت خود را بامر خلافت سزاوار مى‏دانند، من خود ميوه آن درخت و پسر عموى آن حضرت، هستم، خلافت و امارت حق من است، و ديگرى را شايستگى آن نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 162

(1068)

67 (1067)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه (پيش از وقعه صفين) قلاده حكومت مصر را به گردن محمد بن ابى بكر انداخت‏

(خير و شر و صلاح و فساد آن سامان را باو واگذار فرمود) ولى (بعد از وقعه صفين مصر از تصرف او خارج گشته كشته گرديد (با خاتمه جنگ صفين و حكم حكمين كار معاويه بالا گرفت و روز بروز توانائى او زياد شد، بطمع افتاد كه مصر را بتصرف خويش در آورد، و چنانكه در موقع بيعت عمرو ابن عاص با او قرار گذارده او را حاكم مصر گرداند، لذا عمرو را با شش هزار سوار كه بسيارى از آنان كسانى بودند كه در صدد خونخواهى عثمان بر آمده گمان مى‏كردند كه محمد ابن ابى بكر او را كشته بسوى مصر فرستاد، و به بزرگان آنجا نامه‏ها فرستاده و دوستانش را ترغيب نموده دشمنانش را ترسانيد، چون محمد از اين واقعه آگاه شد شرح حال را بحضرت نوشته پول و لشگر بكمك خواست، حضرت پاسخ نامه‏اش را فرستاده وعده داد آنچه خواسته بفرستد، ولى محمد شتاب كرده اهل مصر را براى جنگيدن با عمرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتش را پذيرفته با او همراه شدند، دو هزار نفر از آنها را به سردارى كنانة ابن بشر از پيش فرستاد و خود در ميان دو هزار نفر ديگر باقى ماند، و كنانه داد مردى داده گروه بسيارى از لشگر عمرو را بقتل رسانيد و آنقدر با آنان جنگيد تا خود و همراهانش كشته شدند چون اين خبر به لشگر محمد رسيد از دورش پراكنده گشتند، پس محمد خود را تنها ديده فرار كرد و رو بمصر نهاده در يكى از خرابه‏ها پنهان شد و عمرو وارد مصر گرديده معاوية ابن خديج كندى را كه يكى از سردارانش بود بطلب محمد فرستاد، معاوية ابن خديج پس از جستجوى بسيار در حالتى كه محمد از تشنگى نزديك به هلاكت بود او را پيدا كرده سر از بدنش جدا نمود و تنش را در ميان خر مرده‏اى نهاده سوزانيد، چون حضرت از اين خبر مطلع گرديد بسيار اندوهگين شده فرمود: خدا محمد را رحمت كند، او جوانى بود تازه كار كه مكر و حيله دشمنان را نديده):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 163

(1) و من مى‏خواستم حكومت مصر را به هاشم ابن عتبه واگذار نمايم (هاشم كه مردى با تجربه و كار دان بود از خواص اصحاب امير المؤمنين و دوستدار آن حضرت بوده در جنگ صفين شهيد شد، پس) اگر او را حاكم آن سامان قرار داده بودم هر آينه براى آنان (عمرو ابن عاص و لشگريانش) ميدان جنگ را خالى نمى‏كرد (ايستادگى ميكرد و شمشير از دست نمى‏داد و فرار نمى‏نمود، چنانكه محمد فرار كرده گمان نمود كه بر اثر فرار نجات مى‏يابد). و آنها را فرصت نمى‏داد (تا اظهار شجاعت و دليرى نمايند) (2) و غرض من از اين مدح هاشم مذمت محمد پسر ابى بكر نيست (زيرا او سزاوار نكوهش نمى‏باشد، و) او دوست و ربيب (پسر زن) من بود (اگر ميدان جنگ را خالى كرده فرار نمود، ناچار بود و تقصيرى نداشت. مادر محمد اسماء بنت عميس است كه در اول زوجه جعفر ابن ابى طالب بود و از او عبد الله ابن جعفر متولد گشت و پس از كشته شدن جعفر در جنگ مؤته ابو بكر او را گرفت و محمد از او تولد يافت و بعد از ابو بكر حضرت او را تزويج نمود و محمد در دامن تربيت آن جناب نشو و نما يافت و از همان كودكى بر ولايت و دوستى آن بزرگوار ببار آمد، و حضرت او را بسيار دوست مى‏داشت و احترام مى‏نمود، و مى‏فرمود: محمد فرزند من است كه از صلب ابو بكر بوجود آمده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 164

(1069)

68 (1068)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در نكوهش اصحابش (كه براى جنگ با اهل شام يعنى معاويه و لشگرش خود را آماده نمى‏ساختند).

(1) تا چند با شما (براى حاضر نشدن براى جهاد در راه خدا) مماشات كنم، چنانكه با شترهاى جوانى كه سنگينى بار كوهان آنها را كوبيده مماشاة كنند (شما هم چون بهائم بى خرديد به اين جهت شكيبائى نداشته زير بار سختيهاى جنگ نرفته از دشمن جلوگيرى نمى‏نمائيد) و چنانكه با جامه‏هاى كهنه كه پى در پى دريده شده هر بار كه از سمتى بدوزند از طرف ديگر پاره مى‏گردد، مداراة مى‏نمايند (شما را از هر جانبى گرد آورده براى جنگ آماده مى‏نمايم پراكنده مى‏گرديد) (2) هر گاه گروهى از لشگر اهل شام بشما نزديك شوند هر مرد شما (از ترس) در خانه خود را بسته در گوشه‏اى پنهان شود مانند پنهان شدن سوسمار و كفتار در لانه خود (كه به اندك آوازى در خانه خود پنهان گردند، پس) (3) سوگند بخدا ذليل و خوار است كسيكه شما او را (در جلوگيرى از دشمن، يا در كارزار) يارى كنيد (زيرا مردى با خرد و دلير نيستيد) و كسيكه با يارى شما (بسوى دشمن) تير اندازد (و بخواهد پيشروى او را مانع گردد) با تير سر شكسته بى پيكان تير انداخته (چنانكه از چنين تيرى بهره‏اى نيست از شما هم براى دفع دشمن و شكست او در كارزار سودى برده نمى‏شود) (4) سوگند بخدا شما در ميان خانه‏ها بسياريد و در زير بيرقها كم (تا در خانه‏هاى خود هستيد گرد هم آمده لاف زده گزاف مى‏گوئيد، ولى براى جنگيدن با دشمن حاضر نمى‏شويد) (5) و من آنچه را كه شما را اصلاح نمايد (براى جنگ با دشمن آماده سازد) و كجى شما را راست گرداند (فرمانبردار كند) مى‏دانم (مى‏توانم مانند ستمكاران براى پيشرفت مقاصد خود بعضى از شما را كشته يا زندانى نمايم تا ديگران عبرت گرفته از ترس مرا اطاعت نمايند) و ليكن سوگند بخدا اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جايز نمى‏بينم (زيرا اصلاح باين نحو سبب گرفتارى من است بعذاب الهى و باين امر راضى نيستم) (6) خداوند روى شما را خوار گرداند (شما

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 165

چون لياقت قبول نصيحت و پند مرا نداريد بعذاب گرفتار شويد) و حظ و بهره‏هاى شما را ناقابل نمايد (در دنيا بد بخت شويد، چنانكه در آخرت هم بد بخت خواهيد بود، زيرا) (7) حق را نمى‏شناسيد (از احكام الهيه پيروى نمى‏كنيد) چنانكه با باطل آشنا هستيد (از آن پيروى مى‏نماييد) و در صدد ابطال باطل نيستيد، چنانكه حق و حقيقت را باطل مى‏كنيد (براه حق قدم ننهاده همواره در راه باطل سير مى‏نماييد).

(1070)

69 (1069)- امام عليه السلام بعد از نيمه شب روزى كه (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجرى) شمشير بر فرق مباركش زده شد (بوسيله عبد الرحمن ابن ملجم مرادى و بر اثر آن در ثلث اول شب بيست و يكم آن ماه وفات نمود) فرمود:

(1) نشسته بودم خواب به چشمم مسلط شد و رسول خدا صلى الله عليه و آله بر من آشكار گرديد، گفتم: اى رسول خدا بسيار كجى (نافرمانى) و دشمنى از امت تو ديدم، فرمود: آنان را نفرين كن، (2) گفتم: خدا بجاى ايشان بهترين اشخاص را بمن بدهد و بجاى من بدترين كس را بر آنها بگمارد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 166

(به اجابت دعاى حضرت حجاج بر آنان مسلط گشت و انواع ظلمها و ستمها نموده آنها را بذلت و بد بختى مبتلى كرد.

سيد رضى فرمايد:) مقصود حضرت از لفظ أود اعوجاج (كجى و ناراستى) و از لفظ لدد خصام (دشمنى) مى‏باشد، و اين از سخنان بسيار فصيح است.

(1071)

70 (1070)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در نكوهش مردم عراق‏

(در جنگ صفين چون لشگر شام شكست خورده بدستور عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نيزه‏ها زده اظهار عجز و ناتوانى نمودند، و بر اثر اين مكر و حيله لشگر عراق در جنگيدن با ايشان سستى نموده و از فتح و فيروزى حتمى كه بدستشان مى‏آمد گذشته بجنگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 167

خاتمه دادند، حضرت فرمود):

(1) بعد از سپاس و ستايش خداوند متعال و درود بر پيغمبر اكرم، اى مردم عراق شما چون زن آبستنى هستيد كه پس از تحمل مدت حمل بچه را سقط كرده مرده بيندازد و شوهرش بميرد و بيوگى او طول بكشد، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهرى نداشته) بيگانه‏ترين اشخاص ميراثش را ببرد (در اين جنگ رنج بسيار كشيديد و چون فتح و فيروزى بشما نزديك شد فريب خورده آنرا از دست داديد و به حكومت حكمين راضى گشتيد و از رأى امامتان پيروى ننموده خود را بى پيشوا فرض كرديد تا اينكه دشمن بيگانه شهرهايتان را بتصرف در آورده بر شما مسلط گرديد). (2) آگاه باشيد سوگند بخدا من با اختيار بسوى شما نيامدم (حركت من از مدينه و آمدنم بسوى شما و ماندن در كوفه به دلخواه نبود) و ليكن (در جنگ جمل چون لشگر حجاز براى كمك با من وافى نبود و لشگر شما را مى‏خواستم، لذا) بناچار آمدم (و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پيش آمد از اين جهت مجبور شدم در شهر شما اقامت نمايم) (3) و بمن خبر رسيده كه شما (از روى نفاق و دوروئى) مى‏گوئيد: على دروغ مى‏گويد، خدا شما را بكشد (رحمتش را از شما دور گرداند) بر كه دروغ مى‏گويم؟ آيا بر خدا دروغ مى‏بندم؟ من كه اول كسى هستم كه باو ايمان آورده‏ام! يا بر پيغمبر او دروغ مى‏بندم؟ من كه اول كسى هستم كه او را تصديق نموده‏ام! (4) سوگند بخدا چنين نيست (كه شما مى‏گوئيد) و ليكن سخنانم صحيح و گفتارم فصيح است، شما كه در آن هنگام (كه آنرا از پيغمبر فرا مى‏گرفتم) حاضر نبوديد، و (اگر هم حاضر بوديد) لياقت شنيدن آنرا نداشتيد (چون اخبار بغيب را نمى‏فهميديد بر شما پوشيده ماند) (5) واى بر مادر او (كه مرا تكذيب ميكند يعنى مادر به مرگ او نشيند، زيرا) بى بها پيمانه ميكنم (همه چيز را ياد مى‏دهم بدون توقع و مزد) اگر او را ظرفى باشد (استعداد داشته باشد) و هر آينه خواهيد دانست راستى گفتار را بعد از اين (در قيامت كه بكيفر گفتار خود مبتلى خواهند شد، يا پس از وفات آن حضرت وقتى كه بنى اميه بر آنها مسلط گشته آنچه كه آن بزرگوار از آينده خبر داده بود بر آنان هويدا گرديد. جمله و لتعلمن نبأه بعد حين را از قرآن كريم اقتباس فرموده س 38 ى 88).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 169

(1072)

71 (1071)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن درود فرستادن بر پيغمبر «صلى الله عليه و آله» را بمردم ياد مى‏دهد:

(1) بار خدايا اين گستراننده زمينها و نگاه‏دارنده آسمانها، و اى آفريننده قلبهايى كه شقاوت و بدبختى را اختيار كرده و دلهايى كه سعادت و خوشبختى را برگزيده، قرار ده بزرگترين درودها و افزونترين بركتهايت را بر محمد، بنده و فرستاده خود كه ختم كننده بود آن (وحى و رسالت) را كه به پيغمبران پيش آمد، و راه بسته شده (سيادت و سعادت بشر) را گشود، (2) و حق (دين و شريعت) را بحق (برهان عقل و علم) آشكار كرد، و از جوش و خروش باطل و نادرستيها (فتنه‏هاى زمان جاهليت) جلوگيرى نمود، و تسلط گمراهيها (ى از راه بيرون رفته و از راه برندگان) را نابود كرد، چنانكه سنگينى رسالت بر او تحميل شده بقوت و توانائى آنرا متحمل گرديد، و بامر و فرمان تو قيام كرد (دين حق و علوم و معارف را بمردم ياد داد) و براى بدست آوردن خوشنودى تو (تبليغ رسالت) شتاب نمود، بى آنكه از سبقت و پيش افتادن بماند، و در اراده و تصميمى كه داشت سستى ورزد، (3) و وحى تو را ضبط كرد، و عهد و پيمانت را نگاه داشت، و بر اجراء فرمان تو اصرار ورزيد تا اينكه شعله آتش را بر افروخت (علم و دانش و خدا پرستى را در ميان خلق منتشر ساخت) و براى كسيكه در راه كج (راه نادانى و فتنه) مى‏رفت راه حق را روشن و هويدا نمود، (4) و بسبب آن حضرت دلهايى كه در فتنه‏ها و گمراهيها فرو رفته بودند هدايت شدند، و آن بزرگوار نشانهاى واضح و احكام شرعيه را بر پا نمود، پس او امين درستكار و خزينه علم و اسرار تو است، و روز رستخيز (بر نيكو كاران و بد كاران) از جانب تو شاهد و گواه است، و مبعوث شده براه حق و رسول و فرستاده تو بسوى خلق مى‏باشد (5) بار خدايا براى او در سايه رحمت و احسان خود جائى فراخ بگشا، و او را (در برابر رنجهايى كه براى نشر علوم و معارف حقه كشيده) از فضل و كرمت پاداش نيكو ده. (6) بار خدايا بناى او را بر بناى سازندگان پيش (دين او را بر اديان انبياء سلف) بلند (ظاهر و غالب گردان)،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 170

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامى دار، و نورش را (چراغى كه در راه حق بيفروخت) تمام كن (تا همه جهانيان از آن بهره‏مند شوند) و پاداش بر انگيختن او به رسالت، گواهيش پذيرفته، گفتارش را پسنديده قرار ده كه راست گفتار بود و ميان حق و باطل را جدا مى‏نمود. (7) بار خدايا بين ما و او را جمع كن در جائيكه زندگانى آن نيك و نعمت آن جاودانى و خواهشهاى آن مطلوب و هوسهاى آن بر آورده و آسايش آن بسيار و جاى استراحت است با تحف و ارمغانهاى نيكو.

(1073)

72 (1072)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه در بصره راجع بمروان ابن حكم فرموده،

گفته‏اند: چون مروان ابن حكم در جنگ جمل اسير شد امام حسن و امام حسين «عليهما السلام» را نزد امير المؤمنين «عليه السلام» شفيع قرار داد، پس آن دو بزرگوار در باره او عرض كردند:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 171

يا امير المؤمنين مروان با تو بيعت ميكند، حضرت او را رها كرده فرمود:

(1) آيا بعد از كشته شدن عثمان با من بيعت نكرد؟ (و پس از آن در جنگ جمل شركت نمود) مرا به بيعت او حاجت نيست، زيرا دست دادن او براى بيعت مانند دست دادن يهودى است (كه بمكر و حيله و پيمان شكنى مشهور است) اگر بدست خود با من بيعت كند هر آينه باد برش مكر و حيله بكار برد (در پنهانى پيمان بشكند و وفاى بعهد ننمايد و بيعت خود را چون باد انگاشته رها كند. اين جمله را براى پستى مروان فرموده و باز در سرزنش او مى‏فرمايد:) (2) آگاه باشيد كه او را امارت و حكومتى خواهد بود.

(بسيار كوتاه) چون ليسيدن سگ بينى خود را (مدت امارت و حكومت مروان تقريبا چهار ماه و ده روز بوده) (3) و او پدر چهار رئيس است (مراد از چهار رئيس فرزندان او بودند كه عبد الملك خليفه شد و عبد العزيز والى مصر و بشر والى عراق و محمد والى جزيره گرديد، و آنها در مكر و حيله و گمراه كردن مردم مانند پدرشان بودند) و زود باشد كه مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را (قتل و غارت و انواع سختيها كه از ايشان صادر شد) دريابند (و بعضى گفته‏اند مراد از چهار رئيس كه حضرت فرموده چهار پسر عبد الملك ابن مروان، يزيد و سليمان و وليد و هشام، هستند كه هر چهار بخلافت رسيدند).

(1074)

73 (1073)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه مردم عزم بيعت با عثمان نمودند:

(1) شما مى‏دانيد كه من براى خلافت از هر كس شايسته و سزاوارترم (و با اين حال او را بخلافت مى‏گماريد) (2)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 172

و سوگند بخدا خلافت را (بديگرى) رها مى‏نمايم مادامى كه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه و فسادى در ميان آنها پيدا نگردد) و مادامى كه در زمان خلافت ديگرى بجز بر من (به هيچ كس) جور و ستمى وارد نشود (و اينكه حق خود را بطلبيده از آن چشم مى‏پوشم) (3) براى درك اجر و ثواب آن است (كه حق تعالى به مظلومين عطاء مى‏فرمايد) و براى بى رغبتى بمال و زينت دنيا (رياست و بزرگى) است كه شما بآن شائق هستيد (من خلافت را بكسيكه لياقت آنرا ندارد وا مى‏گذارم تا بدانند طالب بدست آوردن رياست و بزرگى دنيا نيستم، بلكه اين گفتارم براى اتمام حجت و راهنمائى گمراهان است).

(1075)

74 (1074)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه شنيد بنى اميه او را متهم نموده‏اند كه در كشتن عثمان شركت داشته:

(1) آيا آشنائى بنى اميه به احوال من آنان را از عيب جوئى من باز نداشت؟ (2) آيا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تهمت بمن منع ننمود؟ (بنى اميه با اينكه يقين دارند نفاق و دوروئى در گفتار و كردار من راه ندارد، براى چه مرا متهم نموده مى‏گويند: مباشر قتل عثمان بوده‏ام، و اگر در ظاهر اقدام نكرده‏ام در پنهانى مردم را به كشتن او وادار نموده‏ام، آيا نمى‏دانند كه من در گفتار و كردار از كسى باك ندارم؟ اگر مائل به كشتن عثمان بودم آنرا پنهان نكرده در ظاهر با كشندگان او همراه مى‏شدم) (3)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 173

و (گفتار من در اين مردم اثر نخواهد نمود، زيرا) آنچه خداوند بر سبيل پند بيان فرموده (در قرآن:

س 49 ى 12 يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم، و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا، أ يحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتا؟ فكرهتموه، و اتقوا الله إن الله تواب رحيم‏ يعنى اى كسانيكه بخدا و رسول گرديديد دورى كنيد از بسيارى گمان كه بعض از گمانها گناه است، و كنجكاوى نكنيد و غيبت همديگر را ننمائيد يعنى پشت سر ديگرى سخن نگوييد، آيا هيچيك از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همكيش خود را بخورد؟ نه، از خوردن آن كراهت خواهيد داشت، پس همچنانكه از خوردن گوشت مرده برادر خود كراهت داريد از غيبت او نيز دورى نمائيد، و از خدا بترسيد اگر غيبت كرديد توبه كنيد كه خداوند بسيار آمرزنده گناه و مهربان است. و س 33 ى 58: و الذين يؤذون المؤمنين و المؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا و إثما مبينا يعنى كسانيكه مردان و زنان ايمان آورده را مى‏رنجانند بدون آنكه كارى كرده باشند كه سزاوار رنجانيدن گردند، پس آنها افتراء و دروغ بستن بديگرى و گناه هويدائى را مرتكب شده‏اند) از زبان (گفتار) من بليغتر و نيكوتر است (و با اين حال اثر نكرد) (4) من با خارج شوندگان از دين احتجاج ميكنم، و با شك كنندگان در دين دشمنى مى‏نمايم، (5) و (از جمله احتجاج و مخاصمه من اينست كه مى‏گويم) كارهاى مشتبه بحق (مانند اينكه مرا شريك در خون عثمان مى‏دانند) بر قرآن كريم عرضه ميشود (پس با همراه نبودن با كشندگان او و اينكه هيچيك از مباشرين قتل او نگفته كه در اين امر شركت داشته‏ام، اگر آيه‏اى از كتاب خدا دلالت دارد كه قاتل عثمان هستم شما بر طبق آن حكم كرده در حق من رفتار نمائيد) و بندگان خدا از روى آنچه در سينه‏ها دارند جزاء داده ميشوند (و چون شما قلبا به آرزوى دست آوردن خلافت و امارت بوده خونخواهى عثمان را بهانه قرار داده براى فريب مردم مرا متهم نموده‏ايد، پس در قيامت بكيفر گفتار خود خواهيد رسيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 174

(1076)

75 (1075)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه مردم را ترغيب بصفات پسنديده كه موجب بدست آوردن سعادت دنيا و آخرت گردد مى‏فرمايد):

(1) خدا رحمت كند مردى را كه سخن حكيمانه‏اى بشنود و بپذيرد، و چون براه راست خوانده شود بطرف آن برود، و كمر بند راهنما (رسول اكرم و ائمه معصومين) را بگيرد، و (از سختيهاى دنيا و آخرت) نجات يابد (دستورهاى) (2) پروردگارش را مراقبت نمايد (بر طبق آنچه خداوند فرموده رفتار كند) و از گناه خود بترسد، عمل خالص (پاكيزه از رئاء و خود نمائى) پيش فرستد، و كردارش نيكو و شايسته باشد، بدست آورد آنچه (ثواب و پاداش عبادت و بندگى) كه براى او (در آخرت) ذخيره شده است و دورى كند از آنچه (گفتار و كردار زشت) كه منع گرديده، (3) تير به نشان زند (در هر حال خدا را در نظر داشته باشد) و كالاى آخرت را بجاى كالاى دنيا گرد آورد (از دنيا چشم پوشد و بكوشد تا سعادت جاودانى بدست آرد) بر خواهش نفس خود غلبه يابد و آرزوهايش را دروغ پندارد، (4) شكيبائى را مركب نجات و رستگارى خويش قرار دهد (در مصائب صبر را شعار خويش قرار داده رنجها و سختيهاى دنيا را مانند شتر بار كش بر خويشتن هموار نمايد) و تقوى و پرهيزكارى را توشه مرگ خويش گرداند در راه روشن (شريعت اسلام) قدم بنهد، و از شاهراه درخشنده (كه آشكار و هويدا است) دور نگردد (در بيراهه پا نگذارد) (5) مهلت چند روز زندگى را غنيمت شمرده فرصت را از دست ندهد (كارى كند كه باعث خوشنودى خدا و رسول باشد و عمر خود را بيهوده بسر نبرد) و آماده مرگ باشد (بدنيا دل نبندد و هميشه مستعد مرگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 175

باشد كه ناگهان او را دريابد) و از كردار (شايسته: بندگى خدا و خدمت بخلق) توشه بردارد.

(1077)

76 (1076)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (زمانيكه سعد ابن العاص از جانب عثمان حاكم كوفه بود براى حضرت در مدينه هديه و نامه‏اى فرستاد كه من سواى عثمان براى هيچكس هديه به اين مقدار نفرستاده‏ام، حضرت چون نامه او را خواند فرمود):

(1) بنى اميه از ميراث محمد «صلى الله عليه و آله» (غنايمى كه به بركت آن حضرت رسيده است) اندكى بمن مى‏دهند، مانند شيرى كه به بچه شتر هنگام دوشيدن مادرش داده ميشود، (2) سوگند بخدا اگر بر ايشان تسلط يافتم آنها را بدور اندازم مانند دور انداختن گوشت فروش پاره‏هاى جگر يا شكنجه خاك آلود را. (سيد رضى فرمايد:) و در روايت ديگر است التراب الوذمة و آن بر عكس الوذام التربة مى‏باشد.

و معنى ليفوقوننى فرمايش آن حضرت «عليه السلام» اينست كه از بيت المال اندكى بمن مى‏دهند مانند فواق شتر و فواق بمعنى يك بار شير دادن بچه شتر است از شير مادرش، و وذام‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 176

جمع ذمة است و آن بمعنى پاره شكنبه يا جگر مى‏باشد كه در خاك افتاده خاك آلوده گردد.

(1078)

77 (1077)- از سخنانى است كه آن حضرت عليه السلام بوسيله آن دعاء مى‏فرمايد

(و كيفيت استغفار و طلب آمرزش را بمردم ياد مى‏دهد، و استغفار معصومين از انبياء و أئمه اطهار «عليهم السلام» بجهت آموختن بخلق است، زيرا آنان هيچ گاه معصيت و نافرمانى حق تعالى نكرده‏اند تا در صدد استغفار و طلب آمرزش بر آيند):

(1) خدايا بيامرز آنچه (گناهى) را از من كه تو بآن داناترى، پس اگر من باز گردم (دوباره مرتكب آن شوم) تو آمرزش را بمن باز گردان، (2) خدايا بيامرز آنچه كه من با خود وعده كرده‏ام (اطاعت و بندگى كه انجام آنرا عهده گرفتم) و وفاى بآن عهد را از من نيافتى، (3) خدايا بيامرز آنچه كه من بآن بسوى تو به زبانم تقرب مى‏جويم و دلم بر خلاف آنست (در اول امر براى تقرب عبادت و بندگى نمودم و بعد از آن انديشه‏هائى مانند رئاء و خودنمايى در خاطرم آمد) (4) خدايا بيامرز اشاره‏هاى گوشه‏هاى چشم را (كه به گوشه چشم اشاره كند تا مؤمنى را آزار رسانيده يا به غيبت و بد گوئى او زبان گشايد) و گفتارهاى بيهوده و آرزوهاى دل و لغزشهاى زبان مرا.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 178

(1079)

78 (1078)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه به بعضى از اصحاب خود (عفيف برادر اشعث ابن قيس) فرمود آنگاه كه عازم رفتن بجنگ با خوارج بود

، او بآن بزرگوار عرض كرد:

يا امير المؤمنين اگر در اين هنگام (بسوى خوارج) روانه شوى مى‏ترسم ظفر نيافته بمقصود خويش نرسى، و اين اطلاع را از علم نجوم دانسته‏ام، حضرت فرمود:

(1) آيا گمان دارى كه تو ساعتى را نشان مى‏دهى كه هر كه در آن سفر كند بلاء و بدى از او دور گردد؟

و بر حذر مى‏دارى از ساعتى كه هر كه در آن روانه شود زيان و سختى او را فرا گيرد؟ (2) كسيكه اين سخنان تو را باور نمايد قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن كريم س 27 ى 65 مى‏فرمايد: قل لا يعلم من في السماوات و الأرض الغيب إلا الله‏ يعنى بگو هر كه در آسمانها و زمين است نا آمده و پوشيده را نمى‏داند مگر خدا) و براى بدست آوردن آنچه دوست دارد و دورى از ناپسنديها از طلب يارى از خدا بى نياز گرديده، (3) و سزاى گفتار تو آنست كه هر كه به فرمانت رفتار نمايد بايد تو را حمد و سپاس گزارد نه پروردگارش را، زيرا تو گمان دارى كه تويى آنكه او را به ساعتى راهنمائى كرده‏اى كه در آن سود بدست آورده و از زيان ايمن گشته است.

(4) (بعد از آن حضرت بمردم رو نموده فرمود:) اى مردم از آموختن نجوم بپرهيزيد (و آنرا ياد نگيريد) مگر به قدرى كه در بيابان يا در دريا (براى دانستن راهها در سفر و شناختن اوقات عبادت و بندگى و تعيين قبله و مسير كشتى و مانند آنها) بآن راه يافته شود (حاجت داشته باشيد، در قرآن كريم س 6 ى 97 مى‏فرمايد: و هو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر و البحر، قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون‏ يعنى او است خداوندى كه ستاره‏ها را براى شما قرار داد تا در تاريكى‏هاى بيابان و دريا بآنها راه بيابيد، و ما براى مردم دانا نشانه‏هاى قدرت خود را بيان كرديم) زيرا نتيجه آموختن نجوم كهانت و غيب گوئى گردد، (5) و (كهانت صنعتى است كه داراى آن بكمك ديو و جن از غيب و پوشيده خبر مى‏دهد و در ميان مردم فتنه و فساد كند، و كار منجم از جهت غيب گوئى و ربط دادن كواكب و ستارگان را در سود و زيان و سعد و نحس اوقات و نوميد كردن مردم را از خدا و اميدوار نمودن به گفتار و كردار خود و اعتقاد بدرستى آن مانند عمل و اعتقاد شخص كاهن است پس از جهت گمراهى خويش و گمراه كردن ديگران) منجم مانند كاهن است و كاهن مانند ساحر (سحر سخنى است كه ساحر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 179

مى‏گويد، يا طلسمى است كه مى‏نويسد و بسبب آن بديگرى زيان وارد مى‏سازد، مانند آنكه ميان زن و شوهر و دوستان را جدائى انداخته آنها را با يكديگر دشمن مى‏نمايد) و ساحر مانند كافر است، و (سزاى) كافر (معذب بودن) در آتش است (پس به گفتار و كردار منجم اعتماد ننمائيد) (6) سفر كنيد بكمك و همراهى از اسم خدا (كه البته حق تعالى زيان سفر را از مسافر دور خواهد كرد. حضرت در همان ساعت بجنگ خوارج رفت و فتح و فيروزى نصيب او گرديد، و اين كلام بزرگترين دليل است بر بطلان و نادرستى قول منجمين).

(1080)

79 (1079)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه پس از خاتمه جنگ جمل در نكوهش زنها مى‏فرمايد:

(گويا توبيخ و سرزنش عائشه و پيروان او نيز منظور باشد) (1) اى مردم، زنها از ايمان وارث و خرد كم بهره هستند، (2) اما نقصان ايمانشان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 180

بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهاى حيض، (3) و جهت نقصان خردشان آن است كه (در اسلام) گواهى دو زن بجاى گواهى يك مرد است، (4) و از جهت نقصان نصيب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان مى‏باشد، (5) پس از زنهاى بد پرهيز كنيد، و از خوبانشان بر حذر باشيد، (6) و در گفتار و كردار پسنديده از آنها پيروى نكنيد (پيروى نكردن از آنان در معروف «يعنى گفتار و كردار پسنديده» آنست كه اگر آن معروف يكى از واجبات باشد شما آنرا بعنوان معروف بودنش بجا آوريد، و بنمايانيد كه اتيان بآن بجهت اطاعت و پيروى از آنها نيست، و اگر يكى از مستحبات باشد بجا نياوريد، زيرا بجا نياوردن مستحب بعنوان پيروى نكردن از آنان مستحب است، خلاصه در هيچ امرى به گفتار و خواهشهاى آنان اعتناء ننمائيد) تا در گفتار و كردار ناشايسته طمع نكنند (و شما را بانجام آن وادار ننمايند).

(1081)

80 (1080)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در ترغيب مردم بترك دنيا و سپاسگزارى از نعمتها و بخششهاى خداوند متعال):

(1) اى مردم (از آثار) زهد و دل نبستن بدنيا كم كردن آرزوها و سپاسگزارى از نعمتها (ى حق تعالى) و اجتناب و دورى از حرامها است، (2) پس اگر باين سه چيز دست نيافتيد (نتوانستيد هر سه را انجام دهيد دو تاى از آنها را ترك ننمائيد، اول) حرام بر شكيبائى شما غلبه پيدا نكند (شكيبا باشيد و گرد معاصى نگرديد) و (دوم) سپاسگزارى از نعمتها (ى حق تعالى) را فراموش نكنيد (زيرا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 181

اگر مخالفت نموديد، براى عذاب در قيامت) (3) خداوند بوسيله حجتهاى پيدا و روشن (پيغمبران و دليل عقل) و كتابهاى (آسمانى كه) آشكار و هويدا (در دسترس همه شما است) جاى عذر براى شما باقى نگذاشته.

(1082)

81 (1081)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در صفت دنيا:

(1) چگونه وصف كنم سرائى را كه اول آن رنج و آخر آن نيستى است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب مى‏باشد (آنچه از راه حلال بدست آيد در قيامت حساب آنرا مى‏رسند، و اگر از راه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 182

حرام بيابيد در آخرت بعذاب گرفتار مى‏شويد) (2) كسيكه در آن غنى و بى نياز شد در فتنه و بلاء افتد، و كسيكه در آن نيازمند و درويش باشد غمگين است، و كسيكه در تحصيل آن كوشيد بآن نمى‏رسد، و كسيكه در طلب آن نكوشيد دنيا باو رو كند، (3) و كسيكه (به عبرت) بآن نگريست دنيا او را بينا و آگاه كرد (تا راه راست را بافته خود را آماده آخرت نمود) و كسيكه به زينت و آرايش آن نگاه كرد، دنيا او را نابينا گردانيد (كه گمراه شد. سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: اگر كسى در فرمايش آن حضرت «عليه السلام»: من أبصر بها بصرته (كسيكه به عبرت بدنيا نگريست دنيا او را بينا و آگاه نمود) تأمل و درنگ نمايد، درون آن معنى شگفت و مقصود بزرگى مى‏يابد كه به نهايت آن نتوان رسيد، و حقيقت آن را نتوان دريافت، مخصوصا اگر اين جمله را با جمله و من أبصر إليها أعمته (و كسيكه به زينت و آرايش دنيا نگاه كرد، دنيا او را نابينا گردانيد) همراه نمايد، چون فرق ميان جمله أبصر بها و جمله أبصر إليها را واضح و روشن و عجيب و آشكار مى‏يابد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 183

(1083)

82 (1082)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه آنرا خطبه غراء (نورانى و برجسته) مى‏نامند، و آن از خطبه‏هاى شگفت آور است:

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خداوندى را سزا است كه به قدرت و توانائى خود (به همه اشياء) غالب، و بفضل و احسانش (بهر چيز) نزديك است، بخشنده است هر فائده و سودى را، و دفع كننده هر بلاى بزرگ و سخت، (2) بر احسانهاى پى در پى و نعمتهاى واسعه‏اش او را حمد مى‏نمايم، و باو ايمان مى‏آوردم (هستى و يكتا بودنش را يقين دارم) كه اول (و مبدا اشياء) و (هستى او بر همه) هويدا است، و از او راه هدايت را مى‏طلبم كه (بهمه) نزديك و راهنما است، و از او يارى مى‏جويم كه غالب و توانا است (كه هر شرى را از من دور و هر خيرى را بمن برساند) و باو توكل مى‏نمايم كه (مرا) كافى و ياور است، (3) و گواهى مى‏دهم كه محمد صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده او است، فرستاده است او را براى انجام امر و فرمانش، و تبليغ حجت و دليلش، و ترساندن (معصيت كاران را) از عذابش پيش از روز رستخيز.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 184

[قسمت دوم خطبه‏]

(4) بندگان خدا شما را سفارش ميكنم بتقوى و ترس از (عذاب) خدائى كه براى (رهنمايى)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 185

شما (در قرآن كريم) مثلها زده (و حكايات بيان فرموده تا از غفلت بيرون آئيد) و اجلهاى شما را معلوم نموده، و لباسها (ى آدميت) بشما پوشانيده (تا بر سائر مخلوقات برترى داشته باشيد) و در معيشت شما توسعه داده (وسائل راحتى را فراهم نموده) و به كردار شما (از نيك و بد و بزرگ و كوچك) احاطه دارد، و جزاى آنرا در كمين نهاده، و نعمتهاى بسيار و صله بيشمار بشما بخشيده، و بوسيله حجتهاى آشكار (پيغمبران و كتب آسمانى) شما را (از عذاب) ترسانيده، و شما را (در امتحان و آزمايش) بشمار آورده (علم او به جزئى و كلى گفتار و كردار شما احاطه دارد) و مدت عمر و زندگانى شما را در دار آزمايش و سراى عبرت تعيين نموده، (5) و شما در دنيا امتحان مى‏شويد (تا نيكو كارانتان از بد كرداران تمييز داده شوند) و (در قيامت) بحساب آنچه كه در دنيا گفته و انجام داده‏ايد رسيدگى ميكنند، پس (بدنيا دل نبنديد كه) سر چشمه دنيا تيره و گل آلود است (و در نظر دنيا پرستان) منظره آن شگفت آور است، و در مورد امتحان و آزمايش هلاك و تباه مى‏سازد، (6) و فريبنده‏اى است كه نيست ميشود، و روشنى است كه پنهان مى‏گردد، و سايه‏اى است كه زائل ميشود، و تكيه گاهى است كه رو به خرابى مى‏رود (ثبات و قرارى براى آن نيست) (7) تا هر گاه كسيكه (از روى) غريزه عقل) از آن دورى ميكرد و بآن دل نمى‏بست، بآن انس گرفت و مطمئن گرديد، مانند اسب يا شتر، دنيا بپاى خود باو لگد افكند (تا او را بر زمين زند) و به دامهايش (كه در راه گسترده) او را شكار كند، و به تيرهايش (كه در كمان نهاده) او را هلاك سازد، و ريسمانهاى مرگ (بيماريهاى گوناگون و سختيها) را به گردن مرد (شجاع و دلير) مى‏اندازند، و او را به خوابگاه تنگ (قبر) و باز گشتگاه ترسناك (آخرت) و ديدن جايگاه هميشگى (بهشت يا دوزخ) و جزاى كردار (نيك يابد) مى‏كشاند، (8) و همين طور است رفتار دنيا با كسانيكه در آينده مى‏آيند، و جانشين پيشينيان هستند: مرگ از هلاك كردن (آنها و بيچاره و كردنشان) باز نمى‏ايستد، و بازماندگان، از ارتكاب گناه دست باز نداشته پشيمان نمى‏شوند، و از رفتار گذشتگان پيروى مى‏نمايند، و پى در پى (مى‏آيند و) مى‏گذرند تا پايان فناء و نيستى منتهى ميشود (همه بميرند) (9) پس هر گاه (بر اثر مرگ خلائق) رشته كارها از هم گسيخت و روزگار سپرى گرديد و انگيختن مردم نزديك شد (قيامت بر پا گرديد) خداوند آنان را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 186

از ميان قبرها و آشيانه پرندگان (اگر آنها را خورده باشند) و لانه درندگان (اگر ايشان را طعمه خود كرده باشند) و ميدانهاى جنگ (اگر كشته شده باشند) بيرون مى‏آورد، در حالتى كه آماده انجام امر و فرمان حق تعالى بوده بسوى معاد و جاى بازگشت كه خداوند براى آنها قرار داده بسرعت و تندى مى‏روند، (10) گروهى ساكت و خاموش و ايستاده در صف مى‏باشند (كه بر نشستن و سخن گفتن توانائى ندارند) بينائى خداوند به همه آنان احاطه دارد (گفتار و كردار هيچيك از آنها در دنيا بر خداوند پوشيده نيست) و (چون براى حساب خوانده شوند) منادى صداى خود را بهمه مى‏شنواند، لباس خضوع و فروتنى و فرمانبردارى و ذلت و خوارى (بر اثر هول و ترس آنروز) بر آنها پوشيده شود، (11) در آنروز مكر و حيله (كه در دنيا براى نجات از گرفتاريها بكار برده مى‏شد) بكار نيايد، و آرزو و بريده گردد، و (از ترس عذاب) دلها افسرده و غمگين باشد، و صداها با خشوع و فروتنى مخفى و آهسته گردد، و دهان پر از عرق ميشود (مانند لجام كه بدهان اسب باشد) و ترس (از كيفر گناهان) بى اندازه است و از هيبت صداى منادى براى تمييز حق از باطل و جزاى خير و شر و عقاب و كيفر و بخشيدن ثواب و پاداش، گوشها به لرزه در آيد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 187

[قسمت سوم خطبه‏]

(مردمانى كه در رفتار دنيا را با آنها و چگونگى معاد و باز گشتشان را در قيامت بيان كرديم) (12) بندگانى هستند كه به قدرت (خداوند) خلق شده‏اند، و به اجبار پرورش يافته و دچار مرگ گرديده و در قبرها رفته و ريزه ريزه شده و به تنهايى (بدون اهل و مال) انگيخته و به جزا (ى گفتار و كردار نيك يابد) رسيده و از روى حساب و وارسى (نيكوكار از بد كردار) تمييز داده شده‏اند (پس سزاوار است كه از خواب غفلت بيدار شده معصيت و نافرمانى نكنيد كه بعد از مردن پشيمانى سودى ندارد، زيرا مردم در دنيا) (13) براى رهائى از گمراهى مهلت داده شده‏اند و (بوسيله پيغمبران) براه راست هدايت گرديده‏اند و فرصت بآنها داده شده مانند فرصتى كه مى‏دهند بكسيكه رضاء و خوشنودى ناراضى از خود را جلب نمايد، و تاريكى‏هاى شبهات (نادانى و گمراهى بواسطه نعمت عقل و تبليغ انبياء)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 188

از آنان برداشته شده است، و (در دنيا) بحال خود وا گذاشته شده‏اند براى آماده شدن مانند آماده كردن و لاغر نمودن اسبهاى نيكو را براى پيشى گرفتن در ميدان مسابقه و براى فكر و انديشه در بدست آوردن حق و حقيقت و براى شتاب نكردن جوينده در فرا گرفتن نور علم و دانش، در مدت زندگانى تا رسيدن اجل كه فرصتى در دست است. (14) اى عجب و شگفت از اين مثلهاى صائب و راست (كه خطاء و اشتباهى در آنها نيست) و از اين پندهاى شفاء دهنده (بيماريهاى نادانى و گمراهى) اگر برخورد به دلهاى پاكيزه و گوشهاى شنوا و انديشه‏هاى ثابت و عقلهاى استوار (كه صلاح و فساد را تشخيص مى‏دهد) (15) پس، از خدا بترسيد مانند ترسيدن كسيكه پند را شنيد و زير بار رفت و (از روى نادانى) مرتكب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت كرد) و (از معصيت و نافرمانى) ترسيده عمل نيكو بجا آورد (رضاى خدا و رسول را تحصيل كرد) و (از عذاب الهى) حذر نمود و (بطاعت و بندگى) شتافت و (بروز رستخيز) يقين حاصل نموده رفتار خود را (در دنيا) نيكو گردانيد و باو اندرز دادند (براه راست و رستگارى رهنمائيش نمودند) پذيرفت، و او را (از سختيهاى پس از مرگ) ترسانيدند و ترسيد (كارى نكرد كه بسختى مبتلى گردد) و (از معصيت و نافرمانى) منعش كردند و (از آن) دورى كرد، (16) و (فرمان خدا را) اجابت نمود، و (از گمراهى) دور شده، و (بعقل خويش) رجوع كرده، و (از گناهانى كه مرتكب شده) توبه و بازگشت نمود، و (به پيشوايان) اقتداء كرد، و (عينا از رويه آنها) متابعت نمود، و راه راست باو نموده شد و آنرا ديد (در آن قدم نهاد) پس شتابان جوينده حق گرديد، و رستگار شد در حالتى كه (از نادانى و گمراهى) گريزان بود، و (براى روز رستخيز) ذخيره (براى هنگام نيازمندى) بدست آورد، و باطن خود را پاك گردانيد، و معاد و بازگشت را (به بناى تقوى و پرهيز كارى) آباد كرد، (17) و به توشه (بندگى خدا و خدمت بخلق) براى روز كوچ (از دنيا) و راه (سفر آخرت) و هنگام نيازمندى و جاى تنگدستى (قبر و قيامت) پشت خود را قوى نمود، و براى جايگاه هميشگى (آخرت) آن توشه را پيش از خود فرستاد، (18) پس اى بندگان خدا پرهيزكار شويد و قصد كنيد چيزى (عبادت و بندگى) را كه براى آن آفريده شده‏ايد، و از منتهى درجه چيزى (عذاب هميشگى) كه شما را ترسانيده بترسيد، و سزاوار گرديد از بهشتى را كه براى شما آماده ساخته بطلب وفاى وعده از او كه وعده او هميشه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 189

راست است و بجهة ترس از وحشت قيامت.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 190

قسمتى [چهارم‏] از اين خطبه (در بيان خلقت بدن انسان و ذكر نعمتهاى حق تعالى و ترسانيدن از هول و وحشت صراط و ترغيب بر تقوى و پرهيزكارى) است:

(19) خداوند متعال براى بهره بردن شما (از شنوايى) دو گوش (قوه سامعه) را آفريد تا آنچه را كه لازم است (و در زندگانى اجتماع بكار آيد) حفظ كنند، و (از ديدار) دو چشم (قوه باصره) را قرار داد تا از تاريكى رها گرديده بينا شوند، و هر عضو (ظاهرى) را محتوى اعضاء (باطنه) گردانيد (هر عضوى در بر دارد اعضائى را مثل دست كه داراى رگ و خون و استخوان و مانند آنها است) و آن اعضاء را در تركيب صورت و دوامشان در جاهاى مناسب قرار داد با بدنهائى كه به تركيبهاى سودمند خود قائم و برقرارند، و با دلهايى كه (بعقل و تدبير) روزى آن بدنها را مى‏طلبند (يا روزيهاى خود «علوم و معارف» را جلب مى‏نمايند) در حالتى كه از منتهاى نعمت بيكران او برخوردار بوده موجبات منتهاى او بر شما هويدا است و با وسائلى كه مانع (بيماريها) است بنعمت عافيت و تندرستى از او متنعم مى‏باشيد، (20) و (نيز از نعمت‏يهايى كه بشما عطاء فرموده آنست كه) مدت عمر و زندگى را از شما پنهان داشته (نمى‏دانيد كى مى‏ميريد و اين ندانستن براى انتظام امور دنيوى بسيار سودمند است) و از آثار گذشتگان پيش از شما براى شما عبرتها باقى گذاشت از لذت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 191

و بهره‏اى كه از دنيا بردند و از طول مدت و فراخى كه قبل از گلوگير شدن ريسمان مرگ بآنها نصيب شده بود، پيش از رسيدن به آرزوها مرگ آنها را شتابان دريافت و ميان آنان و آرزوها (شان را) جدائى انداخت، و در هنگام تندرستى توشه‏اى (براى آخرت) تهيه نكردند، و در اول زمان (جوانى و توانائى) عبرت نگرفتند (و زندگى خود را بيهوده بسر بردند) (21) آيا كسيكه در عنفوان جوانى و توانائى است انتظار مى‏برد غير پيرى و خميدگى را؟ و آيا كسيكه تندرست است غير بيماريهاى گوناگون را چشم براه است؟ و آيا كسيكه باقى و برقرار است جز فناء و نيستى را منتظر است؟

(خوشبخت كسيكه تا توانا و تندرست است فرصت را غنيمت شمرده در كار بشتابد) (22) با اينكه نزديك است دورى و جدائى (از دنيا) و انتقال و كوچ كردن (بآخرت) و لرزيدن از اضطراب و نگرانى درد مصيبت و سختى (جان كندن) و آب دهان فرو دادن از بسيارى غم و اندوه و چشم به اطراف داشتن براى درخواست فرياد رسى و يارى جستن از خدمتگزاران (يا فرزند زادگان) و خويشان و دوستان و همسران، (23) پس آيا خويشان (سختيهاى مرگ را) دفع ميكنند؟ و آيا شيون آنها سودى دارد؟ در حالتى كه در گورستان به گرو داده شده و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها مانده است، (24)، گزنده‏ها (مار و كژ دم و كرم و ديگر حيوانات) پوست تنش را پاره پاره كردند و سختيها تازگى او را پوسانيد و از بين برد، و بادهاى سخت آثارش را محو كرد، و مصائب دوران نشانه‏هاى او را نابود نمود (پس در ميان قبر اثرى و در ميان مردم خبرى از او باقى نماند) و جسدها پس از طراوت و تازگى تغيير يافت و استخوانها بعد از توانائى پوسيده شد، و جانها در گرو بارهاى گران (گناه) بماند، و به اخبار غيب و ناديده (قبر و قيامت و حساب و بهشت و دوزخ كه در باره آن حيران و سرگردان بودند) يقين حاصل نمودند (و در آن هنگام) زياد كردن كردار نيكو را از ايشان نمى‏طلبند و از بدى خطاهاشان رضاء و خوشنودى بدست نمى‏آورند (زيرا دنيا جاى عمل است و آخرت دار جزاء، پس آنجا نمى‏گويند به كردار نيك بيفزا تا از تقصير تو در گذريم و يا چون بسبب معصيت و نافرمانى از تو رنجيده‏ايم ما را خوشنود نما) (25) آيا شما پسران اين مردم و پدران و برادران و خويشان ايشان نيستيد كه از رويه ايشان پيروى كرده بر مركب آنان سوار شده در راهى كه رفته‏اند قدم مى‏نهيد؟ (26) پس دلها سخت است براى بدست آوردن نصيب و بهره خود و غافلست از هدايت و رستگارى،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 192

و در غير مسير خويش (در راه معصيت و نافرمانى) راه مى‏پيمايد، گويا مقصود (توجه تكاليف الهيه) بغير ايشان است! و گويا هدايت و رستگارى آنان در گرد آوردن (متاع) دنيا است (نه براى تحصيل زاد و توشه آخرت)!!.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 193

[قسمت پنجم خطبه‏]

(27) و بدانيد كه عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است كه قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص دچار هول و ترس بسيار گردد، (28) پس اى بندگان خدا از خدا بترسيد مانند ترسيدن خردمندى كه فكر و انديشه (روز رستخيز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهى) بدنش را رنجور نموده و عبادت و بندگى شب خواب اندك او را هم از دستش گرفته و اميد (به رحمت پروردگار) او را در وسط روزها (هنگام شدت حرارت و گرمى) تشنه نگاه‏داشته (شب را بيدار است و روز را روزه دار) و بى علاقه‏گى بدنيا خواهشهاى نفس را از او باز داشته، و ذكر خدا به زبانش جارى است (هميشه بياد خدا است) (29) و ترس (از معصيت و نافرمانى) را براى در امان بودن (روز رستخيز) مقدم داشته (در دنيا گناهى ننموده تا در قيامت بعذاب مبتلى نگردد) و از گفتار و كردارى كه او را از راه راست و آشكار باز دارد چشم پوشيده و براى رسيدن براه راست روشن (رضاء و خوشنودى خدا) كه مطلوبست در راستترين راهها سير كرده، (30) و فريب خوردن (از دنيا) كه بسيار مانع (از رستگارى) است او را (از عبادت و بندگى) باز نداشته و مشتبهات بر او پنهان نيست (در هيچ امرى نادان نباشد) مظفر و خرسند است به شادى مژده (ببهشت) و به آسايش و خوشى بسيار در آسوده ترين خوابگاه خود (قبر) و ايمن تر روزش (قيامت) (31) از گذرگاه دنيا گذشته و ستوده شده و توشه آخرت را پيش فرستاده و خوشبخت گرديده و از ترس (خدا در راه حق) شتاب كرد، و در دنيا كه مهلتش دادند (براى عبادت و بندگى) سرعت نمود، و در طلب خوشنودى پروردگار شوق داشت، و براى گريختن (از عذاب الهى براه حق) رفت، و در امروز (دنيا) مراقب فردايش (آخرت) بود و آنچه كه در پيش داشت (حالات قبر و برزخ و قيامت) پيش از رحلت ديد، (32) پس بهشت بجهت ثواب و بخشش (براى نيكوكاران) كافى است (كارى كنيد كه جايگاه هميشگى شما آنجا باشد) و دوزخ بجهت عذاب و سختى (براى گناه كاران) بس است (كارى كنيد كه در آنجا قرار نگيريد) و كافى است كه خداوند (از بد كاران) انتقام كشد و (به نيكوكاران) مدد و يارى دهد، و بس است كه قرآن (در روز رستاخيز با كسانيكه از آن پيروى نكرده‏اند) احتجاج نموده دشمن گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 194

[قسمت ششم خطبه‏]

(33) وصيت و سفارش من بشما پرهيزكارى است و ترس از خدا كه بوسيله آنچه ترسانده (عذاب و سختيهاى قيامت) جاى عذر باقى نگذاشته و بآنچه (قرآن كريم) واضح و آشكار نموده حجت تمام كرده است، (34) و شما را از دشمنى (: شيطان) ترسانيده (در قرآن كريم س 2 ى 168 و لا تتبعوا خطوات الشيطان إنه لكم عدو مبين\* يعنى جاى پاهاى شيطان گام ننهيد و از او پيروى نكنيد، زيرا او براى شما دشمن آشكار است) كه نفوذ ميكند در سينه‏ها پنهانى و بصورت خير خواهى (براى گمراه نمودن) در گوشها سخن مى‏گويد، پس (پيرو خود را) گمراه كرده تباه مى‏سازد، و (او را) وعده داده (و به هوسهاى بيجا) آرزومند مى‏گرداند، و جرمهاى بد را (در نظر او) آرايش مى‏دهد، و گناهان بزرگ هلاك كننده را آسان جلوه مى‏دهد، (35) تا آنكه بتدريج پيرو خويش را فريب داده مانند رهن و گرو در قيد و بند اطاعت خود در آورد (چنانكه رهن و گرو به ازاء مالى است كه تا داده نشود گرو مسترد نگردد، پيرو شيطان تا به دستوراتش رفتار ننمايد دست از او بر نمى‏دارد آنگاه) آنچه (از خواهشها) كه زينت و آرايش داده بود انكار ميكند، و آنچه (گناهانى) كه آسان وا نموده بود بزرگ مى‏شمرد، و از آنچه كه (پيروان خود را) ايمن كرده بود مى‏ترساند (اين سخن اشاره است بآنچه خداوند در قرآن كريم س 8 ى 48 از او حكايت فرموده: و إذ زين لهم الشيطان أعمالهم و قال لا غالب لكم اليوم من الناس، و إني جار لكم، فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه، و قال إني بري‏ء منكم، إني أرى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 195

ما لا ترون، إني أخاف الله، و الله شديد العقاب‏ يعنى آنگاه كه شيطان كردار مشركين قريش را براى رفتن بجنگ پيغمبر اكرم زينت و خوبى آنرا در نظر آنها جلوه داد و گفت: امروز از جهت توانائى و انبوهى لشگر هيچكس بر شما غالب نخواهد شد و من فرياد رس شما هستم، پس آنگاه كه آنان لشگر اسلام را در بدر ديده بهم نزديك شدند، شيطان برد و پاشنه پا يعنى بطور قهقرى باز گشته گفت: من از شما بيزارم، من مى‏بينم فرشتگان براى يارى مسلمين مى‏آيند و شما نمى‏بينيد، من از خدا مى‏ترسم و عذاب خدا سخت است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 196

قسمتى [هفتم‏] از اين خطبه در كيفيت آفرينش انسان است‏

(و حالات او را در دنيا و قبر شرح داده و مردم را به عبرت گرفتن از گذشتگان ياد آورى و آنها را به توبه ترغيب مى‏فرمايد):

(شما را از فريب شيطان آگاه ساختم، اكنون) (36) آيا شما را به چگونگى خلقت انسان ياد آورى نمايم كه خداوند او را در تاريكى رحمها (بچه دانها) و پرده‏ها كه (براى او) مانند غلاف بود بيافريد (رحمها اشاره است به رحم و شكم و مشيمة كه پرده‏ايست بچه با آن بدنيا مى‏آيد) از نطفه ريخته شده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 197

و خون بسته گرديده ناقص، پس در شكم بچه شد بعد كودك شير خواره و از شير گرفته تا بسن احتلام رسيد، (37) پس او را قلب حفظ كنند (عقل) و زبان گويا و چشم بينا بخشيد براى اينكه بفهمد و (از گذشتگان) عبرت گيرد و از معصيت و نافرمانى خوددارى و دورى نمايد، تا اينكه بحد كمال رسيده قد راست كرد و كبر و غرور بر او مستولى شده فرار كرد (از خدا و رسول پيروى ننمود) و گمراه شده (در راه غير مستقيم قدم نهاده از گفتار و كردار ناپسنديده) بى باك بود، بطوريكه هوا و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهى بيرون) مى‏كشد (مانند كسيكه از بالاى چاه بوسيله دلو آب بيرون مى‏آورد) براى رسيدن به خوشيها و حاجتهاى دنياى خود سعى و كوشش بسيار دارد، (38) و باور ندارد كه ناكامى و بلائى باو رخ نمايد و از هيچ گناهى باك ندارد، پس در غفلت و نادانى و ضلالت و گمراهى مرد بعد از آنكه در لغزش و خطاى خويش اندك زمانى (در دنيا) زيسته بود و در مقابل نعمت‏هايى كه خداوند باو بخشيده (براى آخرت) عوض و سودى نبرد، و آنچه بر او واجب بود بجا نياورد، (39) پس در اواخر سركشى و پيروى از هواى نفس و هنگام خوشحالى اندوههاى مرگ او را فرا گرفت و با دردهاى سخت و بيماريهاى گوناگون كه بحران آن در شب است حيران و سرگردان روز را بشب مى‏آمد و شب را تا بروز بيدار بود، (40) در حالتى كه برادر غم خوار و پدر مهربان و همسرى كه از بى صبرى واى واى مى‏گفت و دختر (يا مادر) كه از اضطراب و نگرانى به سينه مى‏زد، در اطراف او بودند و آن مرد در بيهوشى جان كندن كه او را بخود مشغول داشت در غم و اندوه بسيار و ناله دردناك و جان دادن با سختى و رفتن از دنيا از روى رنج مبتلى بود، (41) پس (از مردن) در كفنها پيچيده ميشود در حالت نوميدى و (بسوى قبر) كشيده در حالتى كه فرمانبردار و آرام است (چون كارى از او بر نمى‏آيد) بعد او را روى تخته‏هاى تابوت مى‏اندازند وا مانده و از حال رفته مانند شتر از سفر باز گشته و رنجور كه از جهت بيمارى لاغر گرديده است، (پس از آن) فرزندان خدمتگزار و برادران گرد آمده او را به دوش مى‏كشند (و مى‏برند) تا خانه غربت و بى‏كسى (قبر) جائيكه ديگر ملاقات نخواهد شد (42) و چون تشييع كننده‏ها و مصيبت ديده‏ها (از گورستان) باز گردند او را در قبر مى‏نشانند در حالتى كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 198

از وحشت و ترس سؤال (نكير و منكر) و لغزش در امتحان آهسته سخن مى‏گويد (زيرا از ترس بر بلند سخن گفتن توانائى ندارد، يا آنكه از هول امتحان و سؤال، با خدا راز مى‏گويد كه پروردگارا مرا بدنيا باز گردان تا كار نيكو انجام دهم) و بزرگترين بليه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد كردن به دوزخ و هيجان و شدت صداى آتش است، (43) در عذاب سستى نيست تا او را راحتى دهد و نه آسايشى كه رنج را بر طرف سازد و نه قوت و طاقتى دارد كه از آن مانع گردد و نه مرگى كه او را (از اين سختى) برهاند، و نه چشم بر هم زدن و خواب اندكى كه اندوهش را بزدايد، بين انواع مرگها (دردهاى سخت) و عذابهاى پى در پى مبتلى است، ما (از اين عذابها) بخدا پناه مى‏بريم (و رهائى از آن گرفتاريها را از او درخواست مى‏نماييم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 199

[قسمت نهم خطبه‏]

(44) بندگان خدا، كجا هستند كسانيكه خداوند بآنها عمر و زندگى عطاء فرمود و به نعمتهاى خود آنان را متنعم نمود، و آنچه بايد بدانند بآنها آموخت بطوريكه فهميدند، و بآنان مهلت داد و ايشان در بازى و بيهودگى فرصت را از دست دادند، و در تندرستى و رفاه بودند (عطاهاى خدا را) فراموش كردند؟ آنها را مدتى دراز مهلت دادند و بايشان احسان و نيكوئى كرده از عذاب دردناك ترسانيدندشان، و به نعمتهاى بزرگ وعده داده شدند (و آنان از خواب غفلت بيدار نگشتند) (45) از گناهانى كه (ارتكاب آنها) هلاك و تباه مى‏سازد و از عيبهايى كه (خدا را) بغضب و خشم مى‏آورد دورى كنيد (تا رستگار گرديد). (46) اى دارندگان ديده‏هاى بينا و گوشهاى شنوا و تن درست و كالاى دنيا (مال و اولاد) آيا هيچ جاى گريز يا رهائى يا پناه گاه يا تكيه گاه يا جاى فرار و باز گشتى (از عذاب الهى) هست يا نيست؟ چگونه (از فرمان خدا) باز گشته به كجا باز گرديده بچه چيز فريفته مى‏شويد؟! (47) بهره هر يك از شما از زمين باندازه درازى و پهناى قامت او است با رخسار خاك آلوده (آنگاه كه زير خاك پنهان گردد، پس اين همه رنج و كوشش براى بدست آوردن خانه‏ها و آباديها چه سودى دارد) (48) اكنون اى بندگان خدا فرصت را غنيمت شمريد تا وقتى كه ريسمان (مرگ) رها است و گلوى شما را نگرفته و روح در بدن شما مى‏باشد در حينى كه موقع هدايت و رستگارى است و بدنها راحت و اجتماع فراوان و مهلت زندگانى و اراده و اختيار بر قرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نيازمندى باقى است، (49)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 200

پيش از رفتن فرصت و قرار در جاى تنگ (قبر) و ترس از نابودى و بيرون شدن جان از بدن و رسيدن غائب ناديده (مرگ) كه در انتظار آن مى‏باشند و گرفتار (عذاب) خداى غالب و توانا گرديدن. (سيد رضى فرمايد:) در خبر وارد شده است چون امام عليه السلام اين خطبه را بيان فرمود بدنها به لرزه در آمد و چشمها گريان گرديد و دلها مضطرب و نگران شد. و جماعتى اين خطبه را خطبه غراء (نورانى و برجسته مى‏نامند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 201

(1084)

83 (1083)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره (گفتار و كردار نادرست) عمرو ابن عاص (و توبيخ و سرزنش از او).

همانطور كه عاص ابن وائل كه بر حسب ظاهر پدر عمرو ناميده مى‏شد دشمن رسول خدا بود عمرو هم با امير المؤمنين دشمنى كرده در دروغ بستن به آن حضرت كوشش داشت از آن بزرگوار عيب جوئى مى‏نمود و در صدد بود كه محبت و دوستى او را از دلها بيرون نموده آن وجود مقدس را كوچك جلوه دهد، و از جمله دروغهايى كه به آن جناب مى‏بست، بمردم شام مى‏گفت: چون على مزاح و شوخى بسيار ميكند در اصلاح امور چندان كوششى ندارد، از اين جهت ما او را پيشواى خود قرار نداديم. امام عليه السلام در اينجا اثبات مى‏نمايد كه گفتار عمرو نادرست و اين سخن بهتان و دروغ است):

(1) شگفتا از پسر زانيه! (نابغة نام مادر عمرو است و جهت ناميدن او باين لفظ آنست كه بزناء دادن شهرت داشت و همه او را مى‏شناختند و عادت عرب آنست كه فرزندان را هر گاه به مادرى كه به خوبى يا به زشتى شهرت داشته باشد نسبت مى‏دهند و نابغة كنيز اسير شده‏اى بود كه عبد الله ابن جدعان تيمى در مكه او را خريد و چون زانيه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش كرد، پس ابو لهب ابن عبد المطلب و امية ابن خلف و هشام ابن مغيره و ابو سفيان ابن حرب و عاص ابن وائل در يك طهر با او جمع شده در نتيجه عمرو متولد گرديد و ميان اين پنج نفر اختلاف شد هر يك ادعا مى‏نمود كه عمرو فرزند من است، ولى چون عاص ابن وائل بيش از ديگران به نابغه انفاق ميكرد گفت اين فرزند از آن عاص است با اينكه به ابو سفيان شبيه تر بود، خلاصه چنين بى پدرى) مى‏گويد بمردم شام دروغ، كه من مردى شوخ هستم و بسيار بازى گوش و به شوخى و بازى ممارست دارم، نادرست سخن گفته و باين گفتار گناه كار است، (2) آگاه باشيد كه بدترين گفتار دروغ است و عمرو سخنى كه به زبان ميراند دروغ مى‏گويد و (با هر كه) وعده كند خلاف آن رفتار مى‏نمايد، و در پرسش خود پر گوئى ميكند، و از او كه بپرسند (در پاسخ) بخل مى‏ورزد و در عهد و پيمان نابكارى ميكند، و از خويشان دورى مى‏نمايد، (3) و چون در ميدان جنگ حاضر گردد (براى تهييج فساد و افروختن آتش جنگ) چه بسيار امر و نهى و زبان بازى ميكند مادامى كه شمشيرها بكار نيفتاده‏اند، پس آنگاه كه شمشيرها از غلاف بيرون آمده جنگ شروع گرديد بزرگترين حيله و كيد او آنست كه عورت خود را بمردم نشان دهد (در جنگ‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 202

صفين چون عمرو در كارزار با امير المؤمنين مصادف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند، عمرو خود را از اسب به زير انداخته به پشت، روى زمين خوابيد و در برابر آن بزرگوار پاهايش را بلند كرده عورتش را نمايان ساخت، حضرت چشم پوشيده باز گرديد، و بسر ابن ابى ارطاة كه يكى از سر لشگرهاى معاويه بود در همان وقعه صفين شيوه عمرو را بكار برده از چنگال مرگ رهيد، بعد از آن جمله يمنح القوم سبته ضرب المثل شد براى كسيكه در حوادث و پيش آمدها بذلت و خوارى تن دهد). (4) بدانيد بخدا سوگند ياد مرگ مرا از شوخى و بازى باز مى‏دارد، و فراموشى از آخرت عمرو را از گفتار حق مانع مى‏گردد، (5) او با معاويه بيعت ننمود مگر بشرط آنكه عطيه و بخششى باو بدهد، و براى دست از دين برداشتن (مخالفت با امام زمان خود نمودن) رشوه كمى (حكومت چند روزه مصر را) باو ببخشد. (1)

(1085)[[1]](#footnote-1)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏1 ؛ ص202**

84 (1084)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در توحيد و ذكر بعضى از صفات حق تعالى):

[قسمت أول خطبه‏]

گواهى مى‏دهم معبودى بسزا نيست جز خدا، يگانه‏ايست كه شريك ندارد، اول است كه پيش از او چيزى نبوده (ازلى و مبدا هر موجودى است) و آخر است كه براى او حد و انتهائى نيست (ابدى و منتهى اليه همه موجودات است) (2) وهمها به هيچ يك از صفات او نمى‏رسند (درك نمى‏كنند، زيرا او را صفت زائده بر ذات نيست تا وهم آنرا دريافته وصف نمايد) و دلها (عقلها) او را به كيفيت و چگونگى تصديق نمى‏نمايند (زيرا او را كيفيتى نيست تا عقل آنرا بيان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 203

كند) و تجزيه و تبعيض براى او روا نيست (زيرا جزء و تركيب شايسته ممكن است) و چشمها و دلها باو احاطه ندارد (زيرا محدود بحدى نيست تا چشم او را ببيند و عقل حقيقتش را درك نمايد.

حضرت در اين چند جمله كوتاه جميع مسائل توحيد را بيان فرموده و منتهى درجه فصاحت و بلاغت را بكار برده و اين يكى از فضائل بزرگ آن بزرگوار است كه ديگران را از آن بهره‏اى نيست).

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه (در پند و اندرز بمردم) است:

(3) بندگان خدا از موعظه‏هاى سودمند پند پذيريد، و از علامتهاى درخشنده و آشكار (آيات قرآن كه خير و شر و پيش آمدهائى كه بر اثر معصيت و نافرمانى بر امم سابقه وارد شده بيان كرده) عبرت گيريد، و از هر گونه انذار (عذابهاى الهى) كه (در قرآن و سنت) وارد شده (از گناه) دورى كنيد، و از ياد آورى و پندها (ى پند دهندگان) بهره‏مند گرديد، (4) گويا چنگالهاى مرگ (مانند چنگال درندگان) بشما در آويخته است (اجل بشما نزديكست) و علاقه و دلبستگى به آرزو و از شما جدا گرديده، و كارهاى سخت رسوا كننده (جان دادن و با دست تهى از اين عالم بيرون شدن و در قبر كه جايگاه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 204

وحشت و ترس است سكنى نمودن و مانند اينها) و سوق دادن بجائى (قيامت) كه وارد شدنى است (همه خلائق به آنجا وارد خواهند گشت) شما را فرا گرفته است، (5) و (در اين راه) با هر كسى يك راننده و يك گواهى دهنده‏اى است: راننده‏اى (مرگ) كه او را به محشر ميراند، و گواهى دهنده‏اى (اعضاء و جوارح) كه به كردار (نيك و بد) او گواهى مى‏دهد.

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه در وصف بهشت است:

(6) بهشت داراى درجه و پايه‏هايى است كه بر يكديگر برترى دارد، و داراى منزلهايى است كه از هم امتياز دارد (بجهت آنكه مراتب معرفت و كمال اهل ايمان از يكديگر تفاوت دارد، پس هر كس بر حسب كردار و اخلاص خود در دنيا درجه و منزلى را در آنجا دريابد، چنانكه در قرآن كريم س 6 ى 132 مى‏فرمايد: و لكل درجات مما عملوا و ما ربك بغافل عما يعملون‏ يعنى براى هر يك از مردم به ازاء كردارشان پايه‏هايى است و پروردگار تو از آنچه كه بجا مى‏آورند بى‏خبر نيست) (7) آسايش و خوشى در آن زائل نمى‏گردد (چنانكه در قرآن كريم س 13 ى 35 مى‏فرمايد: مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار أكلها دائم و ظلها، تلك عقبى الذين اتقوا، و عقبى الكافرين النار يعنى صفت و چگونگى بهشتى كه به پرهيزكاران وعده داده شده آنست كه زير آن جويها جارى است، ميوه آن هميشه باقى و برقرار و سايه آن هميشه گسترده است، آنجا منتهى جايگاه پرهيزكاران است و عاقبت كفار آتش دوزخ باشد) مقيم در آن كوچ نمى‏كند و از آنجا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 205

بيرون نخواهد شد (چنانكه در قرآن كريم س 57 ى 12 مى‏فرمايد: يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين أيديهم و بأيمانهم بشراكم اليوم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها، ذلك هو الفوز العظيم‏ يعنى روزى را مى‏بينى كه نور ايمان مردان و زنان كه ايمان آورده‏اند در پيش رو و جانب راست آنها مى‏درخشد «اين براى آن است كه نامه اعمال آنان را از پيش و سمت راستشان مى‏دهند بخلاف كفار و منافقين كه نامه اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده ميشود» و فرشتگان بآنها مى‏گويند مژده باد شما را امروز كه در بوستانهائى كه در زير آنها نهرها جارى است وارد مى‏شويد و در آنها جاويد هستيد و اين براى آنان رستگارى بزرگى است) و جاويد در آن پير نمى‏شود، و ساكن در آن فقير نمى‏گردد (زيرا پيرى و فقر مستلزم رنج و ناتوانى است و اين دو در بهشت نيست، چنانكه در قرآن كريم س 35 ى 34 مى‏فرمايد: و قالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور ى 35 الذي أحلنا دار المقامة من فضله لا يمسنا فيها نصب و لا يمسنا فيها لغوب‏ يعنى كسانيكه داخل بهشت ميشوند مى‏گويند سپاس خدائى را سزا است كه حزن و اندوه را از ما دور گردانيد، پروردگار ما، آمرزنده گناهكاران و جزاء دهنده سپاسگزاران است، خداوندى كه از فضل و بخشش خود، ما را به جايگاه هميشگى جاى داد كه در آنجا رنج و ناتوانى بما رو نمى‏آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 206

(1086)

85 (1085)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيان بعضى از صفات حق تعالى و پند دادن بمردم و ترغيب آنان به عبادت و بندگى):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) خداوند متعال دانا به نهانيها است و آگاه از انديشه‏ها (ى در دلها) بهر چيز احاطه دارد (بكلى و جزئى اشياء تسلط دارد) و بر هر چيز غلبه و توانائى دارد، (2) پس بايد عمل كننده از شما بعمل بپردازد (خوشنودى خدا و رسول را بدست آورد) در روزهايى كه مهلت دارد پيش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 207

از آنكه مرگ بزودى او را دريابد و در وقتى كه فرصت بدست او است پيش از آنكه (بهول و وحشت قبر و قيامت) دوچار گردد، و در زمانيكه راه نفس كشيدن او باز است پيش از آنكه بند آيد (بميرد) و بايد براى آسايش خود و استوارى قدمش كار نيكو انجام دهد (فرمان خدا و رسول را ببرد تا روز رستخيز آسوده بوده پايش بر صراط نلغزد) و بايد از سراى كوچ كردن خود (دنيا) براى جايگاه هميشگى (آخرت) توشه بردارد (كه توشه آنجا را جز از اين سرا نبرند) (3) بندگان خدا از خدا بترسيد در آنچه در كتاب خود (قرآن) محافظت و رعايت آنرا بشما امر فرموده (در قرآن تدبر و تأمل كنيد) و در آنچه از حقوق خويش نزد شما وديعه و امانت نهاده (از اوامر و نواهى او پيروى نمائيد) زيرا خداوند سبحان شما را بيهوده نيافريده و مهمل و بيكار رها نكرده و شما را در نادانى و كورى (گمراهى) وا نگذاشته است، (4) اعمال شما را معلوم نموده (راه خير و شر و طاعت و معصيت را بشما نشان داده) و به كردار (نيك و بد و كوچك و بزرگ و نهان و آشكار) شما دانا است و مدت عمر و زندگى شما را معين كرده، و بر شما كتاب (قرآن كريم) را برهان بر هر چيزى فرستاده است (اوامر و نواهى خويش را در آن بيان فرموده) و روزگارى پيغمبرش را در ميان شما زنده نگاه‏داشته تا آنكه دين خود را بآنچه در كتاب خويش فرو فرستاده براى پيغمبر و شما كامل ساخت، دينى كه مورد پسند او است (اكمل اديان است) (5) و به زبان آن حضرت آنچه دوست داشت از اعمال نيكو و آنچه كراهت داشت از كردار زشت و نواهى و اوامر خود را بشما ابلاغ نمود، و جاى عذر براى شما باقى نگذاشت و حجت را بر شما تمام كرد، و شما را از عذاب تهديد نمود، پيش از آنكه قيامت بر پا شود، و ترسانيد پيش از رسيدن عذاب سخت، (6) پس (از خواب غفلت بيدار شويد، و) بقيه عمر خود را دريابيد (بطلب رضاى خدا مشغول گرديد) و در روزهاى باقى مانده از عمر شكيبائى پيش گيريد (از معصيت و نافرمانى خود را باز داريد) زيرا اين روزهاى باقى مانده (كه ممكن است بتدارك از دست رفته‏ها صرف شود) كم است در مقابل روزهاى بسيارى كه از شما در غفلت و رو گردانيدن از موعظه و پند مى‏باشد، (7) و نفسهاى (سركش) خود را فرصت ندهيد (معصيت را آسان نپنداريد) كه اين فرصتها شما را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 208

به راههاى ستمكاران مى‏برد (از رفتار آنها پيروى خواهيد نمود) و (در هيچ امرى) سهل انگار نباشيد كه سهل انگارى ناگاه شما را بر معصيت در آورد.

[قسمت دوم خطبه‏]

(8) بندگان خدا، پند دهنده ترين مردم بخود كسى است كه پروردگارش را بيشتر اطاعت و بندگى نمايد (زيرا مقصود پند دهنده نفع رساندن بديگرى است و بزرگترين نفعها بدست آوردن سعادت هميشگى است و تحصيل آن مستلزم طاعت و فرمانبردارى از حق تعالى، پس هر كس پروردگارش را بيشتر عبادت و بندگى نمايد بيشتر سعادت بدست آورد و كسيكه بيشتر سعادت بدست آرد بيشتر از پند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 209

دهندگان خود را پند داده است) و فريب دهنده ترين مردم خود را كسى است كه بيشتر از آنها پروردگارش را معصيت و نافرمانى كند (زيرا مقصود هر فريب دهنده‏اى زيان رساندن بديگرى است و بزرگترين زيانها بدست آوردن بيچارگى هميشگى است و يافتن آن مستلزم معصيت و نافرمانبردارى است، پس هر كس پروردگارش را از ديگران بيشتر معصيت كند، بيشتر بيچارگى بدست آورده و كسيرا كه بيشتر بيچارگى فرا گيرد، بيشتر از فريب دهندگان خود را فريب داده است) 9 و فريب خورده كسى است كه زيان بخود روا دارد (خود را هلاك و تباه نموده كارى كند كه مستوجب عذاب الهى گردد) و خرسند و خوشحال كسى است كه دين او به سلامت باشد (بر وفق احكام الهيه رفتار كند تا ديگران باو غبطه برده مقام او را آرزو كنند) و خوشبخت كسى است كه از ديگر كسان پند گيرد (در راه نيكوكاران قدم نهاده از كردار زشت بد كاران دورى نمايد) و بد بخت كسى است كه از خواهش نفس و نادرستيهاى خويش فريب خورد (از هواى نفس پيروى كرده از خطر آن غافل گردد) (10) و بدانيد اندك رئاء و خود نمائى (در عبادت و بندگى) شرك است (زيرا هر كه در عبادت خدا غيرى را در نظر گيرد، البته او را شريك خدا دانسته) و همنشينى با هوا پرستان (معصيت كاران) باعث فراموشى ايمان و حضور شيطان است (زيرا بر اثر غفلت از ذكر خدا و ياد آخرت نور ايمان از دل گناهكاران بيرون مى‏رود و شيطان براى اضلال و گمراهى در مجالشان حاضر ميشود، و به فرموده پيغمبر اكرم: «المرء على دين خليله و قرينه يعنى مرد پيرو دين و آئين دوست و همنشين خود مى‏باشد» نشست و برخاست با هوا پرستان در شخص تأثير خواهد نمود) (11) از دروغ دورى كنيد كه آن از ايمان دور است (زيرا ايمان مجمع فضايلى است كه از جمله آنها راستى است و دروغ از جمله رذائل و صفات ناپسنديده مى‏باشد، و به اين جهت ميان آن با ايمان تباين و جدائى است) راستگو مشرف به نجات و رهائى (از عذاب) و رستگارى است، و دروغگو بر جاى بلندى است كه نزديك به افتادن در گودال هلاكت و ذلت و خوارى است، (12) و بر يكديگر حسد نبريد (زوال مقام ديگرى را آرزومند نباشيد) زيرا حسد ايمان را مى‏خورد (مضمحل و نابود مى‏نمايد) چنانكه آتش هيزم را مى‏خورد (سوزانده و خاكستر ميكند) و با همديگر دشمنى نكنيد، زيرا دشمنى باعث (قطع رحم و) زوال هر خير و بركتى است (مانند تيغ كه مو را از سر زائل مى‏گرداند) (13) و بدانيد كه آرزو موجب بغلط و اشتباه انداختن عقل و فراموشى از ذكر خدا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 210

مى‏گردد، پس (با ياد مرگ و هول و وحشت روز رستخيز) آرزو را دروغ انگاريد، زيرا آرزو فريب دهنده است (به چيزى كه حقيقتى ندارد) و آرزومند فريب خورده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 211

(1087)

86 (1086)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن صفات كسيكه خداوند او را بسيار دوست دارد و شخصى كه او را دشمن دارد بيان و مردم را به متابعت و پيروى أئمه «عليهم السلام» ترغيب فرموده):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) بندگان خدا، دوستترين بندگان نزد خدا (كه نظر مرحمت حق تعالى شامل حال او است) بنده‏اى است كه خداوند او را بر تسلط بنفس خويش كمك و يارى كرده است (عقل او را تقويت نموده تا از شهوات و خواهشهاى نفس پيروى ننمايد) پس (آن بنده) حزن و اندوه را شعار خود قرار داد (براى تحصيل رضاء و خوشنودى حق انديشه نمود تا موجبات آنرا بدست آرد) و خوف و ترس (از عذاب الهى) را رويه خويشتن گردانيد (و هيچ گاه بر خلاف دستورات خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدايت (علوم و معارف الهى) در دل او روشن شد، و (با آن) از تاريكى نادانى و گمراهى رهائى يافته براه راست قدم نهاد، و سفره) ضيافت را براى روزى كه بآن وارد ميشود آماده ساخت (عبادت و بندگى نمود كه پس از مرگ تهى دست نباشد) و دور را بر خود نزديك كرد (مرگ را كه بى‏خبران دور مى‏پندارند پيش روى خويش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باكى نداشت كه مرگ او را در بستر بيمارى دريابد، يا او بر مرگ وارد شده در راه خدا كشته گردد) و سختى (مرگ و قبر و هول و وحشت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 212

روز رستخيز) را (بوسيله توشه طاعت و بندگى) آسان گردانيد (و در خلقت آسمان و زمين و آنچه در آن است) (2) فكر و انديشه نمود، پس بينا شد (به مبدأ و معاد، چنانكه در قرآن كريم س 41 ى 53 مى‏فرمايد: سنريهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق‏ يعنى زود باشد كه بمردم بنمايانيم آيات و نشانه‏هاى خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان تا آنكه براى آنها آشكار گردد كه خداى بر حق او است) و ياد از خدا كرد، پس اعمال نيكو را (كه توشه آخرت است) بسيار گردانيد (هيچ چيز او را از ذكر خدا باز نداشت، چنانكه در قرآن كريم س 24 ى 37 مى‏فرمايد: رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله‏ يعنى مردانى خداوند را تسبيح مى‏نمايند كه بازرگانى و خريد و فروش آنان را از ذكر خدا باز نمى‏دارد) و از آب پاكيزه و گوارايى كه راههاى ورود بر آن براى او آسان شده بود سيراب شد (از علوم و معارف الهى بهره‏مند گرديد و براى استفاده از آن سرگردان نماند، بلكه آنچه بر او افاضه مى‏شد به آسانى قبول مى‏نمود، بخلاف تشنه‏اى كه بر سر نهرهاى بزرگ دسترسى به آب ندارد، راه مى‏جويد تا به آب دسترسى يافته بياشامد) پس در اولين بارى كه آشاميد سيراب گرديد (بعد از سيراب شدن از آب معنوى تشنه نشود كه باز به آشاميدن نيازمند گردد، چون شترى كه پس از تشنگى به آب برسد بسيار آشاميده سيراب مى‏گردد، و چون به آب ديگرى رسيد ميل بآن ندارد يعنى پس از كسب علوم و معارف الهى جهل و نادانى براى او نيست كه بتحصيل دانشى محتاج باشد) و در راه راست و هموار رفت (براه پرهيزكاران كه اطاعت و پيروى است پا نهاد) (3) جامه‏هاى شهوات و خواهشهاى نفس را از تن بيرون كرده (بدنيا و آنچه در آنست دل نسبت) و از همه منظورها خود را تهى نموده و منظورى ندارد مگر يكى (كه تحصيل رضاء و خوشنودى خدا است) پس (متصف بعلم و معرفت الهى شده) از كورى (جهل و نادانى) و از شركت و معاشرت با هوا پرستان رهائى يافت، و خود از كليدهاى درهاى هدايت و رستگارى و قفلهاى درهاى هلاكت گرديد (راهنماى ديگران شده و از گمراه كنندگان جلوگيرى كرد) (4) راه خود را ديده و در آن رفته و علامت و نشانه (هدايت و رستگارى) خويش را شناخته و آنچه كه در آن فرو رفته (سختيها و اندوهها را) از خود دور كرده و به محكمترين حلقه‏ها و بندها و استوارترين ريسمانها (قرآن كريم و عترت سيد المرسلين) چنگ زده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 213

(و راه نجات و رستگارى يافته) پس يقين او (بحق) مانند يقين بنور و روشنى آفتاب است (هيچ شك و ترديدى در او راه نيابد، و چون از علوم حقه و معارف الهيه بهره‏مند گرديده و راهنماى مردم شده) (5) نفس خود را براى خدا قرار داده در بزرگترين كارها از هر جهت (كه هر چه از او خواسته شود انجام دهد و هر چه از او پرسيده شود پاسخ گويد) و هر فرعى را بسوى اصل آن باز گرداند (حكم آنرا از روى استنباط و اجتهاد صحيح بدست آرد) (6) او است چراغ تاريكى‏ها و آشكار كننده امور مشتبهه كه هويدا نيست و كليد مبهمات (آموزنده احكام) و دفع كننده مشكلات (به سخن وافى خود از مسائل رفع اشكال مى‏نمايد) و راهنماى بيانهاى پهناور (مسائل عقليه) مى‏باشد، مى‏گويد و (مطلب را) مى‏فهماند (نه آنكه بر نادانى و شك بيفزايد) و خاموشى مى‏گزيند كه (از لغزش گفتار و فتواى بنا حق) سالم ماند (نه آنكه خاموشى او از روى نادانى باشد، خلاصه سخن گفتن و خاموشى را در آنچه مقتضى است بكار آرد، پس بيهوده سخن نگويد و بى‏جهت خاموش ننشيند) (7) كردار خود را براى خدا (از شرك و رئاء و خود نمائى) پاك گردانيده و حق تعالى هم او را براى خود اختيار كرده (انواع فيوضات و كمالات را باو عطاء فرموده) پس (با اين صفات) او از جمله كانهاى دين و اوتاد زمين او است (كه ديگران از كان وجود او جواهر نفيسه علم و حكمت اخذ مى‏نمايند، و انتظام امر دين و آسايش اهل زمين به بركت وجود او باقى و برقرار است) (8) عدالت (راستى و درستى) را ملازم خود قرار داده (و از آن دورى ننموده و هيچ گاه در هيچ امر راه افراط يعنى تجاوز از حد و راه تفريط يعنى تقصير و تأخير در حق را پيش نگرفته) پس اول مرحله عدالت او آنست كه هوا و خواهش نفس را از خود دور كرده (زيرا مرد خدا براى تكميل قوه عمليه بايد از خواهشهاى نفس پيروى ننموده از حدود خدا بيرون نرود) حق را بيان ميكند (مردم را بكار نيكو امر نموده و از كار بد باز مى‏دارد) و خود بر طبق آن رفتار مى‏نمايد (زيرا كسيكه رفتارش موافق گفتار نباشد پند او تأثيرى ندارد و مورد توبيخ و سرزنش خداوند متعال مى‏باشد، چنانكه در قرآن كريم س 61 ى 2 فرموده:

يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون‏ ى 3 كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون‏ يعنى اى كسانيكه ايمان آورده‏ايد چرا مى‏گوئيد چيزى را كه بجا نمى‏آوريد، بزرگترين غضب و دشمنى نزد خدا «يعنى دورى از رحمت او» آنست كه بگوئيد چيزى را كه طبق آن رفتار نكنيد) نهايت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 214

هيچ خير و نيكوئى را ترك نكرده مگر آنكه آهنگ آن نموده و گمان هيچ خوبى را رها ننموده مگر آنكه آنرا قصد كرده (سعى و كوشش او آنست كه در همه راههاى خير و نيكوئى قدم نهد تا منتهى درجه رستگارى را بدست آرد هر چند بوسيله گمان باشد) (9) و عنان خود را بكتاب (قرآن كريم) سپرده، پس كتاب خدا جلودار و پيشواى او است، فرود مى‏آيد هر جا كه بار قرآن فرود آمده و جا مى‏گيرد هر جا كه جايگاه آنست (در مسافرت بسوى خدا از قرآن مفارقت و جدائى ننموده و دستور و احكامش را همه جا پيروى كرده است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 215

[قسمت دوم خطبه‏]

(10) و بنده ديگرى (را كه خداوند دشمن دارد كسى است كه) خود را عالم و دانشمند ناميده در صورتى كه نادان است، پس از نادانان نادانيها و از گمراهان گمراهيها فرا گرفته (در گفتار و كردارش از آنها پيروى نموده) و دامهايى از ريسمانهاى فريب و گفتار دروغ براى مردم گسترده (آنها را به گفتار و كردار نادرست خود فريب مى‏دهد تا مجذوب او گردند، چنانكه صياد صيد را فريب مى‏دهد تا در دام افتد) (11) كتاب (قرآن كريم) را بر انديشه‏هاى خود حمل نموده (تفسير كرده) و (كسيكه قرآن را به رأى خود تفسير نمايد) حق را طبق خواهشهاى خويش قرار داده، مردم را از خطرهاى بزرگ ايمن مى‏گرداند، و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان مى‏نمايد (و به رياء و خود نمائى) مى‏گويد از شبهات (هر حكمى كه مشكوك و مشتبه است) خوددارى ميكنم و حال آنكه در آنها افتاده است (حكم ميكند و چون به احكام شرع و موارد آن نادان است هر حكم مشتبه در نظر او درست مى‏آيد) و مى‏گويد از بدعتها (احكام بر خلاف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 216

قوانين شرع) كناره مى‏گيرم و حال آنكه در ميان آنها خوابيده است (هر حكم كه ميكند بدعت است) (12) پس صورت (او) صورت آدمى و دل (او) دل حيوان است، باب هدايت و راه راست را نمى‏شناسد تا (در آن قدم نهاده) پيروى نمايد و باب كورى و گمراهى را نشناخته تا از آن دورى گزيند، پس او مرده‏اى است در ميان زنده‏ها (زيرا مقصود از حيات، بدست آوردن فضايلى است كه موجب سعادت گردد و چون جاهل، از آن فضائل بى بهره است به مرده ماند، بلكه در حقيقت مرده او است) (13) پس (از آنكه راه حق و باطل را دانستيد و اشخاصى را كه خداوند دوست يا دشمن مى‏دارد شناختيد) كجا مى‏رويد (و در كدام راه سير مى‏كنيد كه سزاوارتر باشد) و چگونه شما را (از راه هدايت و رستگارى) بر مى‏گردانند (يا در چه وقت و از كجا شما را از راه راست منصرف نمايند) و حال آنكه پرچمها (ى حق) بر پا است و نشانه‏ها (ى راستى) آشكار و هويدا و منار (هدايت و رستگارى) نصب شده است، (14) پس كجا شما را حيران و سرگردان كرده‏اند؟ بلكه چگونه حيران و سرگردان هستيد (كه صراط مستقيم و راه راست را نمى‏بينيد) و حال آنكه عترت پيغمبر شما (ائمه اطهار) در ميان شما است؟ و آنها پيشوايانى هستند كه (مردم را) براه حق مى‏كشند (چنانكه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه مى‏برد) و نشانه‏هاى دين و زبانهاى راستگو مى‏باشند (گفتارشان راست و درست است كه احتمال خلاف در آن داده نمى‏شود و آنچه به پيغمبر اكرم وحى شده براى مردم ترجمه و تفسير نموده آنان را بحقائق آشنا مى‏نمايند) پس آنها را به نيكوترين منزلهاى قرآن فرود آوريد (محبت و دوستى آنان را در دلهاى خود جاى دهيد، زيرا دل در ميان منزلهاى قرآن «كه عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسيله خواندن و منزل در كتب» بهترين منزل است) و (چون ايشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بسوى آنان بشتابيد (و از علم و دانششان بهره مند گرديد) مانند ورود و شتاب شترهاى بسيار تشنه (بر سر آب). (15) مردم اين روايت را از خاتم النبيين صلى الله عليه و آله و سلم فرا گيريد (در مدح و بزرگوارى عترت خود فرموده: در ظاهر) مرده است آنكه از ما مى‏ميرد و حال آنكه نمرده (بعد از مرگ «كه براى همه خلائق حتى براى پيغمبر و عترت او حتمى است» با بدن مثالى، بلكه با بدن اصلى هم در اين عالم زنده‏اند و مانند زمان حيات مى‏بيند و مى‏شنود و سخن مى‏گويد) و (بر طبق عقيده نادرست نادانان) پوسيده شده است آنكه از ما پوسيده ميشود و حال آنكه پوسيده نشده (بدنش باقى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 217

و برقرار است. شراح در توجيه و تأويل اين حديث شريف «إنه يموت من مات منا و ليس بميت، و يبلى من بلى منا و ليس ببال» كه حضرت از پيغمبر اكرم نقل فرموده و از جمله احاديث مشكله متشابه است بر حسب مذاق و سليقه علمى خود هر يك سخنى گفته و بر آن أدله‏اى اقامه نموده‏اند، ليكن جامع‏تر و درستترين سخنان را كه روى دو پايه برهان عقل و نقل استوار است ما در بالا بيان كرديم و پس از مراجعه بكتب علميه و مطالعه در اقوال علماى اعلام و جمع بين اخبار مختلفه ظاهر و هويدا مى‏گردد، بنا بر اين سزاوار نيست كسى از روى بى دانشى آنچه كه گفته شد انكار نمايد، و در اين باب حضرت فرموده:) (16) پس نگوييد (در باره عترت پيغمبر اكرم) آنچه را كه نمى‏شناسيد (بآن دانا نيستيد) زيرا بيشتر حق در آن است كه شما انكار مى‏نماييد، و (هنگاميكه عذاب الهى بشما رسيد) معذور داريد كسيرا كه شما را بر او حجت و دليلى نيست، و او منم (پس عذرى نداريد و در آن موقع نمى‏توانيد بگوئيد پروردگارا، آيا ما را بآنچه كه ندانسته و نفهميده‏ايم مؤاخذه و بازخواست مى‏نمايى، زيرا من آنچه كه براى رستگارى شما بكار آيد بيان نموده در ارشاد و راهنمائى كوتاهى نكردم، ليكن شما از سخنانم پيروى ننموديد) (17) آيا در ميان شما بر طبق بار گرانبهاى بزرگ (قرآن كريم) رفتار نكردم؟ (قرآن را بشما نياموختم) و آيا در ميان شما بار گرانبهاى كوچك (عترت پيغمبر اكرم حسن و حسين) را نگذاشتم (كه هادى و راهنماى شما باشند و اينكه حضرت قرآن را ثقل اكبر و عترت را ثقل اصغر فرموده براى آنست كه قرآن سند رسالت و ولايت و آسايش دين و شريعت است، پس اگر قرآن نبود رسالت و ولايت و دين و ايمان ثابت نشده بود، و ديگر آنكه از حديث شريف نبوى «كه بر صحت و درستى مضمون آن عامه و خاصه متفقند» متابعت نموده و آن حديث بنا بر آنچه ابو سعيد خدرى روايت كرده اين است: قال النبى «صلى الله عليه و آله» إنى تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الأخر: كتاب الله جل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتى أهل بيتى لن يفترقا حتى يردا على الحوض يعنى پيغمبر اكرم فرمود: من دو چيز گرانبها ميان شما مى‏گذارم كه يكى از آنها از ديگرى بزرگتر است، يكى كتاب خدا كه آن ريسمانى است از آسمان بزمين كشيده شده يعنى از جانب خدا بخلق نازل گرديده و ديگرى عترت و اهل بيت من است و اين دو از هم جدا نمى‏شوند تا بمن بر سر حوض در روز رستخيز وارد گردند يعنى هميشه باقى و برقرار خواهند بود)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 218

و پرچم و نشانه ايمان را در ميان شما نصب نمودم (تا گمراه نگرديد) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عدل و دادگرى خود لباس عافيت را بشما پوشانيدم (راه رها گرديدن از ظلم و ستمگرى را بشما ياد دادم) و با گفتار و كردار خويش معروف را (كه رضاء و خوشنودى خدا و رسول در آنست) گسترانيدم (نشان دادم) و اخلاق پسنديده خود را براى شما آشكار كردم (به اخلاق شايسته آشناتان نمودم) (18) پس رأى و تدبير (نادرست خود) را در چيزيكه كنه آنرا ديده بينش در نمى‏يابد و فكر و انديشه بآن راه ندارد بكار نبريد (در اين باب از پيش خود سخنى نگوييد، زيرا دانستن آن براى هيچكس ممكن نيست مگر بالهام و وحى، و وحى و الهام هم مختص است به اشخاصى كه خداوند آنها را براى اين مقام معين فرموده، پس آموختن معارف و علوم و پيروى از آنان سبب رستگارى و خوشبختى است و از پيش خود سخن گفتن و مراجعه بغير ايشان موجب گمراهى و بد بختى است).

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه (خبر مى‏دهد تسلط بنى اميه را بر مردم و انقراض دولت ايشان را بزودى):

(بنى اميه بر مردم مسلط شده شهرها را بتصرف خويشتن در آورند و مروان خدا پرست را كشته زنانشان را اسير كرده اموالشان را به غارت برند، و هر كه براى جلوگيرى از ظلم و تعدى آنها قيام كند مغلوب و كشته ميشود) (19) تا اينكه گمان كننده (دنيا پرست ظاهر بين) گمان ميكند كه دنيا مسخر بنى اميه شده (چنانكه شتر بعقال و بند بسته ميشود) و سودش را بآنها مى‏دهد، و بر آب صاف و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 219

پاكيزه خود فرودشان مى‏آورد (خلاصه دنيا مخصوص آنان است و ديگران از آن بى بهره‏اند) و تازيانه و شمشيرش (قتل و غارت و انواع سختيها بوسيله آنان) از اين امت برداشته نمى‏شود، (20) و حال آنكه گمان كننده اين امر دروغ پنداشته، بلكه دولت بنى اميه و بهره بردنشان در زندگانى دنيا مانند آبى است (در دهان) كه اندكى مى‏چشند، پس (هنوز نياشاميده) تمام آنرا بيرون مى‏اندازند (بزودى دست ظلم و تعدى آنها كوتاه ديگران بر ايشان مسلط شده دولتشان منقرض مى‏گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 220

(1088)

87 (1087)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن مردم را بجهت اختلاف در دين و اعتماد بر آراء و عقائد باطله و پيروى نكردن از پيغمبر و امام سرزنش مى‏فرمايد):

(1) پس از اداى حمد و سپاس خداى تعالى و درود بر خاتم انبياء (بدانيد رسم دنيا بر اين بوده كه) خداوند سبحان گردنكشان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مهلت دادن و خوشگذرانى، و شكستگى استخوان هيچيك از امتها (ى پيغمبران) را اصلاح نكرده مگر پس از تنگى و رنج (در زندگى، پس شما هم به ستمگرى ستمكاران شكيبا بوده منتظر روزى باشيد كه خدا دست ظلم و تعدى آنها را كوتاه نمايد) و سختيهايى كه بآن رو آورديد (شما را دريافت) و كارهاى بزرگ و گرفتاريهايى كه از آن پشت گردانيديد (رهائى يافتيد) عبرت است (تا شما را آگاه گرداند كه خداوند هيچ قومى را در سختى نگذارد و عاقبت، ستمكاران را از پاى در آورد و هر مصيبت و بلائى را زوالى است) (2) و (ليكن) هر دلدارى خردمند نيست (تا حقائق را بفهمد) و هر گوش دارى شنوا نيست (تا حق را بشنود) و هر چشمدارى بينا نيست (تا از ديدن پيشآمدهاى روزگار عبرت گيرد، و معلوم است براى درك حقائق دلهاى هشيار و گوشهاى شنوا و چشمهاى بينا لازم است، نه اين دلها و گوشها و چشمها كه حيوانات هم آنرا دارند) (3) پس شگفتا و چگونه به شگفت نيايم از خطاء و اشتباه كارى اين فرقه‏هاى گوناگون كه دليلهاى ايشان در دينشان با يكديگر اختلاف دارد (و در هر امرى اعتماد بر دليلهاى خود دارند و) از سنت پيغمبرى پيروى نكرده به كردار وصيى اقتداء نمى‏نمايند (اگر پيروى مى‏كردند اختلاف در دينشان نبوده از عذاب الهى مى‏رهيدند) و ايمان بغيب (خدا و روز رستخيز) نمى‏آورند و از زشتى (حرام و شبهه) خوددارى نمى‏نمايند (پس اگر بنا ديده گرويده و از زشتى خوددارى مى‏كردند به دليلهاى نادرست خود كه موجب اختلاف در دينشان شد اعتماد نداشتند) (4) در شبهات (آنچه بر ايشان مشتبه است، طبق رأى نادرست خود) رفتار نموده از خواهشهاى نفس پيروى ميكنند، معروف و پسنديده نزد ايشان چيزى است كه خودشان نيكو شناخته‏اند و منكر و ناشايسته پيش آنها چيزيست كه خودشان بد دانسته‏اند، (5) در مشكلات پناهگاهشان خودشان هستند (در حل احكام مشكله‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 221

بخود مراجعه نموده و بنظر خويشتن رفتار مى‏نمايند اگر چه مخالف گفته خدا و رسول باشد) و در امور پوشيده (معارف الهيه) اعتمادشان بر رأيهاى (نادرست) خودشان است (اگر چه بر خلاف عقل و دين باشد) گويا هر مردى از ايشان (در امر دين) در آنچه مى‏بيند (حكم هر مسئله كه بيان ميكند) پيشواى خود است كه بندهاى استوار و دلائل محكمه از خويش گرفته است (و بآنها استدلال مى‏نمايد و اعتقادش اينست كه هر حكمى كه به رأى نادرست خود اجتهاد كرده مانند حكم الهى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 222

(1089)

88 (1088)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن از بعثت پيغمبر اكرم و زمان جاهليت بحث و بآن مردم را موعظه فرموده):

(1) خداوند متعال پيغمبر اكرم را به رسالت مبعوث گردانيد در زمانيكه هيچيك از انبياء باقى نمانده، و به خواب رفتن فرق مختلفه مردم در تاريكى نادانى و گمراهى طولانى گشته بود (زيرا از زمان آدم تا بعثت حضرت عيسى از جانب حق تعالى پيغمبران براى هدايت خلق پى در پى انگيخته مى‏شدند، و از زمان حضرت عيسى تا بعثت حضرت مصطفى كه پانصد سال طول كشيد پيغمبرى مبعوث نشد) و فتنه‏ها در سر تا سر دنيا بر پا گرديده كارها در هم و بر هم گشته آتش جنگها افروخته و نور و روشنائى دنيا پنهان شده (زيرا پيغمبرى نبود كه مردم علوم و معارف الهى را كه چراغ و روشنائى هدايت و رستگارى است از او اخذ نمايند، و) نادرستيهاى آن آشكار گرديده، (2) برگش زرد گشته، و (مردم) از ثمره آن بهره و سودى نمى‏برند و آبش فرو رفته و خشك شده (درخت علم و هدايت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و رستگارى قدم نمى‏گذاشتند و خير و نيكوئى باقى نمانده بود) نشانه‏هاى هدايت و رستگارى محو و نابود و پرچمهاى هلاكت و بدبختى آشكار شده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 223

(راهنمايان راه حق و درستى از ميان رفته و پيشروان راه ضلالت و گمراهى بر سر كار بودند) (3) پس دنيا با منظره بدى به اهلش نگريسته و به خواهان خود رو ترش كرده بود (كه بهر گونه سختى مبتلى و آنى آسايش نداشتند) ثمره‏اش فساد و تباهكارى و طعامش گوشت مردار بود (زندگى اهل آن زمان پر از فساد و خوراك بيشتر عربها از بسيارى پريشانى گوشت مردار بود، يا آنكه از راه غارتگرى و دزدى از مال يكديگر اعاشه مى‏كردند كه كم از گوشت مردار نبود) شعارش خوف و ترس و رويه‏اش شمشير بود (اهل آن زمان همواره مضطرب و نگران و بزد و خورد و كشتن يكديگر مشغول بودند، خلاصه فتنه و فساد و نادانى و گمراهى و بيچارگى سر تا سر دنيا را فرا گرفته بود كه حق تعالى رسول اكرم را مبعوث گردانيد تا آنها را براه راست راهنمائى فرموده سعادت و آسايش دنيا و آخرتشان را برقرار نمود) (4) پس عبرت بگيريد بندگان خدا و بياد بياوريد عقائد نادرست و كارهاى زشت پدران و برادران خود را كه (اكنون) در گرو و گرفتار آنها هستند و بآنها (روز رستخيز) بازخواست ميشوند (و براى رهائى از آن چاره‏اى ندارند) (5) و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ايشان روزگار درازى طى نشده و ميان شما و ايشان سالها و قرنها نگذشته و شما امروز از روزى كه در اصلاب آنها بوديد دور نيستيد (زمان شما بآنان نزديك است، پس سبب فراموشى و ياد نكردن روزگارشان با اينكه اندك زمانى است از دنيا رفته و از شما دور گشته‏اند چيست؟) (6) بخدا سوگند رسول اكرم چيزى را به گذشتگان شما نشنوانيد مگر آنكه من امروز بشما گوشزد مى‏نمايم (پس براى مخالفت كردن و نافرمانى خدا و رسول نمى‏توانيد بگوئيد:

كسى نبود ما را تبليغ نمايد) و گوشهاى شما امروز از گوشهاى آنها در ديروز پست‏تر نيست (پس نمى‏توانيد عذر بياوريد كه پيشينيان از ما شنواتر بودند سخنان پيغمبر را شنيدند و ما سخنان تو را نمى‏شنويم) و در آن زمان ديده‏هاى آنان بينا نگشته و دلهايى بآنها داده نشده مگر آنكه در اين زمان مانند آن ديده‏ها و دلها بشما هم داده‏اند (پس نمى‏توانيد بگوئيد: ما كور بوده و تو را نديديم آن طور كه آنها بينا بوده پيغمبر را مى‏ديدند و يا آنكه دلمان هشيار نبوده تا سخنان تو را بفهميم بطوريكه آنها دل داشته سخنان او را مى‏فهميدند) (7) و سوگند بخدا شما بعد از ايشان بچيزى بينا و دانا نشديد كه آنها ندانسته باشند و بچيزى برگزيده نگشتيد كه آنها از آن محروم و بى بهره مانده باشند (بلكه بآنان آموختند آنچه شما آموختيد و عطاء نمودند چيزى را كه بشما عطاء كردند، پس شما كه بر آنها امتيازى نداريد جهت اينكه از خدا و رسول و امام زمان پيروى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 224

نمى‏كنيد چيست؟) و (بر اثر اين پيروى نكردن) بليه‏اى (فتنه و فساد معاويه و بنى اميه) بشما وارد گشته كه (آن بليه مانند شتر سر كشى است كه) مهارش در جولان و تنگ آن سست است (و كسيكه بر چنين شترى سوار گردد بخطر نزديك است) پس آنچه (ثروت و بزرگى) كه گناهكاران در آن، روز كرده زندگى مى‏نمايند شما را نفريبد (كه تصور كنيد هميشه باقى است) زيرا آن مانند سايه‏اى است گسترده تا زمان معين (كه هميشه باقى نخواهد ماند و بزودى نابود ميشود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 225

(1090)

89 (1089)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در ذكر پاره از صفات حق تعالى و پند دادن بمردم براى بر داشتن توشه سفر آخرت):

(1) سپاس خداوندى را سزاست كه بدون ديده شدن بچشم (بوسيله عقول و آثار و صنائع) شناخته شده است (زيرا ممكن را بچشم مى‏توان ديد و واجب را كه محدود بحدى نيست نمى‏توان) و بدون فكر و انديشه ايجاد كننده (عوالم) است (زيرا فكر و انديشه در نا معلوم بكار آيد و جهل و نادانى بر ذات واجب محال است، پس چيزى بر او نا معلوم نيست كه براى دانستن آن انديشه بكار آرد) خداوندى كه باقى و برقرار است و هميشه بوده زمانيكه آسمان داراى برجها و منازل و حجابهاى داراى درهاى بزرگ (كرات معلقه در جو كه بوسيله قوه جاذبه و دافعه مجذوب يكديگر نمى‏شوند) نبوده و نه شب تاريك و نه درياى آرام و نه كوه داراى راههاى گشاده (دره‏هاى بزرگ واقع بين دو كوه) و نه راه فراخ داراى اعوجاج و كجى (كه بهر طرف راه دارد) و نه زمين گسترده شده و نه مخلوق داراى توانائى و توانگرى وجود داشته، (2)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 226

او است آفريننده و اختراع كننده خلائق بى سابقه و مانند (يا از عدم و نيستى بوجود و هستى آورنده) و (پس از فناء و نابودى آنها) وارث ايشان و باقى و برقرار، او است معبود خلائق و روزى دهنده آنها، خورشيد و ماه در طلب رضاى او (بر طبق اراده و حكمتش) سير ميكنند و هر تازه‏اى را كهنه و هر دورى را نزديك مى‏گردانند (با سير آنها مدت عمر هر چيز بسر آمده زائل و نابود گردد) (3) روزى خلائق را قسمت كرده و آثار و كردار و عدد نفسها و خيانت چشمها (از روى پنهانى يا برمز و اشاره نگاه كردن) و آنچه در سينه‏هاى آنان پنهان است (فكر و انديشه مى‏نمايند) و جاى استقرار و محل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدنيا آمدن) تا آخر كار ايشان را دانسته (بجزئى و كلى حالات آنها از ابتداء تا انتهاء دانا (4) او است خداوندى كه در عين وسعت و رحمت خود عذابش بر دشمنان سخت است و در عين سختى عذاب، رحمتش دوستداران را فرا گرفته (هيچ امرى او را از امر ديگرى باز نمى‏دارد) مسلط است بر هر كه بخواهد بر او غلبه جويد و هلاك ميكند كسى را كه با او مخالفت كند، و خوار ميكند كسى را كه از او دورى كند، و غالب است بر كسيكه با او دشمنى ورزد، (5) كفايت ميكند هر كه را كه بر او توكل نمايد (هر كه كار خود را باو واگذارد امر دنيا و آخرت او را انجام مى‏دهد) و بهر كه از او (چيزى) در خواست كند، عطاء مى‏فرمايد، و هر كه باو قرض دهد (از مال خود در راه او انفاق نمايد) قرض خويش را اداء خواهد فرمود (در دنيا و آخرت باو عوض مى‏دهد، و اينكه از انفاق در راه او بقرض تعبير شده براى آنست كه بدانيم انفاق در راه خدا عوض دارد، چنانكه قرض مستلزم اداء پرداخت است) و پاداش كسيكه او را شاكر و سپاسگزار باشد خواهد داد.

(6) بندگان خدا، خودتان را (در دنيا بميزان عدل) بسنجيد (در راه راست قدم نهاده از خدا و رسول پيروى كنيد) پيش از آنكه (در آخرت بميزان عمل) سنجيده شويد، و بحساب خويش رسيدگى كنيد (از كارهاى زشت پشيمان شده توبه نمائيد) پيش از آنكه حساب شما را وارسى نمايند (كه چاره نداشته باشيد) و نفس بكشيد (تا زنده هستيد فرصت را از دست ندهيد) پيش از تنگ شدن و گرفتن راه گلو (رسيدن مرگ) و فرمان ببريد پيش از آنكه شما را به خشونت و زور (به آخرت) ببرند، (7) و بدانيد كسيكه از خويشتن كمك و يارى نشود (خداوند او را مساعدت و همراهى ننمايد و قوه عاقله او را بر نفس اماره‏اش غلبه و توانائى ندهد) تا اينكه از جانب خود پند دهنده و جلو گيرنده (از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏1، ص: 227

معاصى) برايش باشد، منع كننده و پند دهنده‏اى از غير براى او نمى‏باشد (هر گاه خود شخص خويشتن را پند نداده براى هدايت و رستگارى آماده نباشد، گفتار ديگران در او سودى نخواهد بخشيد، و اين جمله اشاره بآن است كه استعانت و يارى خواستن از خداوند متعال در هر حال براى اصلاح نفس و دفع شيطان واجب و لازم است، نه آنكه كسى در طاعت و عصيان مجبور باشد تا سخن به مسئله جبر بكشد).

بيارى خداوند متعال تمام شد جزء اول از ترجمه و شرح كتاب) النهج البلاغه (در عصر سه شنبه بيست و ششم جمادى الاخرة سال هزار و سيصد و شصت و پنج هجرى) خداوند متعال را سپاسگزارم و از توجهات حضرت امير المؤمنين (عليه السلام) منت مى‏پذيرم كه توفيق نوشتن جزء اول ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه را ب باين بنده طاهر خوشنويس (تبريزى) ابن حاج عبد الرحمن (غفر الله له) عنايت فرموده و آرزو دارم كه به نوشتن پنج جزء ديگر آن موفق گردم، شايد صاحبدلى طلب رحمت كند و نتيجه اخروى عائدم گردد. اول شوال (عيد فطر ه) 1365.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 229

جزء دوم‏

[دنباله باب خطب‏]

[مقدمه فيض‏]

نهج البلاغة حاوى جميع حقائق دين مقدس اسلام و مذهب شريف جعفرى است، و افراد بشر را به سيادت و سعادت جاودانى سوق مى‏دهد، اين سخن به گزاف نيست و روى دو پايه برهان (عقل و علم) استوار است، و دانشمندان و منصفين با مطالعه و تأمل و انديشه در آن تصديق خواهند نمود.

اين كتاب شريف با ترجمه و شرحى كه همه فارسى زبانان را بهره‏مند نمايد تا كنون نوشته نشده و بهمين جهت چنانكه شايد مورد استفاده قرار نگرفته است، لذا اين بنده سالها است قدم در اين راه نهاده خواستم نسخه بسيار صحيح با اعراب درست از آنچه سيد شريف رضى (رضوان الله عليه) از سخنان مولانا امير المؤمنين (عليه السلام) تأليف و جمع آورى نموده و آماده ساخته با ترجمه و شرحى كه همه از آن سودمند گردند به هم دينان و هم ميهنان گرامى هديه نمايم، و اينك توفيق الهى شامل حالم شده (با مراجعه بكتب لغت و شرحها و نسخ خطى و چاپى و بحث با فضلا و دانشمندان) كتاب را بى‏غلط با اعراب صحيح كه هيچ گونه تصرفى در آن نشده (چون در برابر گفتار امام «عليه السلام» كسيرا حق تصرف و گفتگو نيست) تهيه نمودم، و براى آنكه فارسى زبانان از آن استفاده نمايند از روى مبانى علمى ترجمه و شرح روانى به طرز خاص كه تا بحال سابقه نداشت نوشته و در شش جزء مرتب ساختم و چون جزء اول آن در دسترس همگان قرار گرفت، اشتياق و درخواستشان بانتشار پنج جزء ديگر مرا وادار كرد كه از هر كارى دست كشيده و بترتيب و طبع جزء دوم شروع نمايم، و از خداوند عالم توفيق مى‏طلبم تا آنرا با آنچه رضاء و خوشنودى او در آنست با تمام رسانم،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 231

(1091)

90 (1090)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است معروف به خطبة الأشباح‏

(و وجه تسميه آن باين اسم آنست كه اشباح بمعنى اشخاص است، و در اين خطبه اصناف ملائكه و مخلوقات شگفت آور و چگونگى آفرينش آنها بيان ميشود) و آن از خطبه‏هاى جليل و بزرگ است (امام عليه السلام اين خطبه را براى آن بيان فرمود كه) شخصى از آن بزرگوار درخواست نمود كه خدا را به قسمى براى او وصف نمايد كه گويا او را آشكار مى‏بيند، پس حضرت از آن درخواست (و اعتقاد او بجائز دانستن وصف خداوند متعال بصفات اجسام) خشمناك گرديد.

مسعدة ابن صدقه از حضرت امام صادق جعفر ابن محمد عليهما السلام روايت كرده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 232

كه آن بزرگوار فرمود: امير المؤمنين عليه السلام در كوفه بالاى منبر اين خطبه را بيان نمود، براى آنكه مردى نزد آن حضرت آمد و عرض كرد: يا امير المؤمنين براى ما پروردگار ما را چنان وصف كن كه دوستى و معرفت ما در باره او زياد گردد، امام عليه السلام (از اين پرسش جاهلانه) بخشم آمد و فرياد كرد كه مردم همگى به نماز حاضر شوند، پس مردم اجتماع كردند بطوريكه مسجد پر از جمعيت شد، و حضرت بالاى منبر تشريف برد در حالت غضب كه رنگ مباركش تغيير يافته بود، و خداوند سبحان را حمد و سپاسگزارى نمود و درود بر پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرستاد، آنگاه فرمود:

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خدائى را سزا است كه منع عطاء و نبخشيدن، مال و مكنتش را نمى‏افزايد، وجود و بخشش، ثروت و دولتش را نمى‏كاهد، زيرا (آنچه عطاء فرمايد مى‏آفريند، نه مانند عطاء و بخشيدن بندگان از جمع آمده‏ها اخراج نمايد، لذا امام عليه السلام مى‏فرمايد:) مال هر عطاء كننده‏اى غير از خداى تعالى كم گرديده و هر منع كننده از عطايى سواى حق تعالى نكوهش شده است (زيرا منع از عطاء يا از خوف و ترس فقر و پريشانى است و يا از خست و پستى، ولى چون در خزائن خداوند متعال از عطاء كم و كاست راه نمى‏يابد تا از فقر خوف داشته باشد، و از بخل و خست و اين قبيل اوصاف رذيله منزه و مبرى است، عطاء نكردن او از روى حكمت و مصلحت است، پس اگر چيزى به بندگان عطاء فرمايد و يا منع نمايد در هر دو حال جواد است. مردى از حضرت على ابن موسى الرضا عليه السلام پرسيد معنى جواد چيست؟ آن بزرگوار فرمود: سخن تو دو وجه دارد، اگر از مخلوق مى‏پرسى جواد كسى است كه آنچه خداوند بر او واجب گردانيده اداء كند، و بخيل كسى است كه بآنچه خداوند بر او واجب نموده بخل ورزد، و اگر خالق را در نظر دارى، پس او جواد است چه عطاء فرمايد و چه منع نمايد، زيرا اگر به بنده‏اى عطاء فرمود چيزى داده است كه نداشته و مستحق آن بوده، و اگر منع كرد چيزى نداده كه استحقاق آنرا نداشته است) او است احسان كننده (بر بندگان خود) نعمتها و منفعتها و نصيب و بهره‏هاى بسيار را، (2) آفريده شدگان جيره خوار او، هستند كه ضامن و متكفل روزى آنان است و آنچه را كه مى‏خورند (و هستى ايشان بآن برقرار است) مقدر و تعيين فرموده، و براى كسانيكه مايلند باو راه يابند (هدايت شوند) و طالبند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 233

آنچه را كه نزد او است (بهشت و سعادت هميشگى كه بوسيله پيروى از گفتار و كردار انبياء و اوصياء بدست مى‏آيد) راه را واضح و آشكار نموده است، و عطاء و بخشش او در چيزيكه درخواست شود بيش از احسان او در چيزيكه درخواست نشده نيست (زيرا در واجب جود صفتى از صفات است مانند رحمت و قدرت كه هرگز بيش و كم نگردد و اگر چنين باشد مستلزم آنست كه به آن كه كمتر بخشيده بخيل باشد و او سبحانه از بخل منزه و مبرى است، پس اگر كسى لب بسته چيزى درخواست ننمايد هم از حاجت او غافل نيست، براى آنكه هر كس را باندازه استعداد و قابليت و استحقاق او مى‏بخشد، و اينكه دستور رسيده كه بنده دعاء كند و از خداوند بطلبد تا احسان و بخشش بيشترى باو برسد بجهت آنست كه دعاء و درخواست موجب آن مى‏گردد كه استعداد و قابليت بنده بيشتر شده لايق عطاء و بخشش زيادترى گردد) (3) او است اول (و مبدا هر چه بوجود آمده) پس براى او مبدئى نبوده تا پيش از او چيزى باشد، و او است آخر (و مرجع هر چه فانى گردد) پس براى او مرجعى نيست تا بعد از او چيزى باشد (نمى‏توان گفت كه اول است قبل از آخر و آخر است بعد از اول، زيرا براى او صفات زائده بر ذات نيست تا بعضى بر بعض ديگر تقدم و پيشى گيرد، چنانكه در شرح خطبه شصت و چهارم بيان شد) و او است مانع اينكه مردمكهاى چشمها (سياهى چشم كه بوسيله آن اشياء ديده ميشود) باو برسند (او را به ديده ظاهر ببينند) و يا درك كنند (زيرا مكان و جائى براى او متصور نيست تا ديده يا درك شود، بلكه چون قاهر و غالب بر همه چيز است مقهور و مغلوب احساس و ادراك نگردد، چنانكه در شرح خطبه چهل و نهم به اين معنى اشاره شد) براى او روزگار مختلف نشود (بر خلاف امرش رفتار ننمايد) تا تغيير حالى (از قبيل توانائى و ناتوانى و فقر و غناء و تندرستى و بيمارى و مانند آنها) در او پيدا گردد، و بجائى نمى‏باشد تا انتقال و حركت (از جائى بجائى) بر او روا باشد (زيرا چون او خالق روزگار و مكانها است، اختلاف احوال و مكان بر او محال و ممتنع است) (4) و اگر ببخشد آنچه را كه معدنهاى كوهها نفس زنان ظاهر مى‏سازند و آنچه را كه صدفهاى درياها خنده كنان آشكار مى‏نمايند (و مردم آنها را با رنج بسيار بدست مى‏آورند) از قبيل نقره خالص و طلاى ناب و در و مرواريد غلطان و خوشه مرجان (كه گياهى است دريايى، خلاصه اگر بكسى ببخشد جميع آنچه را كه در درون زمين است از قبيل گنجها و معدنهاى بر و بحر) تأثيرى در عطاء و بخشش او ندارد، و نعمت‏هايش را تمام نمى‏گرداند، (5) و نزد او است نعمتهاى بى پايان پنهان كه (بشر بآنها آگاهى ندارد و) در خواستهاى مردم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 234

آنها را تمام نمى‏نمايد بجهت اينكه اوست بخشاينده‏اى كه درخواست تقاضا كنندگان بخشش او را كم نگرداند و اصرار خواستاران او را بخيل نمى‏نمايد (زيرا بخل و نقصان از لوازم ممكن است، نه واجب).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 236

[قسمت دوم خطبه‏]

پس (از بيان حمد و ثناى الهى امام عليه السلام براى اينكه پرسنده را بر خطاء و اشتباهش آگاه سازد و چگونگى مدح و ثناى حق تعالى را بآنچه كه سزاى او است باو و بحاضرين و غائبين تعليم دهد و آنها را از تأمل و انديشه در ذات حق تعالى و صفاتش باز دارد مى‏فرمايد:) اى سؤال كننده (اگر خواستى خدا را وصف نمائى از روى انديشه) بنگر و هر صفتى از صفات او را كه قرآن بتو راهنمائى كرده (ياد داده) پيروى نما (حق تعالى را بهمان صفات وصف كن) و بنور هدايت قرآن روشنائى (سعادت و رستگارى) را بدست آور، و آن صفاتى را كه شيطان به آموختن آن تو را وا داشته و در كتاب (قرآن كريم) دانستن آن بر تو واجب نمى‏باشد و در طريقه پيغمبر اكرم و ائمه هدى اثرى از آن نيست (بيان نشده) علم و دانستن آنرا به خداوند سبحان واگزار (در پى ياد گرفتن و اعتقاد بآن نباش) زيرا منتهى حق خداى تعالى بر تو همين است (كه او را بخوانى و وصف كنى به نامها و اوصافى كه در قرآن كريم و اخبار و احاديث از پيغمبر اكرم و ائمه هدى بيان شده، مثلا چون در قرآن و اخبار وارد گشته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 237

كه خداى تعالى سميع و بصير و عليم و جواد است يعنى شنوا و بينا و دانا و بخشنده، دانستن و اعتقاد بآنها واجب است، و اما لامس، و ذائق يعنى لمس كننده و چشنده چون در قرآن و ادعيه و احاديث چنين الفاظى وارد نشده، گفتن آنها جائز نيست و اعتقاد بآنها حرام است، در قرآن كريم س 7 ى 180 مى‏فرمايد:

و لله الأسماء الحسنى فادعوه بها، و ذروا الذين يلحدون في أسمائه سيجزون ما كانوا يعملون‏ يعنى براى خدا نامهاى نيكوئى است پس او را بآن نامها بخوانيد، و پيروى نكنيد كسانى را كه در اسماء او عدول كرده منحرف ميشوند يعنى نام مى‏نهند او را و وصف ميكنند به نامها و اوصافى كه لايق و سزاوار نيست و گفتن و اعتقاد بآنها جائز نمى‏باشد، زود باشد كيفر آنچه را كه رفتار مى‏نمايند در يابند.

حضرت صادق عليه السلام مى‏فرمايد: «كسيكه از روى جهل و نادانى در اسماء خدا عدول كرده از پيش خود او را به نامهائى مى‏نامد مشرك ميشود و نمى‏داند و باو كافر مى‏گردد و گمان ميكند كار نيكوئى كرده» خلاصه مستفاد از قرآن و اخبار آنست كه اسماء الله تعالى توفيقى است يعنى هر اسمى كه در قرآن و احاديث و ادعيه وارد نشده، خدا را بآن اسم خواندن و وصف نمودن ممنوع و حرام است اگر چه عقلا صحيح و معنى درست باشد) (7) و بدان راسخين و استواران در علم و دانش (أئمه طاهرين عليهم السلام) كسانى هستند كه اقرار و اعتراف بآنچه كه پوشيده و در پرده است و تفسير آنرا نمى‏دانند، بى‏نيازشان كرده از داخل شدن به درهائى كه جلو پوشيدها نصب شده، پس خداوند تعالى اقرار و اعتراف ايشان را بعجز و ناتوانى از رسيدن بآنچه كه در علم و دانش آنها بآن احاطه ندارد، مدح كرده و انديشه نكردن آنان را در چيزيكه بحث و گفتگوى از كنه و حقيقت آنرا بايشان امر نكرده است رسوخ و استوارى ناميده (و آنها را راسخين و استواران در علم و دانش خطاب فرموده، زيرا از حد خود تجاوز نكرده و در آنچه كه مأمور نيستند كنه و حقيقت آنرا دريابند تعمق و انديشه نمى‏كنند، در قرآن كريم س 3 ى 7 مى‏فرمايد: هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب و أخر متشابهات، فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله، و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم، يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يذكر إلا أولوا الألباب‏ يعنى او است خداوندى كه قرآن را بر تو فرستاد كه بعضى از آن، آيات محكمات و نشانه‏هاى روشن يعنى آياتى است داراى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 238

معنى واضح و آشكار و ديگر آيات متشابهات است يعنى آياتى كه بحسب ظاهر دانسته نشده كه مراد و معنى آنها چيست، پس كسانيكه قلبا مايلند دست از حق بردارند از متشابهات آن پيروى مى‏كرده تا فتنه بر پا نموده در شك و ترديد افتاده تأويل و تفسير آنرا بر طبق مدعاى خود بنمايند، و تأويل و تفسير آن متشابهات را نمى‏داند مگر خدا و راسخين در علم در حالتى كه راسخين كه عالم بتأويل هستند مى‏گويند: بمحكم و متشابه كه از جانب پروردگار است ايمان آورديم و تناقض و مخالفتى در كلام او يافت نمى‏شود، و انديشه نمى‏كنند در آيات خدا مگر خردمندان) (8) پس تو نيز اكتفاء كن بآنچه قرآن كريم راهنمائيت ميكند (و بآنچه كه در خور فهمت نيست و مأمور به دانستن آن نيستى انديشه نكن) و عظمت و بزرگى خداوند سبحان را باندازه عقل خود نسنج كه هلاك و تباه خواهى شد (زيرا) (9) او است توانائى كه اگر همه وهمها متوجه شوند تا منتهاى قدرت و توانائيش را دريابند، و اگر فكر و انديشه‏اى كه آلوده به وسوسه‏هاى شيطانى نگشته بخواهد بزرگى پادشاهيش را در منتهى درجه عوالم غيب و ناديدنيها بدست آورد، و اگر دلها حيران و شيفته او شوند تا كيفيت و چگونگى صفاتش را بيابند، و اگر عقلها بسيار كنجكاوى كنند (خردمندان انديشه‏ها صرف نمايند) تا چون حقيقت صفاتش آشكار نيست بكنه ذاتش پى برند (قدرت و توانائى) خداوند متعال آن اوهام و عقول را باز مى‏گرداند در حالتى كه راههاى هلاكت و تاريكى‏هاى عوالم غيب را طى كرده و (از همه جا باز مانده) از روى اخلاص رو باو نهاده‏اند، (10) پس آن زمان كه (از طى اين راههاى خطرناك بجائى نرسيدند و از درك حقيقت ذات و صفات او) ممنوع گشته برگشتند اعتراف دارند باينكه سير در اين راه از روى خبط و اشتباه بوده و كنه معرفت او درك نمى‏شود و بدل صاحبان عقول و انديشه‏ها سنجش غلبه و بزرگى او خطور نمى‏كند (چه جاى آنكه او را دريابند، و) (11) او است خداوندى كه خلائق را بيافريد بى صورت و مثالى كه از آن اقتباس نموده و مانند آن آفريده باشد و بى سنجش و اندازه‏اى كه از خالق و معبودى پيش از خود پيروى كرده باشد (زيرا پيش از او خالقى نبوده كه صورتى آفريده و اندازه‏اى بدست داده باشد و او بر طبق آن صورت و اندازه خلقى بيافريند) (12) و از قدرت و توانائى پادشاهى خود و از عجائب آنچه را كه آثار و نشانه‏هاى حكمت او (به زبان حال) بآن گويا است و از احتياج و نيازمندى موجودات (بديگرى) و اعتراف ايشان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 239

باينكه او است كه به قدرت و توانائى خود آنها را بر سر پا نگاه‏داشته، بما نمود آنچه را كه برهان ضرورى و دليل قطعى است و ما را راهنمائى نمود بر معرفت و شناسايى او، (13) و آثار صنعت و نشانه‏هاى حكمت او در همه مصنوعات كه ايجاد كرده آشكار است، پس آنچه آفريده حجت و دليل بر حقيقت او است اگر چه (مانند جمادات و نباتات) بى‏زبان باشند (و در ظاهر چيزى نگويند) پس تدبير و نظم (اين موجودات) حجت و برهان گويايى است بر خلاقيت او، دليلى است استوار (روى پايه عقل) بر ايجاد كنندگى او، (14) و (اكنون كه ثابت شد او است خداوند يگانه و بى همتا و پروردگار جميع موجودات حاضرش دانسته و در مقام تنزيه و تقديسش مى‏فرمايد:) گواهى مى‏دهم باينكه هر كس تو را تشبيه كند به مخلوقى كه آفريده‏اى و داراى اعضاى گوناگون و مفصلهاى كوچك بهم پيوسته، هستند كه بتدبير و نظم حكمت تو (در زير پوست و گوشت) پنهان است در حقيقت و نفس الأمر تو را نشناخته و يقين ننموده كه مثل و مانندى براى تو نيست (بلكه تصور جسم نموده كه مقتضى آن حدوث و فناء و امكان است) و گويا نشنيده است بيزارى جستن بت پرستان را (در قيامت) از بتهائى كه مى‏پرستيدند آنگاه كه مى‏گويند (در قرآن س 26 ى 97): تالله إن كنا لفي ضلال مبين‏ (ى 98) إذ نسويكم برب العالمين‏ يعنى بخدا سوگند كه ما در ضلالت و گمراهى آشكار بوديم هنگاميكه شما را با پروردگار عالميان برابر مى‏نموديم، (15) دروغ گفتند آنانكه تو را (با مخلوقات) برابر نمودند، زمانيكه ترا با بتهايشان تشبيه كرده بسبب اوهام بيهوده خود حضرتت را مانند آفريده شدگان جلوه دادند و با انديشه‏هاى خويش ترا مانند اجسام داراى اجزاء، دانستند، و به رويه عقول ناقصه خود برايت مانند مخلوقات گوناگون مقدار و سنجش قائل شدند، (16) و گواهى مى‏دهم كسيكه تو را بچيزى كه آفريده‏اى مساوى دانست از تو برگشته و كسيكه از تو بر گشت كافر است (و باور ندارد كه تو خداوند بى همتائى) بدليل آيات محكمه واضح و هويدا كه از جانب تو (در قرآن كريم به پيغمبر اكرم) نازل شده (س 41 ى 9 مى‏فرمايد:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 240

قل أ إنكم لتكفرون بالذي خلق الأرض في يومين و تجعلون له أندادا، ذلك رب العالمين‏ يعنى بگو آيا شما كافر مى‏شويد به خدائى كه زمين را در مقدار دو روز آفريد و براى او مانندها قرار مى‏دهيد در صورتيكه او است پروردگار عالميان؟!) و بحكم حجت و دليلهاى آشكار تو (براهين عقليه) كه همه آنها (بكفر چنين كسى كه براى تو مثل و مانندى قرار مى‏دهد) گويا است، (17) و گواهى مى‏دهم تويى خداوندى كه نهايت و پايانى در عقلها براى تو نيست تا در منشأ انديشه‏ها داراى كيفيت و چگونگى باشى و نه در انديشه‏هاى عقول محدود بحدى و موصوف بتغيير از جائى بجائى هستى (زيرا محدوديت و تغيير از لوازم امكان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 241

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در بيان كيفيت و چگونگى خلقت اشياء و اينكه خداوند سبحان از صفات مخلوقات منزه و مبرى است):

(18) خداوند متعال بقاء و هستى آنچه آفريده تعيين نموده و آنرا محكم و استوار گردانيده (بطوريكه بيش و كم نخواهد شد) پس از روى لطف (حكمت و مصلحت) آنرا منظم ساخته، و هر يك را اختصاص داده بآنچه كه براى آن خلق شده (مانند خورشيد براى نور افشانى و ابر براى باريدن و زنبور براى عسل) پس (هيچيك از آفريده‏ها) از حدودى كه برايش تعيين گشته تجاوز نكرده و به رسيدن بمقصود كوتاهى ننموده (به وظيفه خود رفتار كرده) وقتى كه مأمور شده براى انجام اراده و خواست او مأموريت را دشوار نشمرده (سركشى نكرده) و چگونه تواند سركشى كند كه همه اشياء به مشيت و اراده او بوجود آمده (پس اوامر تكوينيه او را فرمان برده طوق خضوع و فروتنى را به گردن انداخته‏اند) (19) او است خداوند ايجاد كننده انواع مخلوقات بدون اينكه انديشه‏اى بكار اندازد، و بى آنكه قبلا تصور كرده بعد بيافريند، و بى تجربه و آزمايشى كه از پيش آمدهاى روزگار استفاده كند، و بى شريك و همتائى كه او را در آفريدن مخلوقات شگفت آور كمك و همراهى نمايد، (20) پس طبق فرمانش تمام گشت خلقت و آفرينش او (بسبب مشيت و اراده او مخلوقات بوجود آمدند) و طاعت او را قبول كرده دعوتش را پذيرفتند، آفريده‏اى نبوده كه در امرش درنگ و سستى نموده انجام فرمانش را بتأخير اندازد (چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 117 مى‏فرمايد: بديع السماوات‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 242

و الأرض و إذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون‏ يعنى او است پديد آورنده آسمانها و زمين كه هر گاه آفريدن چيزى را اراده كند و بفرمايد موجود شو، بى درنگ موجود مى‏گردد) (21) پس اعوجاج و كجى اشياء را راست گردانيد (آنها را از روى حكمت آفريد) و حدودشان را واضح و روشن قرار داد (آنچه كه سزاوارشان بود بآنها افاضه نمود) و به قدرت و توانائى ميان اضداد گوناگون آنها را (مانند عناصر چهار گانه: صفراء و بلغم و خون و سوداء در يك مزاج) التيام داده جمع گردانيد، و آنها را بهم پيوست كه از هم جدا نگردند، و در حدود و اندازه‏ها و خويها و صفات مختلفه (كه هر يك از ديگرى امتياز دارد) قرار داد (و آنچه آفريده) (22) مخلوقات شگفت آورى است كه خلقت آنها را محكم و استوار گردانيد و بر طبق اراده و خواست خود ايجاد و اختراع نمود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 243

و قسمتى [چهارم‏] از اين خطبه در بيان كيفيت و چگونگى آسمان است (در تعقيب وصف قدرت و توانائى خداوند متعال در باب آفريدن اشياء، چگونگى آفرينش آسمان را «كه از مخلوقات شگفت آور و دلالت بر عظمت قدرت او دارد» بيان مى‏فرمايد):

(23) و راههاى گشاده آسمان را بى آنكه (بچيزى) آويخته باشد منظم و برقرار نمود، شكافهاى وسيعش را بهم پيوست، و ميان آن و مانندهايش را بهم ربط داد (كرات معلقه در جو را بوسيله قوه جاذبه و دافعه‏اى كه در آنها ايجاد فرموده ملازم هم گردانيده) و براى فرود آيندگان به فرمان او (ملائكه‏اى كه حمله رحمت هستند) و بالا روندگانى (ملائكه‏اى) كه رفتار و كردار بندگان او را ضبط كرده (مى‏نويسند) دشوارى (راه آمد و رفتن) آنرا (براى آنها) سهل و آسان قرار داد، (24) و چون آسمان دود و بخار بود فرمان داد تا قطعات آن كه با هم فاصله بسيار داشتند بهم پيوسته و گرد آمدند (چنانكه در قرآن كريم س 41 ى 11 مى‏فرمايد: ثم استوى إلى السماء و هي دخان فقال لها و للأرض ائتيا طوعا أو كرها، قالتا أتينا طائعين‏ ى 12 فقضاهن سبع سماوات في يومين و أوحى في كل سماء أمرها، و زينا السماء الدنيا بمصابيح و حفظا، ذلك تقدير العزيز العليم‏ يعنى پس از آنكه كوههاى بزرگ را بروى زمين آفريد حكمت و مصلحتش بر آفريدن آسمان قرار گرفت در حالتى كه دود و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 244

بخار بود، پس به آسمان و زمين فرمود بياييد و آماده باشيد از روى ميل يا كراهت، آسمان و زمين گفتند آمديم اطاعت كننده و فرمانبردار، پس هفت آسمان را بمقدار دو روز بيافريد، و در هر آسمانى كار و حركات طبيعيه‏اش را وحى فرموده بر قرار ساخت و آسمان دنيا را به چراغها و ستارگان زينت و آرايش داديم و آنرا محفوظ نگاه داشتيم، و آن خواست خداى غالب و توانا است كه به حكمت و مصلحت هر چيز دانا است. در اينجا بايد دانست كه مراد از فرمان خداوند متعال به آسمان و زمين و جواب آنها و رضاء و كراهت داشتنشان، اظهار قدرت و توانائى او است باينكه در آفرينش و ايجاد اشياء براى او هيچ گونه مشقت و زحمتى نبوده، بلكه بمجرد اراده و خواستن او بوجود آمده، چنانكه در س 36 ى 82 مى‏فرمايد: إنما أمره إذا أراد شيئا أن يقول له كن فيكون‏ يعنى جز اين نيست امر و فرمان او كه هر گاه چيزى را اراده كند و بخواهد بگويد موجود باش، بى‏درنگ بوجود آيد) و درهاى بسته شده آنرا بعد از جمع شدن (براى نزول رحمت و باران) گشود (چنانكه در قرآن كريم س 21 ى 30 مى‏فرمايد: أ و لم ير الذين كفروا أن السماوات و الأرض كانتا رتقا ففتقناهما، و جعلنا من الماء كل شي‏ء حي أ فلا يؤمنون‏ يعنى كسانيكه كافر شده و بخدا و رسول نگرويدند، آيا نديده و ندانستند كه آسمانها و زمين براى آمدن باران و روييدن نباتات بسته بود پس آنها را گشوديم، و حيات و بقاء هر چيزى را از آب قرار داديم، آيا پس از ديدن اين آيات و نشانه‏هاى توحيد ايمان نمى‏آورند. در حديث است كه شخصى از حضرت امام محمد باقر عليه السلام تفسير اين آيه را پرسيد، آن حضرت فرمود: شايد تو گمان ميكنى كه آسمان و زمين بهم چسبيده بودند و از هم جدا شدند، گفت آرى، آن حضرت فرمود: بر اين عقيده نادرست استغفار كن و از پروردگار آمرزش بطلب، زيرا معنى اينكه حق تعالى مى‏فرمايد: آسمان و زمين بسته بود آنست كه آسمان نمى‏باريد و زمين نمى‏روئيد، پس چون خداوند خلق را آفريد و جان داران را در زمين منتشر نمود آسمان را براى باريدن و زمين را براى روييدن باز كرد، سائل گفت: گواهى مى‏دهم كه تو از جمله فرزندان پيغمبران هستى، و آنچه را كه آنها دانسته‏اند ميدانى) و از ستاره‏هاى درخشنده براى راههاى آن نگهبان برگماشت (تا از آمدن شياطين به آنجا جلوگيرى كنند كه سخنان فرشتگان را نشنوند، در جملات بعد امام عليه السلام اشاره مى‏فرمايد) و بقوت و توانائى خود آنرا در شكاف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 245

هواء (فضاى گشوده) از اضطراب و بهم خوردگى نگاه‏داشت (چنانكه در قرآن كريم س 22 ى 65 مى‏فرمايد: و يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه‏ يعنى آيا نديده و ندانسته‏اى كه خداوند متعال آسمان را از افتادن بر زمين نگاه مى‏دارد مگر باذن و فرمان او، يعنى اگر خواست و اراده فرمود مى‏افتد) و فرمان داد اينكه در جاى خود توقف نموده تسليم امر و اراده او باشد (چنانكه در قرآن كريم س 30 ى 25 مى‏فرمايد: و من آياته أن تقوم السماء و الأرض بأمره‏ يعنى از جمله آيات و نشانه‏هاى قدرت و توانائى او آنست كه بامر و اراده او آسمان بدون ستون و زمين بروى آب ثابت و بر قرار است) (25) و خورشيد آنرا كه بينا كننده (روشنى دهنده) است علامت روز قرار داده، و ماه را كه نورش محو شده نشانه شب (محو ماه اشاره است باينكه نورش در پاره‏اى از شبها قسمتى از آن و در بعضى شبها تمامش پنهان مى‏گردد) پس آنها را در راههايى كه مسيرشان است روانه ساخت و حركتشان را در منازل و راههايى كه بايستى سير كنند تعيين نمود (چنانكه در قرآن كريم س 36 ى 38 مى‏فرمايد: و الشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم‏ ى 39 و القمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم‏ يعنى خورشيد بجائى كه برايش مقرر گشته حركت ميكند و رفتن آنرا خدائى كه بهر چيز غالب و دانا است تعيين فرموده، و سير ماه را در منزلهايى مقرر نموديم تا آنگاه كه چون بآخر منزلش رسيده بر گردد مانند چوب كهنه و خشك شده خرما كه باريك و زرد و كج شده بشكل هلال در آيد. خورشيد و ماه را علامت و نشانه روز و شب قرار داد) تا بسبب سيرشان شب از روز امتياز داشته عدد و شماره سالها و حساب كارها از روى حركت آنها دانسته شود (چنانكه در قرآن كريم س 17 ى 12 مى‏فرمايد: و جعلنا الليل و النهار آيتين فمحونا آية الليل و جعلنا آية النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من ربكم و لتعلموا عدد السنين و الحساب، و كل شي‏ء فصلناه تفصيلا يعنى شب و روز را دو علامت و نشانه بر قدرت و توانائى خود قرار داديم پس نشانه شب و نور آنرا محو نموده و نشانه روز را روشن قرار داديم براى اينكه افزونى در معيشت را از پروردگار خودتان در خواست نمائيد و شماره سالها و حساب در كارها را بدانيد، و ما هر چيزى را از امر دين و دنيا كه بآن نيازمند هستيد بطورى كه اشتباهى در آن رخ ندهد بيان كرديم) (26) پس در فضاى آسمان فلك را (كره و جسم مستدير كه مدار نجوم به آنست) معلق نگاه‏داشت،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 246

و ستاره‏هايى را كه مانند در سفيد و (بسبب بعد و دورى آنها نسبت بما) پنهان است، و ستاره‏هايى را كه (بسبب قرب و نزديكى آنها بما) مانند چراغها روشن است زينت و آرايش آن قرار داد، و ستاره‏هاى درخشنده آنرا كه (مانند تير) سوراخ ميكند بطرف شياطينى كه از راه دزدى گوش مى‏دهند انداخت (شياطين بالا مى‏رفتند تا بر اوضاع آسمان و احوال فرشتگان آگاه شده اسرار آنها را بدست آورند، و اين جمله توضيح آنست كه پيش فرمود كه خداوند از ستاره‏هاى درخشنده براى آسمان نگهبان بر گماشت، نه آنكه همان جمله را تكرار فرموده باشد، و اشاره است بآنچه كه در قرآن كريم س 15 ى 16 مى‏فرمايد: و لقد جعلنا في السماء بروجا و زيناها للناظرين (17) و حفظناها من كل شيطان رجيم (18) إلا من استرق السمع فأتبعه شهاب مبين‏ يعنى در آسمان برجها و منزلهايى براى سير كواكب قرار داده و آنرا بنور و روشنى خورشيد و ماه و ستارگان زينت داديم تا بينايان از روى عبرت به آثار قدرت و توانائى خالق نگريسته و بيگانگى و بى همتائى او پى برند، و آنرا از بالا رفتن همه شياطين كه از رحمت حق رانده شده‏اند حفظ نموديم و هر شيطان و ديوى كه از راه دزدى بالا رفته گوش فرا دهد كه از اخبار علويه آگاه گردد ستاره درخشان او را پى كرده بسوزاند) و ستارگانى را كه ثابت بوده و آنهائى كه همواره در حركت هستند و هبوط و صعود (طلوع و غروب) و نحوس و سعود (ناموافق و مساعد) آنها را (بامر و اراده خود) مسخر و برقرار فرمود (اين جمله اشاره است بآنچه كه در قرآن كريم س 7 ى 54 مى‏فرمايد: إن ربكم الله الذي خلق السماوات و الأرض في ستة أيام ثم استوى على العرش يغشي الليل النهار يطلبه حثيثا، و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمره، ألا له الخلق و الأمر تبارك الله رب العالمين‏ يعنى پروردگار شما خداوندى است كه آسمانها و زمين را در مقدار شش روز آفريد، پس از آن آفريدن عرش را اراده فرمود «و از آثار قدرت و توانائى او آنست كه» شب روشنائى روز را به تاريكى خود مى‏پوشاند و بسرعت و كوشش در پى آن بوده آنرا طلب ميكند، و خورشيد و ماه و ستارگان فرمانبردار امر و اراده او مى‏باشند، آگاه باشيد كه آفريدن مخلوقات و امر و اراده ايجاد اشياء «بدون ماده و مدت» از او است، بلند مرتبه و بزرگ است خداوند كه پروردگار جهانيان است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 247

و مراد از نحس و سعد كواكب يعنى ظهور و پيدايش بدى و خوشى در احوال عالم همانا اتصال آنها است بيكديگر كه بسا موجب اصلاح گردد مانند باريدن باران در وقت مقتضى كه باعث فراوانى ارزاق شود و گاهى سبب افساد باشد مانند نباريدن باران كه بر اثر آن قحطى پيش آيد، و ليكن بايد دانست كه نحوس و سعود آنها مؤثر در امرى نيست، چه بسا هنگام خشكسالى ارزاق فراوان باشد و بر عكس در سالى كه باران در وقت مقتضى باريده تنگى در معيشت روى دهد، پس بايد اعتقاد داشت باينكه مؤثر در امور اراده و خواست حق تعالى است و بس، چنانكه امام عليه السلام وقتى عازم رفتن بجنگ با خوارج بود اين موضوع را به عفيف برادر اشعث ابن قيس فرمود، كه در شرح خطبه هفتاد و هشتم گذشت. و اما نكته‏اى كه ياد آورى آن لازم است و پس از تحقيق در آيات و اخبار و علوم امروزى و بحث با اساتيد و بزرگان اهل فضل و دانش مى‏گويم، آنست كه براى دانستن حقيقت سموات هفتگانه و كرات معلقه در جو و شهب ثواقب و استراق سمع شياطين و هبوط و صعود كواكب و مانند اين مسائل بايستى به صحت و راستى آنچه كه انبياء و اوصياء ايشان عليهم السلام كه علم بهر چيز را از حق تعالى فرا گرفته فرموده‏اند تصديق و اعتراف نمود، و بظواهر گفتارشان ايمان آورد، زيرا اگر بخواهيم بوسيله عقول ناقصه حقيقت اشياء را درك كرده يا بآراء مختلفه و گفتارهاى گوناگون تطبيق نماييم توانائى نداشته بجائى نمى‏رسيم، بلكه در وادى ضلالت و گمراهى حيران و سرگردان مانده نتيجه‏اى بدست نمى‏آوريم، و العالم بحقائق ملكه و ملكوته).[[2]](#footnote-2)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏2 ؛ ص251**

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 251

و قسمتى [پنجم‏] از اين خطبه در وصف ملائكه است‏

(ابن ابى الحديد در شرح كتاب نهج البلاغه در اينجا بر طبق حق و حقيقت چنين مى‏گويد: اينجا مثل ذكر مى‏كنيم: إذا جاء نهر الله بطل نهر معقل يعنى هر گاه نهر خدا جارى گردد، نهر معقل كه جوئى است در بصره باطل گشته اهميت خود را از دست مى‏دهد. چون اين كلام ربانى و لفظ قدسى يعنى سخنان امام عليه السلام كه خدا پسند و از هر عيبى مبرى و منزه است در ميان آمد فصاحت عرب باطل گشت يعنى پس از تأمل و انديشه در فرمايشهاى آن حضرت نمى‏توان گفت: عرب داراى فصاحت و بلاغت است و فرق ميان كلام فصحاى عرب با سخن آن بزرگوار مانند فرق خاك است با طلاى ناب، و اگر خيال كنيم كه عرب هم الفاظ فصيحه‏اى مناسب و قريب بهمين الفاظ مى‏تواند بيان كند، از كجا پى به چنين معانى مى‏برد تا آن معانى باين الفاظ تعبير و گفته شود، و از كجا عربهاى زمان جاهليت بلكه اصحاب و معاصرين رسول خدا صلى الله عليه و آله اين معانى مشكله كه مربوط به آسمانها است مى‏شناختند تا چنين الفاظى را براى آن معانى آماده نمايند، زيرا فصاحت عربهاى زمان جاهليت فقط در چگونگى شتر يا اسب يا خر كوهى يا گاو صحرايى يا كوهها يا بيابانهاى بى سر و ته مانند آنها بوده، يعنى آنان باين معانى مشكله پى نبرده بودند تا بوسيله الفاظ فصيحه از آنها تعبير نمايند، و اما عربهايى كه اصحاب و معاصر رسول خدا صلى الله عليه و آله بودند و به فصاحت نامبردار شده‏اند، منتهى درجه فصاحت يكى از آنان در دو سطر يا سه سطر بيشتر نمى‏باشد آنهم يا در باب موعظه و پند است كه متضمن ياد از مرگ و مذمت از دنيا باشد، و يا در باب جنگ و ترغيب براى زد و خورد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 252

و ترساندن از دشمن و نرفتن بجهاد است، و اما سخن در موضوع ملائكه و صفات و اقسام و عبادات و تسبيح آنان و معرفت و دوستى و شوق ايشان بخالق و مانند آنها را كه در اين فصل مشروحا بيان شده نمى‏دانستند، بله بسا جمله‏اى را كه در قرآن عظيم در باب سخن از ملائكه ذكر شده شنيده و آشنا بودند، و ليكن باين تفصيل كه امام عليه السلام فرموده نبوده است، و اما كسانيكه باين معانى آشنا بودند مانند عبد الله ابن سلام و امية ابن ابى الصلت و غير ايشان توانائى ذكر اين الفاظ فصيحه را نداشتند، پس ثابت شد كه چنين معانى دقيقه را در اين عبارات فصيحه هيچكس نگفته و توانائى بر آن نداشته مگر على عليه السلام، و سوگند ياد ميكنم باينكه هر گاه خردمندى در اين كلام امام عليه السلام تأمل و انديشه كند پوست بدنش لرزيده قلبش مضطرب و نگران گردد، و عظمت و بزرگى خداوند عظيم را در قلب و اعضاء بدنش جاى داده باو توجه كند و چنان شادى باو دست دهد كه از بسيارى شوق نزديك شود كه جان از تنش مفارقت نمايد. خلاصه چون مقصود از بيان اين خطبه ياد آورى عظمت و بزرگى و قدرت و توانائى خداوند است و ملائكه از عجائب مخلوقات و دليل بر قدرت كامله او مى‏باشند، لذا امام عليه السلام در فرمايشهاى خود احوال و اوصاف آنان را چنين بيان مى‏فرمايد):

(27) خداوند سبحان پس از ايجاد آسمانها كه از جمله ملكوت او هستند براى ساكن كردن در آنها و معمور ساختن قسمت اعلاى آن جمعى از ملائكه را كه مخلوق بديع و شگفت مى‏باشند آفريد، و آنان را در راههاى وسيع ميانه آسمانها و گشادگيهاى فضاى آنها جاى داد، و بين آن راههاى گشاده آواز تسبيح كنندگان ايشان در مكانهاى پاك و پاكيزه و در پشت پرده‏هاى عظمت و بلند قدرى (جاهاى آماده براى عبادت و بندگى ايشان) بلند است، و پشت آن آواز مضطرب و نگران كننده كه گوشها از آن كر مى‏گردد درخشندگيهاى نور و روشنائى است كه ديده‏هاى آنها طاقت ديدار آنرا ندارند، پس در جاهاى خود حيران و سرگردان مى‏ايستند (ملائكه‏اى كه با تسبيح و تحميد خود در آسمانها غوغا نموده اضطراب و نگرانى بر پا كرده‏اند طاقت مشاهده درخشندگيهاى نور عظمت و بزرگوارى حق تعالى را ندارند زيرا او منزه است از اينكه ديده‏اى او را ديده و يا حقيقتش را درك كند) (28) خداى تعالى آنان را بصورتها و شكلهاى گوناگون داراى بالها آفريد كه تسبيح كنان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 253

بزرگى و ارجمندى او را مى‏ستايند (چنانكه در قرآن كريم س 35 ى 1 مى‏فرمايد: الحمد لله فاطر السماوات و الأرض جاعل الملائكة رسلا، أولي أجنحة مثنى و ثلاث و رباع، يزيد في الخلق ما يشاء، إن الله على كل شي‏ء قدير يعنى سپاس خدائى را سزا است كه پديده آورنده آسمانها و زمين است فرشتگان را رسولان و پيغام آورندگان بسوى انبياء قرار داد، و آنها داراى بالهاى متعدده‏اى هستند دو، دو، و سه، سه، و چهار، چهار «مراد خصوصيت اعداد نيست، چنانكه مى‏فرمايد:» در آفرينش خود زياد ميكند آنچه كه بخواهد، زيرا خداوند بر همه چيز قادر و توانا است) آنچه كه در آفريده‏ها آشكار و نمايان از صنع پروردگار است بخود نمى‏بندند (مانند بشر ادعاى ربوبيت و پروردگارى نمى‏كنند) و ادعا نمى‏نمايند خلق كردن چيزى را كه خالق و ايجاد كننده او تنها خدا است (خود را شريك خدا نمى‏دانند بر خلاف قول بت پرستان كه آنان را شريك خدا مى‏دانستند) بلكه آنان بندگانى گرامى شده، هستند كه در گفتار بر خداوند پيشى نگرفته طبق امر و فرمان او رفتار مى‏نمايند (بى اجازه حق تعالى سخنى نگفته بر خلاف امرش كارى انجام نمى‏دهند، چنانكه در قرآن كريم س 21 ى 26 مى‏فرمايد: و قالوا اتخذ الرحمن ولدا، سبحانه بل عباد مكرمون‏ ى 27 لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون‏ يعنى كفار از روى جهل و نادانى گفتند: خداى بخشنده گرفت از فرشتگان فرزند، حق تعالى از اينگونه گفتار منزه و پاك است، بلكه فرشتگان بندگانى هستند گرامى شده كه در گفتار از او پيشى نگرفته به دستورش رفتار ميكنند) (29) و آنان را (بعضى را) در جاى خود امين بر وحى خويش گردانيده وادارشان كرد تا امانتهاى امر و نهى او را به پيغمبران برسانند (چنانكه در قرآن كريم س 22 ى 25 مى‏فرمايد: الله يصطفي من الملائكة رسلا و من الناس، إن الله سميع بصير يعنى خداوند وحى را بوسيله رسولان و فرستادگانى كه از ملائكه اختيار ميكند به پيغمبرانى كه از ميان مردم بر مى‏گزيند مى‏فرستد، و بتحقيق خداوند گفتار پيغمبران را هنگام تبليغ شنوا است و به احوال امتهاى آنان بينا. و چنانكه امام عليه السلام در خطبه يكم فرمود: و منهم أمنآء على وحيه، و ألسنة إلى رسله، و مختلفون بقضائه و أمره يعنى دسته‏اى از فرشتگان امين بر وحى خداوند متعال‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 254

هستند و براى پيغمبران او زبانها و ترجمانانند و براى رساندن حكم و فرمانش آمد و رفت كنندگان) و همه فرشتگان را از شك و شبهه‏ها (وسوسه‏هاى شيطان) معصوم نگاه‏داشت، پس نيست از ايشان كه از راه رضاء و خوشنودى خداوند منحرف گردد، و آنان را كمك و يارى كرده اسباب طاعات را بر ايشان فراهم نمود، و تواضع را كه مستلزم فروتنى و وقار و آرامى است شعار دلهاشان قرار داد، و ابواب سپاسگزارى و بزرگوارى خود را كه سهل و آسان است (شيطان و نفس اماره جلوگير از آنها نيست) براى آنان گشود، و علامتهاى آشكار (ادله قطعيه) بر نشانه‏هاى توحيد و يگانگى خود را براى آنها برپا نمود، (30) بار گناهان بر دوش آنان سنگينى فرود نياورده (مرتكب گناهى نمى‏شوند، زيرا داراى شهوات و نفس اماره نيستند) و پى در پى آمدن شبها و روزها در ايشان تغييرى نداده (تا بسبب آن مانند بشر ضعف قوا و پيرى و شكستگى بآنها روى دهد) و ايمانشان را هيچ گونه شك و ريبى متزلزل نساخته و هيچ نوع ظن و گمانى بر يقين و باور محكم و استوارشان (بتوحيد و يگانگى خداوند) وارد نگشته (تا ظن و يقين با هم زد و خورد كرده سستى در ايمانشان هويدا گردد) و آتش كينه و دشمنى ميان ايشان (براى امتياز مراتب با يكديگر) افروخته نشده است (زيرا هيچيك از آنها بديگرى حسد نبرد تا سبب فتنه و فساد و دشمنى گردد) و حيرت و سرگردانى براى ايشان نيست تا معرفت و شناسايى حق را كه در دلهاشان جاى داده‏اند از آنها بربايد (زيرا منشأ حيرت و سرگردانى معارضه و هم با عقل است و وهم در آنان راه ندارد) و عظمت و بزرگوارى حق تعالى در وسط سينه‏هايشان جاى گرفته (كه بغير از خدا كسى در دل آنها راه نيافته) و وسوسه‏ها (ى شيطان) در ايشان طمع نكرده تا بر فكر و انديشه‏هايشان مسلط شود (و دلشان را چركين كرده آنها را از ياد خدا باز دارد)، (31) از فرشتگان دسته‏اى هستند كه در ميان ابرهاى پر باران و در كوههاى بزرگ و بلند و در تيرگى تاريكى كه راه در آن گم گردد قرار گرفته اند (جمعى در ميان ابرها جاى گرفته موكلند براى باريدن برف و باران و برخى در ميان كوهها براى حفظ و نگهبانى آنها و گروهى در تاريكى‏ها براى راهنمائى مردمى كه راه را گم كرده و سرگردانند، و يا مقصود از اين جمله تشبيه آنان است در لطافت جسم به ابرها و در عظمت و بزرگى خلقت و آفرينش به كوهها و در سياهى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 255

به تاريكيها) و بعضى از آنان فرشتگانى هستند كه قدمهايشان زمين را سوراخ كرده به پائين ترين نقطه آخر زمين رسيده و قدمهاشان به بيرقهاى سفيدى ماند كه در ميان هواء و جاى خالى فرو رفته و در زير قدمهاشان بادى است خوشبو كه آنها را در جائيكه رسيده و قرار گرفته اند نگاه‏داشته است، (32) عبادت و بندگى خداوند ايشان را از هر كار باز داشته و حقائق ايمان بين ايشان و معرفت و شناسايى پروردگار وسيله گرديده است (نيكوئى عقائد سبب شده كه حقتعالى را شناخته پرستش مى‏نمايند) و يقين و باورشان باو آنها را از توجه بديگرى منصرف ساخته و از شدت شوق و دوستى او تمام توجه ايشان بجانب او است، و آنچه بخواهند از او مى‏طلبند و از ديگرى توقعى ننموده اند، حلاوت و شيرينى معرفت و شناسايى او را چشيده از جام سيراب كننده‏اى كه مملو از محبت و دوستى او است آشاميده اند، و (بجهت معرفت به عظمت و قدرت خداوند سبحان) خوف و ترس (از عذاب) او در سويداى دلهاشان ريشه دوانده و جايگير شده است، (33) و از بسيارى طاعت و بندگى كمرهاشان خم گرديده، و بسيارى رغبت و ميل ايشان بسوى او تضرع و زارى آنها را تمام نكرده (همواره بپرستش او مشغولند) و بلندى مرتبت و منزلت ريسمان خاكسارى را از گردنشان باز نكرده (با مقام ارجمند، بسيار متواضعند) و عجب و خودپسندى بر آنها راه نيافته تا عبادات خود را بسيار شمارند، و خضوع و زارى آنان در برابر جلالت و بزرگى حق باعث نگشته كه اعمال حسنه خود را بزرگ دانسته (اهميتى بآن دهند) و از بسيارى كوشش ايشان در كار (عبادت و بندگى) سستى بر آنها مستولى نشده (چنانكه در قرآن كريم س 21 ى 20 ميفرمايد: يسبحون الليل و النهار لا يفترون‏ يعنى فرشتگان شب و روز پيوسته خداوند را تسبيح كرده هيچ گاه خسته نمى‏شوند) (34) و رغبتهاى ايشان به پروردگارشان كم نگشته تا از اميدوارى باو چشم بپوشند (و بديگرى دل بندند) و طول مناجات و راز و نياز (با خداى تعالى) اطراف زبانشان را خشك نكرده، و كارهايى آنان را مشغول ننموده تا آوازهاى پنهانى و راز و نيازى كه با حق دارند منقطع شود، و در جاهايى كه براى طاعت و بندگى ايستاده اند دوشهايشان از يكديگر سوا نمى‏شود

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 256

(همه با هم دوش به دوش در صفهاى عبادت بپرستش خداوند مشغول و از جاى خويش منحرف نشوند) و (از رنج در عبادات و بسيارى بندگى) راحتى و آسايش نطلبيده اند تا گردن از زير بار امر و فرمان حق تعالى تهى كرده تقصير نمايند (زيرا رنج و راحتى از لوازم مزاج حيوانى است و فرشتگان از اين اوصاف منزه هستند) و بر تصميم و كوشش ايشان (در عبادات) نفهمى و فراموشى غلبه پيدا نمى‏كند، و شهوتها و خواهشها به تيرهاى خدعه و فريب همت و كوشش آنان را (در طاعات) از بين نمى‏برد (زيرا فرشتگان داراى قوه شهويه نيستند تا فريب خورده از عبادت دست بردارند) (35) داراى عرش (خداوند سبحان) را براى روز حاجت و نيازمندى ذخيره قرار داده‏اند، و رغبت و ميل ايشان بسوى او است حتى زمانيكه خلايق از او دست برداشته به مخلوقات متوجه گردند، بپايان منتهى درجه عبادت و بندگى او نمى‏رسند (زيرا مراتب و درجات معرفت و شناسايى خداوند متعال غير متناهى است، پس هر مرتبه‏اى تحصيل نموده بر طبق آن او را عبادت نمايند مرتبه بالاترى دارد، و وصول بمنتهى درجه عبادت او براى هيچكس ممكن نيست) و شوق و دوست داشتن اشتغال ايشان بطاعت و بندگى او بر اثر علاقه‏اى است كه در دلهاى آنان است و مواد آن عبارت است از اميدوارى به رحمت و ترس از عذاب او كه هيچ گاه از آنها جدا نمى‏شود (هميشه داراى خوف و رجاء بوده از عبادت آنى منفك و جدا نمى‏گردند) و آنچه سبب خوف و ترس از عذاب است از نظر ايشان محو نگشته تا از خدمت و كوشش خود دست برداشته سستى و تنبلى نشان دهند، (36) و طمعها (ى دنيوى) آنان را اسير و گرفتار نكرده تا بسيارى سعى و كوشش (دنيا) را بر جد و جهد (براى تحصيل سعادت هميشگى آخرت) اختيار نمايند، و اعمال و طاعاتى كه بجا آورده‏اند بزرگ ندانسته اند (تا بسبب آن مغرور گشته به پاداش كردار خود اميدوار باشند) و اگر بزرگ دانسته بودند اميدوارى آنها (به پاداش عبادت) انواع خوف و ترس را از ايشان زائل مى‏ساخت (در صورتيكه آنان هميشه خائف و ترسناك هستند) و بجهت استيلاى شيطان بر ايشان در باره پروردگارشان اختلافى نداشته اند (شيطان بر آنان دست نيافته تا در باب حق تعالى بر خلاف يكديگر سخن گويند) و جدائى از هم و بدى دشمنى با يكديگر آنها را متفرق نساخته است، و كينه حسد بر يكديگر بآنان راه نيافته،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 257

و انواع شك و ريب آنها را دسته دسته نگردانيده، و همتها و تصميمها ايشان را چند قسم ننموده (همت بلندشان صرف طاعت و بندگى خداوند متعال ميشود) (37) پس فرشتگان اسير و گرفتار ايمان هستند (بطوريكه ممكن نيست دست از آن كشيده بر خلاف امر و فرمان الهى رفتار كنند) ميل و عدول (از حق) و سستى و كاهلى (در عبادت) آنها را از ايمان جدا ننموده است، و نيست در طبقات آسمانها جاى پوستى مگر آنكه بر آن فرشته اى است در حالت سجده و يا فرشته‏اى است كه شتابان (بانجام امر حق تعالى) سعى و كوشش دارد، بر اثر بسيارى طاعت و بندگى پروردگارشان علم و يقين خود را زياد ميكنند، و عزت و سلطنت پروردگارشان عظمت و بزرگى را در دلهاشان مى‏افزايد (خلاصه غرض آن حضرت از بيان اوصاف مختلفه فرشتگان آنست كه مردم رفتار آنان را سر مشق قرار داده در باب خدا پرستى از آنها پيروى كرده و از وسوسه‏هاى شياطين دورى نمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 259

و قسمتى [ششم‏] از اين خطبه در بيان چگونگى آفرينش زمين و گسترانيده شدن بر روى آب است‏

(در اين فصل تدبير و حكمت خداوند سبحان را «در كيفيت ايجاد زمين و خلقت ابر و باران و برق و نباتات و جمادات و انهار كه براى بشر سود بيشمار دارد» در ضمن اشاره به قدرت و توانائى او بيان فرموده):

(38) خداوند متعال (بيشتر) زمين را فرو برد در جنبش موجها (ى آب) كه مانند حيوان نر بر ماده خود هنگام صولت و هيجان مى‏باشد، و در درياهايى كه مملوء و پر از آب است در حالتى كه موجهاى با عظمت آن درياها متلاطم بوده ديگرى را از خود دفع مى‏نمايد، و مانند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 260

حيوانهاى نر كه هنگام هيجان شهوت و مستى كف بر لب مى‏آورند، پس آب متلاطم بجهت سنگينى زمين كه در بر گرفت از هيجان و سركشى خود دست برداشته خضوع و فروتنى پيشه گرفت، (39) و چون زمين در آن فرو رفته گسترده شد هيجان موج و زير و رو شدنش آرامش يافت، و هنگاميكه به دوشهاى خود (جوانبش) بر روى آب غلطيد (قرار گرفت، امواج) آب ذليل و شكسته (ساكن) گشت، و بعد از هياهو و غوغا امواجش آرميده مغلوب و در حلقه آهنين لجام گردن نهاده فرمانبردار و اسير و گرفتار شد (خلاصه پس از قرار گرفتن زمين بر آب و امواج آن ساكن گرديد) و زمين در ميان آن آب پر موج قرار گرفته آنرا از تكبر و نخوت و سركشى و بلند پروازى و بزرگى (كه بر اثر جوش و خروش امواج خود غوغايى بر پا كرده بود) باز داشت، و از شدت جريانش (زير و رو شدن) مانع شد، پس آب بعد از خفت و پستى‏ها فرو نشست، و بعد از سركشى و بر جستن (روى هم غلطيدن) دور زمين را گرفت، (40) پس چون هيجان آن در زير نواحى زمين آرام گرفت و خداوند سبحان كوههاى بلند و بزرگ را بر دوشها (گوشه‏ها) ى آن نصب كرد، راه چشمه هاى آب را از بالاى زمين باز نمود و در بيابانهاى گشاده و اطراف و جوانب آن پراكنده ساخت، و حركات زمين را بسبب كوههاى ثابت و برقرار كه از قطعه سنگ سخت و عظيم و بلند فراهم آمد، ساكن نمود، پس زمين هم بجهت فرو رفتن كوهها در گوشه‏هاى سطح آن و نصب شدن در اعماقش و قرار گرفتن پست و بلنديهاى آن از حركت و جنبش آرام گرفت، (41) و حق تعالى ميان فضاء و زمين را فراخ نموده هواء را براى نفس كشيدن ساكنين آن مهيا فرمود، و اهل زمين را با جميع آنچه بآن نيازمندند (براى زندگى كردن بر روى آن) بيافريد، پس از آن زمين بى گياه را كه آب چشمه‏ها بجهت بلندى بآن نمى‏رسد و نهرهاى كوچك و رودخانه‏ها بر فراز آن راه نيابد بحال خود نگذاشت تا ابر را كه در هوا پديد آمده خلق فرمود كه مرده آنرا زنده كند (زمين را آب داده) و گياه آنرا بروياند (چنانكه در قرآن كريم س 32 ى 27 مى‏فرمايد: أ و لم يروا أنا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 261

نسوق الماء إلى الأرض الجرز فنخرج به زرعا تأكل منه أنعامهم و أنفسهم أ فلا يبصرون‏ يعنى آيا نديدند كه ما بزمين بى گياه باران مى‏فرستيم پس گياه آنرا كه چهار پايان ايشان و خودشان مى‏خورند بيرون مى‏آوريم، آيا نمى‏بينند اين همه آثار و نشانه‏هاى قدرت و توانائى پروردگار را) (42) پاره‏هاى ابر درخشنده را كه براى باريدن بر زمين آماده و از يكديگر جدا و پراكنده بود بهم پيوست تا اينكه ابرهاى سفيد كه پر آب بود به جنبش در آمده مهياى باريدن گرديد و در اطراف ابرهاى كشيده و دائره مانند، برق آن درخشيد و روشنيش در ميان قطعه‏هاى بزرگ ابرهاى سفيد روى هم قرار گرفته تمام نشده پى در پى ابر بارنده فرستاد، پس باران آن كه بسبب ثقل و سنگينى مائل به پائين آمدن بود بزمين نزديك شد و پياپى باد جنوب آنرا حركت داده بارانهايش را بيرون مى‏آورد (و مانند دوشيدن شيراز پستان حيوانات آنرا مى‏دوشيد) پس چون ابر (مانند شتر سنگين بار كه سينه بر زمين مى‏نهد) سينه خود و اطراف آنرا بر زمين افكند (باران باريد) و آب فراوانى را كه در برداشت فرو ريخت، خداوند متعال از زمينهاى خشك گياه‏ها را و از كوههاى خالى علفهاى تازه و تر رويانيد (چنانكه در قرآن كريم س 22 ى 5 مى‏فرمايد: و ترى الأرض هامدة فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و أنبتت من كل زوج بهيج‏ يعنى زمين خشك و بى‏گياه را مى‏بينى پس آنگاه كه ما باران بر آن مى‏فرستيم به جنبش در آمده افزايش يابد و از هر صنف، گياه زيبا بروياند) (43) پس زمين به مرغزارهاى خود كه بآنها زينت داده شده شادى ميكند (جلوه نيكوئى مى‏يابد) و بآنچه كه در آن روييده و بآن آراسته گرديده از قبيل شكوفه‏ها و گلهاى درخشنده و تازه فخر و خود نمائى مى‏نمايد (سبز و خرم مى‏گردد) (44) و حق تعالى آن گياهها را توشه مردم و روزى چهارپايان قرار داده، در اطراف زمين راههاى گشاده باز كرد (تا بهر جا كه خواهند آمد و رفت نمايند) و در ميان راهها براى روندگان علامات و نشانه‏هايى (مانند ستاره‏ها و كوهها) بر پا نمود (تا به اطراف جهان راه بيابند. چنانكه در قرآن كريم س 43 ى 10 مى‏فرمايد: الذي جعل لكم الأرض مهدا و جعل لكم فيها سبلا لعلكم تهتدون‏ يعنى او است خدائى كه زمين را براى شما گهواره وار گسترانيد تا بر آن قرار گيريد و راههايى در آن براى شما قرار داد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 262

تا بهر جا كه بخواهيد آمد و رفت كنيد، اميدوار باشيد كه هدايت بيابيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 263

[قسمت دوم أز قسمت ششم‏]

(45) پس از آنكه حق تعالى زمين را پهن كرد و امر خود را به آفرينش انسان جارى ساخت، آدم عليه السلام را برگزيد و او را افضل و برتر از سائر مخلوقاتش گردانيد، و او را نخستين مخلوق خويش قرار داده در بهشت ساكن نمود، و روزيش را در آنجا فراوان كرد، و در آنچه او را از خوردنش نهى نمود سفارش فرمود، و باو آموخت كه اقدام در اين كار معصيت و نافرمانى است، براى مقام و منزلت او خطرناك و زيان آور است، (46) پس آدم مبادرت كرد بآنچه كه خداوند از آن نهى فرموده بود، تا كار او با علم خدا كه از پيش بآن تعلق گرفته مطابقت نمايد (و اين دليل نيست بر اينكه آدم در اين كار مجبور بوده و بر ترك آن توانائى نداشته، زيرا علم خداى تعالى علت معلوم و سبب اينكه آدم بايد چنين كارى را مرتكب شود نمى‏باشد، بلكه علم حق تعالى حكايت از معلوم است، و گر نه او را بر اثر اقدام در اين كار توبيخ و سرزنش نمى‏فرمود، و او هم معصيت و نافرمانى را بخود نسبت نمى‏داد، چنانكه در قرآن كريم س 7 ى 22 مى‏فرمايد: فدلاهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة و ناداهما ربهما: أ لم أنهكما عن تلكما الشجرة و أقل لكما إن الشيطان لكما عدو مبين‏ ى 23 قالا ربنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين‏ يعنى شيطان آدم و حواء را فريب داد، پس چون مزه ميوه آن درخت را چشيده و خوردند لباسشان ريخته عورتشان آشكار گرديد شروع كردند از برگ بهشت برگى روى برگى چسبانيده عورت خود را مى‏پوشانيدند و پروردگارشان آنان را نداء كرد باينكه آيا شما را از خوردن ميوه اين درخت نهى نكرده نگفتم شيطان دشمن آشكار شما است؟ گفتند پروردگارا ما بخود ستم كرديم، اگر ما را نيامرزيده نبخشى هر آينه از زيانكاران مى‏باشيم.

اين نكته در شرح خطبه يكم در جزء اول كتاب در باب قصه آدم بيان نشد، در اينجا ياد آورى مى‏نمايم: بدليل عقل و نقل و اجماع علماء اماميه ثابت شده كه انبياء عليهم السلام از شروع تا پايان زندگانى خود معصوم بوده از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 264

هر گناهى كوچك يا بزرگ منزه و مبرى هستند، پس نهى كردن حق تعالى آدم را از خوردن ميوه آن درخت نهى تنزيهى است كه عبارت از ترك مستحب و ترك اولى باشد، و اينكه آدم پس از خوردن آن ميوه خود را ستمكار و زيانكار خوانده يا خداوند در جاى ديگر او را گناهكار ناميده «س 20 ى 121: و عصى آدم ربه فغوى‏ يعنى چون آدم مستحبى را كه پروردگارش دستور داده اتيان نكرد پس از ماندن در بهشت بى بهره ماند» براى آنست كه انبياء و اولياء ايشان ترك اولى را بزرگ شمرند و هر عبادتى را كوچك دانند) پس بعد از توبه و بازگشت خداوند آدم عليه السلام را بزمين فرود آورد تا با نسل او زمين خود را آباد گرداند، و براى بندگانش (فرزندانى كه با او بودند و يا بعد بدنيا آمدند) او را حجت و راهنما (به مبدأ و معاد) قرار دهد، (47) و بعد از آنكه قبض روحش كرد مردم را در باب ربوبيت و معرفت و شناسايى خود كه حجت و دليل بر آن استوار مى‏نمايد رها نكرده بحال خود و نگذاشت، بلكه بسبب حجتها و دليلهايى كه بر زبان برگزيدگان از پيغمبرانش فرستاد و همه آنان يكى بعد از ديگرى آورنده پيغامهاى او بودند، از ايشان پيمان گرفت (آنها را راهنمائى نمود) تا اينكه بوسيله پيغمبر ما محمد صلى الله عليه و آله حجتش را تمام كرده و جاى عذرى باقى نگذاشت و بيم دادن او بپايان رسيد (چون نبوت و رسالت را بوجود مقدس رسول اكرم ختم كرد و دين خود را تكميل فرمود ديگر جاى عذر براى هيچكس باقى نگذاشت و عذاب را براى گناهكاران مقرر فرمود) (48) و روزيها را مقدر كرد (اندازه آنرا تعيين نمود) پس آنها را زياد و كم گردانيد و (به بندگان) به تنگى و فراخى قسمت كرد و در اين قسمت به عدالت رفتار نمود (هر كس را بر وفق حكمت و مصلحت و باندازه استعداد او بخشيد) تا به آسانى دست آوردن روزيها و دشوارى آن هر كه را بخواهد آزمايش نمايد و بهمين جهت شكر را از غنى ايشان و صبر را از فقيرشان بيازمايد (ببيند توانگر سپاسگزارى ميكند و درويش شكيبائى دارد، يا نه) پس از آن بفراخ روزيها سختيهاى فقر و پريشانى را مقرون ساخت (49) و به سلامتى اشخاص آفتهاى ناگهانى را پيوست و شاديهاى بسيار را به غصه‏ها و اندوههاى گلوگير مبدل فرمود (غنى را فقير، سالم را بيمار، شادمان را غمگين كرد) و مدت عمرها را تعيين نموده برخى را دراز و گروهى را كوتاه و بعضى مقدم و جمعى را مؤخر داشت و موجبات مرگ (غرق گشتن و سوختن و بيمارى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 265

و كشته شدن و مانند آنها) را فراهم كرد، و مرگ را (مانند كسيكه دلو را از چاه بالا مى‏كشد) كشنده طنابهاى دراز عمرها و پاره كننده ريسمانهاى كوتاه گرده خورده آنها قرار داد (تا اشخاص قوى مزاج كه اميدوار بعمر طولانى هستند بدانند كه مرگ قوت و ضعف نمى‏شناسد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 266

[قسمت سوم أز قسمت ششم‏]

(امام عليه السلام در اين فصل با الفاظى بمنتهى درجه فصاحت و بلاغت داراى معانى بزرگ به همه اصناف و انواع مخلوقات حق تعالى اشاره فرموده و شنوندگان را آگاه كرده باينكه خداوند سبحان بجزئيات امور عالم و داناست، زيرا آفرينش موجوداتى كه ديده نمى‏شوند و يا پنهان هستند و تربيت هر يك از آنها و اظهار حكمت در جميع احوال معقول نيست مگر از كسيكه بحقائق آنها عالم و دانا باشد، چنانكه در قرآن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 267

كريم س 67 ى 13: مى‏فرمايد: و أسروا قولكم أو اجهروا به إنه عليم بذات الصدور ى 14 أ لا يعلم من خلق و هو اللطيف الخبير؟! يعنى اين كفار قريش چه گفتار خود را در باره پيغمبر پنهان نمائيد چه آشكار در نزد خدا يكسان است، زيرا او بآنچه در سينه‏ها مى‏باشد پيش از آنكه به زبان آيد دانا است، آيا آفريننده سينه‏ها آنچه در آنست نمى‏داند، و حال آنكه باريك بين و آگاه است؟! ابن ابى الحديد در اينجا سخن نيكوئى بيان كرده: سخنى به نيكوئى و عظمت و بزرگى شبيه باين سخن سراغ ندارم جز سخن خداوند سبحان، زيرا كلام امام عليه السلام شاخه ايست از آن درخت و نهرى است از آن دريا و شعله‏اى است از آن آتش، گويا فرمايش خداى تعالى را شرح داده س 6 ى 59: و عنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقة إلا يعلمها و لا حبة في ظلمات الأرض و لا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين‏ يعنى خزينه‏ها يا كليدهاى غيب كه از مردم پوشيده و پنهان است نزد اوست كه آنها را جز او كسى نمى‏داند، و بآنچه كه در بيابان و دريا مى‏باشد عالم و دانا است، و هيچ برگى از درخت نيفتد و هيچ دانه و تخمى در تاريكى‏ها و زير زمين فرو نرفته و كشت نشود مگر آنكه او ميداند، و نيست ترى و خشكى مگر آنكه در كتاب آشكار ثابت است و علم حق تعالى بآن احاطه دارد. خلاصه امام عليه السلام در اين باب مى‏فرمايد:) (50) خداوند متعال عالم و دانا است بر كسانيكه راز خود را پنهان كنند، و به پنهان گوئى آنانكه سخن با يكديگر آهسته گويند، و به انديشه‏هائى كه از ظن و گمان در دل قرار گيرد، و بآنچه با يقين تصميم بر آن گرفته ميشود، و به نگاه كردنهاى زير چشم كه از روى دزدى و آهستگى انجام مى‏گيرد (بطوريكه ديگرى ملتفت نباشد) و بآنچه در دلها پنهان شده (و هيچكس از آن آگاه نيست) و به ناديدنيها كه در زير حجابها و پرده‏ها مستور است (و براى احدى آشكار نمى‏باشد) و به سخنانى كه سوراخهاى گوشها بدزدى و آهستگى مى‏شنود، و به سوراخهائى كه موران كوچك در تابستان و حشرات و گزندگان در زمستان در آنها جا مى‏گيرند، (51) و به صداى با آه و ناله و گريه زنهايى كه ميان ايشان و فرزندانشان مفارقت و جدائى افتاده،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 268

و به صداى آهسته قدمها (ى روندگان) و بجاى نمو ميوه كه در غلافهاى رگ و ريشه درختان است، و بجاى پنهان شدن حيوانات در غارها و دره‏هاى كوهها، و بجاى پنهان شدن پشه‏ها ميان ساقها و پوستهاى درختها، و بجاى اتصال برگها به شاخه‏ها (ى درختها) (52) و به رحمهائى كه نطفه‏هاى آميخته به خون كه از صلبها خارج شده در آن قرار گيرد، و به ابرهاى بر آمده در هواء و جاى بهم پيوستن آنها، و به باريدن دانه باران در جاى روى هم آمدن ابرها، و بآنچه (خاك و خاشاكى كه) گرد بادها بروى زمين مى‏پاشند، و بآنچه (بناء و عمارات و مانند آنها كه) سيلها كه از بارانها توليد شده نابود ميكنند، و به فرو رفتن و سير حشرات در ريگستانها، و به جايگاه پرندگان بر سر كوههاى بلند، و به نغمه سرائى مرغان خواننده در آشيانهاى تاريك، 53 و بآنچه در ميان صدفها (لؤلؤ و مرجان) است و موجهاى درياها آنرا پرورش داده، و بآنچه تاريكى شب آنرا پوشانده و يا آفتاب بر آن تابيده، و بآنچه پى در پى پرده‏هاى تاريكى و درخشندگيهاى روشنى، بر آن وارد گرديده، و به نشانه هر گامى و به صداى آهسته هر حركتى، و به آواى هر سخنى، و به حركت و جنبش هر لبى، (54) و بجاى هر جاندارى، و بمقدار وزن هر ذره‏اى، و به همهمه و صداى آهسته هر نفسى كه داراى اراده و عزم است، و بآنچه بر روى زمين است از قبيل ميوه درخت يا برگى كه از درخت بريزد يا رحم و جائيكه نطفه در آن قرار گيرد يا خون در آن جمع شده و بسته گشته مانند پاره گوشت گردد يا خلقى و صورتى پيدا گشته متولد شود، (55) و از اين علم و دانائى (مانند بشر) هيچ گونه مشقت و رنجى باو نرسيده و در حفظ و نگاه‏دارى آنچه كه آفريده هيچ رادع و مانعى براى او پيش نيامده، و در اجراى امور و تدبير مخلوقات هيچ ملالت و كدورت و سستى باو روى نياورده، بلكه علم او در همه آنها جارى است و بآنها احاطه دارد، و عدالت و دادگسترى او آنها را فرا گرفته فضل و كرمش شامل حال شان شده و از تقصيرشان بجهت درك نكردن آنچه شايسته مقام او است (معرفت و شناسايى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 269

و عبادت و پرستش و شكر نعمت و سپاسگزارى) در گذشته (اين جمله اشاره است به حقارت و كوچكى مدح و ثناء و عبادت و پرستش مخلوق در مقابل عظمت و بزرگى خالق تا بشكر نعمت و طاعات و بندگى ادامه داده آنى غفلت ننمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 270

[قسمت چهارم أز قسمت ششم‏]

(امام عليه السلام چون حمد و ثناى الهى را بجا آورد و مخلوقاتش را وصف فرمود، و عظمت و بزرگى و اوصاف كمال و جلالش را بيان كرده فهماند كه او را بچشم سر نمى‏توان ديد، بلكه بچشم دل آشكار و هويدا است، در صدد مناجات و راز و نياز با او بر آمده عرض ميكند:) (56) بار خدايا تويى سزاوار وصف نيكو و لائق شمارش نعمتهاى بى پايان، اگر به (لطف و كرم) تو آرزومنديم تو بهتر و برترى از آنكه آرزو مى‏كنيم، و اگر به (رحمت و آمرزش) تو اميدواريم تو گراميتر و بزرگترى از آنكه اميد داريم (زيرا در خانه تو هميشه گشوده و خوان نعمتت همواره گسترده و دست جود و بخشش تو بالاترين دستها است) (57) بار خدايا تو مرا قدرت دادى در آنچه (فصاحت و بلاغت گفتار) كه غير تو را بآن مدح نگفته بجز تو بآن بر كسى ثناء گو نمى‏باشم، و بآن بمواضع حرمان و نوميدى و جاهاى شك و بد گمانى (پيش مخلوق) رو نمى‏آورم (زيرا آنان خودشان بيچاره و نيازمندند) و از مدحهاى آدميان و درود بر آفريده شده‏ها كه (بنعمت تو) پرورده شده‏اند زبانم را نگاه‏داشتى. (58) بار خدايا هر درود گوينده‏اى را بر ستوده شده توقع اجر و مزدى است و من بتو اميدوارم كه دليل و راهنمائى بر توشه‏هاى رحمت و گنجهاى مغفرت (بزرگترين پاداشى كه عطاء مى‏فرمايى) (59) بار خدايا اينجا (كه من بتعظيم و توحيد مشغولم) جاى كسى است كه تو را يكتا دانسته بيگانگى كه خاص تو است و براى اين سپاسگزاريها و ثناءها كسيرا غير از تو مستحق و سزاوار نديده (پس هر كس لياقت پا نهادن بر منبر نداشته و هر سخنى را بالاى آن نمى‏توان گفت) (60) و فقر و نيازمندى من بسوى تو است كه بد بختى آنرا (هيچ چيز) جبران و تلافى نمى‏كند مگر فضل و احسان تو، و سختى آنرا بر طرف نمى‏گرداند مگر جود و بخشش تو، پس در اين مقام (كه بذكر تو مشغوليم) رضاء و خوشنودى خود را بما ارزانى فرموده دستهاى ما را بسوى غير خود دراز مفرما، زيرا تو قادر و توانا هستى بر هر چه كه خواهى (در اينجا به جدم امير المؤمنين تأسى جسته و آن حضرت را بدرگاه خداوند متعال وسيله قرار داده و از روى تضرع و زارى فرياد كرده مى‏گويم: خدايا خطاهاى من بسيار و گناهانم بيشمار است، و تو غفور و رحيم و عزيز و كريم هستى، پس خطاهاى مرا ببخش، و گناهانم را بيامرز، و ترجمه شرح اين كتاب شريف را ذخيره روز احتياج و نيازمنديم گردان، يا من لا يرجى إلا هو).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 271

(1092)

91 (1091)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگام بيعت كردن مردم با آن بزرگوار

(روز جمعه بيست و پنجم ذى الحجة سال سى و پنج از هجرت) پس از كشته شدن عثمان:

(1) دست از من برداشته ديگرى را بطلبيد (و او را امير و خليفه گردانيد، چون بعد از رحلت رسول خدا صلى الله عليه و آله خلفايى كه بنا حق روى كار آمدند سنت و سيره او را تغيير داده بيت المال را از روى عدل و درستى ميان رعيت قسمت نكردند، بلكه به دلخواه هر كارى خواستند انجام و عرب را بر عجم و قوى را بر ضعيف ترجيح دادند، و عثمان اقارب و خويشاوندش را از بنى اميه بر سائر مردم برترى داد و سالهاى دراز بهمين منوال رفتار شد، و مردم سنت و سيره رسول اكرم را از ياد بردند، اكنون كه آمده بودند با امام عليه السلام بيعت نمايند منظورشان آن بود كه آن حضرت هم به رويه سه خليفه پيش از خود رفتار كند، پس آن بزرگوار براى اتمام حجت و اينكه بدانند او بر خلاف سنت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 272

و سيره پيغمبر اكرم كارى انجام ندهد و آنها نقض بيعت خواهند نمود، اين سخنان را فرمود، بنا بر اين درست نيست كه گفته شود: اگر آن حضرت از جانب رسول خدا بخلافت نصب گرديد و در حقيقت امامت و امارت از آن او و قيام بآن برايش واجب بود، چگونه استعفاء مى‏نمود.

چون امام عليه السلام مى‏دانست كه بالأخره ايشان دست از عهد و پيمان برداشته و با او همراه نخواهند بود، از اينرو مى‏فرمايد:) ما بكارى اقدام مى‏نماييم كه آنرا روها و رنگهاى گوناگون است (به مشكلاتى بر خواهيم خورد «از قبيل جنگ با ناكثين يعنى طلحه و زبير و سائر اصحاب جمل كه پيمان خود را شكستند، و با قاسطين يعنى معاويه و لشگر شام كه به آن حضرت ياغى شدند، و با مارقين يعنى خوارج نهروان كه كافر شدند» بطورى) كه دلها بر آن استوار نيست (مردم در اين پيش آمدها شكيبائى ندارند) و عقلها زير بار آن نخواهند رفت (بلكه انكار خواهند نمود) (2) آفاق را ابر سياه (ظلم و ستم و بدعت) فرو گرفته (خورشيد حق و حقيقت زير آن پنهان گشته) و راه روشن (حقيقت احكام اسلام) تغيير يافته، (3) و بدانيد اگر من دعوت (بيعت) شما را بپذيرم طبق آنچه خود مى‏دانم رفتار خواهم نمود (شما را بر مركب حق سوار نموده در راه راست سوق مى‏دهم و بر خلاف رضاء و خوشنودى خدا و رسول سخنى نگفته قدمى بر نمى‏دارم) و (اگر خلافت را قبول كرده سوار بر كار شوم) به سخن گوينده (اى كه گفتارش بر وفق خواهش نفسانى و بر خلاف شرع بوده) و به سرزنش توبيخ كننده (اى كه مرا ملامت كند كه چرا به رويه خلفاى پيش رفتار نمى‏كنم) گوش نمى‏دهم، (4) و اگر مرارها كنيد (و بخلافت نگماريد) مانند يكى (از افراد) شما هستم و شايد به سخنان شما (در باب رفتار نارواى خليفه نا حق) بيشتر گوش دهم (و از حقوقتان دفاع نمايم) و فرمان كسيرا كه شما او را بر كار خويش والى و زمامدار قرار مى‏دهيد (اگر دستورش مطابق دستور اسلام باشد) بهتر انجام دهم (بنا بر اين) (5) و زير و مشاور بودن من براى شما بهتر است از اينكه امير و زمامدار باشم (خلاصه حضرت اتمام حجت مى‏فرمايد كه بعد از بيعت كردن ايشان اگر بر خلاف خواهشهاى آنان رفتار نمود ايراد نكنند كه ما نمى‏دانستيم چنين رفتار مى‏نمايى و گر نه با تو بيعت نمى‏نموديم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 275

(1093)

92 (1092)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه پس از خاتمه جنگ نهروان فرموده‏

و از خطبه‏هاى مشهوره آن بزرگوار مى‏باشد كه در آن فضائل و مناقب خود را شرح داده و براى جهال و غافلين مقام و منزلت خويش را بيان كرده تا بدستور او رفتار نموده امر و فرمانش را پيروى نمايند، و بعد از آن از فتنه و فساد بنى اميه و سختيهايى كه در زمان سلطنت و پادشاهى هر يك از آنها بمردم وارد شده و انقراض دولت آنان خبر داده):

(1) پس از حمد و ثناى الهى و درود بر پيغمبر اكرم، اى مردم من چشم فتنه و فساد را كور كردم (با طلحه و زبير و پيروانشان در جنگ جمل و با معاويه و لشگرش در جنگ صفين و با خوارج در نهروان جنگيده نگذاشتم فسادشان عالم گير گردد) و غير از من كسى بر (دفع) آن فتنه و فساد جرأت نداشت، پس از آنكه تاريكى آن موج زده و سختى آن رو به افزونى نهاده بود (همه جا را فتنه فرا گرفته هيچكس نمى‏دانست چه بايد كرد، زيرا اهل اسلام حكم جنگيدن با اهل قبله را از آن پيش ندانسته جرأت بر آن نداشتند، چنانكه ابن عمر و سعد ابن مالك و ابو موسى و مانند ايشان از آن حضرت كناره كرده گفتند: از اين فتنه‏اى كه در ميان مسلمانان واقع شده اجتناب و دورى سزاوار است) پس (چون بهمه چيز دانا هستم احكام و مسائل دين خود را) از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيابيد، و (بحكم عقل و نقل جرأت نيست كسيرا جز على ابن ابى طالب و ائمه طاهرين عليهم السلام كه در بالاى منبر بگويد: فاسألوني قبل أن تفقدونى يعنى بپرسيد از من پيش از آنكه مرا نيابيد. زيرا پرسشها بيشمار و گوناگون است، بعضى راجع بمعقول و برخى مربوط بمنقول و دسته‏اى در باب عالم شهود و پاره‏اى در باره عالم غيب و همچنين راجع به گذشته و يا آينده و يا زمان حال باشد، و ممكن نيست كسى بتواند اين پرسشها را پاسخ گويد مگر كسيكه از جانب خداوند تأييد شده و از منبع علم و حكمت و سرچشمه كمال و معرفت، علوم اولين و آخرين را آموخته باشد) (2) سوگند بآن كسيكه جان من بدست قدرت او است از اين زمان تا قيامت چيزى (خبرى) را از من سؤال نمى‏كنيد و از گروهى كه صد كس (كمتر يا بيشتر) را هدايت نمايند و صد كس را گمراه سازند (مردمى كه زمامدار شوند و سبب رستگارى يا گمراهى گردند) پرسش نمى‏نمائيد مگر آنكه بشما خبر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 276

مى‏دهم (پيش گوئى ميكنم) از خواننده و جلودار و راننده (زمامداران) آن گروه (مانند ساربانان كه شتران را بهر كجا بخواهند مى‏كشانند) و از جاى فرود آمدن و بار گيرى (محل اجتماع) ايشان و از كسيكه از آنان كشته ميشود و آنكه از آنها مى‏ميرد، (3) و اگر مرا نيابيد (ميان شما نباشم) و پيش آمدهاى بد و كارهاى دشوار بر شما فرود آيد بسيارى از سؤال كنندگان (بسبب حيرانى بسيار) سر در پيش خواهند افكند (و خاموش بوده راه نجات از آن پيش آمدهاى بد و كارهاى دشوار را نمى‏يابند) و بسيارى از پاسخ دهندگان (بسبب جهل و نادانى از پاسخ گفتن) ترسناك (و عاجز) باشند، و اين در وقتى است كه جنگ بسيار ميان شما واقع گشته و (فتنه و فساد آن) سخت گردد، و (بسبب گرفتارى و بيچارگى) دنيا بر شما تنگ شود كه روزهاى بلاء (مدت سختى) را دراز شماريد (هر ساعتى را روزى يا بيشتر پنداريد) تا اينكه خداوند نيكوكاران از شما را فتح و فيروزى دهد، (4) هرگاه فتنه‏ها (بمردم) رو آورد (باطل بحق و فساد و بصلاح) اشتباه ميشود، و زمانيكه از بين برود (و فتنه جويان مضمحل و نابود شوند، مردم را بباطل و فساد) آگاه سازد (آنگاه بحق و صلاح پى برده بجهل و نادانى خود اعتراف نمايند، زيرا) چون فتنه‏ها رو آورد (نادرستيهاى آنها) معلوم نيست، و چون پشت گرداند (از بين برود) شناخته شود (مادامى كه فتنه و فساد بر پا است حق ناپيدا است و چون آتش آن فرو نشيند حق آشكار گردد) فتنه‏ها (در همه جا) مانند دور زدن بادها دور مى‏زند، به شهرى مى‏رسد و از شهرى مى‏گذرد (فتنه جويان همه جا مشغول فساد و تباهكارى مى‏باشند، گاهى مردم شهرى به آتش آنان سوخته گاهى از آن شهر گذشته مردم شهر ديگرى را مى‏سوزانند).

(5) آگاه باشيد ترسناكترين (بزرگترين و سختترين) فتنه‏ها بر شما بنظر من فتنه بنى اميه است (حرمت رسول خدا را هتك كرده سبطين آن بزرگوار امام حسن و امام حسين «عليهما السلام» را بقتل رسانده خانه خدا را خراب نموده هشتاد سال بر روى منابر اسلام نسبت به امير المؤمنين جسارت نمودند و مردم را به دورى جستن از آن حضرت وادار كرده هر كس زير بار اين كار زشت نرفته او را كشته يا از شهرها بيرون كرده خانه‏اش را خراب و ويران مى‏ساختند و سنت را بدعت و بدعت را سنت مى‏دانستند) پس آن فتنه‏اى كور و تاريك است (راه صلاح و رستگارى در آن گمشده و زيانش در دين و دنيا هويدا است)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 277

حكومت و سلطنت آن همه جا را فرا گيرد و بلاء و سختى آن مخصوص (پرهيزكاران و شيعيان) است، هر كسيكه در آن فتنه بينا باشد (با كارهاى زشت بنى اميه مخالفت نمايد) بلاء و سختى باو رو آورد، و كسيكه نابينا باشد (به كارهاى زشت آنان ايراد نكرده اوامر و نواهى آنها را پيروى كند) بلاء از او دور (در رفاه و آسايش) است، (6) سوگند بخدا بعد از من بنى اميه براى شما زمامداران بدى خواهند بود، مانند شتر پير لگد انداز بد خو كه (هنگام دوشيدن دوشنده را) به دهانش گاز مى‏گيرد، و به دستش (بر سر او) كوبيده به پايش لگد زند و از دوشيدن شير جلوگيرى نمايد (خلاصه نيكان را اذيت و آزار رسانيده مى‏كشند و از بيت المال مسلمين چيزى بمستحقين نمى‏دهند) همواره بر شما تسلط دارند تا از شما كسيرا (روى زمين) باقى نگذارند مگر اينكه براى آنان سود داشته يا زيان بايشان وارد نياورد (از آنها پيروى كند يا لا اقل بر خلاف مقاصدشان سخنى نگفته قدمى بر ندارد) و همواره بلاء و تسلط آنان (بر شما) برقرار است بطوريكه انتقام گرفتن يكى از شما از ايشان مانند انتقام گرفتن غلام از آقاى خود و تابع از متبوعش مى‏باشد (زير دست و مانند بنده زر خريد آنان هستيد كه نمى‏توانيد از حقوق خويش دفاع كنيد) (7) فتنه و فساد ايشان بد منظر و ترسناك و به رويه مردم زمان جاهليت (كه بجنگ و خونريزى و غارت و دزدى و بى عفتى عادت داشتند) بر شما وارد مى‏گردد، و نيست علامتى از هدايت و رستگارى در آن فتنه و نه نشانه‏اى كه (راه حق بآن) ديده شود، ما اهل بيت از گناه آن فتنه‏ها خواهيم رست (از رويه فتنه جويان بيزارى جسته طبق دستور خداوند متعال رفتار خواهيم نمود) و در آن اوقات نمى‏توانيم (كسيرا آشكار براه حق) دعوت نماييم، (8) سپس خداوند آن فتنه‏ها را از شما دور گرداند مانند جدا كردن پوست از گوشت بوسيله كسيكه (بنى العباس) بايشان ذلت و خوارى مى‏رساند و بجبر آنها را (به اطراف) سوق داده و از جام پر (از بلاء و مصيبت) آب مى‏دهد، بجز زخم شمشير چيزى بآنها نبخشد و بجز خوف و ترس چيزى نپوشاند، (9) پس در آن هنگام (كه دولت بنى اميه منقرض گشت همه آنان ضعيف و ناتوان و خوار شدند) قريش آرزو دارند كه دنيا و آنچه در آن است از دست داده بجاى آن يك بار مرا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 278

ببينند هر چند بقدر كشتن شترى (ساعتى) باشد تا از ايشان بپذيرم تمام آنچه را كه امروز بعضى از آنرا خواستارم و بمن نمى‏دهند (اگر قريش يعنى بنى اميه بعد از همه سختيها و هرج و مرج در زندگى و ذلت و بيچارگى كه از بنى العباس ديدند آن حضرت را مى‏يافتند در پاى او افتاده زارى مى‏نمودند تا خلافت و حكومت ايشان را قبول فرموده زنگ ظلم و ستم و فتنه و فساد را از جهان بزدايد، و شاهد بر اين گفتار آنست كه تاريخ نويسان نقل كرده‏اند و مشهور است: مروان ابن محمد آخرين پادشاه بنى اميه هنگاميكه در لشگر خراسان عبد الله ابن محمد ابن على ابن عبد الله ابن عباس را كه پيشواى لشگر بود ديد، گفت: اى كاش بجاى اين جوان على ابن ابى طالب در زير اين بيرق پيشواى لشگر بود).

(1094)

93 (1093)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه بعضى از اوصاف خداوند را ياد آورى نموده‏

و انبياء و اولياء را ستوده و در آخر مردم را پند و اندرز داده):

(1) برتر از هر چيز خداوندى است كه همتهاى بلند او را درك نكرده و زيركيهاى هوشمندان باو نمى‏رسند (بكنه حقيقت ذاتش پى نبرند، زيرا بحدى محدود نيست كه بتوان او را درك نمود) (2) اولى است كه پايانى براى او نيست تا به نهايت رسد (مبدا اشياء است، نه اولى كه او را آخر باشد) و نه آخرى است او را كه تمام شود (مرجع اشياء است، نه آخرى كه او را اولى باشد، زيرا اول و آخر بودن و غايت و نهايت از لوازم جسم است و او سبحانه از آن مبرى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 280

قسمتى از اين خطبه در باره پيغمبران (و پيغمبر اكرم و ائمه اطهار عليهم السلام) است:

(3) خداوند پيغمبران را در برترين امانتگاه (صلب پدران) امانت نهاد، و در بهترين جايگاه (رحم مادران) قرار داد، و آنان را از صلبهاى نيكو به رحمهاى پاك و پاكيزه انتقال داد (پدر و مادر پيغمبران از حضرت آدم عليه السلام تا خاتم النبيين صلى الله عليه و آله خدا پرست بوده بشرك و كفر آلوده نگشته در زنا شوئى بر خلاف شرع و دستور الهى رفتار ننمودند) هر گاه يكى از ايشان از دنيا مى‏رفت ديگرى بعد از او براى نشر دين خدا بجاى او قيام مى‏نمود (بتبليغ احكام الهى مشغول مى‏گشت) (4) تا اينكه منصب نبوت و پيغمبرى از جانب خداوند سبحان بحضرت محمد صلى الله عليه و آله رسيد، پس آن حضرت را از نيكوترين معدنها (صلبهاى پيغمبران پيش) رويانيد، و در عزيزترين اصلها (رحمها) غرس نمود (و آن بزرگوار را) از شجره‏اى (نسل حضرت ابراهيم عليه السلام) كه پيغمبرانش را از آن آشكار نمود و امين‏هاى (بر وحى) خود را از آن برگزيد (بوجود آورد) (5) خاندان او بهترين خاندانها و خويشان او بهترين خويشان و شجره او بهترين شجره‏ها است (آن حضرت از جميع پيغمبران افضل مى‏باشد) كه در حرم روييده و در (بوستان) مجد و شرافت قد كشيده (در مكه معظمه بدنيا آمده و تربيت شده) آن شجره را شاخه‏هاى دراز (ائمه اثنى عشر) و ميوه‏اى است كه دست هر كس بآن نرسد، (6) پس آن حضرت پيشواى پرهيزكاران و روشنى ديده بينايان و چراغى است درخشان و ستاره‏اى است كه نور از آن ساطع است و آتش زنه‏اى كه شعله آن برق مى‏زند، روش او استقامت و طريقه‏اش هدايت و راهنمائى است، و سخن او جدا كننده (حق از باطل) و حكم و فرمانش بعدل و درستكارى است، (7) هنگامى آن بزرگوار به رسالت و پيغمبرى مبعوث شد كه مدتها بود كسى به رسالت نيامده و مردم در انجام وظيفه از راه حق منحرف و امتهاى پيغمبران پيش در غفلت و نادانى سرگردان بودند (حق تعالى آنان را به مبعوث شدن آن حضرت هدايت كرده از ضلالت و گمراهى نجات داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 281

(بندگان خدا) (8) خدا شما را رحمت كند عمل كنيد بر (رويه) نشانه‏هاى آشكار (ائمه دين عليهم السلام، زيرا آنان نشانه و چراغ هدايت و رستگارى مى‏باشند در تاريكى ضلالت و گمراهى) پس راه (دين) روشن و هويدا است كه (شما را) بدار السلام (بهشت جاودانى) دعوت ميكند، (9) و شما در سرائى هستيد كه رضاء و خوشنودى حق تعالى را (به كردار نيكو) از روى فراغت مى‏توان بدست آورد (پس تا در اين جهانيد و فرصت داريد بهشت جاويدان را اندوخته نمائيد) و در جائى مى‏باشيد كه نامه‏ها (ى اعمال) باز است (هنوز بسته نشده مهر بر آن ننهاده‏اند) و قلمها (ى نويسندگان كردارتان براى ضبط آنها) در كار و بدنها صحيح و سالم است و زبانها گويا است، و توبه و بازگشت (از كردار زشت) پذيرفته، و كردارها (ى نيك) قبول ميشود (پس وقت را غنيمت شمرده فرصت را از دست نداده تا مى‏توانيد كارى كنيد كه رضاء و خوشنودى خدا را بدست آوريد، زيرا بعد از بيرون رفتن جان از بدن كارى انجام نمى‏توان داد كه رضاء و خوشنودى خداوند سبحان بدست آيد، چنانكه در قرآن كريم س (30) ى (57) مى‏فرمايد: فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم و لا هم يستعتبون‏ يعنى روز رستخيز عذر خواهى كسانيكه ستم كرده كافر گشتند بدستور الهى رفتار ننمودند سودى ندارد، و نه ايشان را راهى هست كه موجب رفع عذاب گردد. زيرا آنجا دار تكليف و انجام وظيفه نيست، بلكه جاى حساب و باز پرسى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 282

(1095)

94 (1094)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در وصف پيغمبر اكرم):

(1) خداوند متعال حضرت رسول را به پيغمبرى فرستاد هنگامى كه مردم (از راه حق) گمراه شده (در كار خويش) سرگردان بودند، و در راه فتنه و فساد از روى خبط و اشتباه قدم مى‏نهادند، (2) هواها و آرزوها (ى بيجا) ايشان را دستگير كرده، و كبر و نخوت آنان را به اشتباهكارى وا داشته، و جهل و نادانى آنها را سبكسر و نفهم نموده بود در حالتى كه پريشان حال و در كار خويش مضطرب و نگران و مبتلى به نادانى بودند، (3) پس حضرت مصطفى صلى الله عليه و آله در نصيحت (ايشان) كوشش فرمود، و گذشت در راه راست، و بسوى حكمت و دانش و پند نيكو (آنها را) دعوت نمود (تا از بد بختى رهائى يافته سعادت دنيا و آخرت را بدست آوردند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 283

(1096)

95 (1095)- از خطبه‏هاى ديگر (آن حضرت عليه السلام) است (در حمد و ثناى الهى و وصف حضرت رسول «صلى الله عليه و آله):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خداوندى را سزا است كه اول (و مبدا همه اشياء) است، پس چيزى پيش از او نبوده، و آخر (و مرجع همه مخلوقات) است، پس چيزى بعد از او نمى‏باشد، (2) و (بسبب آيات و نشانه‏ها) ظاهر و هويداست، پس چيزى آشكارتر از او نيست و (كنه ذات او) مخفى و پنهان است، پس چيزى ناپيداتر از او نيست (و به عبارت ديگر:) ظاهر و توانا است، پس چيزى فوق او نيست (همه اشياء مقهور قدرت و توانائى او هستند) و باطن و دانا بجزئيات اشياء است، پس چيزى از او (به اشياء) نزديكتر نيست.

قسمتى از اين خطبه در وصف رسول خدا صلى الله عليه و آله مى‏باشد:

(3) قرار گاه او (مكه معظمه كه در آنجا به رسالت مبعوث گرديد) بهترين قرارگاه، و جاى نمو او (مدينه طيبه كه در آنجا احكام الهى را منتشر نمود) شريفترين جا است (و آن بزرگوار) در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 284

كانهاى كرامت و بزرگوارى (اصلاب شامخه و ارحام مطهره) و آرامگاههاى سلامت (كه از هر عيب و نقص ظاهرى و باطنى منزه و مبرى بوده روييده شده است) (4) دلهاى نيكوكاران شيفته او گشت، و زمام چشمها (ى خردمندان) بسوى او خيره شد (تا ببينند در ضلالت و گمراهى جهل و نادانى كه سر تا سر جهان را فرا گرفته چه ميكند، ديدند) (5) خداوند بوسيله آن حضرت كينه‏هاى ديرينه را نابود ساخت (از ميان مردم برداشت) و آتش دشمنيها را خاموش نمود، و ميان برادران ايمانى را (مانند امير المؤمنين و سلمان) الفت و دوستى انداخت، و ميان خويشان (مانند حمزه و ابى لهب بسبب اسلام و كفر) جدائى افكند، و بواسطه ظهور و پيدايش آن بزرگوار ذلت و بيچارگى مؤمنين را به عزت و سرورى و برترى و بزرگى و كفار را به نكبت و بد بختى مبدل نمود، (6) سخن او بيان و خاموشيش زبان بود (چون سخنى مى‏فرمود احكام الهى را بيان ميكرد، و چون گفتار و كردارى ديده خاموش مى‏ماند دليل بر صحت و درستى و مباح بودن آن بود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 286

(1097)

96 (1096)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در اينكه ستمگر بالأخره كيفر خواهد ديد و خداوند از او بازخواست خواهد نمود

، سپس لشگر خويش را براى سهل انگارى در جنگيدن با معاويه و لشگر او توبيخ و سرزنش مى‏فرمايد):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 287

(1) اگر خداوند ستمگر را مهلت دهد هرگز از مؤاخذه و باز پرسى از او نمى‏گذرد، و در بين راهش و جاى غم و اندوه گلوگير كه نگذارد آب دهان فرو دهد (در سختيهاى دنيوى يا موقع سختيهاى مرگ) در كمين گاه است (گويا سر راه بر او گرفته تا در وقت مقتضى او را بكيفر رساند) (2) آگاه باشيد سوگند بآن كسيكه جان من بدست قدرت و توانائى او است اين گروه (لشگر شام) بر شما غلبه خواهند نمود، نه از براى آنكه آنها از شما بحق سزاوارترند، بلكه از جهت عجله ايشان است براى بدست آوردن باطل (انجام فرمان) اميرشان (معاويه) و دير جنبيدن شما براى حق من (خلاصه سبب غلبه آنان اتفاق و پيروى از رئيسشان است و شكست شما بر اثر نفاق و اختلاف و نافرمانى از اميرتان مى‏باشد، پس مدار فتح و فيروزى در جنگ و در هر امرى اتفاق و اجتماع بر انجام فرمان رئيس و بزرگ قوم است، نه بر درستى و نادرستى عقيده و ايمان كه اگر چنين بود هرگز اهل شرك بر اهل توحيد ظفر نمى‏يافتند در صورتيكه مى‏بينيم بسيارى از كفار و منافقين بر مسلمين و مؤمنين در كارها غلبه و پيشروى دارند) (3) و هر آينه امتها و رعيتها (ى هر پادشاه و اميرى) شب را صبح ميكنند در حاليكه از ستم رؤساى خود ترس دارند (كه مبادا بواسطه نافرمانى آنان را كيفر دهد و از اين جهت همواره مطيع و فرمانبردار رؤساى خويش بوده و در هر امرى پيش مى‏روند) و من شب را صبح ميكنم در حاليكه از ستم رعيت خود ترس دارم (چون از خدا مى‏ترسم و بر ايشان ستم روا ندارم آنها بر من ستم كرده سخنم را گوش نميدهند) (4) شما را براى رفتن بجهاد و جنگيدن با دشمن طلبيدم نرفتيد، و (سود رفتن و زيان نرفتن به كارزار را) گوشزد شما نمودم نشنيديد، و در نهان و آشكار شما را دعوت كردم اجابت نكرديد، و پند و اندرز دادم نپذيرفتيد، آيا شما با اينكه حاضر هستيد مانند غائبين بوده كه در اينجا نيستند؟ (و سخنانم را نشنيده از پند و اندرز من بهره نمى‏برند) و آيا شما با اينكه غلامان و رعيت هستيد مانند خواجگان و رؤساء مى‏باشيد؟ (خود را صاحب رأى دانسته فرمان همچو منى را نمى‏بريد) (5) حكمتها (و سخنانى كه بزرگى و خوشبختى دنيا و آخرت را در بر دارد) براى شما مى‏گويم (مانند حيوان وحشى) از آنها رم مى‏كنيد، و شما را به اندرز نيكو پند مى‏دهم از آن دورى مى‏جوييد (نمى‏پذيريد) و شما را بر جهاد تباهكاران (اهل شام) ترغيب ميكنم سخنم بآخر نرسيده همه تان را مانند پراكندگى فرزندان سبا پراكنده مى‏بينم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 288

(سبا نام قبيله‏اى بود از اولاد سبا ابن يشجب ابن يعرب ابن قحطان كه چون پيغمبران را تكذيب كردند خداوند آب را بر آنها مسلط نمود كه خانه‏ها و بوستانهايشان را غرق كرد و ايشان در شهرها پراكنده گشتند، و تفرقه آنان در ميان عرب ضرب المثل شد كه هر پراكندگى سخت را به أيادى سبا تشبيه مى‏نمايند) (6) بمحافل خود باز مى‏گرديد (رفت و آمد مى‏كنيد) و يكديگر را به پندهاى خويش گول مى‏زنيد (هر يك بديگرى مى‏گويد چنين و چنان بايد كرد و خود براى انجام آن قدمى بر نمى‏دارد) در هر بامداد شما را (همچون چوب شمشاد) راست مى‏گردانم (براى جنگيدن با دشمن آماده مى‏شويد) و شب بسوى من باز مى‏گرديد مانند پشت كمان كج شده (از رفتن بكار زار خوددارى مى‏كنيد) اندرز دهنده ناتوان شد، و شنونده (كار را) مشكل پنداشت (پس از اين، پند من در شما با اين رفتار اثرى ندارد) (7) اى كسانيكه بدنهاشان حاضر و عقلهاشان ناپيدا و انديشه‏هاشان گوناگون است (در يك جا گرد آمده دستور عقل را پيروى ننموده هر يك در امور انديشه نادرست خود را بكار برد) بسبب (نفاق و دوروئى و اختلاف آراء) ايشان رؤساى آنها (بفتنه و فساد) مبتلى و گرفتار هستند، امير شما (امام عليه السلام) خدا را اطاعت و پيروى ميكند و شما دستور او را رفتار نمى‏كنيد، و رئيس اهل شام (معاويه) معصيت و نافرمانى خدا ميكند و آنان مطيع او هستند، (8) سوگند بخدا دوست دارم كه معاويه در باره شما با من داد و ستد كند مانند داد و ستد صراف كه يك دينار طلا (مساوى با ده درهم نقره) بدهم و يك درهم نقره بگيرم، ده نفر از شما را از من بگيرد و يك نفر از لشگريانش را بدهد. (9) اى اهل كوفه از (رفتار) شما بسه چيز (كه در شما هست) و دو چيز (كه اصلا در شما يافت نمى‏شود) بغم و اندوه مبتلى شده‏ام (اما آن سه چيز كه در شما هست اول:) با اينكه گوش داريد، كر هستيد، و (دوم:) با اينكه گوياييد، گنگيد، و (سوم:) با اينكه چشم داريد، كوريد (حق را نمى‏شنويد و نمى‏گوئيد و نمى‏بينيد، با اينكه داراى گوش و زبان و چشم هستيد، و اما آن دو چيز كه در شما نيست، اول:) هنگام جنگ (و ورود در كارزار) در راستى و ثبات قدم چون مردان آزاده نيستيد (از ترس و نااميدى خود را برابر دشمن مانند عبد و غلام نشان داده دليلى بر راستى و آزادگى نداريد) و (دوم:) در بلاء و سختى برادران حقيقى مورد اطمينان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 289

نيستيد، دستهاى شما خاك آلوده باد (بفقر و پريشانى مبتلى بوده خير نبينيد) (10) اى كسانيكه مانند شترهايى هستيد كه ساربانشان از آنها دور شده، اگر از سمتى گرد آيند از سمت ديگر پراكنده گردند (پس پراكندگى شما از اطراف من طورى است كه) (11) سوگند بخدا گمان دارم كه اگر جنگ سخت شود و آتش زد و خورد شعله گيرد، از پسر ابى طالب جدا و پراكنده خواهيد شد مانند جدا شدن زن (هنگام زائيدن) از بچه در شكم خود (بعد از پراكندگى، جمع كردن شما ممكن نيست، چنانكه بر گشتن بچه به شكم مادر محال است) و (چگونه از اطرافم پراكنده شده دورى مى‏نماييد، و گفتارم را اطاعت و پيروى نمى‏كنيد، در حالتى كه) من از جانب پروردگارم (بر راستى و درستى خود) حجت و گواه دارم، و بدستور پيغمبر خويش در راه راست سير ميكنم (از طرف آن حضرت بخلافت منصوب گرديده ام) و به رويه واضح و آشكار (آنچه كه دين مقدس اسلام دستور داده) رفتار مى‏نمايم (و) راه حق را (از روى بينائى در ميان راههاى نا درست) پيدا نموده در آن مى‏روم. (12) نگاه كنيد باهل بيت پيغمبر خود (امير المؤمنين و فرزندان او) و از طريقه ايشان جدا نشده رفتارشان را پيروى كنيد كه هرگز شما را از راه راست بيرون نمى‏برند، و به هلاكت و گمراهى بر نمى‏گردانند (آنان بهترين خلق و سزاوار پيروى هستند، چنانكه در قرآن كريم س 3 ى 110 مى‏فرمايد: كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله، و لو آمن أهل الكتاب لكان خيرا لهم، منهم المؤمنون و أكثرهم الفاسقون‏ يعنى شما اهل بيت محمد و پيروانتان بهترين مردم بوده‏ايد كه از عالم غيب بيرون آمده برگزيده شده ايد تا امر بمعروف و نهى از منكر كرده و بخدا ايمان آوريد، و اگر اهل كتاب ايمان آورده پيروى شما نمايند براى آنها از كفر بهتر است، بعضى از ايشان ايمان آوردند و بيشترشان فاسق مانده از راه حق بيرون رفته ايمان نياورند. خلاصه پيروى از غير آل محمد موجب ضلالت و گمراهى است) پس اگر ايشان (در موضوع خلافت و يا جهاد و يا امر ديگرى در خانه) نشستند (قيام ننمودند) شما (نيز در خانه) بنشينيد (از آنان پيروى نمائيد) و اگر برخاستند (در كارى قيام نمودند) شما هم برخيزيد (آنها را يارى و همراهى كنيد) و از ايشان پيش نيفتيد (به رأى خود رفتار نكنيد) كه گمراه و سرگردان خواهيد شد، و پس نمانيد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 290

(از اوامر و نواهيشان غفلت ننمائيد) كه هلاك و بيچاره مى‏شويد، (13) من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله را ديدم و يكى از شما را نمى‏بينم مانند ايشان باشيد (زيرا) آنان صبح ژوليده مو و غبار آلوده بودند، و شب را بيدار به سجده و قيام مى‏گذراندند، ميان پيشانيها و رخسارهاشان نوبت گذاشته بودند (گاهى پيشانى و گاهى رخسار روى خاك مى‏نهادند) و از ياد بازگشت (قيامت) مانند اخگر و آتش پاره سوزان مى‏ايستادند (مضطرب و نگران بودند) گويا پيشانيهاشان بر اثر طول سجده مانند زانوهاى بزها (پينه بسته) بود! (14) هرگاه ذكر خداوند سبحان به ميان مى‏آمد از ترس عذاب و كيفر و اميد بثواب و پاداش اشك چشمهاشان مى‏ريخت بطوريكه گريبانهاشان تر مى‏گشت و مى‏لرزيدند، چنانكه درخت در روز يدن باد تند مى‏لرزد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 291

(1098)

97 (1097)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در ابتلاى مردم بظلم و ستم بنى اميه):

(1) سوگند بخدا بنى اميه (در زمان سلطنتشان) همواره ستم ميكنند تا اينكه هيچ حرام خدا را باقى نگذارند مگر آنكه آنرا حلال گردانند، و عهد و پيمانى را (كه با مسلمانان مى‏بندند) رها نكنند مگر آنكه آنرا بجور مى‏شكنند (بر خلاف عهد خود رفتار مى‏نمايند، چنانكه معاويه با حضرت امام حسن عليه السلام بر خلاف معاهده رفتار كرد) (2) و تا اينكه باقى نماند خانه از گل ساخته شده‏اى و نه خيمه از پشم بافته بر پا گرديده‏اى (خلاصه هيچ شهر و ده و بيابانى نيست) مگر آنكه ظلم و ستم ايشان در آن داخل شده و افساد و تباهكاريشان آنرا فرا گرفته و بدى رفتارشان اهل آنرا پراكنده مى‏سازد، (3) و تا اينكه مردم (از شدت ظلم و ستم آنها) دو دسته ميشوند گريان: يكى براى دينش گريه ميكند (كه از ترس ايشان نمى‏تواند اظهار و بوظائف دينى عمل نمايد) و ديگرى براى دنيايش گريان است (كه مى‏بيند مالش را به غارت مى‏برند و توانائى جلوگيرى ندارد) (4) و تا اينكه يارى و خدمتگزارى يكى از شما براى يكى از آنان مانند خدمتگزارى غلام براى خواجه خود ميشود كه در حضور خواجه (از ترس) فرمان او برد، و در غياب (جرأت نموده) از او بد گوئى كند، (5) و تا اينكه (در مقام آزمايش معلوم شود كه) بزرگترين شما در برابر فتنه و فساد ايشان كسى است كه حسن ظن او بخدا بيشتر باشد (به خواست او تسليم و راضى گردد) پس اگر خداوند شما را به سلامت گذراند (از آن فتنه و فساد رهائى يافتيد) سپاسگزاريد، و اگر (به مصيبت و سختى) گرفتار شديد صابر و شكيبا باشيد، زيرا رستگارى براى متقين و پرهيزكاران است (كه در سختيها شكيبا هستند، و خداوند اجر و مزد آنان را تباه نمى‏نمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 293

(1099)

98 (1098)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بى اعتبارى دنيا و دل نبستن بآن):

(1) خداوند را بر نعمت‏هايى كه عطاء فرموده سپاسگزاريم و در كارهاى خود از او يارى مى‏طلبيم، و سلامتى (از بيمارى نادانى و گمراهى و نافرمانى) در دين و عقائد را از او درخواست مى‏نماييم (تا ما را بخود وا نگذارد كه از صراط مستقيم و راه راست منحرف شويم) چنانكه سلامتى (از بيماريهاى) بدنها را از او مى‏خواهيم.

(2) بندگان خدا شما را سفارش ميكنم بترك اين دنيا كه شما را (بالأخره) رها ميكند (و در قيامت سودى براى شما ندارد) و اگر چه بترك آن ميل نداشته‏ايد (و نخواسته‏ايد كه شما را رها كند) و كالبدهاى شما را كهنه كرده مى‏پوشاند اگر چه شما دوست داريد تازه بماند، پس داستان شما و دنيا همچون داستان مسافرينى است كه به راهى مى‏روند و گويا (سرعت و تندرويشان به كسانى ماند كه) راه را بپايان رسانده‏اند و نشانه‏اى را (كه از دور نمايان است) منظور خويش قرار داده بآن رسيده‏اند (تند گذشتن عمر شما در اين دنيا به قسمى است كه گويا بمنزل آخر كه مرگ است رسيده‏ايد) (3) و چه بسيار اميدوار است راننده‏اى كه در صدد است مركب خود را بمنتهى درجه مسافتى كه مى‏تواند براند تا به منظور خود برسد، و بچه چيز اميد دارد كسيكه بقاء و، هستى او را روزى است كه رها نمى‏كند او را و طلب كننده‏اى كه با شتاب و تندى او را ميراند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 294

تا اينكه از دنيا مفارقت نمايد (انسان بچه چيز دنيا دل مى‏بندد در حالتى كه مرگ گريبان او را خواهد گرفت و راه فرار ندارد) (4) پس به عزت و ارجمندى دنيا و فخر كردن در آن دل نبنديد و به زيور و نعمت آن فريفته نگشته خوشحال نشويد، و از سختى و رنج آن فغان و زارى نكنيد، زيرا ارجمندى در دنيا و فخر كردن بآن از ميان مى‏رود، و زيور و نعمت آن فانى مى‏گردد، و سختى و رنج آن تمام ميشود، و هر مدت و زمانى در آن (چه خوش گذرد چه بد) پايان خواهد داشت، و هر زنده‏اى در آن نابود خواهد شد (مى‏ميرد، پس خردمند كسى است كه به دنيائى كه همه چيز آن موقتى است دل نبندد) 5 آيا در آثار پيشينيان (كه باقى مانده است) چيزى نيست كه شما را (از كارهاى ناپسنديده) باز دارد، و آيا در گذشتن پدران شما (كه مرده و اثرى از آنها باقى نمانده) عبرت و پندى نيست، اگر تعقل و انديشه نمائيد؟ آيا نديديد كه گذشتگان از شما باز نمى‏گردند، و جانشين‏هاى آنها كه زنده هستند باقى نمى‏مانند؟ (6) آيا اهل دنيا را بر حالات گوناگون نمى‏بينيد كه روز را بشب رسانده شب را صبح مى‏نمايند؟ پس يكى مرده است كه بر او مى‏گريند، و ديگرى را (در مصيبت مرده) تسليت مى‏دهند، و ديگرى بيمارى است بر روى زمين افتاده (و بدرد) گرفتار، و ديگرى به عيادت بيمار مى‏رود، و ديگرى در حال جان دادن است، و يكى خواهان دنيا است و مرگ در پى او است، و ديگرى (از حساب و پرسش روز رستخيز) غافل و بى‏خبر است و خدا از او غافل نيست، و بر اثر گذشته باقى مانده هم مى‏گذرد (چنانكه پيشينيان دنيا را بدرود گفتند ديگران هم مى‏ميرند).

(7) آگاه باشيد در هنگام شتاب بانجام كارهاى زشت مرگ را بياد آوريد كه لذتها و خوشيها را ويران ميكند و عيشها را بهم مى‏زند و آرزوها را قطع مى‏نمايد، (8) و از خداوند يارى طلبيد (توفيق بخواهيد به آماده بودن) براى بجا آوردن حق واجب او (طاعات و عبادات) و (شكر و سپاس از) بسيارى نعمتها و احسان و نيكوئيهايش كه بشمار در نيايد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 296

(1100)

99 (1099)- از خطبه‏هاى ديگر (آن حضرت عليه السلام) است (اشاره به كشته شدن خود و آمدن حضرت صاحب الزمان «عجل الله فرجه» كه از جمله اخبار غيبيه مى‏باشد):

(1) سپاس خداوندى را سزا است كه فضل و احسانش را در خلائق پراكنده و همه را مشمول جود و بخشش خود قرار داده، (2) بآنچه از او برسد (تندرستى، بيمارى، خوشى و رنج) سپاسگزاريم، و براى انجام اوامرش (واجبات و مستحبات) از او يارى مى‏طلبيم، و گواهى مى‏دهيم كه جز او خدائى (سزاوار پرستش) نيست، و محمد (صلى الله عليه و آله) بنده و فرستاده او است، (3) او را فرستاده تا امر و فرمانش را آشكار نموده (بيان فرموده) و بياد او گويا باشد (خدا را بشناساند) پس تبليغ رسالت كرد (احكام الهى را رساند) با امانت و درستكارى، و از دنيا رفت ارشاد كننده، و ميان ما بيرق و نشانه حق (راهنمايان به خداوند، قرآن كريم و ائمه اطهار عليهم السلام) را باقى گذاشت، كسيكه از آن بيرق جلو رفت (به احكام او چيزى افزوده يا كم كرد، از دين) خارج شد، و كسيكه مخالفت كرده پيروى ننمود (بدستور آن حضرت اعتنائى نكرد) هلاك گرديد، و كسيكه با آن همراه بود بحق پيوست (سعادتمند شد) نگاه‏دارنده آن بيرق با تأنى و درنگ سخن مى‏گويد و بانجام امرى دير قيام مى‏نمايد (زيرا خردمند در هر كارى انديشه كند و با مصلحت سخنى گفته يا قدم بردارد، و) چون قيام نمايد (پس از انديشه مصلحت در قيام بيند) با شتاب است (زود انجام دهد) (4) پس آنگاه كه (بخلافت ظاهرى منصوب شد و با ياغيها بزد و خورد پرداخت) شما گردنهاى خود را زير فرمان او قرار داديد، و به انگشتهاى خويش باو اشاره كرديد (وقتى كه لشگر مى‏آرايد و حضرت امام حسن عليه السلام را بسر كردگى ده هزار نفر و ابو ايوب انصارى را سر كرده ده هزار نفر و همچنين براى هر دسته سر كرده‏اى تعيين مى‏فرمايد تا يك صد هزار شمشير گرد آورده تصميم رفتن بشام و جنگ با معاويه مى‏نمايد) مرگ او را دريابد (ابن ملجم ملعون شمشير بفرق مباركش مى‏زند) و بآن سبب از دنيا رحلت مى‏نمايد، پس بعد از (كشته شدن) او مدتى كه خواست خداوند است (زمان سلطنت بنى اميه و بنى عباس و بعد از آنها) درنگ خواهيد نمود (به بدبختى و بيچارگى و پراكندگى گرفتار باشيد) تا اينكه خداوند آشكار گرداند كسى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 297

(صاحب الزمان عجل الله فرجه) را كه شما را گرد آورد و از پراكندگى برهاند، (5) پس (براى انتظام همه امور) بامام حاضر كه بدنيا اقبال نكند (زمام كارها بدست نگرفته در خانه نشيند) طمع نداشته باشيد (زيرا خدا چنين مصلحت دانسته) و از امام زمان كه غائب است نا اميد نگرديد، زيرا ممكن است يكى از دو پاى او (سلطنت ظاهرى) از جاى در رفته بلغزد و پاى ديگرش (سلطنت باطنى) بر جاى ماند، و (روزى بيايد كه) هر دو پايش (سلطنت ظاهرى و باطنى) بر گردد (آشكار شده) تا ثابت و استوار باشد (امور دين و دنيا بوجود او منظم شود).

(6) آگاه باشيد مثل آل محمد صلى الله عليه و آله (ائمه عليهم السلام) مانند ستارگان آسمان است كه هر زمان ستاره‏اى ناپديد شد ستاره‏اى آشكار مى‏گردد (چون يكى از ايشان دنيا را بدرود گويد ديگرى بجاى او بنشيند، و هيچ گاه زمين از وجود آنها خالى نماند) پس چنان است كه نعمتهاى خداوند در شما كامل گشته و آنچه آرزو داريد بشما ارائه داده است (بطور قطع آن حضرت را خواهيد دريافت و به آرزوى خود كه ديدن زمان دولت حقه است مى‏رسيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 298

(1101)

100 (1100)- از خطبه‏هاى ديگر (آن حضرت عليه السلام) است مشتمل بر حوادث و پيش آمدهاى سخت (كه بعد از آن بزرگوار واقع شده):

(1) او است خداوندى كه پيش از هر اولى اول (و مبدأ) است (پس هر اولى مؤخر از او است) و بعد از هر آخرى آخر (و مرجع) مى‏باشد (پس برگشت هر آخرى بسوى او است) بسبب اول (و مبدأ بودن) او لازم است كه اول (و مبدأ) نداشته باشد (و گر نه مبدأ هر چيز نبود) و بجهت آخر (و مرجع بودن) او لازم است كه آخر (و مرجع) نداشته باشد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 299

(و گر نه مرجع هر چيز نيست، خلاصه ازلى و ابدى است كه چيزى پيش از او نبوده و بعد از او نمى‏باشد) و گواهى مى‏دهم باينكه بجز او خدائى نيست گواهى كه پنهان و آشكار و دل و زبان در آن موافقت دارند (و نفاق و دو روئى در آن راه ندارد).

(2) مردم، دشمنى و مخالفت با من شما را به گناه (تكذيب گفتارم) وادار ننمايد، و (در آنچه خواهم گفت) نافرمانى از من شما را حيران و سرگردان نسازد، و چون چيزى (خبر از غيب) از من بشنويد بيكديگر چشم نيندازيد (به شگفت نيامده انكار نكنيد) پس سوگند بآن كس كه دانه را (زير زمين) شكافته و انسان را آفريده آنچه بشما خبر مى‏دهم (از پيش خود نمى‏گويم، بلكه) از پيغمبر صلى الله عليه و آله است كه امى بوده (هر چه فرموده از وحى الهى است از كسى نياموخته) و دروغ نگفته، و شنونده (فرمايشات او يعنى امام عليه السلام) نادان نبوده است (خلاصه اين خبر وحى الهى است به پيغمبر اكرم:) (3) مانند آن است كه مى‏بينم كسيرا (معاويه يا عبد الملك ابن مروان) در ضلالت و گمراهى بسيار كه بشام بانگ زند (مردم را گرد آورد) و بيرقهاى خود را در اطراف كوفه نصب كند، پس چون دهن باز نمايد (مردم را طعمه شمشير قرار دهد) و دهنه لجام او سخت (بسيار سركش) گردد، و پا زدنش در زمين سنگين باشد (جورش همه را فرا گيرد) و فتنه و آشوب به نيش دندان مردان زمانش را بگزد (مردم مبتلى بقتل و غارت و درد و اندوه گردند) و موجهاى جنگ به حركت آيد (جنگهاى سخت پيش آيد) و روزها (بسبب ظلم و ستم) گرفته و در همند، و شبها (بسبب درد و اندوه) دلخراش هستند (خلاصه آن مرد گمراه كوفه را ويران كرده مردم را دقيقه‏اى آسوده نگذارد) (4) پس آنگاه كه كشت آن گمراه (از تخم فتنه و فساد) بروئيد، و شاخه آن نمو نمايد (بر مردم مسلط شود) و شقشقه‏هاى او صدا كند (شقشقه چيزى است مانند شش گوسفند كه هنگام مستى از دهن شتر بيرون آمده صدا كند، يعنى فرمانهاى نا حق دهد) و برق شمشيرهايش بدرخشد (طغيان و سر كشيش بحد كمال رسيده و بيم و ترس از او در دلهاى قوى جا گيرد، آنگاه) بيرقهاى فتنه و آشوب كه رهائى از آن نيست استوار مى‏گردد، و مانند شب تاريك و درياى موج دار (پى در پى بمردم) رو آورد، (5) اين است، و چقدر باد سخت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 300

و صدا دار كوفه را بشكافد (ويران نمايد) و باد تند بر آن بوزد (خونريزيها در آن واقع گردد) و پس از زمان كمى گروهى با گروهى بپيچند (بزد و خورد مشغول گردند) و (از سنبله آدمى) آنچه بر پا است (قوى است) درو شود (كشته ميشود) و آنچه درو شده (ضعيف و ناتوان) است (در زير دست و پاى فتنه جويان) خورد مى‏گردد (خلاصه از پى يكديگر هلاك گشته و هر سال از كشت تخم فتنه و آشوب خرمنها از كشته آدميان بر باد رود).

(1102)

101 (1101)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در اين باب وارد شده (مانند خطبه قبل از پيش آمدهاى سخت خبر مى‏دهد، و ابتداء به سختيهاى روز رستاخيز اشاره مى‏فرمايد):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) قيامت روزى است كه خداوند در آن روز براى رسيدن حساب و جزاى اعمال همه خلائق از گذشتگان و آيندگان را گرد مى‏آورد، در حالتى كه ايستاده خاضع و فروتن، هستند، و (از بسيارى جمعيت و شدت گرمى) عرق مانند لجام اطراف دهانشان را فرا گرفته و زلزله زمين ايشان را مى‏لرزاند، (2) پس نيكوترين آنها و خوشحالترين كسى است كه (بسبب كردار پسنديده در دنيا) براى ثابت نگهداشتن قدمش مكانى تهيئه نموده و براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 301

آسايش خود محل فراخى بدست آورده باشد (تا از سختيهاى آنجا و از اضطراب و نگرانى آنروز برهد).

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (راجع بفتنه و فساد و خونريزيها و سختيها كه بعد از آن بزرگوار واقع شد):

(بعد از من) (3) فتنه‏ها ظاهر شود مانند ساعات شب تاريك (كه راه رستگارى و رهائى از آن پيدا نيست، و) براى جلوگيرى از آنها كسى قيام نخواهد نمود (كسيرا توانائى خاموش كردن آتش آن فتنه‏ها و جنگ با فتنه جويان نمى‏باشد) و هيچ بيرقى (سپاهى) آنها را رد نمى‏كند (از بين نبرده نمى‏تواند فتنه جويان را مغلوب سازد) (4) آن فتنه‏ها مانند شترى كه مهار شده و جهاز و پالان گذاشته و جلو دارش آنرا كشيده سوار بر آن مى‏دواندش، بشما رو آورد (خلاصه براى بد بخت و بيچاره كردن شما آماده ميشود) فتنه جويان گروهى باشند كه اذيت و آزارشان بيشتر است تا غارت نمودنشان (بيشتر منظورشان از ايجاد فتنه نابود كردن اشخاص است،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 302

نه بدست آوردن غنيمت، و بالأخره) (5) گروهى كه گردنكشان آنان را ذليل و خوار مى‏پندارند و در روى زمين قدر و منزلتشان معلوم نيست و در آسمان مشهورند (مردمان خدا پرست از جان گذشته مقرب درگاه الهى كه خود پرستان بچشم حقارت و كوچكى بآنان مى‏نگرند) براى رضاء و خوشنودى خدا با آن فتنه جويان جهاد مى‏نمايند، (6) پس هنگام پيدايش آن فتنه‏ها واى بر تو اى بصره از سپاهى كه بر اثر غضب و خشم خداوند پديد آيد، و ايشان را گرد و غبار و صدايى نباشد (ناگهان پيدا شوند) و (بر اثر ورود آنان) زود باشد كه ساكنين تو مبتلى شوند به مرگ سرخ (كشته شدن) و گرسنگى غبار آلوده (قحطى كه رخسار گرسنه تيره و تاريك گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 303

(1103)

102 (1102)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيوفائى دنيا):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) بدنيا نظر كنيد مانند نگاه كردن كسانيكه از آن اعراض و دورى نموده‏اند (رويه ائمه معصومين و پيروانشان را سر مشق خويش قرار داده از دنيا پرستان پيروى ننمائيد) زيرا سوگند بخدا دنيا بزودى ساكنش را دور ميكند، و داراى نعمت و دولت و امنيت را مصيبت زده و اندوهناك مى‏سازد، (2) چيزهائى كه گذشته و پشت كرده (مانند جوانى، صحت، قوت و توانائى) باز نمى‏گردد، و آنچه كه بعد از اين خواهد آمد نامعلوم است (نعمت است يا نقمت، خوب است يا بد) تا براى (بدست آوردن خوب) آن منتظر بود (كوشش نموده از بدى آن بپرهيزيد) (3) خوشى آن به اندوه آميخته است (چون مسرور در آن براى دسترسى نداشت به باقى مطلوب خود محزون است) و قوت و توانائى و جوانى مردان آن بضعف و ناتوانى و پيرى مى‏رسد، پس بسيارى آنچه در دنيا از آن خوشتان مى‏آيد (رياست، مال، ارجمندى، زن، زيور و مانند آن) شما را فريب ندهد، زيرا بهره شما در دنيا از آنچه بآن دسترسى داريد (نسبت بسختى و رنج پس دادن حساب آن در قيامت بسيار) كم است.

(4) خدا رحمت كند مردى را كه (در امر دنيا و مبدأ و معاد خويش) انديشه كند و عبرت گرفته (به ناپايدارى دنيا) بينا شود (و باور نمايد) كه آنچه از دنيا باقى مانده بزودى نابود است (بوده آنرا نبوده انگارد) و آنچه از آخرت موجود است زوال ناپذير و همواره بوده است (نبوده آنرا بوده داند) و آنچه (از ساعات عمر) كه بحساب مى‏آيد بپايان مى‏رسد، و هر چه انتظار داريد (مرگ و قيامت) آينده است، و هر آينده‏اى نزديك است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 304

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در امتياز دانا و بينا از نادان و گمراه):

(5) دانا كسى است كه قدر خود را بشناسد (طبق دستور خدا و رسول رفتار نمايد) و براى جهالت و نادانى مرد همين بس كه خود را نشناسد (در راه ضلالت و گمراهى قدم نهد و از شيطان و نفس اماره پيروى كرده سرمايه خوشبختى خويش را به باد دهد) (6) و دشمن ترين مردان نزد خدا بنده‏ايست كه خداوند او را بخود وا گذارد (توفيق بدست آوردن سعادت را از او سلب نمايد) بطوريكه (در امر دين و دنيا) از راه راست قدم بيرون نهاده بى راهنما سير ميكند (در بيابان بى سر و ته نادانى حيران و سرگردان مانده نمى‏داند چه كند) (7) اگر بسوى زراعت و كشف دنيا (آنچه سود دنيوى دارد) دعوت شود عمل ميكند، و اگر بسوى زراعت و كشت آخرت (خدمت بخلق و عبادت خالق) خوانده شود كاهلى مى‏نمايد، مانند آن ماند كه آنچه (در امر دنيا) ميكند بر او واجب است (براى اقدام بهر كار اگر چه حرام باشد طورى آماده است كه گويا واجبى را بجا مى‏آورد و از عذاب ترك آن ترسناك است) و آنچه (در امر آخرت) بتأخير مى‏اندازد از او ساقط (از اوامر و نواهى الهى بطورى چشم مى‏پوشد كه گويا باو در اين باب دستورى نرسيده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 306

و قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در غلبه فتنه و فساد و اينكه نجات و رهائى نيست مگر براى اهل ايمان):

(8) زمانى ميشود كه كسى از (فتنه و فساد) آن نجات و رهائى نمى‏يابد مگر مؤمن خدا پرست بى نام و نشان كه اگر (در مجالس) حاضر گردد كسى او را نشناسد، و اگر غائب باشد كسى در صدد جستجويش بر نيايد، (9) اين چنين اشخاص چراغهاى هدايت و نشانه‏هاى روشن هستند براى روندگان در شب تاريك، در ميان مردم براى فتنه و فساد و سخن چينى رفت و آمد نمى‏كنند، عيبها و بديهاى خلق را آشكار نمى‏سازند، سفيه و بيهوده گو نيستند، خداوند درهاى رحمتش را براى آنان مى‏گشايد، و سختى عذابش را از آنها بر طرف مى‏گرداند.

(10) اى مردم، زود است كه زمانى بر شما بيايد كه اسلام در آن سرازير شود مانند برگشتن ظرف كه آنچه در آنست بريزيد (از اسلام جز اسم و از قرآن جز درس و از ايمان جز رسم باقى نماند، آنگاه است كه خداوند بندگانش را امتحان فرمايد) (11) اى مردم، خداوند شما را پناه داده از اينكه بشما ظلم و ستم كند، و پناه نداده از اينكه امتحان نمايد (پس اگر در زمان فتنه و فساد مبتلى و گرفتاريد بشما ستم نكرده، بلكه مى‏خواهد شما را بيازمايد تا مؤمن حقيقى از ظاهرى و شكيباى در بلاء از ديگران ممتاز گردد) و بتحقيق فرموده است جليل‏تر و بزرگوارتر از هر گوينده‏اى (در قرآن كريم س 23 ى 30:) إن في ذلك لآيات و إن كنا لمبتلين‏ يعنى در وقعه طوفان نوح و هلاك قوم او نشانه‏هايى است (براى عبرت ديگران) و ما (خوب و بد بندگان را) امتحان مى‏نماييم (سيد رضى فرمايد:) مراد آن حضرت عليه السلام از جمله كل مؤمن نومة گمنامى است كه شر و فسادش اندك باشد، و مساييح جمع مسياح است، و آنرا بكسى گويند كه ميان مردم در پى فتنه و فساد رفته سخن چينى كند، و مذاييع جمع مذياع است و آن براى كسى است كه بدى و ناشايسته غيرى را كه مى‏شنود فاش نموده همه جا آشكار بگويد، و بذر جمع بذور است و كسى را بآن مى‏نامند كه بسيار سفيه و گفتارش لغو و بيهوده باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 308

(1104)

103 (1103)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (هنگام رفتن بجنگ جمل‏

كه مردم بصره به همراهى طلحه و زبير عائشه را بر شتر سوار كرده اطراف او گرد آمده مى‏خواستند با امير المؤمنين بجنگند، و مقصود آنست كه مردم را آگاه سازد كه جنگيدن آن بزرگوار با اصحاب جمل براى اظهار حق و ابطال باطل مى‏باشد):

(1) پس از حمد و ثناى الهى و درود بر خاتم النبيين (آگاه باشيد) خداوند سبحان محمد صلى الله عليه و آله را در ميان عرب به رسالت بر انگيخت و هيچيك از آنها نبود كه بخواند كتابى از حق، و نبوت و پيغمبرى و وحى ادعاء كند (تا در باره آن حضرت شك نموده بآن بزرگوار تهمت زنند) (2) پس (براى اظهار حق و اثبات اسلام) به همراهى پيروانش با مخالفين خود جنگيده آنان را بمحل رستگاريشان سوق مى‏داد (بطريق حق و راه سعادت و خوشبختى دعوت مى‏نمود) و براى رهاندن ايشان از جهالت و نادانى مبادرت مى‏فرمود كه مبادا مرگ آنها را به حالت كفر و گمراهى دريابد (و بعذاب جاويد مبتلى گردند) تا (از سنگينى بار فتنه و فساد و گمراهى) آنرا كه مانند شتر (سنگين بار) عاجز و درمانده و وامانده و شكسته مى‏شد، آن حضرت بر سر راه او مى‏ايستاد (كوشش مى‏نمود) تا به منزلش (سعادت و خوشبختى) مى‏رساند (هدايت مى‏فرمود، همه براه راست رهسپار شدند) مگر هلاك شده‏اى كه ابدا خير و نيكى در او نبود (مانند ابو جهل كه از بدى فطرت قابليت رستگارى نداشت و به هيچ گونه هدايت نمى‏شد، و در تبليغ احكام كوتاهى نكرد) (3) تا راه نجات و رهائى از گمراهى را بآنها نمود، و آنان را در جايگاهشان جاى داد (وادار بگرويدن دين اسلام كه فطريشان بود فرمود) پس آسياى ايشان به گردش افتاد (امور زندگانيشان منظم گشت) و نيزه آنها راست گرديد (توانا شده زير بار گمراهى گمراه كنندگان و ستم ستمگران نمى‏رفتند) (4) و سوگند بخدا من جلو لشگر اسلام بوده لشگر كفر را مى‏راندم، تا همگى پشت كردند (از كيش خويش دست بر داشتند) و گرد آمده رام گرديدند (فرمانبردار شدند، و هرگز) ضعيف و ناتوان نگشته نترسيده خيانت و سستى ننمودم، (5) و سوگند بخدا (اكنون در اين جنگ هم) باطل را مى‏شكافم تا حق را از پهلوى آن بيرون آورم (با ايشان زد و خورد ميكنم و از كشتن و كشته شدن باكى ندارم، براى آنكه فتنه جويان دست از فتنه و فساد برداشته حق آشكار گردد. سيد رضى فرمايد:) اين خطبه پيش از اين بيان شد (خطبه سى و سوم) و ليكن چون در اين روايت آنرا از جهت زيادى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 309

و كمى بر خلاف خطبه مذكوره يافتم، لازم شد دوباره نوشته شود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 310

(1105)

104 (1104)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه پس از ستودن پيغمبر اكرم بانقراض دولت بنى اميه اشاره نموده و بعد از آن مردم را پند و اندرز مى‏فرمايد):

[قسمت أول خطبه‏]

(پيش از طلوع خورشيد حقيقى و تابش آفتاب عالم گير اسلام مردم در منتهى درجه ضلالت و گمراهى و بدبختى بودند) (1) تا آنكه خداوند محمد صلى الله عليه و آله را به رسالت و پيغمبرى بر انگيخت كه (نيكو كاران و بد كاران را) شاهد و گواه باشد، و (نيكو كاران را به پاداش كردارشان) مژده دهد و (معصيت كاران را از عذاب الهى) بترساند، در حاليكه در طفوليت و خورد سالى بهترين خلائق و در كهولت (چهل سالگى) كريمتر و برگزيده‏ترين آنها و طبيعت در خلقت او پاكتر از همه پاكان (از آدم عليه السلام تا عبد الله همواره در صلب انبياء و اوصياى ايشان) بود، و بخشش او بيش از توقع خواستاران باران بخشش او بود، (2) پس (اى بنى اميه) از شيرينى لذت و خوشى دنيا بهره‏مند نگشتيد و براى نوشيدن شير از پستان آن توانا نشديد مگر بعد از آنكه آنرا يافتيد با مهار جولان دار و جهاز و پالان تنگ نبسته (آنرا چون شتر سر خود و بى ساربان رايگان بدست آورديد، و اين بر اثر آن بود كه) حرام آن نزد خانواده‏هايى (خلفاء پيش از امام عليه السلام و پيروانشان) به منزله درخت سدر بى خار بود (كه به آسانى ميوه آنرا تناول مى‏نمودند، يعنى نواهى را مرتكب شده از عذاب روز رستاخيز باكى نداشتند) و حلال آن از آنها دور گشته وجود نداشت (گفتار و كردارشان بر خلاف دين اسلام بود) و (3) (شما گمان نكنيد كه همواره دنيا بهمين منوال بوده دولت بنى اميه باقى و برقرار مى‏باشد، بلكه) سوگند بخدا، دنيا را به دلخواه خود يافته‏ايد مانند سايه كشيده شده تا مدت معينى، پس زمين براى شما خالى و بى صاحب است، و دستهايتان در آن گشاده، و دستهاى پيشوايان (حقيقى) از (استيلاء بر) شما باز داشته شده، و شمشيرهاى شما بر آنها مسلط است، و شمشيرهاى آنان از شما برداشته (خلاصه تسلط شما بر مردم روزگار طورى خواهد بود كه دوستان خدا و فرزند دلبند رسول اكرم را خواهيد كشت، و ليكن) (4) آگاه باشيد براى هر خونى خونخواه و براى هر حقى خواهانى است، و خونخواه خونهاى ما همچون حاكمى است كه در باره خودش حكم كند (كه بدون بينه و شاهد طبق علمش در حق خويش حكم مى‏نمايد) و خونخواه و خواهان حق ما خداونديست كه هر كه را بطلبد (و بخواهد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 311

دستگير كند) از دستگيرى او ناتوان نيست، و هر كه بگريزد از چنگ او بيرون نمى‏رود، (5) پس سوگند ياد ميكنم بخدا اى بنى اميه در اندك زمانى خواهيد دانست كه رياست و دولت دنيا (پس از چند روز زمامدارى شما) در دستهاى غير شما بوده به سراى دشمنتان (بنى العباس) منتقل مى‏گردد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 312

[قسمت دوم خطبه‏]

(6) آگاه باشيد بيناترين ديده‏ها ديده‏اى است كه نظرش در خير و صلاح باشد (بفتنه و فساد نظر نيفكند) آگاه باشيد شنواترين گوشها گوشى است كه پند و اندرز را حفظ كرده بپذيرد.

(7) اى مردم، چراغ (راه سعادت و خوشبختى خود) را از شعله چراغ پند دهنده پند پذيرفته بيفروزيد (پند و اندرز را از كسى بپذيريد كه آنچه مى‏گويد طبق آن رفتار مى‏نمايد، نه از منافق و دوروئى كه كردارش بر خلاف گفتارش باشد) و آب را از چشمه صاف كه تيره و آلوده نيست بكشيد (علوم و معارف را از ائمه هدى بياموزيد).

(8) بندگان خدا بجهل و نادانى خود اعتماد مكنيد، و از خواهشهاى خويش پيروى ننمائيد، زيرا كسيكه به چنين منزلى وارد گردد بكسى ماند كه به كنار رودى كه از مرور سيل زير آن تهى گشته شكافته نزديك به انهدام است، منزل نموده باشد (و پيروى كننده از جهل و نادانى و هواى نفس بار سنگين) هلاكت را بر پشت خود بار كرده از جائى بجائى مى‏گرداند بجهت انديشه‏اى كه پس از انديشه ديگرى بكار آرد (هر زمان مشكلى اختيار نموده هر روز انديشه تازه‏اى دارد) مى‏خواهد آنچه نمى‏چسبد بچسباند و آنچه نزديك نمى‏گردد نزديك گرداند (چون مبناى فكر و انديشه او نادانى و هواى نفس است همواره در وادى ضلالت و گمراهى حيران و سرگردان است تا هلاك شود) (9) پس از خدا بترسيد و شكايت ننمائيد پيش كسيكه غم و اندوه شما را برطرف نمى‏كند، و به رأى خود مى‏شكند (افساد مى‏نمايد) آنچه (احكام الهى) را كه شما بر آن استوار هستيد (مأموريد انجام دهيد، بلكه بايستى در امر دين و دنيا بكسى مراجعه نمائيد كه امام يا جانشين امام باشد، و) (10) بتحقيق نيست بر امام مگر قيام بآنچه پروردگارش باو امر كرده (و آن پنج چيز است:) ابلاغ موعظه (و فرمايش پيغمبر اكرم) و كوشش نمودن در پند و اندرز دادن، و احياى سنت (رفتار بر طبق احكام رسول خدا) و اجراى حدود بر آن كس كه سزاوار است، و (از بيت المال) سهم و نصيبها را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 313

به اهلش رسانيدن، (11) پس (چون بوظائف امام و جانشين او آشنا شديد، در غير طريق حق قدم ننهيد، و دست ارادت بهر بى‏خبر از اصول و فروع ندهيد) براى اخذ علم و دانش بشتابيد پيش از خشك شدن گياه آن (رحلت امام و جانشين او) و پيش از آنكه از استفاضه علم و دانش از اهلش وا مانده (بر اثر حوادث و سختيهاى روزگار) بخود مشغول گرديد، و از منكر (آنچه شرع مقدس منع فرموده) مرتكبين را نهى كنيد، و خودتان آنرا مرتكب نشويد، زيرا شما مأمور شده‏ايد كه از منكر نهى نمائيد پس از آنكه خود آنرا بجا نياوريد (چون امر و نهى كسيكه گفتار و كردارش موافق يكديگر بوده در شنونده بيشتر تأثير دارد از كسيكه كردارش بر خلاف گفتارش باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 314

(1106)

105 (1105)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در وصف دين اسلام و مدح رسول اكرم و سرزنش اصحاب خود از جهت سهل انگارى در جنگ با معاويه و لشگر شام):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خدائى را سزا است كه (حقائق) اسلام را (بر همه خردمندان) واضح و آشكار نمود، و براى كسيكه در آن وارد گردد (مسلمان شود) راههاى سر چشمه آنرا آسان گردانيد (پس اگر بخواهد از منبع علوم و معارف پيغمبر و ائمه اطهار بهره‏مند شود رادع و مانعى براى او نيست) و اركان و پايه‏هاى آنرا محكم و استوار نمود (اصول و فروعش را روى دو پايه برهان عقل و علم بنا نهاد) تا كسى (كفار و منافقين) نتواند بر آن غلبه و فزونى يابد (و آنرا از بين ببرد) (2) پس آنرا (محل) امن (از قتل و غارت و دزدى و مانند آنها در دنيا و آسودگى از عذاب آخرت) قرار داد، براى كسيكه خود را بآن متصل كرد (بدستور آن رفتار نمود) و (نشانه) صلح و آشتى براى كسيكه در آن داخل گشت (كافرى كه مسلمان شد و به يگانگى خدا و پيغمبرى رسول اكرم گواهى داد) و برهان و دليل براى كسيكه بوسيله آن سخن گفت (زيرا اسلام بر حقيقت هر امرى حجت و دليل است) و شاهد و گواه براى كسيكه با گوينده آن دشمنى كرد، و نور و روشنى (هادى و راهنما) براى كسيكه از آن روشنى طلبيد (بخواهد در راه راست قدم نهاده از تاريكى ضلالت و گمراهى برهد) و فهم (و درك حقائق اشياء) براى كسيكه تدبر كرد، و عقل و خرد براى كسيكه (در مخلوقات) تفكر و انديشه نمود، و نشانه (رستگارى) براى كسيكه به فراست راه حق را جست، و بينائى براى كسيكه تصميم گرفت (تا بخطاء و اشتباه كارى انجام ندهد) و عبرت و آگاهى براى كسيكه پند پذيرفت، و نجات و رهائى (از عذاب) براى كسيكه (بدرستى آن) تصديق و اعتراف نمود، و وثوق و اطمينان براى كسيكه توكل داشت (و بخدا) اعتماد كرد، و آسايش براى كسيكه (كارش را پروردگار) تفويض نمود، و سپر براى كسيكه (در سختيها) شكيبا بود، (3) پس اسلام روشن ترين راهها و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 315

آشكارترين مذاهب است، مناره آن (راستى و درستيش) در بلندى (و هويدا) است، راههاى آن درخشان (و نمايان) است، چراغهايش (پيغمبر اكرم و اوصياء آن حضرت تاريكى دلهاى نادانان را) روشنى دهنده است، و در ميدان مسابقه پيش رونده است، پايان آن (مقرب بودن در درگاه خداوند) بلند است، (4) گرد آورنده اسبان مسابقه است (تا سواران آنها براى تقرب بدرگاه الهى از يكديگر پيشى گيرند) جائزه‏اى كه براى مسابقه آن تعيين شده به قدرى نفيس و نيكو است كه همه بآن رغبت دارند، اسب دوانهاى آن شريف و بزرگوارند، راه آن تصديق (بخدا و رسول) و نشانه آن اعمال صالحه و پايان آن مرگ (كه آنگاه تكاليف ساقط گردد) و ميدان رياضت و تربيت آن دنيا است، و محل دواندن اسبهاى آن قيامت است، و بهشت جائزه و پاداش آن مى‏باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 316

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه در وصف پيغمبر صلى الله عليه و آله است:

(رسول اكرم براى تبليغ احكام الهى سعى و كوشش فراوان نمود) (5) تا شعله آتش هدايت و رستگارى را بر افروخت براى آنكه اقتباس نماينده از آن بهره‏مند گردد، و نشانه (هدايت) را (بر سر كوه علم و معرفت) روشن كرد تا آن كس كه (از قافله دور، و) در راه مانده و سرگردان است راه يابد (سعادت هميشگى را بدست آورد) پس (بار خدايا) آن حضرت (در تبليغ رسالت) امين تو و درستكار است، و روز قيامت شاهد و گواه (بر احوال بندگان) تو است، و نعمت و بخششى است كه از جانب تو (بر خلائق) مبعوث شده، و فرستاده تو است بحق و راستى كه (بر مردم) رحمت و مهربانى است. (6) بار خدايا بعدل خود قسمت و بهره او (بالاترين مراتب قرب و منزلت) را نصيبش گردان، و پاداش او را بفضل و كرمت خير بسيار و نعمتهاى بيشمار عطاء فرما. (7) بار خدايا بناى او را بر بناى سازندگان پيش (دين او را بر اديان انبياء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان، و خوان نعمت (پاداش زحمت و رنج) او را (در تبليغ رسالت) نزد خود گرامى دار، و منزل و مأوايش را در درگاه حضرتت رفعت ده و او را بمنتهى درجه بزرگوارى برسان و برترى (بر همه خلائق) عطاء فرما، (8) و ما را در جمعيت و يارانش (مؤمنين و پرهيزكاران) محشور نما كه (از معصيت و نافرمانى) خجل، و (از كردارهاى زشت) پشيمان، و (از راه راست) منحرف، و عهد شكن ه و آزمايش شده (ببلاء و سختيها) نباشيم. (سيد رضى فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 317

اين فصل از اين خطبه پيش از اين (در خطبه هفتاد و يكم) بيان شد و ليكن چون در دو روايت اختلاف بود، لذا دوباره در اينجا آنرا تكرار كرديم.

و قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است كه باصحاب خود مى‏فرمايد (و آنان را بر اثر نجنگيدن با معاويه و لشگر شام سرزنش مى‏نمايد):

(بعد از آنكه شما كافر و بت پرست و بى‏قدر و قيمت بوديد) (9) بر اثر كرامت و نوازش خداوند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 318

مقام و منزلت و بزرگوارى يافتيد كه كنيزان شما را (كه هيچ اهميت ندارند) گرامى مى‏دارند، و همسايگانتان (كفارى كه با شما پيمان بسته‏اند) از آن كرامت الهى بهره‏مند ميشوند (به اين جهت جان و مال و ناموسشان از هر خطرى محفوظ است) و تعظيم ميكند و سر فرود مى‏آورد بشما كسيكه هيچ گونه فضيلت و مزيتى (در حسب و نسب) بر او نداريد، و نه احسانى باو كرده‏ايد، و مى‏ترسد از شما آنكه از غلبه و تسلط شما ترسى ندارد و شما را حكومت و سلطنتى بر او نيست (تا بترسد، پس خوف پادشاهان و بزرگان در اقصى بلاد روى زمين بواسطه عظمت دولت اسلام است، نه از توانائى و شمشير شما، اكنون سبب كفران چنين نعمتى چيست) (10) و مى‏بينيد پيمانهاى خدا شكسته شده و بخشم نمى‏آييد (اهل شام بر خلاف دستور الهى رفتار كرده و معاويه بر امام مفترض الطاعه ياغى گرديده و به فرمان او اموال مسلمانها و معاهدين را كه در پناه اسلامند غارت مى‏نمايند و شما ساكت نشسته با اينكه توانا هستيد از ايشان جلوگيرى نمى‏نمائيد) و حال آنكه براى شكستن پيمانهاى پدرانتان (كه در مقابل پيمانهاى الهى اهميتى ندارد) حاضر نيستيد و آنرا ننگ مى‏دانيد، (11) و (شما كسانى هستيد كه) احكام خدا بر شما وارد مى‏شد (از شما مى‏پرسيدند) و از شما صادر مى‏گشت (شما پاسخ مى‏گفتيد) و بشما رجوع و بازگشت مى‏نمود (در مرافعه قضاوت مى‏كرديد) پس مقام و منزلت خود را به ستمگران (معاويه و پيروانش) وا گذارده و زمام كارهايتان را بدست ايشان سپرديد، و در احكام الهى بآنها تسليم شده از آنان پيروى كرديد، در حالتى كه ايشان (در تكاليف شرعيه) بشبهات و آراء باطله عمل ميكنند، و در پى شهوات و خواهشهاى نفسانى مى‏روند، (12) و (ليكن بدانيد كه اين تسلط و توانائى براى آنها نمى‏ماند، بلكه) سوگند بخدا اگر شما را در زير هر اخترى متفرق سازند (در شهرها پراكنده نمايند) هر آينه خداوند شما را براى روز بد ايشان گرد آورد (تا ببينيد چگونه از آنان انتقام مى‏كشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 319

(1107)

106 (1106)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در يكى از روزهاى جنگ صفين‏

(براى توبيخ و سرزنش اصحاب خود پس از شكست و فرار از لشگر شام و برگشتن و فتح نمودن آنان):

(در كار زار) (1) گريختن و پشت كردن شما را از صفهاتان ديدم، اهل شام كه جفاء كارانى بد خو و پست و عربهاى باديه نشين هستند شما را گريزاندند، در حالتى كه شما از برازندگان و جوانمردان عرب هستيد، و چون تقدم بينى (نسبت به اعضاى بدن) شريف و مقدم و مانند كوهان شتر بلند مرتبه و بزرگتر از آنها مى‏باشيد (پس در اين صورت شكست و فرار سزاوار شما نبود) (2) دردهاى سينه من شفاء يافت (غم و اندوهم زائل گشت) آنگاه كه ديدم در آخر كار آنها را ميرانديد، چنانكه شما را رانده بودند، و از سنگرهاشان دور مى‏نموديد، چنانكه شما را دور كرده بودند، و بوسيله شمشيرها آنها را كشته مستأصل و بيچاره مى‏كرديد، و نيزه‏ها بر ايشان مى‏زديد (تا اينكه بر اثر فرار) (3) اولشان به آخرشان سوار مى‏شدند (روى هم مى‏افتادند) مانند شترهاى تشنه رانده شده كه از حوضها و آبگاههاشان منع كرده دور نمايند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 320

(1108)

107 (1107)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است و آن از خطبه‏هايى است كه در آن‏

(خداوند سبحان را سپاسگزارده و رسول اكرم را ستوده و به بعضى از كمالات و كرامات خويش اشاره نموده، و) فتنه و فساد و خونريزيهايى را كه پيش مى‏آيد بيان فرموده:

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خدائى را سزا است كه بسبب خلقت و آفرينشى كه فرموده (و دليل بر ربوبيت او است) به خلائق آشكار شده است، و به حجت و برهان خويش (آثار قدرت) نزد دلهاى ايشان ظاهر و نمايان است، (2) بدون بكار بردن فكر و انديشه آفريدگان را ايجاد فرمود، زيرا انديشه‏ها سزاوار نيست مگر به كسانى كه داراى ضمائر (قواى مدركه باطنيه) باشند و خداوند فى نفسه داراى ضميرى نيست (زيرا كسيكه براى ادراك چيزى به قواى ادراكيه نياز داشته باشد البته ممكن است، و واجب الوجود ممكن نمى‏باشد) (3) و علم او بباطن و كنه ناديدنيها نفوذ (حاجب و مانعى براى او نيست) و به كوچكترين افكار و اسرار (دلها كه اطلاع از آن براى كسى ممكن نباشد) احاطه دارد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 321

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در وصف پيغمبر صلى الله عليه و آله:

(4) خداوند سبحان رسول اكرم را برگزيد از شجره پيغمبران (آل ابراهيم) و از چراغدان روشنائى (كه نور هدايت و رستگارى از آنان تابان بود) و از بالاى پيشانى (كه اشرف و افضل بر ديگرانند) و از ناف بطحاء (مكه معظمه) و از چراغهاى تاريكى (پدران آن بزرگوار همه چون چراغ راهنماى سرگردانان بودند) و از سر چشمه‏هاى حكمت (كه همه داراى دين و شريعت بوده ديگران علم و حكمت از آنها مى‏آموختند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 322

و قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در وصف خود و توبيخ اصحابش فرموده):

(امام عليه السلام) (5) طبيبى است (روحانى) كه بوسيله طب و معالجه خويش (براى بهبودى امراض مهلكه و بيماريهاى گوناگون در ميان خلائق) همواره گردش ميكند، و مرهمهايش (علوم و معارفش) را (براى زخم دلهايى كه به تيغ نادانى و گمراهى مجروح گشته) محكم و آماده كرده است، و ابزارها را (به آتش نهى از منكر و ترسانيدن از عذاب الهى) سرخ كرده و تافته است، هر جا كه لازم باشد مرهمها و ابزارهاى داغ كردن را بروى آن مى‏نهد، و جاهاى مجروح و نيازمند به معالجه، دلهاى كور (از دانش) و گوشهاى كر (از شنيدن حق) و زبانهاى لال (از گفتن سخنان راست) است، اين طبيب روحانى بوسيله دواء و معالجه خود بيماريهاى غفلت و نادانى و حيرت و سرگردانى را رسيدگى و معالجه مى‏نمايد (و ليكن) (6) بيماران از روشنيهاى حكمت و عرفان استفاده نكرده‏اند، و به آتش زنه‏هاى علوم و معارف درخشان آتش نيفروخته‏اند، پس آنان مانند چارپايان چرنده (كه شعور نداشته تمام همت و سعيشان صرف خوردن و آشاميدن است) و همچون سنگهاى سخت بنيان (كه چيزى را درك نمى‏كنند) مى‏باشند.

(7) براى صاحبان بصيرت و بينائى پوشيده‏ها آشكار و براى اشتباه كننده راه حق هويدا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 323

گشت (بوسيله امام حقائق و اسرار علوم كه دشمنان دين پنهان نموده در صدد خاموشى نور حق بر آمده بودند نمايان گرديد، پس براى جاهل و نادان جاى عذرى باقى نمانده) و قيامت پرده از روى خود بر داشته و علامت و نشانه آن براى دارنده فراست و زيركى ظاهر گرديد (پيغمبر اكرم در تمام شئون زندگى تا قيامت آنچه را بشر بآن نيازمند است بيان فرموده بطوريكه گويا قيامت بر پا شده است، پس جاى سخن باقى نمانده تا منتظر باشيد پيغمبر ديگرى مبعوث شود و راه خير و صلاح و فساد را بيان نمايد) (8) چه شده كه شما را مى‏بينم پيكرهاى بى‏جان و جانهاى بى‏پيكر (بعضى مانند مرده‏ها نمى‏فهميد و از دشمن جلوگيرى نمى‏كنيد، و جمعى داراى جان يعنى عقل بوده مى‏فهميد و ليكن دنيا پرست بوده بجنگ نمى‏رويد) و (شما را مى‏بينم) عبادت كنندگان بدون پرهيزكارى (جنگ كننده بى ثبات قدم) و بازرگانان بدون سود (مغلوب شده شكست خورده) و مى‏باشيد بيدار چون خواب رفته، و حاضر چون غائب، و بينا چون كور، و شنوا چون كر، و گويا چون لال (تسلط دشمن را بر خود مى‏بينيد و از آنها جلوگيرى نمى‏كنيد با اينكه توانائى داريد)؟.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 325

[قسمت چهارم خطبه‏]

(امام عليه السلام در اين فصل از تباهكاريها و احوال مردم آخر الزمان خبر مى‏دهد:) (9) اين بيرق فتنه و فساد (در آخر الزمان) بيرق گمراهى است كه بر قطب و ميان ضلالت بر پا شده است و با شعبه‏ها و شاخه‏هايش پراكنده گرديده (همه جا را فرا مى‏گيرد) شما را به پيمانه خود وزن ميكند (گمراه مى‏نمايد) و با دست خود (چون چارپاى چموش) شما را مى‏كوبد (ذليل و خوار مى‏گرداند) (10) قائد و پرچمدار آن بيرق از ملت اسلام خارج و بر (راه) ضلالت ايستاده است، پس در آنروز از شما (مسلمانان) باقى نماند مگر ته مانده‏اى (كمى) مانند آنچه در ته ديگ باقى است، يا خرده‏اى چون خرده دانه‏اى كه در ته جوال مى‏ماند، (11) بيرق ضلالت و گمراهى شما را مى‏مالد مانند ماليدن چرم دباغى و مى‏كوبد مانند كوفتن كشت درو شده (شما را بمنتهى درجه خفيف و خوار مى‏سازد) مؤمن خدا پرست را (براى آزردن) از ميان شما جدا ميكند مانند پرنده كه دانه فربه را از ميان دانه لاغر بيرون مى‏كشد، (12) اين راهها شما را به كجا مى‏برد؟ (با عقائد باطله و انديشه نادرست كجا مى‏رويد) و تاريكى‏ها (ى جهل و نادانى) شما را چگونه حيران و سرگردان مى‏نمايد؟ و دروغها (آرزوهاى بيجا) چسان شما را فريب مى‏دهد؟ و از كجا شما را (براى گمراه شدن) مى‏آورند؟ و چطور شما را (از راه حق) باز مى‏گردانند، پس براى هر مدتى سر نوشتى است و براى هر غايبى باز گشتى (اين فتنه و فسادها در زمان معينى واقع خواهد شد) (13) پس از عالم ربانى خودتان (امام عليه السلام، پند و اندرز) بشنويد، و دلهاى خويش را (براى قبول) حاضر نمائيد، و چون شما را صدا زند (از خواب غفلت) بيدار شويد، و بايد پيشرو و جلودار هر قومى به پيروان خود راست گويد (و جاى داراى آب و گياه كه صلاح باشد براى ايشان اختيار كند، و در نصيحت و پند خيانت ننمايد، چنانكه در مثل است الرائد لا يكذب أهله يعنى جلودار به پيروانش دروغ نمى‏گويد، خلاصه حاضرين اين علوم و اخبار را كه مى‏شنويد براى غائبين از روى راستى بگوئيد) و پراكندگى خويش را جمع آورى نمايد (تفرقه حواس و افكار بيهوده بخود راه ندهد) و ذهن و زير كيش را آماده كند (كه آنچه مى‏شنود به ديگران بى كم و بيش برساند) (14) پس آن عالم ربانى امر (دين و دنيا) را براى شما شكافت همچون شكافتن دانه مهره (كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 326

باطن آن نمايان است) و پوست كند آنرا مانند كندن پوست درخت براى بيرون آوردن صمغ (هر امرى را براى شما واضح و آشكار نمود) (15) پس هنگاميكه بيرق ضلالت بر پا گردد باطل و نادرستى در مواضع خود جاى گرفته جهل و نادانى بر مركبهايش سوار (باطل همه جا را فرا گرفته و جهل برقرار) شود و طغيان و فتنه بسيار و دعوت كننده براه حق كم شود، و روزگار حمله آورد مانند حمله درنده گزنده (خونريزى بسيار واقع گردد) و شتر نر باطل پس از خاموشى به صدا در آيد (مست شود يعنى باطل قوت گيرد) (16) و مردم بر اثر معاصى با يكديگر برادر شده و بر اثر دين از هم دور گردند و بر اثر دروغ با يكديگر دوست گشته و بر اثر راستى دشمن شوند (با معصيت كاران برادر و يار و با نيكان دور و بيزار گردند) پس در آن روزگار فرزند سبب خشم (و غصه پدر) و باران موجب حرارت و گرما گردد (مردم از آن بهره نبرده زيان مى‏بينند) و مردمان پست فراوان و نيكان كمياب شوند، (17) و اهل آن زمان چون گرگان و پادشاهانش درنده و مردمان ميانه و ضعيف الحال طعمه‏ها (ى ستمكاران) و فقراء (از سختى و رنجورى در حكم) مردگان باشند، و راستى از بين رفته دروغ شائع ميشود، (18) و دوستى به زبان و دشمنى مردم با هم بدلها است، و فسق و فجور (زناء ميان ايشان افتخار و) باعث نسب شود، و عفت و پاكدامنى موجب شگفت، و اسلام مانند پوستين وارونه پوشيده شود (مردم متلبس بلباس اسلام هستند، و ليكن گفتار و كردارشان بر خلاف دستور اسلام مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 327

(1109)

108 (1108)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در صفات كمال و جلال خداوند و اوصاف فرشتگان و فريب خوردن مردم از دنيا و بيان حشر و نشر انسان و پاره‏اى از مناقب پيغمبر اكرم):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) هر موجودى براى خداوند خاضع و فروتن و هر چيزى باو قائم است (هستى همه اشياء بدست قدرت و توانائى او است) بى نياز كننده هر فقير و درويشى و ارجمند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 328

گرداننده هر ذليل و خوار و توانائى دهنده هر ناتوانى و گريزگاه هر ستم رسيده‏اى است، (2) گفتار هر گوينده را مى‏شنود، و بسر و نهان هر خموشى دانا است، و روزى هر زنده‏اى را متكفل است، و مرجع و بازگشت هر كه بميرد بسوى او است، (3) چشمها تو را نديده‏اند تا از تو خبر بدهند (و چگونگيت را بيان كنند) بلكه بودى پيش از وصف كنندگانى كه آفريده‏اى، (4) خلائق را بجهت ترس از تنهائى نيافريدى و آنان را براى سودى ايجاد نفرمودى، و جلو نمى‏افتد از تو هر كه را طلب نمائى، و از چنگ تو بيرون نمى‏رود آنكه را بگيرى، (5) و سلطنت تو را كم نمى‏كند كسيكه ترا معصيت و نافرمانى نمايد، و بملك و پادشاهى تو نمى‏افزايد كسيكه از تو اطاعت و پيروى كند، و امر ترا باز نمى‏گرداند كسيكه بقضاء و قدر تو راضى و خوشنود نباشد، و از تو بى نياز نمى‏شود كسيكه از فرمانت رو گرداند (بلكه با اعراض از فرمانت هم بتو نيازمند است) (6) هر پنهانى نزد تو آشكار و هر غايبى حاضر است (پنهان و آشكار و حاضر و غائب نزد او يكسان است، زيرا علم او كه عين ذات او است به همه اشياء احاطه دارد) (7) تو هميشه هستى و انتهائى براى تو نيست، و تويى منتهى (انتهاء هر چيزى بسوى تو است) پس از (امر و فرمان) تو گريز و فرار نتوان نمود، و تويى جاى بازگشت (هر چيز) پس از (عذاب) تو گريزى نيست مگر (رحمت) تو، موى پيشانى هر جنبنده‏اى بدست (قدرت و توانائى) تو است، و مرجع هر انسانى بسوى تو است، (8) خدايا تو از هر عيب و نقصى منزه و مبرى هستى چه بسيار بزرگ است در نظر ما آنچه از آفرينش تو مى‏بينيم، و چه بسيار كوچك است بزرگى آن در پيش قدرت و توانائى تو، و چه بسيار ترسناك است آنچه را كه ما (بچشم عقل) مى‏بينيم از پادشاهى (ربوبيت) تو، و چه بسيار حقير است اين ديدن ما در پيش آنچه از ما نا پيدا است از سلطنت (الهيت) تو، و چه بسيار نعمت‏هايى كه از تو در دنيا فرا رسيده، و چه بسيار اين نعمتها پست است در جنب نعمتهاى آخرت!!.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 329

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در اوصاف ملائكه):

(9) بعضى از فرشتگان را در آسمانهاى خود ساكن نمودى، و از زمين خويش بلند كردى، آنها (همه فرشتگان) از خلائق (غير از انبياء و اوصياء) بتو داناتراند، و ترسناكتر آنانند از تو، و (از اين جهت) از ايشان بتو نزديكتر اند (مقام و منزلتشان بالاتر است) (10) در اصلاب (پدران) جاى نگرفته، و در ارحام (مادران) در نيامده‏اند، و از آب پست (منى) آفريده نشده اند، و پيش آمد روزگار آنها را متفرق و پراكنده نساخته است، (11) و آنها با مقام و منزلتى كه نزد تو دارند، و با اينكه همه خواهشهايشان را در تو گرد آورده‏اند (غير تو

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 330

چيزى در نظر ندارند) و با بسيارى طاعتشان براى تو، و آنى غفلت نكردنشان از امر و فرمانت، اگر كنه و حقيقت ترا كه بر آنها پنهان است آشكار ببينند اعمال خود را (در جنب عظمت و بزرگواريت) كوچك شمرده و (از تقصير در طاعت) خويش را ملامت و سرزنش خواهند نمود، و خواهند فهميد كه عبادت و طاعت سزاوار (الوهيت) ترا بجا نياورده‏اند (زيرا عبادت و طاعت آنها باندازه معرفت و خدا شناسى آنان است، پس چون معرفت زياد شود عبادت و بندگى بيشتر گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 332

[قسمت دوم أز أوصاف ملائكه‏]

(در اين فصل اعتماد مردم را از فريب متاع دنيا خوردن مذمت فرموده سكرات و سختيهاى مرگ را ياد آوريشان مى‏نمايد): (12) خدايا ترا از هر عيب و نقصى منزه و مبرى مى‏دانم كه آفريننده خلائق و پرستيده شده هستى، به نيكوئى امتحان و آزمايشت براى خلق خود سرائى (بهشت) آفريدى، و در آن خوانى گستردى كه شامل آشاميدنى و خوردنى و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و كشتها و ميوه‏ها است، پس فرستادى دعوت كننده (پيغمبر اكرم) را كه (مردم را) بسوى آن بخواند، پس اجابت دعوت كننده ننموده به نعمتهايى كه ترغيبشان نمودى رغبت نكرده به خوشيها كه تشويق فرمودى مشتاق نگشتند (بلكه) (13) به مردارى (دنيا) رو آوردند كه به خوردن آن رسوا گشتند، و بر دوستى آن اتفاق نمودند، و هر كه بچيزى عاشق شود چشمش را كور ساخته و دلش را بيمار گرداند (بطوريكه عيب آنرا ننگريسته زشتيش را نيكو بيند) پس او به چشمى كه (مفاسد آنرا) نمى‏بيند مى‏نگرد، و به گوشى كه (حقائق را) نمى‏شنود مى‏شنود، خواهشهاى بيهوده عقل او را دريده و دنيا دلش را مرانده و شيفته خود نموده است، (14) پس او بنده دنيا است و بنده هر كه چيزى از دنيا در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 333

دستش مى‏باشد، بهر طرف كه دنيا گرديد بسوى آن مى‏گردد، و بهر جا كه رو آورد بآن متوجه ميشود، از منع كننده و پند دهنده (قرآن كريم) كه از جانب خداوند است متنبه نشده پند نمى‏پذيرد، و حال آنكه مى‏بيند كه گرفته شده‏ها چنان غافلگير گرديدند كه فسخ و رجوع و باز گشتى براى آنها نيست (كه بگويند خدايا اگر ما را بدنيا بر گردانى بآنچه دستور فرمايى رفتار خواهيم نمود) چگونه آنچه را كه نمى‏پنداشتند (مرگ) بايشان فرود آمد و جدائى از دنيا كه با آسودگى خاطر در آن بودند بآنها رو آورد و بآخرت كه بآنان وعده داده مى‏شدند وارد گشتند، (15) پس سختيهايى كه بايشان رو آورد بوصف در نمى‏آيد، سختى جان دادن و غم و اندوه آنچه از دست رفته آنان را فرا گرفت و دست و پايشان سست شد و رنگهايشان تغيير نمود، پس از آن آثار مرگ در آنها زياد شد تا اينكه ميان هر يك با گفتارش حائل گرديد (از سخن گفتن باز ماند) (16) و او در بين اهل بيت خود به ديده‏اش (اضطراب و نگرانى آنان را) مى‏بيند، و به گوشش (آه و ناله آنها را) مى‏شنود، و عقلش بجا و فهم و ادراكش برقرار است، بفكر مى‏افتد كه عمر خود را چسان بسر برده و چگونه روزگارش را گذرانيده، (17) و بياد مى‏آورد مالهايى كه جمع كرده و براى بدست آوردن آنها (از حلال و حرام) چشم پوشيده، و آنها را از جاهايى كه (حليت و حرمت آن) آشكار و مشتبه بوده بدست آورده، بتحقيق زيانهاى جمع آورى آن اموال (كيفرى كه بر آن مترتب است) دچار او گشته، و بر جدائى از آنها مطلع گرديد، اين اموال بعد از او باقى مى‏ماند براى زنده‏ها كه در آنها متنعم بوده خوش مى‏گذرانند، پس (خوشگذرانى از) آن اموال بى مشقت براى غير او است، و بار گران آن بار بر پشت او مى‏باشد، و آن مرد مرهون بآن اموال است (از حساب و باز پرسى آن اموال رها نشده راه فرارى براى او نيست) (18) پس بر اثر آنچه (سختيها) كه هنگام مرگ برايش آشكار شده پشيمان گشته دست خود را بدندان مى‏گزد، و بى ميل ميشود بآنچه در ايام زندگانيش بآن مائل بوده، و آرزو ميكند كه كاش كسيكه مقام و منزلت او را آرزو داشت و بر اموالش رشك مى‏برد آن اموال را جمع كرده بود، نه او، (19) پس پيوسته (آثار) مرگ در بدن او هويدا گردد تا اينكه گوش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 334

او هم مانند زبانش از كار باز ماند (سخنى نمى‏شنود) و ميان اهل بيت خود در حالى مى‏ماند كه نه به زبان گويا است و نه به گوش مى‏شنود، چشم خويش را بنگريستن چهره‏هاى ايشان باز ميكند حركات زبان آنان را مى‏بيند و سخنشان را نمى‏شنود، (20) پس (آثار) مرگ بيشتر شده باو در آويخته چشمش را هم فرا گيرد (ديگر چيزى را نخواهد ديد) چنانكه گوشش را فرا گرفته (چيزى را نمى‏شنيد) و جان از بدنش خارج گردد، پس مردارى است ميان اهل بيتش كه از او وحشت نموده و از نزديك شدن باو دورى كنند، نه گريه كننده‏اى را همراهى مى‏نمايد و نه خواننده‏اى را پاسخ مى‏دهد، (21) پس از آن او را برداشته بسوى (آخرين) منزل در زمين (قبر) مى‏آورند و در آنجا او را (تنها گذارده) به عملش مى‏سپارند، و ديدن او را ترك خواهند نمود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 335

[قسمت سوم أز أوصاف ملائكه‏]

(پس از آن امام عليه السلام چگونگى بازگشت خلائق را در قيامت شرح مى‏دهد:) (22) تا وقت آنچه خداوند در باره مردم تعيين نموده بسر آيد، و مقدرات عالم پايان يابد، و آخر خلائق به اول آنها ملحق گردد (همه بميرند) و فرمان خداوند براى تجديد خلق (زنده شدن مردگان) كه بآن اراده مى‏نمايد برسد (آنگاه) (23) آسمان را به حركت آورده مى‏شكافد و زمين را منقلب نموده متزلزل گرداند، و كوههاى آنرا از جا كنده پراكنده سازد، و از هيبت و ترس جلالت و عظمت و غلبه خداوند بعضى از آن كوهها بر بعضى كوبيده شود، (24) و بيرون آورد هر كه در زير زمين است، پس آنان را بعد از كهنه شدن نو گردانده اجزايشان را پس از پراكندگى گرد آورد، سپس آنها را از هم جدا مى‏سازد براى آنچه كه اراده مى‏فرمايد از سؤال و پرسش اعمال و كردار پنهانى آنان، (25) و ايشان را دو دسته نموده دسته‏اى را (كه در دنيا خوبى كرده و فرمان برده‏اند) نعمت عطاء ميكند، و از دسته‏اى (كه بد كرده و فرمان نبرده اند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 336

انتقام مى‏كشد، (26) اما پاداش اهل طاعت را در جوار رحمتش قرار داده و در بهشت جاودانى خود جاى مى‏دهد، بهشتى كه داخل شوندگان در آن خارج نشوند، و تغيير حال (گرمى و سردى و پيرى و جوانى و مانند آنها) بايشان رخ ندهد، و ترسها بآنان رو نياورد، و به بيماريها مبتلى نگردند، و خطرها عارضشان نشود، و سفرها آنها را تغيير نداده از جائى بجائى نبرد (تا بغم و اندوه غربت و دورى از خاندان گرفتار شوند) (27) و اما كيفر اهل معصيت آنست كه آنان را در بدترين جائى (دوزخ) وارد سازد، و دستها را به گردنهاشان ببندد، و موهاى پيشانيشان را بقدمها پيوسته گرداند، و پيراهن‏هايى از قطران (روغنى است بسيار بد بو) و جامه‏هاى آتش سوزان بايشان بپوشاند، (28) در عذابى باشند كه گرمى آن بسيار سوزنده باشد و در خانه‏اى كه در را بروى اهل آن بسته باشند (نتوانند بيرون آيند) در آتشى هستند بسيار سوزان و با غوغاء داراى زبانه بلند گشته و صداى ترساننده، 29 مقيم در آن آتش بيرون نرود، و از اسير و گرفتار آن فديه (مالى كه براى استخلاص اسير مى‏دهند) قبول نمى‏شود (چون گرفتار در آتش دوزخ مالى ندارد تا براى رهائى خود بدهد و بر فرض هم كه داشت نمى‏پذيرند) و غلها و بندهاى آن شكسته نمى‏شود، (30) مدتى براى آن نيست تا به نهايت رسد و نه زمان معينى براى ساكن در آن مى‏باشد تا بسر آيد (و ايشان را از عذاب برهاند، أللهم إنا نعوذ منها برحمتك التي سبقت غضبك).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 337

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه در وصف پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله (و اوصياء آن حضرت) است:

(31) رسول اكرم دنيا را كوچك مى‏ديد و آنرا خرد مى‏پنداشت (دل بآن نسبت) و اهميتى نداده آنرا پست دانست، و مى‏دانست خداوند سبحان او را برگزيده (محبت و دوستى) دنيا را از او دور گردانيده، و چون كوچك و پست است آنرا در نظر غير آن حضرت جلوه داده (دنيا را نصيب دنيا پرستان قرار داده) (32) پس آن بزرگوار هم قلبا از آن اعراض و بى ميلى نمود، و ياد آنرا از نفس خود دور گردانيد (بذكر آن مشغول نبود) و دوست داشت كه زينت و آرايش آنرا بچشم نبيند تا از زينت آن لباس آراسته نخواهد، يا اقامت در آنرا آرزو نكند، (33) از جانب پروردگارش (با حجت و دليل) تبليغ احكام نمود، و امت و پيروان خود را (از عذاب الهى) ترسانيده پند و اندرز داد، و آنان را مژده رسانده بسوى بهشت دعوت فرمود.

(34) ما (أئمه اثنى عشر عليهم السلام) از شجره نبوت هستيم، و از خاندانى مى‏باشيم كه رسالت و پيغام الهى در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 338

و ما، كانهاى معرفت و دانش و چشمه‏هاى حكمتها مى‏باشيم، (35) ياران و دوستان ما در انتظار رحمت الهى هستند، و دشمن و بد خواه ما غضب و خشم خداوند را مهيا است (چون دشمن اهل بيت حتما بعذاب گرفتار خواهد شد، پس مانند آنست كه گويا مهياى عذاب الهى است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 339

(1110)

109 (1109)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بيان اسباب تقرب به خداوند و حفظ شعائر اسلام):

(1) برترين وسيله تقرب بسوى خداوند سبحان (ده چيز است، اول:) تصديق و اعتراف بيگانگى خداوند و رسالت فرستاده او (محمد صلى الله عليه و آله) است، (2) و (دوم:) جهاد و جنگيدن در راه حق تعالى است (با كفار و دشمنان دين) كه سبب بلندى (و ركن اعظم) اسلام است، (3) و (سوم:) كلمه اخلاص (گفتن لا إله إلا الله) است، كه فطرى و جبلى (بندگان الهى) است (خداوند مردم را بر اين فطرت آفريده كه هر كس تصديق دارد كه براى او خدائى است بى همتا و بى شريك) (4) و (چهارم:) بر پا داشتن نماز كه نشانه مليت دين اسلام است (بزرگترين ركن دين است، و از جهت عظمت و اهميت آنرا نفس ملت و دين فرموده) (5) و (پنجم:) زكوة است كه سهميه‏اى است از جانب خدا تعيين گشته دادن و پرداخت آن (به مستحقين) واجب است، (6) و (ششم:) روزه ماه رمضان است كه سپرى است (براى جلوگيرى) از عذاب، (7) و (هفتم) حج نمودن خانه خدا و بجا آوردن عمره آن كه حج و عمره فقر و پريشانى را مى‏زدايد و گناه را مى‏شويد و پاك مى‏سازد، (8) و (هشتم:) صله رحم (احسان و نيكوئى به خويشان) است كه سبب افزايش مال و طول عمر است، (9) و (نهم:) صدقه دادن (احسان بفقراء و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 340

درماندگان) است، صدقه پنهانى گناه را مى‏پوشاند (بسبب آن خداوند عقاب معصيت و گناه را كم مى‏فرمايد) و صدقه آشكار مردن بد (مرگ ناگهانى، غرق شدن، سوختن، زير آوار رفتن و مانند آنها) را دفع ميكند، (10) و (دهم:) بجا آوردن كارهاى پسنديده (مانند احسان و نيكى و اصلاح بين برادران) كه كارهاى نيك، شخص را از مبتلى شدن بذلتها و خواريها حفظ ميكند (نيكوكاران در دنيا و آخرت سر فراز بوده و بذلت و بدبختى دچار نمى‏شود).

(11) شتاب كنيد در ياد نمودن خدا كه ياد خدا بهترين ذكر است، و رغبت نمائيد در آنچه (بهشتى) كه به پرهيزكاران وعده فرموده كه وعده او راستترين وعده‏ها است، (12) و هدايت و راهنمائى پيغمبر خود را پيروى كنيد كه راهنمائى او بالاترين راهنمائى است، و به سنت و طريقه او رفتار نمائيد، زيرا طريقه او هدايت كننده ترين سنتها و روشها است، (13) و قرآن را بياموزيد كه نيكوترين گفتار است، و در آن انديشه و طلب فهم نمائيد كه قرآن بهار دلها است (همه گونه گلهاى علوم و حكمتها در دل مى‏روياند) و بنور هدايت آن شفاء و بهبودى (از بيمارى جهل و نادانى) بخواهيد كه قرآن شفاى (بيمارى) سينه‏ها است، و آنرا نيكو بخوانيد (الفاظش را بى غلط خوانده معنيش را رعايت نموده در احكامش تفكر و انديشه كنيد) كه آن سودمندترين گفتار است، (14) و (بايد رفتار عالم بقرآن طبق دستور باشد، چون) عالمى كه بر خلاف علمش رفتار كند بجاهل و نادانى ماند سرگردان كه از جهل و نادانى بهوش نيايد (آنجا كه علم سودى ندهد تدبيرى باقى نمى‏ماند) بلكه حجت و دليل بر عقاب او (در قيامت از حجت و دليل بر عذاب جاهل) بيشتر است، و حسرت و اندوهش زيادتر، و نزد خدا توبيخ و سرزنشش افزونتر (چون دانسته معصيت و نافرمانى نموده و اهميتى بدستور الهى نداده و بر خلاف آن رفتار كرده كه اين خود بزرگترين گناهان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 342

(1111)

110 (1110)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت دنيا و دورى كردن از آن):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) پس از حمد بر خدا و درود بر پيغمبر اكرم، شما را از (دل بستن به) دنيا بر حذر مى‏دارم، زيرا دنيا (به كام دنيا پرستان) شيرين و (در نظر آنان) سبز و خرم است، بشهوتها و خواهشهاى بيهوده پيچيده شده است، و بوسيله متاعهاى زود از بين رونده (با خواهان) اظهار دوستى مى‏نمايد، و به زيورهاى اندك (مردم را) به شگفت آورده شاد مى‏نمايد، و براى آرزوها (ى بيجا كه اطمينان بآن نيست) و فريب (نادانان) خويش را آرايش نموده (مانند فاحشه‏اى كه خود را بيارايد تا سرمايه دين و دنياى خواهانش را بربايد) (2) شادى آن پايدار نيست، و از درد و اندوهش آسوده نمى‏بايد گشت، بسيار فريبنده و زيان رساننده است، تغيير دهنده حالات است (توانگرى را به درويشى و آسايش را بسختى و زندگى را به مرگ و تندرستى را به بيمارى تبديل مى‏نمايد، و يا مانع و جلوگير است از بدست آوردن سعادت هميشگى و بهشت جاودانى) فانى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 343

و نابود و تباه مى‏گردد، شكمخواره‏اى است كه (همه را) هلاك مى‏نمايد (شكم خاك از طعمه انسان هرگز سير نشود و طبع افلاك از تباه ساختن آدميان ملول نگردد) (3) زمانيكه آرزوى راغبين بدنيا كه بآن خوشنود هستند به نهايت رسيد دنيا از اينكه مى‏باشد تجاوز نمى‏كند همچنانكه خداوند تعالى (در قرآن كريم س 18 ى 45) مى‏فرمايد: و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به، نبات الأرض فأصبح هشيما تذروه الرياح و يعنى مثل دنيا مانند گياه زمين است كه به آبى كه آنرا از آسمان فرستاديم، آميخته شد (از آن نشو و نماء نمود) پس بامداد (روز ديگرى) آن گياه خشك گرديد به قسمى كه بادها آنرا پراكنده مى‏سازند، و خداوند بر همه چيز (هر كار) قادر و توانا است (خوشنودى و آسايش دنيا به گياهى ماند سبز و خرم كه به اندك زمانى خشك گشته هستى آن به باد فناء مى‏رود) (4) هيچ مردى از متاع دنيا مسرور و شادمان نبوده مگر آنكه در پى آن گريه گلوگير (يا غم و اندوه) باو رو آورده است، و از خوشيهايش بكسى رو نياورده مگر اينكه از بديهايش باو زيانى رسانده (هيچكس به دلخواه از دنيا شكمى سير نكرد و به آرزوى خود نرسيد مگر اينكه دنيا پشت كرده نعمت از او باز گرفت) و در دنيا او را باران فراخى و خوشبختى تر نساخت مگر اينكه ابر بلاء پى در پى بر او باريد، و (چون رفتار دنيا اينگونه است) (5) شايسته است كه در اول بامداد يار و ياور انسان بوده او را همراهى نمايد و در شب تغيير يافته دشمنش گردد، و اگر طرفى از آن گوارا و شيرين باشد طرف ديگرش تلخ و پر وبا (بيمارى كشنده) است (6) هيچكس از خوشى آن بمراد نمى‏رسد مگر اينكه از مصائب و اندوههاى آن رنج و سختى را دريابد، و در بال امن و آسودگى شبى را بسر نبرد مگر اينكه بامداد بر روى جلو بالهاى خوف و ترس بگذراند، (7) بسيار فريبنده‏اى است كه هر چه در آن است مى‏فريبد، و فانى شدنى است كه هر كه در آن است نابود ميشود، خير و نيكوئى در هيچيك از توشه‏هاى آن نيست مگر در تقوى و پرهيز كارى، (8) هر كه اندكى از متاع دنيا را اخذ نمايد بدست آورده چيزى كه او را (از سختى حساب و بازرسى در قيامت) بسيار ايمن گرداند، و هر كه زياد گرد آورد دريافته چيزى كه (هنگام حساب) بسيار او را هلاك خواهد نمود، و (در دنيا هم)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 344

بزودى از او زائل مى‏گردد، (9) چه بسيار است كسيكه بدنيا اعتماد و دلبستگى داشته و دنيا او را دردمند مى‏سازد، و چه بسيار است كسيكه بدنيا اطمينان داشته و دنيا او را بر خاك مى‏اندازد، و چه بسيار است كسيكه داراى مرتبه بزرگ بوده و دنيا او را كوچك و پست مى‏گرداند، و چه بسيار است كسيكه داراى افتخار و خود خواهى است دنيا او را ذليل و خوار مى‏نمايد، (10) سلطنت و رياست دنيا گردنده است (گاه اين را باشد و گاه آنرا) و خوشگذرانى آن تيره (با كدورت) است و آب پاكيزه آن (كه دنيا پرستان را گوارا است، نزد مردم دانا و بينا) شور و ناگوار است، و شيرينى آن مانند شيره درخت بسيار تلخ است، و طعام آن زهرهايى است كشنده و وسائل آن (چيزهائى كه بآن دلبستگى دارند) مانند ريسمانهاى پوسيده و تكه تكه شده است، (11) زنده آن بسمت مرگ و تندرست آن بسوى بيمارى رهسپار است، پادشاهى آن از دست رفته و ارجمند آن زير دست، و ثروتمند آن به نكبت رسيده، و همسايه آن (ساكن دنيا) مالش غارت گشته است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 346

[قسمت دوم خطبه‏]

(12) آيا در جاهاى آنانكه پيش از شما بودند نيستيد؟ و حال آنكه عمرهاى ايشان درازتر و آثارشان پاينده‏تر و آرزوهاشان بيشتر و جمعيتشان آماده‏تر و لشگرهاشان انبوه‏تر بود، (13) دنيا را بهر طورى كه بود پرستيده برگزيدند، پس از آن كوچ كردند (مردند) بدون توشه‏اى كه همراه برداشته يا مركبى كه راه را به پيمايد، (14) آيا بشما خبر رسيده كه دنيا (هنگام مردن پيشينيان) خود را (يا كسى را) بآنها فديه داده باشد (تا نمى‏رند) يا آنان را همراهى كرده، و يا از روى نيكوئى در باره ايشان كمكى نموده؟ (نه!!) (15) بلكه پايه زندگيشان را بسختيها و مصائب دردناك سست گردانيده و جنبانيده و رخسار و پيشانيهاشان را بخاك ماليده و زير دست و پاى ستوران آنان را لگد كوب كرده، و يارى كردنش اين بوده كه پيش آمدهاى سخت روزگار را بر سر ايشان وارد ساخته است (16) پس ديديد تغيير و بى آشنائى (دشمنى) دنيا را به كسانى كه بآن نزديك شده و آنرا برگزيده و بآن اعتماد نمودند؟ تا اينكه از آن براى هميشه جدا گشته كوچ كردند (ديگر باز گشتى براى آنان نيست) (17) و آيا جز گرسنگى توشه‏اى و جز تنگى (گور) جائى و جز تاريكى (قبر) نورى بايشان داد، يا در پى آنان جز پشيمانى سختيهاشان را تدارك نمود؟ (18) آيا چنين دنيا (ى بيوفائى) را اختيار مى‏كنيد، يا بآن دل مى‏بنديد، يا براى بدست آوردنش حرص زده كوشش داريد؟ (19) بد سرائى است براى كسيكه بآن بد گمان نبوده و هنگام اقامت در آن از خطرش خوف و ترس نداشته است، (20) پس بدانيد با اينكه خودتان هم مى‏دانيد (بالأخره) دنيا را ترك گفته از آن كوچ خواهيد نمود، و پند بگيريد در آن از كسانى كه مى‏گفتند: كيست كه در قوت و توانائى از ما برتر باشد (همه مردند، و) بر مركب چوبين سوار نموده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 347

بسوى گورشان بردند، پس آنان را سوار نمى‏خوانند (زيرا راكب كسى است كه اختيار مركوب را در دست داشته باشد) و در گورهاشان نهادند و آنها را ميهمان نمى‏خوانند (زيرا ميهمان كسيرا گويند كه بپاى خود بجائى برود از او پذيرايى نمايند) (21) و براى ايشان از كف زمين قبرها و از خاك كفنها و از استخوانهاى پوسيده و شكسته همسايه‏ها تعيين گرديد، (22) آنان همسايگانى هستند كه هر كه آنها را بخواند جواب نمى‏دهند، و ظلم و ستمى را (از خود) جلوگيرى نمى‏نمايند، و از نوحه سرائى ملتفت نيستند، (23) اگر باران بر ايشان باريد شاد نشدند، و اگر تنگدستى بآنها رو آورد نوميد نگشتند (از غم و اندوه و سختى جهان آسوده و به خويشتن مبتلى و گرفتارند) گرد همند و تنها هستند، و همسايه‏اند و از هم دورند (چون از حال هم خبر ندارند) (24) با هم نزديكند و به ديدار يكديگر نمى‏روند، و خويشانند و اظهار خويشى نمى‏نمايند، بردبار مى‏باشند كه كينه در دل ندارند، و نادانند (چيزى درك نكرده نمى‏فهمند) و كينه هاشان از بين رفته، (25) از درد و اندوه آنها كسى باك ندارد، و اميدى بكمك و همراهيشان نيست، روى زمين را به زير آن و فراخى (جهان) را به تنگى (قبر) و بودن با اهل و ياران خويش را به غربت و تنهائى، و روشنى را به تاريكى تبديل نمودند، (26) و بدرون خاك آمدند (برگشتند) همانطورى كه برهنه و عريان از آن جدا شده (بوجود آمده) بودند، با اعمال و كردارشان از دنيا بسوى زندگانى هميشگى و سراى ابدى كوچ كردند (و در آنجا دو باره زنده ميشوند و ديگر نمى‏ميرند، خواه نيكوكار خواه بد كار) چنانكه خداوند سبحان (در قرآن كريم س 21 ى 104) مى‏فرمايد: كما بدأنا أول خلق نعيده، وعدا علينا، إنا كنا فاعلين‏ يعنى همچنانكه در آغاز خلق را ايجاد نموديم آنها را باز گردانيم، و اين وعده ما حتمى است كه انجام خواهيم داد (خدايا بحق على عليه السلام در همه شدائد و سختيها تا انجام كار ما را يارى فرموده از روى فضل و كرمت با ما رفتار نما، و كن اللهم بعزتك لى فى كل الاحوال رءوفا، و على فى جميع الأمور عطوفا، إلهى و ربى من لى غيرك).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 348

(1112)

111 (1111)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن ملك الموت عليه السلام و قبض روح نمودن او اشخاص را ياد آورى نموده (و اشاره فرموده كه كنه ذات خداوند سبحان درك نمى‏شود):

(1) آيا درك ميكنى و مى‏فهمى او را هرگاه (براى گرفتن جان) به منزلى داخل شود؟ يا او را مى‏بينى هر گاه جانى را مى‏ستاند؟ (نه!!) بلكه (2) (شگفت در آنست كه) چگونه قبض روح مى‏نمايد بچه‏اى را كه در شكم مادرش مى‏باشد؟ آيا از بعض اعضاء مادر بر او وارد ميشود؟ يا آنكه روح باذن و فرمان پروردگارش بسوى او مى‏رود؟ يا ملك الموت با آن بچه در اجزاء درونى مادر او ساكن است؟ (3) چگونه (مى‏تواند) خداى خود را وصف كند كسيكه توانائى ندارد از اينكه مخلوقى (ملك الموت) را كه مانند خود است (از نيستى بوجود آمده) وصف نمايد؟

(پس چنانكه ملك الموت را كه مخلوقى از مخلوقات است جز بآثار نمى‏توان شناخت، بطريق اولى پى بكنه ذات حق تعالى كه منزه از ادراك و خالق همه مخلوقات است نتوان برد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 350

(1113)

112 (1112)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت دنيا و ترغيب بآخرت):

(1) شما را از دنيا بر حذر مى‏دارم، زيرا دنيا جاى پايدارى نيست، و فرودگاهى كه در آن آب و گياه طلبيد (و به آسودگى در آنجا بمانيد) نمى‏باشد، به چيزهاى فريبنده خود را آراسته و به آرايش خويش (مردم را) فريب داده است، (2) سرائى است نزد پروردگارش خوار و پست، (از اين جهت) حلال آنرا بحرام و نيكوئيش را به بدى و زندگانيش را به مرگ و شيرينيش را به تلخى آميخت، (3) خداى تعالى براى دوستانش آنرا صاف و گوارا نگردانيده (بلكه تنگى و سختيها را نصيب آنان قرار داده) و به دشمنانش از دادن آن بخل نورزيده (بلكه گشايش و نعمتهاى بسيار بآنها بخشيده، و اين خود دليل خوارى و پستى دنيا است، زيرا شايسته نيست نعمت از دوستان گرفتن و به دشمنان بخشيدن) (4) خير و نيكوئيش اندك است (پس صاحبان همت بآن رغبت ندارند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 351

و شر و بديش آماده است (پس بينايان از آن ايمنى ندارند) و گرد آمده‏هايش فانى و نابود و دولتش از دست رفته و آباديش خراب مى‏گردد (پس خردمندان بآن دل نبندند) (5) چه خير و نيكوئى است در سرائى كه مانند ساختمان شكسته و پى در رفته خراب ميشود؟ و چه در عمرى كه در آن سرا چون تمام گشتن و خورده شدن توشه بسر مى‏رسد؟ و چه در مدتى كه مثل طى شدن راه پايان مى‏يابد؟ (6) از خواسته‏هاى خود قرار دهيد آنچه كه خدا بر شما واجب كرده (عبادت و بندگى و براى بدست آوردن آن سعى و كوشش نمائيد) و براى اداء آنچه از شما خواسته (عمل به فرمانش) از او كمك و يارى بطلبيد (هرگز نبايستى از اين درخواست غافل ماند، چون منشأ بدست آوردن سعادت هميشگى توفيقى است كه بهر كه خواهد عطاء فرمايد) و دعوت مرگ را به گوشهاى خود بشنوانيد (توشه براى اين راه پر خطر برداريد) پيش از آنكه شما را بخوانند (بميريد و تهى دست باشيد) (7) دلهاى پارسايان در دنيا (از خوف خدا) مى‏گريد و اگر چه (بظاهر) خندان باشند، و حزن و اندوهشان (از عذاب الهى) سخت است و اگر چه (در نظرها) شادند، و (بجهت تقصير در طاعت و بندگى) خشم آنها بر نفسهاشان بسيار است و اگر چه بسبب آنچه بآنها داده شده (نيكوئى حالشان) مورد غبطه‏اند. (8) ياد مرگ از دلهاى شما پنهان گشته (سختيهاى آنرا در نظر نداريد) و آرزوهاى دروغ شما را فرا گرفته پس دنيا از آخرت بشما بيشتر مسلط گرديده، و دنياى در گذر از آخرت پاينده و برقرار شما را بيشتر بطرف خود برده است، (9) و شما بر دين خدا با هم برادر (و يگانه) هستيد، ميان شما را جدائى نينداخته مگر ناپاكى باطنها و بدى انديشه‏ها، به اين جهت بار يكديگر را بر نمى‏داريد (در هيچ كارى كمك هم نيستند) و پند و اندرز نمى‏دهيد، و (در نيازمنديها) بيكديگر بذل و بخشش نمى‏نمائيد، و با هم دوستى نمى‏كنيد!! (10) چه شده است شما را كه اندكى از دنيا را كه مى‏يابيد شاد مى‏شويد، و بسيارى از آخرت كه محروم مانده از دست مى‏دهيد شما را اندوهناك نمى‏كند؟ و چون كمى از (متاع) دنيا از دستتان برود شما را مضطرب و نگران مى‏نمايد بطوريكه حالت اضطراب و بيتابى از آنچه از دست شما رفته در روهاى شما و در كمى شكيبائيتان آشكار مى‏گردد؟ گويا دنيا جاى هميشگى شما است، و گويا متاع آن براى شما باقى و برقرار خواهد ماند!! (11) و هيچيك از شما را در ملاقات برادر (هم كيش) خود كه مى‏ترسد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 352

از عيب گفتن و بد گوئى از او باز نمى‏دارد مگر ترس از اينكه او نيز عيب او را روبرو بگويد (پس فاش نكردن عيب يكديگر را روبرو نه از جهت ترس از خدا است، بلكه بجهت ترس فاش شدن عيب خويشتن است، و از اينرو است كه عيب يكديگر را بقصد پند و اندرز و اصلاح روبرو نگوييد و در غياب از خدا نترسيده بقصد افساد فاش مى‏نماييد) (12) بتحقيق براى از دست دادن آخرت و دوستى دنيا با يكديگر رفيق واقعى گشتيد، و دين هر يك از شما مانند ليسيدن به زبان او است (به زبان اقرار كرده بدل باور نداريد) (13) اين رفتار شما بكار كسى ماند كه از كردار خويش فارغ گشته و رضاء و خوشنودى آقاى خود را فراهم كرده است (از اين جهت با خاطر آسوده هر كارى بخواهيد انجام مى‏دهيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 354

(1114)

113 (1113)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در امر بتقوى و پرهيزكارى و مذمت از دنيا و دورى از آن و ترغيب بآخرت):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) حمد و سپاس سزاى خداوندى است كه حمد را به نعمتهاى و نعمتها را بشكر پيوند فرموده (به ازاء نعمتها حمد را واجب كرده و شكر را سبب فراوانى آنها قرار داده) (2) بر نعمت‏هايش او را حمد مى‏كنيم چنانكه بر بلايش سپاسگزاريم (مقصود آنست كه هنگام گرفتارى و آسودگى هر دو بايستى حق تعالى را سپاس گزارد، و حمد بر بلاء از حمد بر نعمت سزاوارتر است، زيرا حمد بر بلاء و سختى موجب عطاء و بخشش اخروى است كه هميشه باقى و برقرار مى‏باشد بخلاف حمد بر نعمت كه سبب فراوانى نعمت دنيوى است كه فانى و نابود مى‏گردد) (3) و از او كمك و يارى در خواست مى‏نماييم بر اين نفسهاى كند و كاهل از آنچه (عبادت و بندگى) كه مأمور شده است انجام دهد، و شتابنده بآنچه (معصيت و نافرمانى) كه نهى شده است از بجا آوردن آن، (4) آمرزش از او مى‏طلبيم براى گناهانى كه علم او بآنها احاطه دارد، و كتاب او (لوح محفوظ كه براى ثبت اعمال بندگان تعيين فرموده) همه آنها را ضبط كرده، علمى كه قاصر و كوتاه نيست (صغيره و كبيره، كوچك و بزرگ را ميداند) و كتابى كه ترك نكرده (هيچيك را از قلم نينداخته) (5) و باو ايمان مى‏آوريم و مى‏گرويم مانند ايمان كسيكه پنهانيها (سكرات و سختيهاى مرگ و سؤال قبر و حساب و وارسى قيامت و مانند آنها) را آشكار ديده، و بآنچه كه وعده داده شده (بهشت جاودانى براى پرهيزكاران و آتش سوزان هميشگى براى گناهكاران) آگاه گرديده است، ايمانى كه با اخلاص شرك را زدوده (و شخص را موحد مى‏گرداند) و يقين و باور آن شك و ترديد را از بين مى‏برد (و بهمين جهت مؤمن واقعى بى‏درنگ بدستور

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 355

خدا و رسول و اوصياء آن حضرت رفتار مى‏نمايد) (6) و گواهى مى‏دهم كه معبود بسزا نيست جز خداى يگانه كه شريك ندارد، و گواهى مى‏دهيم كه محمد، صلى الله عليه و آله، بنده و فرستاده او است، و اين دو گواهى (از روى صميم قلب و خلوص نيت) گفتار (نيكو) و كردار (پسنديده) را اوج مى‏دهند (و در درگاه الهى به مورد قبول مى‏گذارند، و قبولى عبادت قولى و فعلى هم موكول به گفتن و ايمان باين دو اصل مسلم است) كفه ميزانى كه شهادتين را در آن مى‏نهند سبك نمى‏شود (با ايمان باين دو گواهى از بعضى اعمال اهمال شده صرف نظر مى‏نمايند) و كفه ميزانى كه شهادتين را از آن بردارند سنگين نمى‏گردد (بى ايمانى باين دو گواهى هيچيك از اعمال پذيرفته نيست).

(7) بندگان خدا شما را سفارش ميكنم بتقوى و ترس از خدا كه آن تقوى توشه (سفر آخرت) و پناه (از عذاب) است، توشه‏اى است كه (دارنده‏اش را بمنزل) مى‏رساند، و پناهى است كه (از سختيها) مى‏رهاند، (8) شنواننده ترين دعوت كننده (رسول اكرم) مردم را بآن دعوت فرمود، و بهترين درك كننده (امام عليه السلام) آنرا درك كرد (و بآن عمل نمود) پس دعوت كننده آنرا شنوانيد، و درك كننده آن رستگار گرديد.

(9) بندگان خدا، تقوى و ترس از خدا و دوستان خدا را از ارتكاب حرام باز مى‏دارد، و خوف و ترس (از عذاب را) در دلهاشان قرار مى‏دهد، بطوريكه آنان را در شبها (براى نماز) بيدار و در شدت گرمى روزها (براى روزه) تشنه نگاه مى‏دارد، پس آسايش (آخرت) را برنج (دنيا) و سيرابى (آنروز) را به تشنگى (امروز) تبديل نمودند، و مرگ را نزديك دانسته بانجام عمل نيكو شتافتند، و آرزو را دروغ پنداشته بسر رسيدن عمر را در نظر گرفتند، (10) پس دنيا سراى نابود شدنى و رنج و تغيير حالات و عبرتها است: و از جمله اسباب فناء و نيستى آنست كه روزگار (براى نابود كردن) تيرش را به چله كمان نهاده، تيرهاى آن بخطاء نمى‏رود، و زخمهايش مداواة نمى‏شود، تير مرگ را به زنده، و بيمارى را به تندرست، و سختى و ناجورى را به رستگار مى‏اندازد، خورنده‏اى است كه سير نمى‏شود، و نوشنده‏اى است كه عطش تمام نمى‏گردد. (11) و از جمله اسباب رنج و سختى آنست كه مرد فراهم ميكند چيزى را كه نمى‏خورد، و بناء ميكند آنچه كه در آن سكونت نمى‏نمايد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 356

پس بجانب خدا مى‏رود (از دنيا رخت بر مى‏بندد) نه مالى برداشته و نه بناء و ساختمانى همراه برده (با دست تهى و بى خانمان و حسرت جاودان كوچ ميكند). (12) و از جمله اسباب تغيير حالات آنست كه مى‏بينى شخصى را كه به (فقر و پريشانى) او رحم مى‏كردند (اكنون به خوشى و توانگرى او) غبطه مى‏برند، و ديگرى را كه به (فراوانى نعمت و ثروت) او غبطه مى‏بردند (اكنون بذلت و بيچارگيش) رحم مى‏نمايند، نيست اين ترحم مگر بجهت نعمتى كه (از چنگ او) رفته، و سختى (بجاى آن) رسيده. (13) و از جمله اسباب عبرتها آن است كه مردى (پس از صرف عمر و رنج بسيار) نزديك ميشود كه به آرزوى خود برسد، رسيدن مرگ نوميدش مى‏گرداند، پس نه آرزويى دريافته ميشود (تا كامرانى كند) و نه آن مرد (از چنگ مرگ) رها مى‏گردد (تا بهر حال و اگر چه بنا اميدى زندگانى نمايد) (14) سبحان الله (شگفتا) چيست كه سرور و خوشى آن فريبنده است (بطوريكه خواهان خود را از طاعت و بندگى باز مى‏دارد) و سيرآبيش سبب تشنگى (در آخرت) و سايه‏اش موجب گرمى (دوزخ) است؟! نه آينده (مرگ) رد ميشود، و نه گذشته (از دست رفته) باز مى‏گردد (تا كارى انجام دهد). (15) سبحان الله (شگفتا) چه بسيار نزديكست زنده به مرده براى ملحق شدن باو، و چه بسيار دور است مرده از زنده براى جدائى هميشگى از او (چون هر زنده‏اى بزودى مى‏ميرد، و هر كه مرد هرگز باز نمى‏گردد، پس از اينرو زنده به مرده بسيار نزديك و مرده به زنده بسيار دور است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 357

[قسمت دوم خطبه‏]

(16) نيست چيزى پليدتر از بدى (در دنيا) مگر عذابى كه بر آن مترتب مى‏گردد، و نيست چيزى خوبتر از نيكوئى (در دنيا) مگر پاداشى كه (در آخرت) براى آن مقرر شده، (17) و شنيدن هر چيزى از دنيا بزرگيش بيشتر است از ديدن آن، و ديدن هر چيزى از آخرت مهمتر است از شنيدنش، پس شنيدن (احوال آخرت) و از غيب و پنهانى (بوسيله پيغمبر و امام) خبر گرفتن شما را كفايت ميكند از ديدن، (18) و بدانيد آنچه از دنيا كم برسد و در آخرت زياد باشد بهتر است از آنچه در آخرت كم باشد و در دنيا زياد (چشم پوشى از درهم و دينار حرام كه پاداش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 358

آن بهشت جاودان است بهتر است از جمع آورى با كيفر عذاب ابدى) پس بسا كم شده‏اى كه سودمند است و بساز ياد شده‏اى كه زيان آور است، (19) آنچه كه مأمور شده‏ايد بآن فراختر و آسانتر است از آنچه نهى و باز داشته شده ايد از آن، و آنچه كه براى شما حلال گشته بيشتر است از آنچه كه حرام گرديده، پس رها كنيد اندك را براى بسيار، و واگذاريد تنگ و دشوار را براى فراخ و آسان (براى بدست آوردن متاع دنيا اين همه كوشش نكنيد، زيرا) (20) روزى شما ضمانت شده (حتما بشما خواهد رسيد) و بعمل صالح (عبادت خالق و خدمت بخلق) مأمور گشته‏ايد، پس طلب روزى ضمانت شده نبايد اولى باشد از بجا آوردن عمل صالح كه بر شما واجب گرديده، با اينكه سوگند بخدا شك و ترديد (در دين و عقايدتان) وارد شده و يقين و باور (تان) متزلزل گشته بطوريكه گويا آنچه (طلب روزى) كه براى شما ضمانت شده واجب گرديده، و آنچه (بجا آوردن عمل صالح) كه بشما واجب بوده ساقط گشته، (21)، پس بعمل (عبادت و خدمت) بشتابيد، و از مرگ ناگهانى بترسيد، زيرا اميدى به بازگشت عمر نيست چنانكه به بازگشت روزى اميد هست (پس تقصير در عمل و صرف عمر در طلب روزى خطاء است) آنچه از روزى امروز فوت شود اميد به افزونى فردا هست، و آنچه ديروز از عمر فوت گرديد اميد به بازگشت امروز نبوده است، (22) اميدوارى با آينده (روزى) است، و نوميدى با گذشته (عمر) است، پس (در قرآن كريم س 3 ى 102 مى‏فرمايد:) اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن إلا و أنتم مسلمون‏ يعنى از عذاب الهى بترسيد و پرهيزكار باشيد پرهيزكارى كه سزاوار او است، و نميريد مگر اينكه مسلمان باشيد (بدستور خدا و رسول رفتار نمائيد تا مسلمان بميريد).

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏2 ؛ ص361**

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 361

(1115)

114 (1114)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه هنگام طلب باران فرموده:

(1) بار خدايا كوههاى ما شكافته و خشك مانده، و زمينهاى ما گرد آلود شده، و چهار پايان ما بسيار تشنه‏اند كه در خوابگاهاشان حيران و سرگردان ناله ميكنند مانند ناله مادران در مصيبت فرزندانشان، و از آمد و رفت در چراگاهها و آبخورهاشان و اشتياق به آب خسته و ملول شدند. (2) بار خدايا به ناله ناله كنندگان و اشتياق آرزومندان رحم فرما. (3) بار خدايا بسر گردانى چهارپايان در گذرگاهاشان و ناله آنها در خوابگاهاشان (كه علفى نمى‏يابند) رحم نما (چون گرسنگى و تشنگى و سختيهاى چهار پايان و همه جانداران نزد خداى تعالى اهميت دارد از اين جهت امام عليه السلام به هنگام درخواست باران آنها را وسيله قرار داده است) (4) بار خدايا (از خانه‏هاى خود) به اميد فضل و كرم تو بيرون آمديم هنگاميكه سالهاى قحطى مانند شترهاى نزار بما رو آورد (ضعيف و ناتوان و گرفتار و بيچاره شديم) و ابرهائى كه احتمال باران داشت با ما مخالفت ورزيد (ابرها ظاهر مى‏شد و بيننده را اميد باران در دل مى‏انداخت ولى نمى‏باريد) پس تو اميد اندوهگين هستى، و حاجت درخواست كننده را بر مى‏آورى، (5) در اين زمان كه مردم (از همه جا) نوميد بوده، و ابرها نباريده چرندگان هلاك گشته‏اند، تو را مى‏خوانيم (و از تو مى‏طلبيم) ما را به اعمال و كردار (زشت) و گناهانمان نگيرى (6) و رحمتت را بر ما شامل گردانى به ابر پر باران و بهار پر ابر و گياه پر بركت شگفت آور، باران فراوان درشت دانه كه بآن آنچه مرده است (خشك شده) زنده نمائى، و آنچه (نعمت و فراوانى) كه از بين رفته باز گردانى. (7) بار خدايا از تو طلب آب مى‏كنيم، آب زنده سازنده، سير كننده،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 362

كامل، فراوان، نيكو، پر بركت، گوارا، گياه آور، كه گياهش نمو كرده شاخه‏اش ميوه داده برگش تر و تازه باشد كه بندگان ناتوان خويش را از بدبختى رهائى دهى، و شهرهايت را كه مرده (قحطى ديده) زنده گردانى (نعمت را در آنها فراوان نمائى) (8) بار خدايا آب از تو مى‏طلبيم كه بسبب آن زمينهاى بلند ما پر گياه گردد، و در زمينهاى نشيب ما (نهرها و جويها) جارى شود، و اطراف و جوانب ما (دهات و شهرها) بفراخ سالى برسند، و ميوه‏هاى ما فراوان گردد، و چهار پايان ما خوش گذرانند، و برسد به مردمان دور از ما، و استفاده كنند (سير آب گردند) مواضعى كه هميشه در آفتاب مى‏باشند (صحراء و مزارع) از بركات واسعه و كرمهاى بيشمارت بخشش نما بر آفريده شدگان نيازمندت، و بر حيوانات وحشى كه (در بيابان) رها كرده‏اى (و زاد و توشه ندارند) (9) و بفرست بر ما بارانى كه زمين را تر كند (از خشكى برهاند) روان و پى در پى باشد، و بارانى كه باران ديگر را دفع نمايد (دانه آن به تندى دانه ديگر را بشويد و شتاب ببارد) بارانى كه برق آن نبارنده و ابر پهن آن در افق بى‏فايده و ابرهاى پراكنده‏اش سفيد و بارانهاى اندك آن با بادهاى سرد نباشد، تا اينكه بجهت فراوانى گياه آن قحطى زدگان فراخى (نعمت بسيار) بينند، و به بركت آن سختى كشيده‏ها آسايش يابند، زيرا تو باران را وقتى مى‏فرستى كه خلائق نوميدند، و رحمتت را (بر جهانيان) شامل مى‏گردانى، و تويى زمامدار و ستوده شده (باحسان. سيد رضى فرمايد:) معنى سخنان شگفت آور در اين خطبه اينست:

فرمايش آن حضرت عليه السلام انصاحت جبالنا يعنى كوهها بر اثر خشكى از هم شكافته شد، گفته ميشود (عرب مى‏گويد): انصاح الثوب چون جامه شكافته گردد، و نيز گفته ميشود: انصاح النبت و صاح و صوح چون گياه پژمرده و خشكيده.

و فرمايش آن حضرت و هامت دوابنا يعنى چهار پايان ما تشنه باشند، و هيام بمعنى تشنگى است. و فرمايش آن حضرت حدابير السنين، حدابير جمع حدبار است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 363

بمعنى شترى كه راه نوردى لاغرش كرده، پس بآن شتر تشبيه فرموده سالى را كه خشكى و كم آبى در آن پديدار شود، ذو الرمة (يكى از شعراى عرب است) گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حدابير ما تنفك إلا مناخة |  | على الخسف أو ترمى بها بلدا قفرا |
|  |  |  |

يعنى آنها شترهايى هستند لاغر شده از راه نوردى، از هم جدا نمى‏شوند مگر در خوابگاه گرسنگى يا آنكه آنها را در شهرهاى بى‏آب و علف ببرند، و فرمايش آن حضرت و لا قزع ربابها:

قزع پاره‏هاى كوچك ابر پراكنده است، و فرمايش آن حضرت و لا شفان ذهابها پس تقدير آن (لفظى كه در پنهان است) و لا ذات شفان ذهابها مى‏باشد، و شفان باد سرد است، و ذهاب بمعنى بارانهاى اندك، پس آن حضرت لفظ ذات را (در جمله و لا شفان ذهابها) ساقط كرده است بجهت علم و اطلاع شنونده بر آن.

(1116)

115 (1115)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در ستايش پيغمبر اكرم و بيان بعضى از صفات آن بزرگوار):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) خداوند متعال حضرت مصطفى را فرستاد كه خلائق را بسوى حق تعالى دعوت فرمايد، و بر طاعت و معصيت آنان (در قيامت) شاهد و گواه باشد، (2) پس احكام پروردگارش را تبليغ نمود بدون هيچ گونه سستى (در انجام وظيفه) و يا تقصير و كوتاهى، و در راه خدا با دشمنان او جهاد كرده جنگيد بدون آنكه ضعف و ناتوانى بر او راه يابد و يا آنكه عذر و بهانه آورد، (3) او است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 364

پيشواى پرهيزكاران و بيناى هدايت شدگان (كه راه راست را شناخته رستگارى مى‏طلبند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 365

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (كه از پيدايش حجاج ابن يوسف و تسلط و ستم او بر اهل كوفه خبر داده، و آنان را از نتيجه كردار زشتشان آگاه ساخته مى‏فرمايد):

(4) اگر بدانيد آنچه من مى‏دانم از نهان آنچه بر شما آشكار نيست (فتنه حجاج) هر آينه (از خانه‏هاى خودتان و خوابيدن بر بالين چشم پوشيده) بسوى خاكها (بيابانها) مى‏رويد (از اضطراب و نگرانى زندگانى در بيابانها را بر شهرها ترجيح مى‏دهيد، و) بر كرده‏هاى (زشت) خويش (پيروى نكردن از دستور امام خود كه به ستم و خونريزى حجاج منتهى خواهد شد) گريه مى‏كنيد، و چون زنهاى فرزند مرده لطمه به سينه و رو مى‏زنيد، و اموال خود را بى نگهبان و بدون سرپرست رها مى‏نماييد، (5) و هر مردى از شما چنان بخود گرفتار و بيچاره است كه بديگرى متوجه نمى‏باشد، ولى (اكنون آسوده نشسته نگران نيستيد، چون آنچه من مى‏دانم نمى‏دانيد، و) پند و اندرزى كه بشما داده‏اند (امريه رسول اكرم در باره اطاعت و پيروى از امام) فراموش كرديد، و از آنچه شما را بر حذر داشته‏اند (كه بر اثر رفتار ناپسنديده خلفاء جور و ستمگر بالأخره بر شما مسلط خواهند شد) ايمن گشتيد، پس رأى و انديشه شما سر در گم و كارتان پراكنده و درهم گرديد (در امور زندگانى نمى‏دانيد چگونه رفتار نمائيد، و بپاى خود ميان آتش فتنه و فساد رفته و دشمن را بر خويش مسلط خواهيد نمود) (6) و (چون اين رويه شما ننگ آور است) دوست دارم كه خدا ميان من و شما را جدائى افكنده و مرا بكسيكه سزاوارتر است از شما بمن (حضرت رسول و حمزه و جعفر و آنهائى كه زير بار ظلم و جور نرفتند) ملحق گرداند (زيرا آنان): (7) بخدا سوگند مردمانى بودند داراى رأى و انديشه‏هاى پسنديده و حلم و بردبارى بسيار، و گفتار بحق و راست كه ظلم و ستم روا نمى‏داشتند (در راه گمراهى قدم نمى‏نهادند) (8) بر راه راست رفتند در حالت سبقت و پيشى گرفتن، و بر راه روشن (هدايت و رستگارى) شتافتند، پس بآخرت جاويدان و بعيش و خوشى نيكو و گوارا دست يافتند (بهشت نصيب آنان گشت) (9) آگاه باشيد سوگند بخدا (بر اثر سستى و سهل انگارى در امر جهاد و جلوگيرى نكردن از ستمگران كارتان بجائى رسد كه) پسرى از قبيله بنى ثقيف (حجاج ابن يوسف) بر شما مسلط خواهد گرديد كه از روى تكبر و تبختر جامه بروى زمين كشد و از حق رو گردانيده جور و ستم بسيار نمايد، سبزه شما را مى‏خورد (مالتان را تصرف مى‏نمايد) و پيه شما را آب ميكند (شما را همواره بظلم و ستم گرفتار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 366

و رنجور سازد) (10) بياور آنچه دارى اى أبا و ذحة (وذحه در لغت بمعنى پشكلى است كه در زير دنبه گوسفند از بول و سرگين بسته ميشود، امام عليه السلام بواسطه رنجش از اصحاب خود اين جمله را فرموده و پيدايش حجاج را خواسته و باين خبر شگفت آور از غيب اشاره نموده، و ليكن مردم ندانستند كه وذحه چيست و مراد آن حضرت به كيست تا زمانيكه حكايت حجاج با خنفساء «نام حيوانى كوچكتر از جعل» و ناميدن حجاج خنفساء را بلفظ وذحه بر زبانها افتاد، آنگاه بمقصود امام پى بردند. ابن ميثم بحرانى رحمه الله در شرح نهج البلاغه در اينجا چنين بيان فرموده: روزى حجاج بر سجاده خود نماز مى‏گزارد خنفسايى بجانب او رو آورد، گفت آنرا از من دور كنيد كه وذحه‏اى است از وذح شيطان، و هم از او روايت شده كه گفت خدا بكشد گروهى را كه گمان ميكنند اين حيوان مخلوق خدا است، گفتند:

پس خلق كيست؟ گفت از وذح شيطان است. سيد رضى فرمايد:) مى‏گويم: مراد از وذحه، خنفساء است (حجاج اين لفظ را بر خنفساء اطلاق نموده، نه آنكه در لغت معنى آن خنفساء باشد) و اين فرمايش اشاره به آمدن حجاج است، و او را با وذحه حكايتى است كه جاى بيان آن اينجا نيست.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 367

(1117)

116 (1116)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (كه اصحاب خود را مذمت مى‏فرمايد):

(شما بمنتهى درجه بخيل و ممسك هستيد) (1) پس (به اين جهت) مالها را براى كسيكه آنها را روزى (خلائق) قرار داده بذل نمى‏نمائيد (بفقراء و ضعفاء احسان نمى‏كنيد) و جانها را براى آفريننده آن در مخاطره نمى‏افكنيد (خود را براى جهاد در راه خدا حاضر نمى‏سازيد) (2) بسبب دين خدا در ميان بندگان او عزيز و ارجمند مى‏باشيد و خدا را در ميان بندگانش گرامى نمى‏داريد (از اوامر و نواهى او پيروى نمى‏كنيد) (3) پس عبرت گيريد بجا گرفتن در منزل آنان كه پيش از شما بودند، و به جدا شدن از نزديكترين برادران و دوستانتان (كه شما نيز مانند آنها از اين جهان خواهيد رفت و بكيفر اعمالتان خواهيد رسيد، چنانكه خداوند متعال در قرآن كريم س 14 ى 45 مى‏فرمايد:

و سكنتم في مساكن الذين ظلموا أنفسهم و تبين لكم كيف فعلنا بهم و ضربنا لكم الأمثال‏ يعنى ساكن گشتيد در منازل كسانيكه بخود جور و ستم كردند «طبق دستور الهى رفتار ننمودند» و بر شما هويدا گرديد كه چگونه با آنها رفتار كرده هلاكشان نموديم، و در اين باب براى شما مثلها آورديم تا عبرت گيريد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 368

(1118)

117 (1117)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (پس از فراغت از جنگ جمل در مدح اصحاب خود):

(1) شما حق را ياوران و در دين برادران و روز سختى (در ميدان جنگ) سپرها، و خواص اصحاب سر و ياران (من) هستيد نه ديگران، (2) بكمك شما شمشير مى‏زنم بكسيكه (بحق) پشت كرده، و اطاعت و پيروى كسى را كه رو (بحق) نموده اميدوارم، پس به اندرزى كه نادرستى و ترديد در آن راه نيافته مرا يارى كنيد (آنچه مى‏گويم بپذيريد) (3) سوگند بخدا من بمردم (و امامت و پيشوايى بر ايشان) سزاوارترين مردم هستم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 369

(1119)

118 (1118)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (بعد از جنگ نهروان زمانيكه اهل شام به اطراف عراق هجوم آورده بمردم ظلم و ستم مى‏نمودند)

و آن بزرگوار (لشگرى فرستاده مى‏خواست براى يارى آنها لشگر ديگرى بفرستد) مردم را گرد آورده بجهاد ترغيب مى‏نمود، آنان زمانى دراز خاموش مانده چيزى نگفتند (1)، پس امام عليه السلام فرمود: (شما را چه شده) آيا گنگ و لال گشته‏ايد (كه سخن نمى‏گوئيد و به رفتن بجهاد سستى مى‏نماييد)؟ گروهى از آنان گفتند: يا امير المؤمنين اگر تو بروى ما با تو خواهيم آمد (و اين سخن بهانه نرفتن بجنگ بود و حقيقتى نداشت) (2) پس امام عليه السلام فرمود:

چه شده شما را كه بطريق حق ارشاد نگشته براه راست هدايت نشده‏ايد؟ (3) آيا در چنين موقعى سزاوار است كه من (براى جنگ از شهر) بيرون روم؟ در اين وقت بجنگ مى‏رود سردارى از دلاوران شما كه من او را بپسندم و از كسانيكه قوى و توانا باشند، (4) و براى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 370

من سزاوار نيست كه لشگر و شهر و بيت المال و جمع آورى خراج زمين (ماليات غلات) و حكومت ميان مسلمانان و رسيدگى بحقوق ارباب رجوع را رها كرده با لشگرى بيرون رفته از لشگرى (كه پيش فرستاده‏ام) پيروى نمايم جنبش داشته باشم مانند جنبش تير در جعبه خالى (خلاصه مضطرب و نگران باشم) (5) و من قطب و ميخ آسيا هستم كه آسيا به اطراف من دور مى‏زند (انتظام امور و آسايش مردم و آراستگى لشگر در كارزار بودن من در اينجا است) و من در جاى خود هستم، پس اگر جدا شوم مدار آسيا بهم خورده سنگ زيرين آن مضطرب گردد (اگر نباشم رشته امور گسيخته ميشود) سوگند بخدا اين انديشه آمدن من با شما رأى و انديشه بدى است (كه فساد آن آشكار مى‏باشد) (6) سوگند بخدا اگر نبود اميد من به شهادت (كشته شدن در راه خدا) هنگام ملاقات دشمن اگر مقدر باشد هر آينه بر مركب خود سوار شده از شما دورى مى‏نمودم و همراهى شما را مادامى كه باد جنوب و شمال مى‏وزد (هميشه) درخواست نمى‏كردم (زيرا) بسيار طعن زن و عيب جو و از حق رو گردان و با مكر و حيله هستيد، (7) در فزونى عدد شما با كمى اتفاق دلهاتان سودى نيست، (8) شما را بطريق حق و راه آشكار راهنمائى نمودم راهى كه در آن هلاك و تباه نمى‏گردد مگر گمراه (كه فطرتا طالب حق نيست)، كسيكه استقامت و ايستادگى نمود ببهشت مى‏رود، و كسيكه لغزيد (در راه باطل قدم نهاد) به آتش دوزخ گرفتار خواهد شد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 371

(1120)

119 (1119)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در مدح و منقبت خود و ائمه اطهار عليهم السلام و دستور به اطاعت و پيروى مردم از ايشان و ترغيب بعمل صالح و ياد آورى سختى عذاب روز رستخيز):

(1) سوگند بخدا رساندن پيغامها و وفاى به وعده‏ها و همه معانى (و تفسير و تأويل قرآن كريم) را ياد گرفتم (پيغمبر اكرم بمن ياد داد) (2) و ابواب علم و معرفت (دانشها و خدا شناسى) و راه روشن (رستگارى در دين و دنيا) نزد ما اهل بيت (امام و يازده فرزند آن بزرگوار عليهم السلام) مى‏باشد (پس براى رسيدن به سعادت هميشگى و رهائى از بدبختى بايد از ما اطاعت و پيروى شود) (3) آگاه باشيد احكام و قوانين دين خداوند سبحان يكنواخت است (آنچه ما مى‏گوئيم همان فرمايشات رسول خدا است و اختلافى در آنها نيست) و راههاى آن هموار و راست (اعوجاج و كجى يعنى ضلالت و گمراهى در آنها نيست، پس) هر كه از احكام پيروى نموده در آن راهها قدم نهاد بحق ملحق و بهره‏مند شد، و هر كه زير بار نرفت (از احكام پيروى نكرده در آن راهها قدم ننهاد) گمراه و پشيمان شد.

(4) عمل كنيد (طبق دستور خدا و رسول و ائمه هدى) براى روزى (قيامت) كه ذخيره‏ها براى آنروز اندوخته ميشود، و انديشه‏ها (ى درست و نادرست و اعمال نيك و بد) در آنروز آشكار مى‏گردد، (5) و بكسيكه عقل و انديشه حاضر او سودى نرساند عقلى كه از او دور و پنهانست‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 372

ناتوانتر است به سود رساندن و ناياب (هر كه امروز كارى انجام نداده وقت را ضائع و تباه نمايد فردا از كار درمانده‏تر و اميد اصلاح از او كمتر باشد، پس بدستور خدا و رسول و ائمه رفتار نمائيد شايد فردا مرگ شما را دريابد و فرصت از دست برود) (6) و بپرهيزيد از آتشى كه گرمى آن سخت و ژرفى آن بسيار و زيور آن آهن و آشاميدنى آن زرداب است.

(7) آگاه باشيد نام نيكوئى كه خداوند به شخصى در ميان مردم عطاء فرمايد بهتر است از ثروت و دارائى كه بميراث مى‏گذارد براى كسيكه سپاسگزار او نباشد (كار خوب و انفاق و بخشش در راه خدا كه موجب نام نيكو در دنيا و ثواب در آخرت است بهتر است از دارائى كه براى ديگرى بميراث گذارد، زيرا نام نيكو در ميان مردم سبب ميشود كه از خويشان و بيگانگان هر كه بشنود طلب مغفرت كند و اما ارث فقط به ارث برنده نتيجه مى‏بخشد. در خطبه بيست و سوم در شرح جمله و لسان الصدق يجعله الله للمرء فى الناس خير له من المال يورثه غيره اين موضوع مفصلتر بيان شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 374

(1121)

120 (1120)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در جنگ صفين بعد از وقعه ليلة الهرير «شمه‏اى از چگونگى آن در شرح خطبه سى و ششم بيان شد»

چون لشگر شام شكست خورده آثار فتح و فيروزى را در لشگر عراق مشاهده نمودند، بر اثر مكر و حيله عمرو ابن عاص دست از جنگ كشيده قرآنها بر سر نيزه‏ها كرده حكومت حكمين را درخواست نمودند، و بيشتر لشگر عراق در خواستشان را پذيرفتند، ولى امام عليه السلام باين امر راضى نبود آنان را از قبول اين درخواست نهى فرمود، آنها بسيار اصرار نموده گفتند اگر در خواست ايشان را نپذيرى ترا مى‏كشيم چنانكه عثمان ابن عفان را كشتيم، پس حضرت بر اثر اصرار و گفتار زشتشان به حكميت تن داد و لشگرش را به پذيرفتن آن اجازه فرمود) مردى از اصحابش برخاسته گفت: ما را از حكومت (حكمين) نهى كردى پس از آن امر نمودى، نفهميديم كدام يك از اين دو به هدايت و راهنمائى نزديكتر است؟ امام عليه السلام دست بروى دست زده فرمود:

(1) اين (حيرت و سرگردانى) جزاى كسى است كه حزم و احتياط را از دست داده است (و گفتار مرا پيروى نكرده بقبول حكميت حكمين يعنى ابو موسى عمرو ابن عاص وادارم نمود)!! (2) آگاه باشيد بخدا سوگند اگر آن زمان كه بشما امر كردم فريب نخورده به حكميت تن ندهيد وادار كرده بودم شما را به كارى كه ميل نداشتيد (جنگ با اهل شام) كه خداوند در آن خير و نيكوئى قرار مى‏داد (فتح و فيروزى نصيب مى‏گرديد) پس اگر استقامت داشتيد (پيروى مرا مى‏كرديد) شما را هدايت و راهنمائى مى‏كردم، و اگر كج بوديد شما را راست مى‏نمودم، و اگر (از پيروى من) امتناع مى‏نموديد شما را مجبور مى‏ساختم (كشته يا زجر مى‏كردم تا دستور مرا انجام دهيد) هر آينه آن رويه (براى من و شما) استوارتر بود، و ليكن بكمك و همراهى كه؟ و ياورى خواستن از چه كسى (با نداشتن يار و ياور و موافقت ننمودن شما چگونه مى‏توانستم بصلاح و خير شما كه جنگ با اهل شام بود امر نمايم)؟ (3) مى‏خواهم (بيمارى شكست خوردن و تسلط دشمن را بر خود) به (كمك و همراهى)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 375

شما مداوا كنم (فتح و فيروزى بدست آرم) و حال آنكه شما خود درد و بيمارى من مى‏باشيد (موجب شكست من هستيد) مانند كسى هستم كه مى‏خواهد بوسيله خار از پا خار بيرون آورد و حال آنكه ميداند ميل خار با خار است (اين جمله ضرب المثل است، و استعمال آن در موقعى است كه شخص كمك و يارى از كسى درخواست نمايد كه رغبت و ميل او با دشمن باشد، و اصل مثل اينست: لا تنقش الشوكة بالشوكة فإن ضلعها معها يعنى خار را بوسيله خار بيرون نياور، زيرا ميل خار با خار است. در اينجا امام عليه السلام از بسيارى رنجش از اصحابش به خداوند سبحان شكايت نموده و از خدمات رؤساى دين مانند حمزه و جعفر و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و اوصاف پسنديده آنها ياد آورى فرموده و از نبودنشان براى كمك و يارى تأسف خورده و در خاتمه پند و اندرز داده مى‏فرمايد:) (4) بار خدايا طبيبان اين درد بى‏درمان ملول گشتند، و كشندگان آب از چاهها با ريسمانها خسته و ناتوان شدند (ما را به اميدى به هدايت و رستگارى اين قوم نيست، تو خود علاج فرما) (5) كجايند گروهى كه به اسلام خوانده شده آنرا پذيرفتند، و قرآن را خوانده آنرا محكم و استوار ساختند (طبق آن عمل كردند) و بجهاد انگيخته شدند (آنرا تشويق نمودند) پس (به رفتن كارزار و جنگ با دشمن) شيفته گرديدند مانند شيفتگى شترها به اولادشان (زمانيكه آنها را از هم جدا ميكنند) و شمشيرها را از غلاف بيرون كشيده اطراف زمين (كارزار) را دسته دسته و صف صف فرا گرفتند (دشمن را محاصره نمودند، و اين فتح و فيروزى مسلمانان بدست نيامد مگر وقتى كه) بعضى هلاك گشتند (كشته شدند، مانند عبيدة ابن حارث در جنگ بدر و حمزة ابن عبد المطلب در جنگ احد و جعفر ابن ابى طالب كه در جنگ موته شهيد گرديدند) و بعضى به سلامت ماندند (مانند امام عليه السلام، چنانكه در قرآن كريم س 33 ى 23 مى‏فرمايد: من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر، و ما بدلوا تبديلا يعنى از مؤمنين مردانى هستند كه بر آنچه با خدا عهد و پيمان بستند راست گفتند، پس بعضى از ايشان «با كفار و منافقين» جنگيده شهادت را دريافتند و برخى كشته شدن را انتظار مى‏برند و ايشان عهد و پيمان را تبديل ننموده از ايستادگى دست بر نداشتند) (6) از بقاء زنده‏ها (كه در جنگ كشته نشده بودند) شاد نمى‏شدند (اگر مى‏گفتند فلان در كارزار رهائى يافته كشته نشد شاد نمى‏گشتند، زيرا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 376

زندگى جاويد كشته شدن در راه حق را مى‏دانستند) و از مرگ كشته شده‏ها تسليت نمى‏خواستند (اگر مى‏گفتند فلان در جنگ كشته شد اندوهگين نمى‏شدند تا دلداريشان دهند، زيرا كشته شدن در راه خدا را سعادت ابدى مى‏دانستند) چشمشان از گريه (خوف خدا) سفيد شد، و شكمشان از روزه لاغر، و لبشان از دعاء خشكيد، و رنگشان از بيدارى زرد گشت، و بر روهاشان غبار (آثار) فروتنان بود، (7) آنان برادران (ايمانى و ياران) من بودند كه رفتند، پس سزاوار است تشنه (ملاقات) ايشان بوده از فراق و دوريشان دستها بگزيم (چون مانند آنها در ميان شما يافت نمى‏شود). (8) شيطان راههاى (ضلالت و گمراهى) خود را براى شما آسان مى‏گرداند، و مى‏خواهد با گشودن گره از پى گره استوارى دين شما را سست گرداند (تا در نتيجه دست از حقائق برداشته كافر شويد) و بعوض جماعت و اتحاد تفرقه و جدائى و بر اثر تفرقه و جدائى فتنه و فساد در شما توليد نمايد، (9) پس از وسوسه‏ها و افسونهاى او رو گردانيد (فريب نخورده به دستورش رفتار ننمائيد) و از كسيكه (امام عليه السلام) پند و اندرز را هديه و ارمغان بشما مى‏دهد قبول كنيد و آنرا حفظ نمائيد (بپذيريد و رفتار كنيد تا در دنيا و آخرت سعادتمند شويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 378

(1122)

121 (1121)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است براى خوارج نهروان فرموده‏

موقعى كه به لشگرگاه ايشان تشريف برد براى آنكه آنها حكومت حكمين را انكار كرده و بر اين گفته ايستادگى داشتند (و مهياى جنگ با معاويه و لشگر شام بودند) (1) پس امام عليه السلام فرمود:

آيا همه شما با ما در جنگ صفين حاضر بوديد؟ گفتند: بعضى از ما حاضر بوده و برخى هم نبوديم، (2) فرمود: دو دسته شويد كسانيكه در صفين حاضر بودند در يك جرگه و كسانيكه حاضر نبوده‏اند در جرگه ديگر تا بر هر دسته به اقتضاى گفتارش سخن بگويم، (3) پس فرياد كنان بمردم فرمود از سخن گفتن خود دارى كرده براى (شنيدن) گفتارم خاموش گرديد، و دلهاتان را بمن متوجه نمائيد، و هر كه را براى گواهى بخواهم طبق علم و اطلاعش در آن باب سخن گويد، (4) بعد از آن امام عليه السلام با ايشان سخنان بسيار فرمود از جمله:

آيا هنگاميكه اهل شام از روى حيله و ريو و مكر و فريب قرآنها بر سر نيزه‏ها زدند نگفتيد كه ايشان برادران ما بوده مانند ما مسلمانند، فسخ محاربه و خاتمه دادن بجنگ از ما مى‏طلبند و رو بقرآن آورده راحتى و آسايش را درخواست نموده‏اند و مصلحت آنست كه در خواستشان را پذيرفته غم و اندوهشان را برطرف نماييم؟ (5) پس بشما گفتم: اين كار اهل شام (كه بوسيله‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 379

بر سر نيزه زدن قرآن از ما صلح مى‏طلبند) ظاهرش ايمان و خدا پرستى و باطنش ظلم و ستم است و اولش مهربانى و آخرش پشيمانى (اكنون كه شكست خورده‏اند اظهار دوستى و يگانگى مى‏نمايند، ولى چون تسلط يابند، بشما ظلم و ستم خواهند نمود، و آنگاه از اين دلسوزى بر آنها پشيمان خواهيد شد و سودى نخواهد داشت) پس رويه خود را تعقيب كنيد و به راهى كه مى‏رفتيد ادامه دهيد، و براى جهاد و جنگ (با ايشان) دندان بروى دندان نهيد (شكيبا باشيد تا بفتح و فيروزى برسيد) (6) و بسوى فرياد كننده‏اى كه فرياد ميكند (معاويه و عمرو ابن عاص، كه شما را بقرآن گول مى‏زنند) متوجه نشويد كه اگر درخواست او پذيرفته شود گمراه گرداند (زندگى را بر شما سخت و سرگردانتان مى‏نمايد) و اگر اعتنائى باو نشود ذليل و خوار خواهد شد، (7) و (ليكن گفتار و اندرزم را نپذيرفتيد، و) اين كار (راضى شدن شما به حكومت حكمين) انجام گرفت و ديدم شما را كه بر آن اقدام و كوشش نموديد، سوگند بخدا اگر از حكومت حكمين امتناع كرده زير بار آن نمى‏رفتم واجبى از آن بر من فرض نمى‏شد و خداوند گناه ترك آنرا بر من بار نمى‏نمود (چون بر خلاف حق رفتار نكرده، بلكه طبق دستور الهى مخالفت كرده بودم) و بخدا سوگند اگر اقدام بر آن مى‏نمودم سزاوار بودم كه از من پيروى بشود و كتاب خدا (قرآن كريم) با من است از زمانيكه با آن مصاحب و همراه گرديده‏ام جدا نگشته‏ام (از وقتى كه به پيغمبر اكرم ايمان آورده‏ام بر كارى مخالف قرآن اقدام ننموده‏ام، پس دو دسته شدن شما باينكه دسته‏اى بگوئيد تحكيم واجب و دسته‏اى حرام، مورد ندارد، زيرا رفتار من طبق قرآن است واجب را بجا آورده و حرام مرتكب نمى‏شوم) (8) پس (امام عليه السلام ايمان و ثبات قدم نيكان گذشتگان اصحاب رسول خدا را ياد آورى نموده و براى ابطال گفتار مخالفين مى‏فرمايد:) ما با رسول خدا صلى الله عليه و آله بوديم و (با كفار و مشركين جنگ مى‏كرديم، و) قتل و خونريزى ميان پدران و فرزندان و برادران و خويشان دور مى‏زد، و (براى پيشرفت اسلام اهميتى بآن نداده مخالفت امر و فرمان آن بزرگوار نمى‏كرديم و) بر هر مصيبت و سختى (كه پيش مى‏آمد چيزى) نمى‏افزوديم مگر ايمان (بخدا و رسول) و اقدام بحق و تسليم بودن بامر و فرمان (آن حضرت) و شكيبائى بر سوزش زخمها، (9) ولى (اكنون نزاع ما با كفار و مشركين نيست تا بهمان رويه با آنان بجنگيم، بلكه) امروز با برادران مسلمان خود مى‏جنگيم بر اثر آنچه در اسلام داخل گشته از قبيل ميل بكفر و كجى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 380

(دست شستن از حق) و اشتباه (حق بباطل) و تأويل (نادرست يعنى سخن بر خلاف حق و حقيقت گفتن، خلاصه امروز مى‏جنگيم كه اسلام بحال خود باقى ماند و بزمان جاهليت بر نگردد) (10) پس هر گاه وسيله‏اى بدست آوريم كه خداوند بسبب آن پراكندگى ما را گرد آورد و بر اثر آن بآنچه كه در بين ما باقى است (الفت و دوستى) بيكديگر نزديك شويم (اگر راهى بيابيم كه موجب صلح و صفاء و تقويت اسلام باشد) بآن ميل و رغبت داشته از غير آن (جنگ) خوددارى خواهيم نمود (زيرا منظور خونريزى نيست، بلكه هدايت و راهنمائى است، چنانكه در خطبه پنجاه و چهارم باين نكته اشاره فرموده است).

(1123)

122 (1122)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه هنگام جنگ براى اصحاب خويش فرموده:

(1) هر مردى از شما كه هنگام ملاقات دشمن قوت قلب (دليرى) در خود احساس مى‏نمايد و در

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 381

يكى از برادرانش خوف و ترس را مشاهده نمود، بايد بسبب برترى و دليرى كه خداوند باو عطاء فرموده دشمن را از برادرش دفع نمايد همانطور كه از خود دفع مى‏نمايد، پس (نگويد بمن چه هر كس بايد از خود دفاع نمايد و بر ترسناك سزاوار است دشمن مسلط گردد، زيرا) اگر خواست خدا بود او را هم (شجاع و نترس) مانند او قرار مى‏داد (پس چون او را دلير فرموده به شكرانه اين نعمت عظمى بايد به وظيفه خود يعنى جلوگيرى از هجوم دشمن بر شخص ناتوان و ترسنده قيام كند، و به كشته شدن در اين راه اهميت ندهد، زيرا) (2) مرگ با شتاب طلب كننده است (همه را دريابد) ايستنده (دليرى كه از ترس كشته شدن در چنين وقتى از برادر خود دفاع نمى‏نمايد) از چنگش بيرون نرفته، و گريزان از آن آنرا عاجز و ناتوان نمى‏گرداند (و چون فرار و رهائى از آن ميسر نيست) (3) گراميترين مرگ كشته شدن است (زيرا باعث بقاى نام نيك در دنيا و ثواب در آخرت است) سوگند به آن كه جان پسر ابو طالب بدست او است هزار ضربت شمشير بر من آسانتر است از جان دادن بر بسترى كه در غير طاعت خدا باشد (زيرا درد شمشير الم دنيوى است كه زائل مى‏گردد، ولى مردن بر چنين بسترى عذاب هميشگى در پى خواهد داشت).

123 (1123)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در توبيخ و سرزنش اصحاب خود):

(1) مانند آنست كه مى‏بينم شما را (هنگام بهم ريختن براى فرار از جنگ) سر و صدا راه مى‏اندازيد (غوغاء و هياهو مى‏نماييد) مانند صداى پوست سوسمارها در وقتى كه (در راه) بهم ماليده ميشوند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 382

حقى را نمى‏گيريد (در مقابل دشمن ايستادگى نمى‏نمائيد) و از ظلم و ستم (ستمگر) جلوگيرى نمى‏كنيد، (2) شما را در راه (بهشت) آزاد گذاشته‏اند، پس نجات و رستگارى براى كسى است كه خود را در آن افكند (در راه خدا بجنگد) و هلاكت و بد بختى براى كسيكه توقف كند (از جهاد خوددارى نمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 384

(1124)

124 (1124)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در ترغيب اصحاب خود بجهاد (و تعليم آداب و رسوم جنگ):

(چون در كارزار با دشمن روبرو شديد) (1) پس زره دار را جلو قرار دهيد و بى زره را در عقب، و دندانها را بر هم فشار دهيد (در جنگ ثبات قدم داشته سختيها را بخود هموار نمائيد) زيرا استقامت در جنگ شمشيرها را از سرها بيشتر دور ميكند (تحمل سختيهاى كارزار از هر تدبيرى براى بدست آوردن فتح و فيروزى بهتر است) (2) در اطراف نيزه‏ها پيچ و خم داشته باشيد (موقعى كه نيزه بر دشمن فرود مى‏آوريد خود را كوتاه و بلند كنيد، يا در موقعى كه دشمن نيزه بطرف شما حواله ميكند خود را دور نمائيد) زيرا زدن نيزه‏ها باين طرز مؤثرتر است (از فرود آوردن آنها بدون پيچ و خم، يا آنكه در مقابل كمتر اصابت ميكند) (3) و چشمها را پائين اندازيد (بهر طرف نگاه نكنيد) زيرا چشم پوشاندن سبب بسيارى قوت قلب و آرامى دلها (و نترسيدن از دشمن) است، (4) و صداها را خاموش كنيد (غوغاء و هياهو بر پا ننمائيد) زيرا متانت و آرامى (از هر چيز) خوف و ترس را زودتر دور ميكند (چون ترسوها در كارزار هو و جنجال ميكنند و دليران سخن نگفته كار خويش انجام مى‏دهند) (5) و پرچم خود را از جاى حركت نداده دورش را خالى نكنيد (كه موجب شكست لشگر خواهد شد، چون همه متوجه پرچم مى‏باشند) و آنرا بدست هر كس ندهيد مگر به دلاوران و كسانيكه شما را از هر پيش آمد بدى مانع ميشوند و از آنچه كه حفظ و نگهدارى آن لازم است دفاع مى‏نمايند (و البته چنين كسانى پرچم از دست نمى‏دهند مگر اينكه ظفر يافته يا كشته شوند) (6) زيرا كسانيكه بر بلاها و سختيها (ى جنگ) شكيبا هستند آنانند كه به اطراف پرچم دور زده آنرا از راست و چپ و عقب و جلو نگهدارى مى‏نمايند، از آن عقب نمى‏افتند كه (به دشمن) تسليم نمايند، و بر آن پيشى نمى‏گيرند كه آنرا تنها گذارند. (7) بايد مرد (در كارزار) از دشمنى كه با او روبرو ميشود دفاع نمايد، و (پس از مغلوب نمودن يا كشتن او) برادر (همكار) خود را يارى كند، و نبايد دشمن خويش را رها كرده بسوى برادرش توجه دهد تا با دشمن برادر همدست شده (او را از ميان برداشته) باتفاق آهنگ او كنند (8) و سوگند بخدا اگر از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 385

شمشير دنيا فرار كنيد از شمشير آخرت به سلامت نمى‏مانيد (اگر بجهاد نرفته در راه خدا شمشير نزنيد از عذاب ابدى نمى‏رهيد) و (از چه رو براى شمشير زدن و جلوگيرى از دشمن خود را آماده نمى‏سازيد در حالتى كه) شما اشراف عرب و كوهانهاى بزرگ (بلند قدر) هستيد، (9) بتحقيق فرار (از جنگ) سبب خشم خدا (دورى از رحمت حق تعالى) و ذلت و بيچارگى و عار و ننگ هميشگى است، (10) و بعمر و زندگانى فرار كننده افزوده نمى‏شود و فرار مانع از مرگش نمى‏گردد، (11) رونده بسوى خدا (جهاد كننده را بايد شوق) مانند تشنه‏اى باشد كه به آب مى‏رسد، (12) بهشت زير جوانب نيزه‏ها است (پس طالب سعادتمندى و بهشت جاويدانى نبايد از جنگ و كشته شدن در راه خدا فرار نمايد) (13) امروز خبرها آشكار مى‏گردد (در موقع شمشير زدن و كشتن و كشته شدن درستى و نادرستى گفتار هر كس هويدا ميشود) (14) سوگند بخدا اشتياق من به ملاقات آنها (دشمنان) بيشتر است از اشتياق ايشان به شهرهاشان. (15) بار خدايا اگر رد حق كرده و در صدد دشمنى با آن هستند جمعيتشان را پراكنده ساز و اختلاف كلمه ميانشان انداز، و آنها را به گناهانشان هلاك فرما كه (16) ايشان از موقفهاى خود هرگز دور نمى‏شوند (از تصميم بفتنه و فساد دست بر نمى‏دارند، پس اگر شما ياران من با آنها جنگ نكرده متعرضشان نشويد) بى نيزه زدن پياپى كه جان از تن دشمن خارج شود و بى شمشير زدنى كه كاسه سر را بشكافته استخوانها را خرد و بازوها و قدمها را قطع نمايد (تباهكارى خود را ادامه داده شما را مغلوب خواهند نمود) (17) و از جاهاى خود حركت نمى‏كنند تا اينكه لشگرها دسته دسته و پياپى با آنها روبرو شده و سپاهيان بيشمار با اسبهاى يدكى كه براى نصرت و يارى از هر كجا تهيه شده در عقب دارند با آنان بجنگند، (18) و تا اينكه لشگر بسيار كه در پى لشگر كلان است (و پنج سمت آنها يعنى جلو و عقب و راست و چپ و قلبشان منظم و آراسته مى‏باشد) به شهرهاى ايشان وارد شوند، (19) و تا اينكه اسبها با سمها زمينهاى پهلوى يكديگر (خانه‏ها) و دور تا دور چراگاههاى حيوانات ايشان را بكوبند. (خلاصه بهمه چيز آنها تسلط يابند. سيد رضى فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 386

مى‏گويم: الدعق بمعنى كوفتن است يعنى اسبها زمين آنها را با سمها بكوبند، و نواحر الأرض زمينهاى برابر يكديگر است، و گفته ميشود: منازل بنى فلان تتناحر يعنى منزلهاى فرزندان فلان برابر يكديگر مى‏باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 387

(1125)

125 (1125)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره خوارج نهروان زمانيكه حكميت عمرو ابن عاص و ابو موسى را انكار كردند

(و گفتند چون در امامتى كه خداوند براى تو تعيين فرموده مردم را حاكم قرار دادى كفر و ضلالت شد) و در آن اصحاب خود را مذمت نموده مى‏فرمايد:

(1) ما مردان را حاكم قرار نداديم، بلكه قرآن را حاكم گردانيديم، (2) و اين قرآن خطى است نوشته شده ميان دو پاره جلد كه به زبان سخن نمى‏گويد و ناچار براى آن مترجمى لازم است (كه منظور آنرا بيان كند) و مردانند كه از آن سخن مى‏گويند، (3) و چون اهل شام از ما خواستند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 388

كه قرآن را بين خود حكم قرار دهيم (در خواستشان را پذيرفتيم، زيرا) كسانى نبوديم كه از كتاب خدا رو گردان باشيم (و از حكم او پيروى ننمائيم) و خداوند سبحان (هم در قرآن كريم س 4 ى 59) فرموده: يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول‏ يعنى اگر در چيزى با يكديگر نزاع و دشمنى داشته باشيد (براى اصلاح آن) بخدا و رسول (قرآن و سنت) مراجعه نمائيد، در نزاع و دشمنى رجوع بخدا اينست كه طبق كتاب او حكم كنيم و رجوع برسول اينست كه سنت و طريقه او را پيش گيريم، (4) پس اگر از روى راستى در كتاب خدا حكم شود (بخواهند واقع آنرا بيان كنند نه از روى تفسير به رأى و تأويل نادرست) ما (امام عليه السلام و ائمه بعد از آن حضرت) بآن حكم (امامت و خلافت) از همه مردم سزاوارتريم (زيرا در قرآن كريم س 10 ى 35 مى‏فرمايد: قل هل من شركائكم من يهدي إلى الحق قل الله يهدي للحق أ فمن يهدي إلى الحق أحق‏ يعنى آيا كسيكه براه حق راهنما باشد براى متابعت و پيروى سزاوارتر است يا كسيكه راه نيافته مگر آنكه راهنمائى شود، پس چه شده شما را كه هر دو را برابر دانسته‏ايد و چگونه در اين امر حكم مى‏كنيد. و در س 39 ى 9 مى‏فرمايد: أمن هو قانت آناء الليل ساجدا و قائما، يحذر الآخرة و يرجوا يعنى آيا دانايان و نادانان برابر هستند، خردمندان بر اين امر آگاهند. پس طبق حكم قرآن چون ما راهنماى بحق و داراى همه دانشها هستيم بايد امام و پيشوا باشيم) و اگر به سنت رسول خدا حكم شود ما از مردم بآن حكم اولى مى‏باشيم (زيرا پيغمبر اكرم در غدير خم و سائر اوقات به امامت و خلافت مرا نصب و تعيين فرموده، خلاصه، ما به حكومت حكمين تن نداديم مگر آنكه طبق قرآن و سنت حكم نمايند نه آنكه به هواى نفس سخن گفته هر كارى بخواهند انجام دهند).

(5) و اما اينكه مى‏گوئيد چرا ميان خود و ايشان (اهل شام) در تحكيم مهلت دادى (تا كار به اينجا رسيد، مى‏بايستى در آنروز يا در آن هفته بفرمائى تا در كتاب خدا نظر كرده حكم آنرا ظاهر سازند، پاسخ اين است كه) مهلت دادم تا جاهل تحقيق كند و عالم استوار باشد، و شايد خدا امر اين امت را در اين متاركه و مداراة اصلاح فرمايد و (براى اينكه) راه نفس بر ايشان گرفته نشود (براى بدست آوردن حق‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 389

آنها را مجبور نكرده باشيم) تا براى شناختن حق عجله و شتاب نموده گمراهى نخست را (كه بدون تأمل و تحقيق به مخالفت و جنگ با ما كوشيدند) پيروى كنند (بايشان مهلت داديم تا در اين امر درست وارسى نمايند).

(6) بتحقيق برترين مردم نزد خدا كسى است كه عمل بحق را بيشتر دوست داشته باشد از باطل اگر چه حق باو زيان رسانده اندوهگينش نمايد و باطل سود داشته بهره‏مندش سازد، (7) پس براى چه حيران و سرگردانيد، و از كجا شما را آورده‏اند؟ (كه امام و پيشواى خود را نشناخته با اينگونه سخنان زشت مخالفت او مى‏نماييد) آماده باشيد براى رفتن بجنگ گروهى (شاميان) كه از حق (دور مانده) حيران و سرگردان بوده آنرا نمى‏بينند، و بظلم و ستم وادار شده از آن بر نمى‏گردند، از كتاب خدا دورند (آنرا نمى‏فهمند) از راه (راست) بيرون مى‏روند (ولى افسوس) (8) شما طرف اعتماد و اطمينان نيستيد كه بشود بآن تمسك جست (غيرت و حميتى نداريد تا از شما يارى طلبم) و نه يارانى هستيد كه (هنگام سختى) از آنها همراهى در خواست شود، شما بد هستيد براى افروختن آتش جنگ (از تسلط دشمن جلوگيرى نمى‏كنيد) (9) اف باد بر شما (از گفتار و كردار زشتتان به تنگ آمدم) از شما بسختى و گرفتارى مبتلى شدم، روزى (براى يارى دين) شما را مى‏خوانم، و روزى راز (جنگ با دشمن) را مى‏گويم، در وقت خواندن مردن آزاده راستگويى نيستيد (تا پاسخ مرا بدهيد) و هنگام راز گفتن برادران طرف اعتماد و اطمينانى نمى‏باشيد (تا راز مرا نگاه داشته فاش نكنيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 390

(1126)

126 (1126)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در وقتى كه از او به تندى پرسيدند كه چرا عطاء و بخشش (بيت المال و صدقات و غنائم) را ميان مردم بالسويه تقسيم مى‏نمايد

و اشخاصى را كه سبقت در اسلام داشته و (در جنگها حاضر و يا) داراى شرافت و بزرگى بودند برترى نمى‏دهد (سنت و طريقه رسول خدا صلى الله عليه و آله بر اين بود كه در تقسيم بيت المال ميان مسلمانان فرق نمى‏گذاشت ابو بكر هم در زمان خلافتش بهمان رويه رفتار كرد، ولى چون عمر بخلافت رسيد سنت آن حضرت را تغيير داده بعضى را بر ديگران برترى داد، و عثمان در خلافتش طريقه عمر را بسط داده به دلخواه خود بهر كه هر چه مى‏خواست مى‏بخشيد، و چون امير المؤمنين عليه السلام بخلافت ظاهريه منصوب گرديد به سنت پيغمبر اكرم رفتار نمود، و اين رويه بر خلاف عادت و ميل فتنه جويان بود باين سبب طلحه و زبير نقض بيعت كرده از آن بزرگوار دورى نمودند و جمعى هم به معاويه پيوستند، پس گروهى از اصحاب به خدمت حضرت آمده درخواست نمودند كه در تقسيم بيت المال بعضى را ترجيح دهد، امام عليه السلام فرمود):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 391

(1) آيا دستور مى‏دهيد مرا كه يارى بطلبم بظلم و ستم بر كسيكه زمامدار او شده‏ام؟ (بسنت پيغمبر اكرم رفتار نكرده به زير دستان ستم روا داشته خود را مشمول خشم پروردگار گردانم!) سوگند بخدا اين كار را نمى‏كنم مادامى كه شب و روز دهر مختلف و ستاره‏اى در آسمان (با قوه جاذبه) ستاره‏اى را قصد مى‏نمايد (هرگز چنين نخواهم كرد) (2) اگر بيت المال مال شخص من هم بود آنرا بالسويه ميان مسلمانان تقسيم مى‏نمودم، پس چگونه (يكى را بر ديگرى امتياز دهم) و حال آنكه مال خدا است (و زير دستان و مستمندان جيره خوار او هستند)! (3) پس حضرت عليه السلام (در مفاسد بخشيدن بيت المال بغير مستحق) فرمود:

آگاه باشيد كه بخشيدن مال بغير مستحق ناروا و اسراف است (خداوند سبحان در قرآن كريم س 17 ى 26 فرموده: و لا تبذر تبذيرا ى 27 إن المبذرين كانوا إخوان الشياطين‏ يعنى اسراف مكن و مال خود را در غير رضاى خدا پراكنده مساز، زيرا اسراف كنندگان برادران و ياران ديوان هستند) و دادن مال بغير مستحق دهنده اشرار در دنيا (بر حسب ظاهر) بلند مرتبه مى‏گرداند (گيرنده در پيش او براى خوش آمد اظهار كوچكى و فروتنى مى‏نمايد) و در آخرت او را پائين مى‏آورد (پست مى‏سازد چون بيچارگى و عذاب هميشگى را در بر دارد) و در ميان مردم او را گرامى داشته و در نزد خدا خوارش مى‏نمايد (زيرا ارجمند نزد حق تعالى كسى است كه بدستور او رفتار نمايد) (4) و هيچ مردى مالش را بيجا صرف نكرد و بغير مستحق نداد مگر آنكه خداوند او را از سپاسگزارى ايشان باز داشت و دوستى آنان براى غير او بود، پس اگر روزى نعل (كفش) او بلغزد (پيش آمد بدى براى او رخ دهد) و بيارى و همراهيشان نيازمند باشد آنها بدترين يار و سرزنش كننده ترين دوست مى‏باشند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 393

(1127)

127 (1127)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است ايضا در باره خوارج‏

(چون عقيده و مذهب خوارج نهروان اين بود كه هر كه خطاء كرده گناهى مرتكب شود كافر است، و گمان كردند كه تن دادن به حكميت حكمين گناه است به اين جهت گفتند كه امير المؤمنين عليه السلام، و اصحابش- العياذ بالله- كافر شده‏اند و آنجا را دار الكفر دانستند دست از اهل آن بر نداشته هر چه توانستند اگر چه بچه يا از چهار پايان بود مى‏كشتند، پس امام عليه السلام براى ابطال گفتارشان مى‏فرمايد):

(1) اگر مخالفت شما (با من) براى اينست كه گمان مى‏كنيد (در نصب حكمين و تن دادن به حكميت ايشان) خطاء كرده و گمراه شده‏ام، پس چرا همه امت محمد، صلى الله عليه و آله، را به گمراهى من (به گمان خود) گمراه مى‏دانيد، و آنان را به خطاى من مى‏گيريد و به گناه من تكفيرشان مى‏نماييد؟ (بطوريكه) (2) شمشيرهاتان را كه بر دوشهايتان است بر جاهاى سلامت و هم بر مواضع بيمارى فرود مى‏آوريد (مقصر به گمان خود و بى تقصير هر دو را مى‏كشيد) و كسيرا كه (به گمان شما) گناه كرده با كسى كه گناهى مرتكب نشده خلط مى‏كنيد، و (3) (همه را كافر مى‏پنداريد، در صورتيكه شرع مقدس اسلام هيچكس را بارتكاب گناه اگر چه كبيره باشد كافر نمى‏داند، چنانكه) مى‏دانيد رسول خدا صلى الله عليه و آله زناء كننده‏اى را كه همسر داشت سنگسار كرد و بعد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 394

بر او نماز گزارده و (با اينكه عقيده شما بر اين است كه كفر مانع از ارث بردن است و اگر چه وارث مسلمان باشد) ميراثش را به كسان او داد، و قاتل را كشت وارث او را بوارثش تقسيم كرد، و دست دزد را بريد و زناء كننده بى همسر را تازيانه زد، بعد از آن از مالى كه مسلمانها به غنيمت آورده بودند بايشان قسمت داده و آنان هم زنهاى مسلمان را بنكاح خود در آوردند، پس (اگر زناء و آدم كشى و دزدى كه گناه كبيره است موجب كفر مى‏گشت، پيغمبر اكرم بر زانى نماز نمى‏خواند وارث او و قاتل را به كسانشان نمى‏پرداخت و يا بزناء كننده بى همسر و دزد دست بريده از غنيمت قسمت نداده و آنها زنهاى مسلمان را به نكاحشان در نمى‏آوردند، زيرا نماز خواندن بر كافر جائز نيست و كفر از جمله موانع ارث بردن و همسرى با زن مسلمان و بهره بردن از غنيمت است) رسولخدا صلى الله عليه و آله ايشان را (كافر ندانسته، بلكه) به گناهانشان گرفته حق خدا را در باره آنان جارى ساخت و از بهره آنها از اسلام جلوگيرى ننمود و اسمشان را از بين مسلمانان خارج نفرمود (پس اگر شما خود را مسلمان و پيرو اين پيغمبر مى‏دانيد چرا بمحض توهم گناه مسلمان را كافر دانسته جان و مالشان را مباح مى‏پنداريد) (4) پس (از اين براى توبيخ و سرزنش آنها مى‏فرمايد:) شما بدترين مردم و بدترين كسى مى‏باشيد كه شيطان او را به گمراهيهاى خود (نادانى و باور نكردن به نادانى خود) پرتاب كرده و به حيرت و سرگردانى وا داشته است، (5) و (بر اثر پيروى از شيطان) بزودى دو طايفه در باره من هلاك خواهند شد: يكى دوستى كه در دوستى افراط كند بطوريكه محبت بى‏اندازه او را براه باطل بكشد (مانند اينكه او را خدا يا پيغمبر بداند) و ديگر دشمنى كه از حد تجاوز كرده دشمنى بى اندازه او را بغير حق وا دارد (مانند خوارج و نواصب) و بهترين مردم در باره من گروه ميانه مى‏باشند (كه نه بالوهيت او قائل بوده نه دشمنى مى‏نمايند، مانند اماميه كه آن بزرگوار را امام و پيشوا و وصى پيغمبر اكرم دانسته و او و يازده فرزندش را معصوم و منزه از هر گناهى مى‏شناسند) پس همراه اين گروه ميانه بوده از سواد اعظم (پيروان سلطان عادل) پيروى كنيد، زيرا دست خدا بر سر (اين) جماعت است، (6) و بر حذر باشيد از مخالفت و جدائى (با ايشان) زيرا تنها و يكسو شده از مردم دچار شيطان است، چنانكه تنها مانده از گوسفند طعمه گرگ مى‏باشد، (7) آگاه باشيد هر كه كسى را باين رويه دعوت كند (بدعتى در دين قرار دهد) او را بكشيد اگر چه در زير

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 395

عمامه من باشد (بدعت گزار را بايد كشت اگر چه من باشم. پس از آن در موضوع حكميت مى‏فرمايد:) (8) و جز اين نيست كه حكمين حاكم شدند كه زنده كنند آنچه قرآن زنده كرده و بميرانند آنچه قرآن ميرانيده، و زنده كردن قرآن هم آهنگى (عمل كردن) بر آنست، و ميرانيدن آن جدائى (رفتار نكردن) از آنست، پس اگر قرآن ما را بسوى ايشان بكشد از آنها پيروى مى‏كنيم و اگر آنها را بسوى ما بكشد پيرو ما باشند (بديهى است كه قرآن آنها را بسوى ما مى‏كشاند، و ليكن حكمين با آن مخالفت كرده زنده نكردند آنچه قرآن زنده كرده و نميراندند آنچه آن ميرانيده) (9) پس- اى بى‏پدرها- من شرى بجا نياوردم و شما را فريب نداده باشتباه نيانداختم، بلكه رأى و انديشه خودتان بود كه اين دو مرد (ابو موسى و عمرو ابن عاص) را اختيار نموديد، ما هم از آنها پيمان گرفتيم كه از قرآن تعدى و تجاوز ننمايند، ولى آنان گمراه گشته دست از حق شستند و حال آنكه هر دو بحق بينا بودند و ظلم و ستم آنها (رفتار كردن بر خلاف دستور خدا) از روى هواى نفس بود كه بآن رفتار نمودند، (10) و پيشتر (در صلح نامه) پيمان گرفتيم كه حكومت بايد از روى عدل و درستى بوده حق را در نظر داشته باشند، ولى بد رأيى و حكومت كردن ايشان از روى ظلم و ستم ميان ما و آنها جدائى انداخته (چون بر خلاف قرارداد رفتار نمودند سزاوار توبيخ و سرزنش هستند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 396

(1128)

128 (1128)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (بعد از جنگ جمل در بصره فرموده و از جمله اخبار غيبيه مى‏باشد) كه از پيش آمدهاى سخت در بصره خبر مى‏دهد

[قسمت أول خطبه‏]

(و در آن بخروج صاحب زنج يعنى امير زنگيان على بن محمد برقعى اشاره مى‏فرمايد، و مخاطب آن بزرگوار أحنف است و آن لقب صخر ابن قيس ابن معاويه از قبيله بنى تميم و از اهل بصره كه كنيه او ابو بحر و از بزرگان اصحاب امير المؤمنين و رئيس بنى تميم بوده است. دعوت حضرت رسول صلى الله عليه و آله، را بنى تميم اجابت ننموده بودند، ابتداء او مسلمان شد و ديگران را هم مسلمان نمود، چون اين خبر به پيغمبر رسيد در باره او دعاء فرمود، خلاصه بعلم و حكمت و اوصاف پسنديده معروف و در جنگ صفين حاضر بود و بعد از امام عليه السلام هم تا زمان حكومت مصعب ابن زبير بر عراق حيات داشت، و در سنه شصت و هفت در كوفه وفات يافت):

(1) اى احنف، مانند آنست كه من او را (رئيس لشگر زنگيان را) مى‏بينم در حالتى كه با لشگرى خروج ميكنند كه گرد و غبار و غوغاء و هياهو و صداى لجام و آواز اسبها ندارند (داراى اسب و اسلحه نيستند) به قدمهاى خود زمين را مى‏كوبند (فتنه و فساد بسيار بر پا ميكنند) قدمهاشان (از جهة پهنى و كوتاهى و فراخى انگشت) مانند قدمهاى شتر مرغان است. (سيد رضى فرمايد:) امام عليه السلام باين بيان بخروج رئيس زنگيان اشاره مى‏فرمايد (تاريخ نويسان گفته‏اند كه او از اهل شهر رى بود و خود را علوى مى‏دانست و مدعى بود كه پدرش محمد ابن احمد ابن عيسى ابن زيد ابن على ابن الحسين ابن على ابن ابى طالب است و بيشتر خصوصا طالبيين در نسب او طعن زده آنرا درست نمى‏دانستند، زيرا علماى انساب متفقند بر اينكه او على ابن محمد ابن عبد الرحيم است و جد مادرش محمد ابن حكيم اسدى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 397

از اهل كوفه و از كسانى است كه با زيد ابن على ابن الحسين بر هشام ابن عبد الملك خروج كرد و پس از كشته شدن زيد فرار كرده بشهر رى رفته در قريه‏اى كه آنرا ورزنين مى‏ناميدند اقامت نمود و در اين قريه على ابن محمد رئيس زنگيان بدنيا آمد و جد او عبد الرحيم در طالقان تولد يافت، پس از آنكه به عراق رفت كنيزى خريدارى كرد كه از او محمد پدر على متولد گرديد، خلاصه در سال دويست و پنجاه و پنج آهنگ بصره نمود و غلامان زنگى را كه كاركنان اهل بصره بودند بيارى خود دعوت نمود و بدستور او روز معينى باتفاق خواجه‏هاى خود را كشته دور او گرد آمده انواع فتنه و فساد بر اهل بصره وارد ساختند، و اينكه به برقعى مشهور شد براى آنست كه برقع «نقاب» برو مى‏انداخت) (2) پس از آن امام عليه السلام فرمود: واى بر كوچه‏هاى آباد و خانه‏هاى آراسته شما كه داراى بالها (كنكره‏ها) است مانند بالهاى كركسان، و داراى خرطومها (ناودانها) است چون خرطومهاى پيلان از آن لشگر كه (همه آنها را خراب و ويران ميكنند) بر كشته‏هاى ايشان كسى گريه نمى‏كند (زيرا همه غلام سياه بوده خويشاوندان ندارند تا بر كشته‏هاشان گريه كنند) و از غائب آنها جستجو نمى‏شود (چون كسى از آنان كشته شود بر اثر سنگدلى ديگرى بجاى او مى‏آيد بدون اينكه از كشته شده پرسشى نمايد). (3) من دنيا را برو انداخته‏ام و مقدار آنرا اندازه گرفته‏ام (بظاهر و باطن و گذشته و آينده آن دانا هستم) و به حقيقت آن بينا مى‏باشم (بى اعتبارى و بيوفائى آنرا در هر زمان مى‏بينم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 398

قسمتى [دوم‏] از اين سخنان است كه تا تاران (و مغولها و خونريزيهايى كه بدست ايشان و مسلمانان واقع شده و در كتب و تواريخ ثبت است) را وصف مى‏فرمايد:

(4) مانند آنست كه من آنها را مى‏بينم گروهى هستند كه چهره‏هاشان مانند سپر (پهن و گرد و)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 399

چكش خورده (پر گوشت و نشانه‏دار) است، لباسهاى ابريشمين و ديبا مى‏پوشند، و اسبهاى نيكو يدك مى‏كشند، (5) و در آنجا (كه وارد ميشوند) خونريزى بسيار سخت واقع ميشود بطوريكه زخم خورده بروى كشته راه مى‏رود، و گريخته (از چنگ آنها) كمتر از اسير شده مى‏باشد (بيشتر مردم بظلم و ستم ايشان مبتلى بوده راه فرارى ندارند).

يكى از اصحاب آن بزرگوار (توهم كرد كه آنچه حضرت از اخبار غيبيه مى‏فرمايد بدون معلم و از پيش خود مى‏باشد، از اين جهت) گفت يا امير المؤمنين: خداوند بتو علم غيب عطاء فرموده، امام عليه السلام خنديد و براى (دفع توهم) آن مرد كه از قبيله كلب بود فرمود:

(6) اى برادر كلبى آنچه گفتم علم غيب نيست، بلكه تعلم و آموختنى است (كه آنرا) از صاحب علم و دانش (رسول خدا صلى الله عليه و آله فرا گرفته‏ام) (7) و علم غيب منحصر است به دانستن وقت قيامت و آنچه خداوند سبحان در گفتارش شمرده است (س 31 ى 34): إن الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما في الأرحام و ما تدري نفس ما ذا تكسب غدا و ما تدري نفس بأي أرض تموت، إن الله عليم خبير يعنى نزد خدا است دانستن وقت قيامت و وقتى كه باران مى‏فرستد و ميداند آنچه در رحم مادرها است و هيچكس نمى‏داند فردا چه ميكند و به كدام زمين مى‏ميرد، و بتحقيق خداوند دانا و آگاه است. (8) پس خداوند سبحان ميداند آنچه در رحمها است، پسر است يا دختر، زشت است يا نيكو، بخشنده است يا بخيل، بدبخت است يا نيك‏بخت، و ميداند چه كسى هيزم آتش دوزخ است يا با پيغمبران يار و همنشين در درجات بهشت، (9) پس اينها كه شمرده شد (و يكى از آنها را بر سبيل مثال شرح داديم) علم غيب است كه هيچكس نمى‏داند آنرا مگر خدا (كنايه از اينكه آنچه از اين نوع علوم به پيغمبر وحى رسيده و او هم بمن آموخته مأمور به فاش كردن نيستيم، پس مانند آنست كه نمى‏دانيم) ولى غير از اينها پس علمى است كه خداوند به پيغمبر خود، صلى الله‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 400

عليه و آله، ياد داد (فاش كردن آنرا اجازه فرمود) و او هم بمن آموخت و دعاء كرد كه سينه من آنرا نگاه‏داشته و پهلوهايم احاطه‏اش نمايد (حفظ كرده آنرا ضبط نمايم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 401

(1129)

129 (1129)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است راجع به پيمانها و ترازوها

(ولى چيزى از اين مقوله در آن نقل نشده، شايد سبب اينست كه چون رويه سيد رضى عليه الرحمة بر اين بوده كه همه فرمايشهاى امام عليه السلام را ذكر ننمايد بلكه گلچين كرده، لذا ممكن است قسمتى كه راجع باين عنوان بوده ساقط نموده، و شايد هم سيد تصرفى در آن ننموده، بلكه اين عنوان مستفاد است از جمله أين المتورعون فى مكاسبهم، و المتنزهون فى مذاهبهم يعنى كجايند پرهيزكاران در تجارت و داد و ستدهاى خود، و پاكان آراسته‏ها در كردارشان.

و شايد از كم فروشى مردم نزد آن بزرگوار سخن در ميان آمده كه اين كار زشت شعار بوده حضرت اين خطبه را فرموده):

(1) بندگان خدا، شما و آرزوهايتان از اين دنيا مهمانان هستيد كه مدت مهمانيتان معلوم شده، و دام دارانى مى‏باشيد كه بستانكار (وامش را) از شما مطالبه ميكند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 402

و مدت مهمانيتان اندك و وامتان عمل (عبادت و بندگى) است كه (نزد نويسندگان) محفوظ است، (2) پس چه بسيار كوشنده در عملى است كه (آنرا) ضائع ميكند (مانند رئاء كاران) و چه بسيار رنج برنده‏اى است كه (از آن) زيان مى‏برد (چون خوارج و نواصب) (3) و شما در روزگارى واقع شده‏ايد كه خير و نيكوئى بآن پشت كرده و شر و بدى بآن رو آورده و شيطان بهلاك و تباه نمودن مردم طمع دارد، پس اكنون هنگامى است كه اسباب كار او قوت گرفته و مكر و حيله‏اش بهمه جا راه يافته شكار كردنش آسان شده است. (4) بمردم هر جا كه خواهى درست نظر كن، آيا هيچ مى‏بينى مگر فقيرى كه از فقر و درويشى رنج مى‏برد (شكيبائى ندارد و بآنچه خدا خواسته راضى نيست) يا ثروتمندى كه شكر نعمت خدا بجا نياورده كفران ميكند، يا بخيلى كه براى زياد كردن دارائى بمال خدا بخل مى‏ورزد، يا متمرد و سركشى كه گويا گوش او براى شنيدن پند و اندرزها سنگين است؟ (5) كجايند نيكان و شايستگان شما و آزاد مردان و كرم دارانتان، و كجايند پرهيزكاران در داد و ستد و پاكان در كردارشان؟ آيا همگى از اين دنياى پست و سراى رنج و بدبختى با شتاب كوچ نكردند؟ (6) و آيا جانشين شده‏ايد شما در ميان مردم نخاله بد كه از جهت پستى و بى‏لياقتى و سزاوار نبودن ذكر نام ايشان دو لب در توبيخ و سرزنش آنان روى هم نمى‏افتد (شما كه جانشين آن نيكان هستيد به قدرى رذل و پست مى‏باشيد كه براى نبردن نامتان مذمت از شما هم سزاوار نيست) پس (در اين مصيبت بايد بگوئيم:) إنا لله و إنا إليه راجعون‏ يعنى ما همه بندگان خدا و مملوك او هستيم و بسوى حكم و فرمان او باز مى‏گرديم: (7) فساد و تباهكارى نمايان شده است (معروف منكر و منكر معروف گرديده) پس نيست شخصى كه آنرا تغيير دهد، و نه منع كننده‏اى كه از آن نهى نمايد!! (امر بمعروف و نهى از منكر نمى‏كنيد و) با اين رويه مى‏خواهيد در بهشت در جوار رحمت خدا و از ارجمندترين دوستان او باشيد؟ (8) چه دور و نادرست است انديشه شما!! خدا را براى رفتن ببهشت او (با كردار زشت و گفتن اينكه رحيم و كريم و آمرزنده است) نمى‏توان فريب داد، و رضاء و خوشنودى او بدست نمى‏آيد مگر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 403

بطاعت و بندگى كردن. (9) خدا لعنت كند (از رحمتش دور گرداند) كسانى را كه بمعروف امر ميكنند و خود آنرا بجا نمى‏آورند، و منكر را نهى مى‏نمايند و خود مرتكب آن ميشوند.

(1130)

130 (1130)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است كه بابى ذر، رحمه الله، فرموده هنگاميكه او را (از مدينه) به ربذه اخراج نمودند

(ربذه قريه‏اى بوده واقع در سمت شرقى نزديك مدينه از راه حاجيان عراقى و مدفن ابى ذر غفارى كه در صدر اسلام آبادان بوده و اكنون اثرى از آن پيدا نيست.

چون ابى ذر در مدينه مورد خشم عثمان واقع شد او را بشام تبعيد نمود، ابى ذر در آنجا هم رفتارهاى زشت او را بمردم اظهار داشته و او را چنانكه بود مى‏شناسانيد، معاويه كه از طرف عثمان والى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 404

شام بود رفتار ابى ذر را باو خبر فرستاد، عثمان نوشت به رسيدن نامه من او را بر شتر برهنه‏اى سوار كرده به مدينه باز بفرست، معاويه او را بر شتر بى جهازى سوار كرده روانه نمود و تا به مدينه رسيد پوست و گوشت رانهاى او سائيده شد، و او مردى بود ضعيف و لاغر و بلند بالا داراى موى سر و محاسن سفيد، چون چشم عثمان باو افتاد گفت: اى جنيدب خدا ترا بنعمت خود شاد مگرداند، ابو ذر گفت: اسم مرا نمى‏دانى، من جندب نام داشتم ولى پيغمبر اكرم مرا عبد الله ناميد و آنرا اختيار نمودم، عثمان آنچه كه از او در باره خود شنيده بود اظهار داشت، ابو ذر آنچه نگفته گفت من نگفته‏ام، وليكن از رسول خدا شنيدم كه چون طايفه شما بنى اميه بسى مرد برسد مال خدا را براى خود اختيار كرده و بندگان او را خوار و دينش را تباه گردانند، پس از آن خدا بندگانش را از دست ايشان برهاند، عثمان از حضار مجلس پرسيد شما اين سخن را از پيغمبر شنيده‏ايد؟ گفتند نه، گفت اى جندب واى بر تو به رسول خدا دروغ مى‏بندى؟ گفت من دروغگو نيستم، پس كسيرا به خدمت امير المؤمنين عليه السلام فرستاد آن حضرت تشريف آورد از آن بزرگوار پرسيد چنين حديثى شنيده‏اى، حضرت فرمود نشنيده‏ام و ليكن ابوذر راستگو است، گفت از چه راه راستگو است، فرمود از آن جهت كه از رسول خدا، صلى الله عليه و آله، شنيدم كه فرمود: ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء على ذى لهجة أصدق من أبى ذر الغفارى يعنى آسمان سايه نينداخت و زمين بر نداشت صاحب لهجه‏اى راستگوتر از ابى ذر غفارى، پس حضارى كه از اصحاب پيغمبر بودند گفتند ما اين سخن را از پيغمبر شنيده‏ايم ابوذر راستگو است، عثمان رو به حضار كرده گفت چه مى‏گوئيد در باره اين شيخ كه تفرقه و جدائى ميان مسلمانان انداخته، آيا او را بزنم يا حبس كنم يا بكشم يا از مدينه بيرون نمايم؟

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: اى عثمان من بتو مى‏گويم آنچه مؤمن آل فرعون در باره موسى بفرعون مى‏گفت «در قرآن كريم س 40 ى 28» و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه أ تقتلون رجلا أن يقول ربي الله و قد جاءكم بالبينات من ربكم‏ يعنى اگر دروغگو است كيفر دروغ گفتنش بر او است و اگر راست مى‏گويد پاره اى از آنچه را كه خبر مى‏دهد بشما مى‏رسد، زيرا خدا هدايت نمى‏كند و رسوا مى‏نمايد كسيرا كه افراط كرده بسيار دروغ گويد، عثمان بعد از شنيدن اين سخن‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 405

بامام عليه السلام جسارت كرد، حضرت هم پاسخ داده فرمود: اى عثمان چه ميگوئى اين ابوذر كه حاضر است دوست خاص رسول خدا است، عثمان رو به ابو ذر آورده گفت از شهر ما بيرون شو، ابوذر گفت بخدا سوگند من هم ميل ندارم در جوار تو باشم، گفت به عراق برو و هر چند خواهى آنجا توقف نما، گفت هر جا بروم از گفتن سخن حق خوددارى نخواهم نمود، گفت كدام زمين را دشمن دارى؟ گفت: ربذه كه در آنجا بر غير دين اسلام بودم، پس بمروان ابن حكم فرمان داد تا او را بر شترى بى جهاز سوار كرده به ربذه برد و او در آنجا بود تا در سال هشتم از خلافت عثمان وفات نمود، هنگام مرگ همسر او، و يا بقول بعضى دخترش از تنهائى و بى‏كسى گريه ميكرد، ابوذر گفت گريه مكن كه پيغمبر اكرم بمن خبر داده كه در تنهائى خواهم مرد، و مردانى شايسته متكفل دفن من خواهند بود، بعد گفت چون من از دنيا رفتم گوسفندى بريان كن و بر سر راه بنشين گروهى از اهل اسلام مى‏رسند و احوالت را مى‏پرسند، بگو ابوذر غفارى كه از اصحاب رسول خدا بوده وفات كرده، آنان از شنيدن اين خبر همراه تو بمنزل خواهند آمد آنها را طعام ده دفن مرا متكفل خواهند شد، آن زن بعد از وفات بر سر راه نشست جماعتى از اهل عراق از مكه معظمه مراجعت مى‏كردند به آنجا رسيدند، احنف ابن قيس تميمى، صعصعة ابن صوحان عبدى، خارجة ابن صلت تميمى، عبد الله ابن سلمه سهمى، هلال ابن مالك مزنى، جرير ابن عبد الله بجلى، اسود ابن قيس نخعى، مالك ابن حارث اشتر نخعى از ميان ايشان جدا شده بسوى آن زن آمده گفتند: ترا چه رخ داده، گفت صاحب رسول خدا، صلى الله عليه و آله، ابوذر غفارى از دنيا رفته و من تنها مانده‏ام، آنان گريه كنان به خانه‏اش رفته و غسل داده كفن نموده بر او نماز گزارده دفنش كردند، پس مالك اشتر برخاسته خطبه‏اى خواند و اوصاف پسنديده و مظلوميت او را ياد آورى نمود و بر او دعاء كرده طعام خوردند و حركت كردند. خلاصه در وقتى كه عثمان امر به اخراج او از مدينه نمود دستور داد كسى با او سخن نگفته مشايعتش ننمايند، چون از مدينه خارج شد امير المؤمنين و امام حسن و امام حسين عليهم السلام، و عقيل و عبد الله ابن جعفر و عمار ابن ياسر براى وداع با او بيرون رفتند، امام عليه السلام او را دلدارى داده فرمود):

(1) اى ابوذر تو براى (رضاء و خوشنودى) خدا بخشم آمدى، پس اميدوار باش به آن كه براى او خشمگين شدى، (2) اين قوم (عثمان و معاويه و پيروانشان) بر دنياى خود از تو ترسيدند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 406

(چون بر خلاف سنت و طريقه پيغمبر اكرم رفتار ميكنند مبادا ايشان را مفتضح و رسوا كنى) و تو بر دين خود از آنها ترسيدى (كه مبادا فريب خورده از آنان پيروى كنى) پس آنچه كه براى آن از تو مى‏ترسند بدستشان ده (از دنياى آنها چشم بپوش) و براى آنچه كه بر آن مى‏ترسى از ايشان بگريز، (3) چه بسيار نيازمند بآنچه تو آنها را منع نمودى (از منكرات نهى كردى و در آن فوائد بيشمارى است كه همه بآن احتياج دارند) و چه بسيار بى‏نيازى از آنچه (دنيايى) كه ترا منع نمودند، و زود است كه فردا (روز رستخيز) بدانى سود از آن كيست، و چه كسى رشك بسيار مى‏برد، (4) و اگر آسمانها و زمينها بر بنده‏اى بسته شود، پس آن بنده خدا ترس و پرهيزكار باشد خداوند براى او راه خلاصى قرار دهد (چنانكه در قرآن كريم س 65 ى 2 مى‏فرمايد: و من يتق الله يجعل له مخرجا ى 3 و يرزقه من حيث لا يحتسب‏ يعنى هر كه از خدا ترسيده پرهيزكار باشد براى او راه نجات قرار دهد، و روزى مى‏دهد باو از جائيكه گمان ندارد) (5) با تو انس نمى‏گيرد مگر حق، و از تو نمى‏رمد مگر باطل، پس اگر دنياى ايشان را مى‏پذيرفتى (با آنان همكارى مى‏كردى) ترا دوست مى‏داشتند، و اگر از دنيا چيزى براى خود جدا مى‏نمودى (دنيا پرست بودى) ترا در امان مى‏گذاشتند (اين همه آزار ترا روا نمى‏داشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 407

(1131)

131 (1131)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در توبيخ و سرزنش اصحاب و اشاره ببعض از صفات خود):

(1) اى مردم گوناگون داراى دلهاى پراكنده كه (با هم متفق نبوده) بدنهاشان حاضر و عقلهاشان از آنها پنهان است، با مهربانى تمام شما را بطرف حق سوق مى‏دهم و از آن رم مى‏كنيد مانند رم كردن بز از آواز شير! (2) چه بسيار مشكل است كه بكمك شما عدل پنهان را آشكار سازم يا حقى كه (گمراه كنندگان) كج نموده‏اند راست گردانم. (3) بار خدايا تو آگاهى آنچه از ما صادر شده (جنگها و زد و خوردها)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 408

نه براى ميل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه براى بدست آوردن چيزى از متاع دنيا، بلكه براى اين بود كه (چون فتنه و فساد در شهرها شيوع يافت و ظلم و ستم بر مردم وارد گشت و حلال و حرام تغيير كرد خواستيم) آثار دين ترا (كه تغيير يافته بود) باز گردانيم، و در شهرهاى تو اصلاح و آسايش را برقرار نماييم تا بندگان ستمكشيده‏ات در امن و آسودگى بوده و احكام تو كه ضائع مانده جارى گردد.

(4) بار خدايا من نخستين كسى هستم كه بحق رسيده و آنرا شنيده و پذيرفته است، هيچكس بر من به نماز پيشى نگرفت مگر رسول خدا، صلى الله عليه و آله، (اولين كسيكه دعوت پيغمبر اكرم را پذيرفته اسلام آورد و با آن حضرت نماز خواند من بودم، و كسيكه در بدايت امر براى انجام دستور خدا و رضاى او اسلام آورد، در آخر عمر براى رياست و كالاى دنيا خونريزى نمى‏نمايد).

(5) و شما (از رويه خلفاى پيش از من) دانستيد كه سزاوار نيست حاكم و فرمانده بر ناموس و خونهاى مردم و غنيمتها و احكام اسلام و امامت بر مسلمين بخيل باشد تا براى جمع مال ايشان حرص بزند، و نه جاهل تا بر اثر نادانى خود آنها را گمراه گرداند، و نه ستمگر تا بظلم و جور آنان را مستأصل و پريشان نمايد، و نه ترسنده از تغيير ايام تا با گروهى همراهى كرده ديگرى را خوار سازد (يار توانگران و به مستمندان بى اعتناء باشد) و نه رشوه‏گير در حكم (كه مالى گرفته حقى را باطل يا باطلى را حق گرداند) تا حقوق مردم را از بين برده حكم شرع را بيان ننمايد، و نه رفتار نكننده به سنت و طريقه پيغمبر اكرم باشد تا امت او را هلاك و تباه سازد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 409

(1132)

132 (1132)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در سپاس خداوند و اشاره به بعضى از اوصاف او):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس مى‏گزاريم خدا را بر آنچه گرفت و آنچه داد و آنچه احسان نمود و آنچه آزمايش فرمود (چون هر چه خدا بخواهد طبق حكمت و مصلحت بوده و آن نعمت است، بنا بر اين در هر حال بايد شكر و سپاس او را بجا آورد) (2) او است بهر نهانى آگاه و بهر سر و انديشه‏اى بينا، و بآنچه كه در سينه‏ها پنهان و بآنچه كه چشمها دزدانه نگاه ميكند دانا (بجزء و كل و آشكار و نهان احاطه دارد) (3) و گواهى مى‏دهيم كه خدائى جز او نيست، و محمد- صلى الله عليه و آله- برگزيده و مبعوث از طرف او است، چنان گواهى كه نهان با آشكار و دل با زبان موافقت دارد (نه به زبان گفته و در دل باور نداشته باشيم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 410

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در بيوفائى دنيا و وصيت بتقوى و پرهيزكارى):

(4) سوگند بخدا مطلب بسيار مهمى است، حقيقت است و درست نه بازى و شوخى، و راست است نه دروغ، و نيست اين مطلب مهم مگر مرگ كه هر كه را خواند شنوانيد، و هر كه را راند با شتاب است، (5) پس بسيارى مردم (و دارائى و رياست و زيور ايشان) ترا فريب ندهد كه ديده‏اى كسيرا كه پيش از تو بوده و دارائى گرد آورده و از فقر و درويشى دورى مى‏جسته و با داشتن آرزوى دراز از عواقب امر مطمئن بوده و بسر رسيدن عمر را بعيد مى‏دانسته، چگونه مرگ او را رسيده و از وطنش ربوده و از آسايشگاهش خارج نموده بر چوبهاى مرگ (تابوت) حمل شده و مردم او را از دست هم مى‏گرفتند و بر دوشها نهاده و با انگشتها نگاه مى‏داشتند، (6) آيا نديديد كسانى را كه آرزوى فراوان داشتند و بناى استوار مى‏ساختند و دارائى بسيار گرد مى‏آوردند، چگونه بسر بردند در خانه‏هاى گور، و آنچه گرد آوردند تباه و اموالشان نصيب ارث برنده‏ها شد، و زنهاشان همسر ديگران گرديدند، نمى‏توانند بكار نيكو (عبادت و بندگى) بيفزايد و نه از بدى (گناهى كه مرتكب شده‏اند) معذرت خواسته رضاء و خوشنودى طلبند (چون بعد از مردن توبه و بازگشت پذيرفته نيست) (7) پس كسيكه تقوى و پرهيزكارى را شعار قلبش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 411

قرار داد در خير و نيكوئى از ديگرى پيشى گرفت و كردارش رستگار گرديد، غنيمت دانيد بهره‏هاى تقوى و پرهيزكارى را و كار كنيد براى بهشت كارى كه آنرا نصيبتان سازد، (8) زيرا دنيا براى اقامت و باقى ماندن شما خلق نشده، بلكه گذرگاه است تا از آن راه توشه برداريد اعمال را براى قرارگاه هميشگى (آخرت) پس (براى كوچ كردن) از آن شتاب كننده باشيد (زيرا سستى در آن موجب غفلت و باز ماندن از مقصد است) و براى مفارقت مركبها را آماده گردانيد (بدستور خدا و رسول رفتار نمائيد تا رستگار شده براى رفتن حاضر باشيد).

(1133)

133 (1133)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در ستايش حق تعالى):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) دنيا و آخرت فرمانبردار و مهارشان (با منتهى درجه خضوع و فروتنى) بدست قدرت خداوند متعال است (آنچه اراده فرمايد انجام ميشود، چنانكه ساربان بهر طرف كه بخواهد مهار شتر را مى‏كشد) (2) و آسمانها و زمينها كليدهاى خود را باو تسليم نموده‏اند (غير از او مؤثر و متصرفى در آنها نيست) (3) و درختهاى خرم هر بامداد و پسين او را سجده ميكنند (به زبان حال او را پرستش مى‏نمايند) و بامر او آن درختها از شاخه‏ها آتشهاى روشنى دهنده (شعله دار) افروخته (و اين از آثار قدرت است كه از درخت سبز كه قطرات آب در آن هست موقع سوزاندن شعله‏هاى آتش خارج ميشود) و به مشيت و اوامر تكوينيه او آن درختها آنچه كه خورده ميشود ميوه رسيده مى‏دهند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 412

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در عظمت قرآن كريم):

(4) كتاب خدا كه در ميان شما است گويايى است كه زبانش خسته نمى‏شود (در هر باب و راجع بهر چيز دنيا و آخرت راه مى‏نمايد) و خانه‏اى است كه اركان آن خراب نمى‏شود (هميشه باقى و برقرار بوده و از بين رفتنى نيست) و غالب است كه يارانش شكست نمى‏خورند (پيروان آن همواره عزيز و ارجمندند).

و قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در وصف پيغمبر اكرم):

(5) خداوند حضرت رسول را فرستاد در زمانيكه هيچ پيغمبرى باقى نمانده و نزاع و زد و خورد و مجادله زبانى (انديشه‏هاى گوناگون و اختلاف كلمه) برقرار بود (چون در جاهليت گروهى بتها و برخى شيطان و جمعى خورشيد و طايفه‏اى حضرت مسيح و ديگران را مى‏پرستيدند) و او را بعد از همه پيغمبران آورده وحى را به آن حضرت ختم نمود (بعد از او پيغمبرى نمى‏فرستد) (6) پس آن بزرگوار در راه خدا جهاد كرد با كسانيكه از خدا اعراض و دورى نموده و مثل و مانند برايش قرار مى‏دادند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 413

و قسمتى [چهارم‏] از اين خطبه است (در دنيا بينى و آخرت طلبى):

(7) جز اين نيست كه دنيا منتهى حد بينائى كور دل است، نمى‏بيند آنچه در پى آنست (باور ندارد كه از دنيا كوچ نموده به سراى هميشگى خواهد رفت) و بينا چشمش را درست باز كرده (فناء و نابودى) آنرا مى‏بيند و ميداند كه در پى آن سراى ديگرى است، (8) پس بينا با نظر افكندن از دنيا دورى مى‏جويد (بآن دل نمى‏بندد) و كور تمام توجهش بآن است، (9) و بينا (كه ميداند دنيا جاى ماندن نيست) از آن (براى سفر آخرت) توشه بر مى‏دارد (تقوى و پرهيزكارى پيش مى‏گيرد) و كور (چون دنيا را جاى هميشگى تصور ميكند) براى آن توشه تهيه مى‏نمايد (براى گرد آوردن دارائى از دستور خدا و رسول چشم مى‏پوشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 414

و قسمتى [پنجم‏] از اين خطبه است (در تمسك بكتاب خدا):

(10) و بدانيد او (دنيا پرست كور دل) از هر چه دارا باشد سير شده و ملول مى‏گردد بجز از زندگى، زيرا در مرگ آسايش نمى‏يابد (چون در دنيا بدستور خدا و رسول رفتار نكرده تا بعد از مرگ موجب راحتى او باشد) (11) و جز اين نيست كه بينائى در دنيا (باور داشتن بآنچه بعد از مرگ واقع ميشود) به منزله حكمت است كه آن براى دل مرده حيات و زندگى و براى چشم كور بينائى و براى گوش كر شنوايى و براى تشنه (رحمت الهى) سير آبى است، و در آن بى‏نيازى كامل (از دنيا) و سلامتى (از عذاب) است (و راه نجات و رستگارى شما) (12): كتاب خدا (قرآن كريم) است كه بوسيله آن (حق را) مى‏بينيد و مى‏گوئيد و مى‏شنويد، و بعضى از آن ببعض ديگر گويا (پاره‏اى از آيات آن آيه ديگر را تفسير مى‏نمايد) و بعضى از آن بر بعض ديگر گواه است (براى فهم مراد از آيه‏اى به آيه ديگر استشهاد ميشود) (13) و (از اين جهت) قرآن در معارف و احكام الهى اختلاف ندارد، و پيرو و مؤمن بخود را از خدا جدا نمى‏گرداند (بلكه او را به شاه راه هدايت و رستگارى رهسپار مى‏نمايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 415

(و با داشتن چنين راهنماى بزرگ در دسترس مع ذلك) (14) شما متفق شده‏ايد بر كينه ورزى در بين خودتان و روييده گياه روى سرگينهاى چهار پايان شما (دوستى شما با هم مانند روييدن گياه است بروى سرگين كه بظاهر سبز و خرم و در باطن متعفن و رنج آور است و كسيرا بآن ميل و رغبتى نيست) (15) و براى دوستى آرزوها با يكديگر دوست شديد، و در بدست آوردن دارائيها با هم دشمنى ورزيدند، (16) شما را شيطان ناپاك حيران و سرگردان نموده، و فريب (خوردن از نفس اماره) گمراه كرده است، و براى خود و شما (نجات و رهائى از شر شيطان و نفس اماره را) از خدا يارى مى‏جويم.

(1134)

134 (1134)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه عمر ابن الخطاب براى رفتن بجنگ روميان از آن بزرگوار مشورت نمود:

(1) خداوند براى اهل اسلام ضامن شده است كه حدود و نواحيشان را حفظ كند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 416

و عورتشان را (چيزيكه نبايد دشمن بر آن آگاه شود) بپوشاند، (2) و آن خداوندى كه آنها را يارى كرد در زمانيكه اندك بودند و نمى‏توانستند (از دشمن) انتقام بكشند، و آنها را از مغلوب شدن بازداشت در حالتى كه كم بودند و توانائى دفاع (از خود) نداشتند (خداوندى كه در صدر اسلام مسلمانان را با اينكه مانند امروز داراى جمعيت بيشمار و قدرت و توانائى نبودند يارى كرد، اكنون هم يارى خواهد فرمود، زيرا) زنده است و هرگز نمى‏ميرد (پس در كارزار حاضر مشو، زيرا) (3) تو خود اگر بسوى اين دشمن (قيصر روم و لشگريانش) روانه شوى و در ملاقات با ايشان (پس از زد و خورد) مغلوب گردى براى مسلمانان شهرهاى دور دست و سر حدها پناهى نمى‏ماند، بعد از تو مرجعى نيست كه (براى جلوگيرى از فتنه و فساد) به آنجا مراجعه نمايند، (4) پس (مصلحت در اينست كه تو در اينجا بمانى و بجاى خود) مرد جنگ ديده و دليرى بسوى ايشان بفرست، و به همراهى او روانه كن كسانى را كه طاقت بلاء و سختى جنگ داشته و پند و اندرز را بپذيرند، پس اگر خداوند (او را) غالب گردانيد همان است كه ميل دارى و اگر واقعه ديگرى پيش آيد تو يار و پناه مسلمانان خواهى بود (مى‏توانى دوباره لشگرى فراهم ساخته بجنگ ايشان بفرستى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 417

(1135)

135 (1135)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه بين آن بزرگوار و عثمان جدالى رخ داد، و مغيرة ابن اخنس بعثمان گفت:

من در برابر او براى دفاع از تو كافى هستم (كينه مغيرة با امام عليه السلام از اين جهت بود كه برادرش ابو الحكم ابن اخنس در جنگ احد بدست حضرت كشته شده بود) پس امير المؤمنين عليه السلام باو فرمود:

(1) اى پسر رانده شده از رحمت خدا كه بعد از او فرزندى باقى نمانده (خير و نيكوئى به يادگار ننهاده و بودن فرزند شرى مثل تو چنانست كه فرزندى نداشته، و اينكه امام عليه السلام اخنس را ملعون ناميد براى آن بود كه او از بزرگان منافقين بود و لعن بر منافق جائز است، چنانكه در شرح خطبه نوزده باين نكته اشاره شد) و اى پسر شجره بى اصل و فرع (حسب و نسب لايق) تو خود را برابر من وا مى‏دارى!! (2) سوگند بخدا كام روا و فيروز نمى‏گرداند خدا كسيرا كه تو ياورش باشى و نمى‏ايستد كسى كه تو او را بر پا دارى، (3) از مجلس ما بيرون شو خدا خير و نيكوئى را از تو دور گرداند، پس تمام كن كوشش (و دشمنى) خود را خدا ترا مشمول رحمتش نگرداند اگر (با من) مهربانى كنى.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 418

(1136)

136 (1136)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (براى اصحابش فرمود كه منظورشان از بيعت با آن بزرگوار بدست آوردن رياست و متاع دنيا بود نه ترويج دين مقدس اسلام):

(1) بيعت شما با من بدون فكر و انديشه نبود (بلكه همه اجتماع كرده از روى فكر و انديشه درست اقدام بر اين امر نموديد، پس نبايد هيچيك از شما نقض بيعت كرده يا پشيمان شويد، و اين مانند بيعت با ابى بكر نبود كه بى انديشه انجام داديد و عمر گفت: إن بيعة أبى بكر كانت فلتة، و قى الله شرها، فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه يعنى بيعت با ابى بكر بى انديشه انجام گرفت، خدا از شر آن نگاه‏دارد، پس اگر ديگرى بمانند آن باز گردد او را بكشيد) و كار من و شما يكسان نيست (زيرا) (2) من شما را براى خدا (ترويج از قواعد دين) مى‏خواهم و شما مرا براى (بدست آوردن بهره‏هاى دنياى) خود مى‏خواهيد!! (3) اى مردم مرا بر نفس (اماره) خودتان يارى كنيد (از هواى نفس پيروى نكرده مطيع و فرمانبردار من باشيد) سوگند بخدا براى گرفتن حق ستمديده از ستمگر از روى عدل و انصاف حكم ميكنم و ستمكار را با حلقه بينى او مى‏كشم (مانند شتر كه در بينيش حلقه كنند و مهارش را بكشند) تا اينكه او را به آب خور حق وارد سازم اگر چه بآن بى‏ميل باشد (ستمگر را ذليل و خوار گردانم تا حق ستمديده را از او بستانم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 419

(1137)

137 (1137)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره طلحه و زبير (و ابطال گفتارشان كه پس از نقض بيعت كشتن عثمان را بآن بزرگوار نسبت دادند):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سوگند بخدا خوددارى نكردند (نسبت دادن) منكرى را بمن (به كشتن عثمان و رضاى بقتل او نسبت دروغ بمن دادند) و ميان من و خودشان بعدل و انصاف رفتار نكردند (زيرا اگر انصاف داشتند بطلان دعويشان ظاهر بود) (2) و (نادرستى دعويشان آنست كه) حقى را (از من) مى‏طلبند كه خودشان ترك كرده‏اند، و (خونخواهى مى‏نمايند از) خونى كه خودشان ريخته‏اند، (3) پس من اگر در ريختن آن خون (كشتن عثمان) با آنها شركت كرده بودم آنان هم از آن بى‏بهره نبودند (پس ايشان نبايد در صدد خونخواهى عثمان بر آيند، زيرا آنان نيز قاتل هستند نه وارث تا بتوانند طلب خون او نمايند) و اگر بدون من مباشرت كرده‏اند پس بازخواست نيست مگر از ايشان، و اول عدلشان (كه آنرا عذر نقض بيعت خود قرار داده و مى‏گفتند خروج و ياغى شدن ما بر امام براى امر بمعروف و نهى از منكر و حكم كردن به عدالت است) آن باشد كه حكم از روى عدل را در باره خودشان جارى سازند، (4) و بصيرت و بينائى من با من است (زيان گفتار بر خلاف كردار را مى‏دانم بهمين جهت امرى را بر كسى) مشتبه نكرده‏ام (چيزى نگفته‏ام كه بر خلاف آن رفتار كنم چون طلحه و زبير) و (امرى هم) بر من مشتبه نشده است (مانند پيروان آنها) (5) و آنها گروهى هستند ستمگر و تباهكار (چنانكه رسول اكرم بمن خبر داده) در ايشان است گل سياه (فتنه و فساد كه بر اثر آن آسايش امت را از بين مى‏برند چنانكه گل آب صاف را تيره مى‏سازد) و زهر عقرب (كينه و دشمنى) و شبهه ظلمانى (نادانى و گمراهى) (6) و اين امر (گفتار

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 420

ايشان در باره خونخواهى عثمان كه مردم را باشتباه انداخته اند نزد دانايان و هوشمندان) آشكار گرديد و باطل (سخن بر خلاف حق) از ريشه كنده و زبانش از انگيختن شر قطع شد (پس سعى و كوشش ايشان بى‏فايده است، زيرا دانسته شد كه منظورشان از نقض بيعت و بر پا كردن غوغاء و ايجاد فتنه و فساد خونخواهى عثمان نيست، بلكه براى حب دنيا و بدست آوردن رياست است) (7) و (چون جلوگيرى از فتنه جويان بر من فرض است) سوگند بخدا براى ايشان حوضى را پر كنم كه خود آب آنرا بكشم (در كارزار آنها را نابود سازم بطوريكه) بر نگردند سير آب شده و بعد از آن هم در موضع ديگر آب نياشامند (زيرا اين حوض مانند حوضهاى ديگر نيست كه هر كه بآن رسيد سيراب شده بر گردد يا اگر سير آب نشد جاى ديگر آب بدست آرد، بلكه حوضى است كه وارد بر آن غرق شده هلاك و نابود ميشود).

قسمتى از اين سخنان است (همچنين در باره طلحه و زبير و پيروانشان):

(8) پس (از قتل عثمان براى بيعت كردن) رو آورديد بمن مانند رو آوردن نو زائيده‏ها به فرزندانشان، پى در پى مى‏گفتيد آمده‏ايم بيعت كنيم، (9) دست خود را بهم نهادم شما باز كرديد، و آنرا عقب بردم شما بسوى خود كشيديد (خلاصه با كمال رغبتى كه شما به بيعت با من داشتيد من بآن مائل نبودم، پس چرا نقض‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏2، ص: 421

بيعت كرديد، من هم شكايت شما را بخدا برده مى‏گويم:) (10) بار خدايا طلحه و زبير (از قريش هستند و من هم از آن طايفه‏ام) با من قطع رحم كرده ستم نموده پيمان خود را شكستند، و مردم را بر من شوراندند، پس بگشا آنچه ايشان بسته‏اند، و استوار مگردان آنچه تابيده‏اند، و بنما بآنها بدى (دنيا و آخرت) را در آنچه آرزو داشته و رفتارى كه كردند (در دنيا به آرزوى خود خلافت و رياست نرسند و در آخرت بعذاب جاويد مبتلى باشند) (11) و (هيچ توبيخ و سرزنشى متوجه من نيست كه چرا با ايشان مى‏جنگم، زيرا) پيش از شروع بجنگ بازگشت آنها را به بيعتى كه نقض كردند خواستم و تأنى و تأملشان را (در اين امر) قبل از واقعه طلبيدم، پس (پند و اندرز مرا نپذيرفته انديشه نادرست خود را تعقيب كردند) نعمت (اطاعت از خدا و رسول و امام زمان) را خوار شمرده و سلامتى (دنيا و آخرت) را از دست دادند.

بيارى پروردگار توانا تمام شد جزء دوم از شش جزء ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغة در بامداد دوشنبه بيستم ماه جمادى الأخرة سال هزار و سيصد و شصت و شش هجرى- در تهران بقلم على النقى (فيض الإسلام) آل محمد الديباج.

نويسنده جزء دوم ترجمه و شرح كتاب نهج البلاغه طاهر (خوشنويس) ابن مرحوم حاج عبد الرحمن (غفر الله له) خداوند سبحان را بانجام اين خدمت سپاسگزار بوده و از او توفيق نوشتن چهار جزء ديگر را درخواست مى‏نمايم.

رجب ه 1366

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 423

[جزء سوم‏]

[دنباله باب خطب‏]

[مقدمه مترجم‏]

نهج البلاغه روشن كننده تاريكى‏ها و راهنماى گمراهان و سر مشق پرهيزكاران است، هر خردمند دانش پژوهى پس از تأمل و انديشه در آن تصديق و اعتراف مى‏نمايد كه اين كتاب مقدس (بعد از قرآن كريم و سخنان حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه و آله) برترين كتابها و در جهان بى مانند است، و سزاوار است كه مورد مطالعه جميع افراد بشر قرار گيرد، زيرا دنيا خالى از فتنه و فساد نگشته و مردم آسايش و راحتى و سيادت بدست نمى‏آورند مگر هنگامى كه در گفتار و كردار از روش امير المؤمنين (عليه السلام) پيروى نمايند، و اين سخن را نه بس من بنده (نيازمند لطف و عنايت آن بزرگوار) مى‏گويم، بلكه هر با انصاف مطلعى (اگر چه مسلمان يا شيعى مذهب نباشد) معترف بوده و باور دارد باينكه سر چشمه علوم و معارف حضرت على (عليه السلام) است كه بعد از پيغمبر اكرم صلاح و فساد هر امرى را تا آخر دنيا دانسته و بيان فرموده، و نمونه از گفتار و كردارش را سيد شريف رضى (رضوان الله عليه) در اين كتاب شريف گرد آورده است، و صاحبان علم و دانش مى‏دانند كه همين اندازه از گفتار و كردار امام (عليه السلام) براى رسيدن به سيادت و سعادت دنيا و آخرت كافى است، و بهمين جهت علماء و دانشمندان پيشين (رحمهم الله، چنانكه محدث نورى عليه الرحمة در كتاب مستدرك الوسائل بيان كرده) اين كتاب مقدس را أخ القران تعبير فرموده‏اند يعنى همانطورى كه قرآن كريم كتاب آسمانى است و خداوند متعال براى اصلاح بشر به زبان پيغمبرش حضرت مصطفى (صلى الله عليه و آله) بيان فرموده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 424

نهج البلاغه هم كتابى است كه سخنان آن از منبع علم الهى تراوش كرده و به زبان باب مدينه علم على (عليه السلام) جارى گرديده است، پس بر همه واجب است اين كتاب را (كه تا كنون دو جزء آنرا نشر داده و اكنون بحول و قوه الهى شروع بجزء سوم نموده‏ايم) مورد مطالعه و دستور زندگانيشان قرار دهند، أللهم اهدنا إلى سواء السبيل فإنك حسبنا و نعم الوكيل.

(1138)

138 (1138)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن به پيش آمدهاى سخت (و بظهور قائم منتظر- عجل الله فرجه) اشاره مى‏فرمايد:

[قسمت أول خطبه‏]

(چون امام منتظر از پس پرده غيب بيرون آيد) (1) هواى نفس را به هدايت و رستگارى بر مى‏گرداند (گمراه شدگان را براه راست مى‏برد) زمانيكه مردم هدايت را به هواى نفس تبديل كرده باشند (از شريعت محمديه دست شسته خواهش نفس را پيروى نمايند) و رأى را بقرآن بر مى‏گرداند (مردم را از بكار بستن انديشه‏هاى نادرست نهى و برجوع بقرآن وا مى‏دارد تا بدستور كتاب خدا رفتار نموده و مخالف آنرا دور اندازند) زمانيكه مردم قرآن را به رأى و انديشه (خود) مبدل كرده باشند (از قرآن چشم پوشيده امور را طبق انديشه نادرست خود انجام دهند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 425

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (كه به فتنه‏هاى نزديك ظهور امام زمان «عليه السلام» اشاره مى‏فرمايد):

(پيش از ظهور حضرت- أرواحنا فداه- تباهكاريها خواهد شد) (2) تا اينكه جنگ و خونريزى سخت به (آيندگان از) شما رو آورد، بطوريكه (چون شير درنده خشمگين) دندانهايش را آشكار گرداند (جنگهايى كه واقع ميشود آماده نابود كردن همه است، و يا شترى ماند) داراى پستانهاى پر از شير كه (آن جنگ مانند پستان شتر پستانهايش پر از شربت مرگ است) نوشيدن شير آن (در اول امر به كام كسانيكه وارد كارزار ميشوند و اميد فتح و فيروزى دارند) شيرين است و در آخر كار (كه زد و خورد و كشتن و كشته شدن و مصائب آن همه را فرا خواهد گرفت) تلخ و بد مزه (رنج آور) است. (3) آگاه باشيد (آنچه خبر مى‏دهم) در فردا (پس از اين) واقع خواهد شد و بزودى فردا با چيزيكه نمى‏شناسيد (از آن خبر نداريد) مى‏آيد، حاكمى از غير طايفه پادشاهان (امام عصر عليه السلام) كار گردانان آنها را به بدى اعمال و كردارشان بازخواست مى‏نمايد، و زمين پاره‏هاى جگرش را براى او بيرون خواهد آورد (تمام كانها از طلا و نقره و غير آنها هويدا شده در دسترس آن حضرت قرار مى‏گيرد)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 426

و كليدهايش را تسليم آن بزرگوار مى‏نمايد (همه شهرها بتصرف او در مى‏آيد) (4) پس عدالت و دادگسترى در روش مملكت دارى را بشما مى‏نمايد، و (قوانين) متروك شده از كتاب و سنت را زنده ميكند (احكام قرآن و سنت پيغمبر اكرم را اجراء مى‏فرمايد).

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (كه ظاهرا اشاره بخروج سفيانى مى‏باشد،

چنانكه شارح خوئى- رحمه الله- در شرح خود از علامه مجلسى «طاب ثراه» نقل كرده، ولى بيشتر شراح گفته‏اند: اشاره است بفتنه و خونريزى عبد الملك ابن مروان كه چون بخلافت رسيد از شام براى جنگ مصعب ابن زبير كشنده مختار ابن ابى عبيده ثقفى به كوفه رفت، در مسكن كه از جمله نواحى كوفه بود بهم برخوردند، و مصعب كشته شد و در شهر كوفه مردم با او بيعت كردند، آنگاه حجاج ابن يوسف را براى جنگ عبد الله ابن زبير به مكه فرستاد، حجاج در مكه عبد الله را بقتل رسانيده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 427

و خانه خدا را با منجنيق خراب نمود، و بسيارى را بكشت و بر مسلمانان مسلط شده ساليان دراز انواع ظلم و ستم را بايشان روا داشت، امام عليه السلام از ستمگرى او خبر مى‏دهد):

(5) مانند آنست كه من او را (عبد الملك را) مى‏بينم در شام بانگ مى‏زند (لشگر گرد آورده) و با پرچمهايش در اطراف كوفه مى‏گردد (عراق را بتصرف آورده) و باهل آن ديار رو مى‏آورد مانند رو آوردن شتر سركش بد خو، و زمين را از سرها فرش مى‏نمايد (بسيارى را بقتل مى‏رساند) و دهانش (چون درندگان براى دريدن) گشاده، و گامش در زمين سنگين مى‏باشد (سپاه بسيار دارد) جولان او دور و دراز و حمله‏اش سخت مى‏گردد (شهرهاى دور را تصرف نموده به بيدادگرى دست مى‏زند، چنانكه حجاج امراء و سردارانى بديار دور دست مانند خراسان و كابل و تركستان فرستاد و بسيارى از مردم را كشت) (6) سوگند بخدا (آيندگان) شما را در اطراف زمين (شهرها و دهات) مى‏پراكند تا اينكه بر جا نماند از شما مگر اندكى مانند سرمه در چشم، پس سختى و بيچارگى (فرزندان شما از دست بنى اميه) همواره برقرار خواهد ماند تا اينكه بر گردد بسوى عرب عقلهاى پنهان شده ايشان (عباسيان روى كار آمده از روى فكر و انديشه با كمك ايرانيان بنى اميه را از بين ببرند) پس (7) (اگر بخواهيد در هيچ عصرى مسئوليت متوجه شما نباشد و از فتنه و فساد رهائى يابيد) سنتها و راههاى پاينده و بر قرار و نشانه‏هاى آشكار (قرآن و سنت) و پيمان نزديك را كه اتمام نبوت بر آن استوار است (امام بحق و جانشين پيغمبر اكرم را) راهنماى خود گردانيد، (8) و بدانيد كه شيطان راههاى (فريب) خود را براى شما آسان مى‏نمايد تا بجاى قدمش گام نهاده از او پيروى كنيد (آسايش را از دست داده در دنيا و آخرت مبتلى و گرفتار باشيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 428

(1139)

139 (1139)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (بعد از وفات عمر) هنگاميكه (بدستور او براى امر خلافت) شورى برقرار شد (امام عليه السلام به زيان آن مجلس اشاره فرمود):

(1) هيچكس پيش از من به دعوت حق و پيوند با خويشان و باحسان و بخشش (خلاصه در كارهاى خدا پسند) نشتافته است، پس (در آنچه اقدام نمى‏نمايم مانند اين مجلس كه عمر امر به تشكيل آن داده حق و حقيقى نمى‏بينم، بنا بر اين) سخنم را شنيده گفتارم را در نظر داشته باشيد، (2) بزودى بعد از امروز (كه اين مجلس منعقد ميشود) امر خلافت را مى‏بينيد كه شمشيرها در آن كشيده و عهد و پيمانها شكسته خواهد شد تا جائيكه بعضى از شما (طلحه و زبير) پيشوايان گمراهان شده و برخى پيرو نادانان (عثمان و غيره) مى‏گردد (و اين همه فتنه و فساد و خونريزيها نتيجه اين مجلس است كه اساس آن روى باطل و نادرستى قرار گرفت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 429

(1140)

140 (1140)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در نهى از غيبت مردم‏

(غيبت سخن پشت سر ديگرى است اگر راست باشد و اگر دروغ بود آنرا بهتان مى‏نامند، و آن از گناهان بزرگست، براى آنكه مفاسد آن بيش از سائر منهيات است چون ضرر آن نوعى و زيان سائر معاصى غالبا شخصى است، لذا امام عليه السلام در نهى آن تأكيد مى‏فرمايد):

(1) سزاوار است كسانى را كه از معاصى دورى گزيده‏اند (مرتكب گناه نگشته و بسبب عقل و خردمندى نفس اماره مقهور و مغلوب آنان بوده و به اين جهت عيوب گناه و فوائد اطاعت را شناخته‏اند) و خداوند نعمت پرهيز از گناهان را بآنها بخشيده، به گناهكاران و كسانيكه زير بار فرمان خدا و رسول نمى‏روند، مهربانى كنند (از ايشان غيبت نكرده و بآنها بهتان نزنند، بلكه آنان را هدايت و براه راست ارشاد نمايند) و سزاوار است كه شكر و سپاسگزارى بر آنها (از نعمتى كه خداوند بآنها بخشيده و آنان را توفيق داده كه از گناهان به سلامت مانده‏اند) مسلط باشد (مجال سخن گفتن از ديگرى بآنها ندهد) و مانع گردد از اينكه از گناهكاران غيبت كنند، پس (در جائيكه دوران‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 430

از معاصى و بى گناهان سزاوار نيست از ديگرى غيبت كنند) چگونه است حال غيبت كننده‏اى كه از برادر (هم كيش) خود غيبت كرده او را به گناهى كه مرتكب شده سرزنش نمايد؟! (در صورتيكه چنين شخصى گناه كارى خود به غيبت سزاوارتر است) (2) آيا بياد نمى‏آورد جايى را كه گناهانش را خداوند پوشانيده و آن بزرگتر از گناهى است كه برادر خود را بآن غيبت كرده؟! (غيبت كننده معامله خداوند را با خودش كه گناهانش را پوشانيده و مفتضح و رسوايش ننموده فراموش كرده كه برادر خود را در گناهى كه كرده رسوا مى‏نمايد) (3) و چگونه او را به گناهى سرزنش مى‏نمايد كه خود مانند آنرا مرتكب بوده، پس اگر عين آن گناه را هم مرتكب نگشته طرز ديگرى نافرمانى خدا نموده (گناه ديگرى مرتكب شده است) كه بزرگتر از گناه برادرش مى‏باشد، (4) و سوگند بخدا اگر گناه بزرگى مرتكب نشده باشد و با گناه كوچكى نافرمانى نموده باشد هر آينه جرأت و دليرى او بر عيب جوئى و بد گوئى مردم (از گناه بزرگى كه مرتكب نشده) بزرگتر است. (پس از اين امام عليه السلام بر سبيل پند و اندرز مى‏فرمايد:) (5) اى بنده خدا در عيب جوئى و بد گوئى از هيچكس بر اثر گناه او عجله و شتاب مكن كه شايد او (از گناهى كه كرده توبه و بازگشت نموده و) آمرزيده شده باشد، و بر نفس خود از گناه كوچك ايمن و آسوده مباش (و بچشم حقارت و كوچكى در آن ننگر) كه شايد بر اثر آن معذب و گرفتار باشى، (6) و هر كه از شما عيب و بدى غير خود را ميداند بايد (از عيب جوئى و طعن زدن بر او) خوددارى نمايد بجهت آنكه بعيب خود آشنا و دانا است، و بايد شكر از اجتناب گناهى كه ديگرى بآن مبتلى است او را مشغول سازد (و سپاسگزارى از اين نعمت باو مجال ندهد كه عيب ديگرى گويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 431

(1141)

141 (1141)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در نهى از شنيدن غيبت و اينكه نبايد به گفتار بد گو گوش فرا داد):

(1) اى مردم، هر كه برادر (هم كيش) خود را شناخت و دانست كه در دين (اعتقادات) محكم و استوار است و در گفتار و كردار در راه راست قدم مى‏نهد، نبايد گفتار (بد گوئى) مردم را در باره او گوش بدهد، (2) آگاه باشيد (اثر زيان كلام از زيان تير سختتر و بيشتر است، زيرا) گاهى تير انداز تير مى‏اندازد و تيرها بخطاء مى‏رود، و (ليكن) كلام بى‏اثر نمى‏ماند (اگر چه دروغ باشد) و باطل و نادرست آن (اگر چه) از بين مى‏رود، و (ليكن گناه آن از براى گوينده باقى و برقرار است، زيرا) خداوند (گفتار را) شنوا و گواه است. (3) آگاه باشيد ميان حق و باطل (فاصله‏اى) نيست مگر (بقدر) چهار انگشت.

معنى اين فرمايش را از امام عليه السلام پرسيدند، حضرت (در پاسخ) انگشتهاى خود را بهم چسبانده بين گوش و چشمش نهاد، پس از آن فرمود: (4) باطل و نادرست آنست كه بگوئى شنيدم، و حق و درست آنست كه بگوئى ديدم (بنا بر اين مؤمن نبايد در عيب همكيشان به گفتار شخص فاسق و مردم بد گو اگر چه راست بگويند اعتماد نموده بمجرد شنيدن پيش از ديدن زبان به افشاء آن گشايد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 432

(1142)

142 (1142)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در مذمت مال دارى كه مالش را بيجا صرف ميكند):

(1) براى كسيكه در غير راه حق احسان كند و بغير مستحق ببخشد از آنچه بخشيده حظ و بهره‏اى نيست مگر تمجيد و ستودن مردم فرومايه و بد كار و گفتار نادانان در باره او مادامى كه بايشان بخشش مى‏نمايد، چه بسيار جواد و بخشنده است و حال آنكه (در حقيقت جودى نكرده، بلكه مال خود را تلف و اسراف نموده، و) در راه خدا بخل ورزيده است (و مالش را بيجا و در غير رضاى حق صرف كرده و چنين شخصى از ياران شيطان است، چنانكه در شرح سخن صد و بيست و ششم باين نكته اشاره شد) (2) پس بكسيكه خداوند ثروتى عطاء فرموده، بايد با آن مال خويشان را كمك و يارى كند، و از آن مال (آشنايان را) مهمانى شايسته نمايد (بهر كس مناسب حال خودش) و با اسير و گرفتار را رهائى بخشد، و از آن به درويش و وام دار عطاء كند، و بايد شكيبائى ورزد بر اداى حقوق (واجبه مانند زكوة و مستحبه مانند صدقات) و دفع حوادث و پيش آمدها، و اينها را براى بدست آوردن ثواب و پاداش الهى بنمايد (نه از روى رياء و خود نمائى) (3) پس پيروزمند شدن باين بخششها (كه بيان شد) در دنيا باعث بزرگ شدن و خوشنام بودن و نيكى، و در آخرت وسيله رسيدن بدرجات عاليه است، اگر خدا بخواهد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 435

(1143)

143 (1143)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است هنگام باران خواستن:

(1) آگاه باشيد زمينى كه شما را بروى خود نگاه مى‏دارد، و آسمانى كه شما را در سايه‏اش قرار مى‏دهد، فرمانبردار پروردگار شما هستند (پيرو خواهش و آرزوى شما نيستند تا هر زمان بخواهيد زمين برويد يا آسمان ببارد) (2) و بركت و سود خود را بشما نمى‏بخشد (زمين نمى‏رويد و آسمان نمى‏بارد) بجهت دلسوزى براى شما، و نه بسبب تقرب جستن بشما، و نه به علت اينكه اميدوار بخير و نيكوئى (سودى) از شما باشند، بلكه (از جانب پروردگار) مأمورند كه سودها بشما برسانند، و اطاعت امر كرده براى انجام مصالح شما قيام نموده‏اند (پس نباريدن آسمان و نروئيدن زمين در موقع مقتضى بسبب بد كردارى بنده و گناه او است كه مانع مستعد بودن براى قبول رحمت و افاضه جود و بخشش حق تعالى مى‏باشد، لذا) (3) خداوند بندگان خود را كه به كارهاى ناشايسته مشغولند بكم شدن ميوه‏ها و باز داشتن بركات و بستن در خزينهاى نيكوئيها، مى‏آزمايد تا توبه كننده متنبه گشته توبه و بازگشت نمايد، و گناه را از خود رانده ترك كند (ديگر مرتكب گناه نشود) و پند گيرنده پند پذيرد، و سر خرده منزجر گردد (گناه نكرده بكار زشت نگرايد) (4) و خداوند استغفار (آمرزش خواستن) را سبب فراوانى روزى و رسيدن رحمت و مهربانى قرار داده، و (در قرآن كريم س 71 ى 10 فرموده: استغفروا ربكم إنه كان غفارا (ى 11) يرسل السماء عليكم مدرارا\* (ى 12) و يمددكم بأموال و بنين‏ يعنى از پروردگارتان آمرزش بخواهيد كه او آمرزنده گناهان است (پس از توبه و بازگشت) ابر را مى‏فرستد كه پى در پى بر شما ببارد، و شما را بمالها و پسران كمك مى‏دهد (اموال و اولاد شما را زياد مى‏گرداند).

(5) پس خداوند رحمت كند (بيامرزد) مردى را كه به توبه و بازگشت (از گناه) رو آورد، و گناهى را كه مرتكب شده طلب فسخ نمايد (بخواهد تا حق تعالى از كيفر كردار زشتش بگذرد) و بر مرگ خود پيشى گيرد (پيش از رسيدن مرگ از گناهان توبه و بازگشت نموده عمل صالح و كردار نيك را شعار خويش قرار دهد. در اينجا امام عليه السلام طريق دعاء كردن و طلب رحمت و خواستن باران را ياد مى‏دهد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 436

(6) بار خدايا ما از زير پرده‏ها و پوششها (خانه‏ها) ئى كه فرياد چهارپايان و فرزندان از آن بلند است (بسبب كميابى آب و علف و مايه معيشت و زندگانى) رو بسوى تو آورده‏ايم در حاليكه خواهان رحمت تو و اميدوار به زيادتى نعمت تو و ترسناك از كيفر و خشم تو مى‏باشم.

(7) بار خدايا ما را بباران خود آب ده و از نوميد شدگان قرار مده و به سالهاى قحطى و تنگى ما را تباه مگردان، و بسبب آنچه بى‏خردان (بد كرداران) از ما بجا آورده‏اند ما را مؤاخذه مفرما، اى مهربانترين مهربانان.

(8) بار خدايا بسوى تو بيرون آمده‏ايم و بتو شكايت داريم (خبر مى‏دهيم) از آنچه (سختيهايى كه) بر تو پنهان نيست، هنگاميكه سختى تنگيها ما را بيچاره كرده، و خشكساليهاى پر مشقت ما را سوق داده، و مطالب و خواهشهاى دشوار ما را ناتوان گردانيده، و فتنه‏ها و بلاهاى ناهنجار بر ما پيوسته وارد گشته.

(9) بار خدايا از تو درخواست مى‏نماييم كه ما را (به خانه‏هاى) نوميد شده باز نگردانى، و اندوهگين مفرستى، و به گناهانمان نگيرى (پاسخ درخواست ما را به مقتضاى گناهانمان قرار مدهى) و به كردارمان مقايسه نفرمايى، (بلكه درخواست ما را از روى فضل و كرمت بپذيرى).

(10) بار خدايا باران و بركت و روزى و رحمت و مهربانيت را بر ما زياد عطاء فرما، و بما آب ده چنان آبى كه سود دهنده و سير آب كننده و روياننده (گياهها) باشد كه بسبب آن برويانى آنچه از دست رفته (گياههايى كه خشك شده) و زنده گردانى آنچه كه مرده (زمينهايى كه خشك مانده) و آب ده ما را به بارانى كه تشنگى را برطرف نموده و ميوه بدست آمده از آن فراوان باشد، و زمينهاى هموار بآن سير آب شده و در زمينهاى نشيب (رودخانه‏ها و دره‏ها) جارى گردد، و درختها را با برگ و نوا (سبز و خرم) گردان و نرخها را ارزان فرماى، زيرا تو بر هر چه بخواهى توانا هستى.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 437

(1144)

144 (1144)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در فضائل و مناقب ائمه اطهار):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) خداوند پيغمبرانش را بر انگيخته و حيش را بآنان اختصاص داد، و آنها را براى مردم حجت و دليل گردانيد تا ايشان را (در كردارشان) حجت و عذرى نباشد (باينكه ما به اوامر و نواهى تو آشنا نبوديم) پس همه را بوسيله پيغمبران براه حق دعوت فرمود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 438

(2) آگاه باشيد كه خداوند (احوال) مردم را آشكار نمود نه آنكه بآنچه پنهان داشته‏اند از اسرار و انديشه‏هائى كه در دل دارند بى‏اطلاع باشد، بلكه (فرستادن پيغمبران و امر و نهى) براى آن بود كه آنان را بيازمايد كه كردار كدام كس بهتر است (معنى آزمايش خداوند اين است كه چه كس در دنيا از فرمان او پيروى نموده رستگار مى‏گردد، و كه نافرمانى كرده بعذاب گرفتار ميشود، نه آنكه آخر كار آنان را ندانسته بخواهد دانا گردد، چنانكه در شرح خطبه شصت و دوم بيان شد) تا ثواب (بهشت) پاداش (كردار نيك) و عذاب (آتش) كيفر (كردار زشت) باشد (چون با اين بيان دانستيد كه سبب آزمايش الهى چيست، پس) (3) كجايند كسانيكه گمان ميكنند كه آنان در علم (اسرار خلقت و تفسير و تأويل قرآن كريم) مطلع و استوارند، بجز ما اهل بيت؟ ادعاى آنان دروغ و ستم بر ما است، زيرا خداوند ما را برترى داده و ايشان را فرو گذاشته، و (اين مقام و منزلت را) بما عطاء فرموده و آنان را بى‏بهره ساخته، و ما را داخل نموده و آنها را خارج فرموده، (4) بوسيله ما هدايت و راهنمائى طلب مى‏گردد، و بينائى از كورى و گمراهى خواسته ميشود، (5) محقق است كه ائمه و پيشوايان دين از قريش هستند كه از هاشم بوجود آمده‏اند (و از نسل على و فاطمة عليهما السلام ظاهر گشته‏اند):

امامت و خلافت بر غير ايشان سزاوار نيست و خلفاى غير آنان (كه بنا حق روى كار آمده‏اند براى جانشينى پيغمبر اكرم) صلاحيت ندارند (زيرا لازمه خلافت و امامت خصائصى است كه در غير أئمه اثنى عشر يافت نمى‏شود، و اين فرمايش امام عليه السلام صراحت دارد باينكه امامت براى غير دوازده امام شايسته نيست).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 439

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در توبيخ و سرزنش بنى اميه و پيروانشان):

(6) دنيا را اختيار كرده آخرت را پشت سر انداختند، و از آب صاف و گوارا (تقوى و پرهيزكارى) چشم پوشيده و آب گنديده آشاميدند (بعذاب هميشگى تن دادند) (7) گويا مى‏بينم يك فاسق و گناهكار ايشان (عبد الملك ابن مروان) را پيرو از منكر و كارهاى زشت كه با آن الفت و انس گرفته و رام و موافق گشته، تا اينكه موهاى سرش بر آن كار زشت سفيد گرديده و خوهايش بآن رنگ شده است (حكومت و سلطنت او بطول انجاميده، و زشتكارى جبلى و غريزه او گشته) پس (بانجام هر كار زشتى) رو آورد در حالتى كه كف بر لب دارد (مست و بى پروا است) مانند درياى بزرگ پر موجى كه باك ندارد از آنچه غرق مى‏گرداند، يا مانند افتادن آتش در گياه خشك كه نينديشد از آنچه مى‏سوزاند (در چنين زمانى) (8) كجايند عقلهاى افروخته شده به چراغهاى هدايت و ديده‏هاى نگرنده به نشانه تقوى و پرهيزكارى؟ (9) كجايند دلهايى كه بخدا تخصيص داده شده و بطاعت و بندگى خدا بسته شده‏اند؟ (كجايند طرفداران پيشوايان دين كه بجز اطاعت و فرمانبردارى خدا پيشه‏اى ندارند؟ در حاليكه بنى اميه) (10) بمتاع‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 440

دنيا هجوم آورده و براى حرام با يكديگر زد و خورد مى‏نمايند، (11) و نشانه بهشت و آتش براى ايشان نمايان است، پس از بهشت رو گردانده و با اعمال و كردارشان به آتش توجه نموده‏اند، (12) و پروردگارشان آنها را (براه رستگارى) دعوت فرموده، آنان رميده پشت گردانيدند، و شيطان ايشان را (براه ذلت و بد بختى) خوانده، آنها دعوتش را پذيرفته بآن رو آوردند.

(1145)

145 (1145)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مذمت و بيوفائى دنيا):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) اى مردم شما در اين دنيا نشانه و هدفيد كه مرگها در آن تير مى‏اندازند (اقسام مردن:

بيماريها، كشته شدن، سوختن، غرق گشتن، در چاه افتادن، زير هوار رفتن، و مانند اينها براى نابود كردنتان آماده هستند) با هر آشاميدنى آب جستنى در گلو هست، و در هر لقمه‏اى استخوانى گلو گير مى‏باشد، (2) هيچ نعمت و خوشى از آن در نمى‏يابيد مگر آنكه نعمت ديگرى را از دست‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 441

مى‏دهيد (اگر سير در شهرها را آرزو كنيد و بآن نائل گرديد اندوه دورى از وطن و اهل بشما خواهد رسيد، و اگر مال و فرزند يابيد از نعمت آسودگى جدا خواهيد ماند و همچنين) و معمرى از شما (كسيكه عمرش باقى است جوان يا پير، نه بس بزرگ سال) روزى از عمرش باو داده نمى‏شود مگر آنكه روز ديگرى از مدت عمر و زندگانيش نابود مى‏گردد (رسيدن او به فردا ممكن نيست مگر به گذشتن امروز كه در آن باقى است و به گذشتن امروز يك روز به مرگ نزديك ميشود، پس لذت و خوشى با نزديك شدن به مرگ در حقيقت لذت و خوشى نيست) و افزونى در خوردن براى او لذت نو و تازه نمى‏آورد مگر به از بين رفتن آنچه از روزى پيش از آن خورده (از غذاى لذيذى نمى‏تواند بهره‏مند شد مگر آنكه از غذاهاى لذيذ ديگر چشم بپوشد، و جامه‏اى نمى‏پوشد مگر اينكه جامه ديگرى از تن بكند، و در خانه‏اى ساكن نمى‏گردد مگر آنكه از خانه ديگرى بيرون رود) (3) و براى او اثر و نشانه‏اى بوجود نمى‏آيد مگر آنكه اثر و نشانه ديگرش از بين مى‏رود، و براى او چيزى تازه نمى‏گردد مگر بعد از آنكه تازه او كهنه شود (مثلا با بدست آوردن وقار و حلم و بردبارى نشاط جوانى از دست مى‏رود) و براى او خوشه‏اى نمى‏رويد مگر آنكه درو شده‏اى ساقط و از بين برود (تا كشتى درو نگردد، كشت ديگرى عمل نمى‏آيد، و فرزندان جاى پدران و مادران ننشينند مگر آنكه آنها از دنيا بروند) (4) و اصلها گذشتند (پدران و مادران مردند) و ما فرعها هستيم (فرزندان آنها مى‏باشيم) پس چگونه فرع بعد از رفتن اصلش باقى مى‏ماند؟! (خلاصه لذتهاى دنيا كه هر يك آميخته به چندين بلاء و درد و اندوه هستند براى كسى جمع نمى‏گردد، پس نادان و زيانكار كسيكه بآنها دل بسته و از لذات جاودانى آن جهان چشم مى‏پوشد!!).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 442

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در نهى از متابعت بدعت و ترغيب به پيروى از سنت):

(5) بدعتى (احداث چيزى در دين كه از دين نبوده) آشكار نگشت مگر آنكه بسبب آن سنتى (طريقه و رويه حضرت رسول اكرم) از بين مى‏رود، پس از بدعتها پرهيز نموده در راه روشن قدم نهيد (از روش رسول خدا صلى الله عليه و آله پيروى نمائيد) (6) زيرا امور قديمه (كه در عهد پيغمبر اكرم برقرار بود) بهترين كارها است، و بدعتهاى نو بدترين چيزها است (چون بر خلاف شرع و مستلزم هرج و مرج و فساد و تباهكارى بسيار مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 443

(1146)

146 (1146)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است بعمر ابن خطاب هنگامى كه براى رفتن خود بجنگ با اهل ايران با آن بزرگوار مشورت نمود

(مورخين در زمانيكه امام عليه السلام اين سخنان را فرموده اختلاف دارند: بعضى گفته‏اند در باره جنگ قادسيه بوده كه موضعى است نزديك كوفه از سمت مغرب بطرف صحراء و اين جنگ در سال چهارده از هجرت واقع شده، چون عمر با مسلمانان براى رفتن خود بجنگ مشورت نمود امام عليه السلام او را از رفتن نهى فرمود، پس سعد ابن ابى وقاص را سردار لشگر گردانيد كه با هفت هزار نفر وارد كارزار شدند و يزدگرد شهريار ايران هم رستم فرخ زاد را با لشگر بسيارى بجنگ آنان فرستاد و بالأخره لشگر اسلام غلبه يافته و رستم را با بسيارى از لشگرش بقتل رسانده و فتح و فيروزى بدست آوردند و بعد از آن مسلمين و سعد بسمت مدائن رفته داخل ايوان كسرى شدند و آنچه در آنجا بود بيغما بردند و يزدگرد از آنجا فرار كرد. و برخى گفته‏اند در باره‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 444

جنگ نهاوند بوده كه شهرى است نزديك همدان، و مجمل اين واقعه اينست: يزدگرد پادشاه ايران لشگر بيشمارى در شهر نهاوند به سپهسالارى فيروزان گرد آورد تا بجنگ لشگر اسلام قيام نمايد، عمار ياسر كه در آن وقت حاكم كوفه بود چون آگاهى يافت نامه‏اى بعمر نوشته باو خبر داد، عمر اصحاب را گرد آورده براى رفتن خود باين كارزار مشورت نمود، هر كس رأى و انديشه خويش را اظهار مى‏داشت، عثمان گفت به همه مسلمانان شام و يمن و مكه و مدينه و كوفه و بصره بنويس تا براى جنگ حاضر شوند و خود نيز به همراهى ايشان حركت نما، امير المؤمنين عليه السلام فرمود صلاح نيست از مدينه حركت كنى، چون اين شهر مركز مملكت و پايتخت اسلام است، و نيز صلاح نيست كه لشگر از شام بخواهى، چون شهرى كه بسختى بتصرف در آمده سزاوار نيست از لشگر تهى ماند، مبادا هرقل پادشاه روم آگاه شده از كمين بيرون آمده دوباره آنجا را بتصرف در آورد، عمر گفت يا على پس دستور چيست؟ فرمود رأى اينست كه تو در مدينه مانده مرد دليرى را امير لشگر اسلام نموده بجنگ ايرانيها بفرستى و اگر هم مغلوب شده شكست بخورند تو در جاى خود مانده دوباره لشگر آماده مى‏سازى و براى سردارى لشگر اسلام نعمان ابن مقرن لياقت دارد، عمر اين رأى را اختيار نموده نامه‏اى بنعمان كه در بصره بود نوشت و او را مأمور نمود كه به سپهسالارى لشگر اسلام بجنگ ايرانيها برود، و نعمان چون نامه را خواند با زياده از سى هزار نفر مرد جنگى روانه نهاوند شد و پس از زد و خورد بسيار آخر الأمر فتح نصيب مسلمانان شد و اين جنگ را مسلمين فتح الفتوح ناميدند، و يزدگرد فرار كرد، خلاصه از جمله فرمايشهاى امام عليه السلام هنگام مشورت نمودن عمر با آن حضرت اينست):

(1) يارى نمودن و خوار كردن اين امر (دين مقدس اسلام از ابتداء) به انبوهى و كمى (لشگر) نبوده است (تا از بسيارى لشگر كفار و كمى سپاه خود بهراسيم) و آن دين خدا است كه آنرا (بر سائر اديان) پيروزى داده و لشگر خدا است كه آنها را مهيا ساخته و كمك فرموده تا آنكه رسيده به مرتبه‏اى كه بايد برسد و آشكار گرديده جائيكه بايد آشكار شود، و ما به وعده از جانب خدا منتظريم (در قرآن كريم س 24 ى 55 مى‏فرمايد: وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 445

يعنى خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و گرويدند و كارهاى شايسته كردند وعده داده است كه زمين كفار و شهرهاشان را بتصرف ايشان در آورد، چنانكه پيش از آنان بنى اسرائيل را در زمين مصر و شام مسلط گردانيد، و وعده داده است كه دين پسنديده و برگزيده براى ايشان را استوار گرداند، و پس از خوف و ترس از كفار بآنان امنيت و آسودگى عطاء فرمايد) و خدا به وعده خود وفاء كرده لشگرش را يارى مى‏فرمايد.

(پس رأى خود را براى نرفتن عمر به كارزار از روى برهان چنين بيان فرمود:) (2) و مكان زمامدار دين و حكمران مملكت مانند رشته مهره است كه آنرا گرد آورده بهم پيوند مى‏نمايد، پس اگر رشته بگسلد مهره‏ها از هم جدا شده پراكنده گردد، و هرگز همه آنها گرد نيامده است (تو اگر از مدينه بيرون روى فساد و تباهكارى رخ داده جمع مسلمين پراكنده ميشود. پس از آن براى رفع نگرانى عمر از جهت كمى لشگر اسلام و بسيارى سپاه دشمن مى‏فرمايد:) (3) اگر چه امروز عرب اندكست، ليكن بسبب دين اسلام (و غلبه آن بر سائر اديان) بسيار است، و بجهة اجتماع و يگانگى (كه نفاق و دوروئى در آنها راه ندارد) غلبه دارند، (4) پس تو مانند ميخ وسط آسيا (ساكن و برقرار) باش، و آسيا (ى جنگ) را بوسيله عرب بگردان (در تجهيز لشگر و آراستگى و انتظام امر ايشان بكوش) و آنان را به آتش جنگ در آورده خود به كارزار مرو، زيرا اگر تو از اين زمين (مدينه طيبه پايتخت اسلام) بيرون روى عرب از اطراف و نواحى آن (فرصت بدست آورده) عهد با ترا شكسته فساد و تباهكارى مى‏نمايند (از زير بار اطاعت و پيروى تو گردن مى‏كشند، و رشته نظم مملكت از هم گسيخته ميشود) تا كار بجائى مى‏رسد كه حفظ و نگهبانى سر حدها كه در پشت سر گذاشته‏اى نزد تو از رفتن بكار زار مهمتر مى‏گردد (خلاصه چون بيرون روى بيم آن هست كه اعراب فتنه و آشوب بر پا نموده در نظم مملكت اخلال كنند بحدى كه اهميت تدبير در آن كار بر تو از تدبير جنگ با كفار بيشتر گردد، و ديگر آنكه اگر تو وارد كارزار شوى، و) (5) ايرانيها ترا به بينند مى‏گويند: اين پيشواى عرب است (كه بجز او براى آنها پيشوايى نمى‏باشد) كه اگر او را از بين ببريد (بقتل رسانيد) آسودگى خواهيد يافت، و اين انديشه حرص ايشان را بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود كردن) تو سختتر و زيادتر مى‏گرداند، (6) و (چون از جمله پرسشهاى عمر از آن حضرت اين بود كه گفت: ايرانيها تصميم گرفته‏اند كه بمسلمين هجوم آورده با ايشان بجنگند، و اين تصميم آنها دليل انبوهى سپاه و قوت و توانائيشان مى‏باشد، و من كراهت دارم از اينكه آنان پيش جنگ شوند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 446

امام عليه السلام در پاسخ او مى‏فرمايد:) اما آنچه تو راجع به آمدن ايرانيها بجنگ مسلمين ياد آورى نمودى، پس (باكى نيست، زيرا) خداوند سبحان از آمدن ايشان بيش از تو كراهت دارد و او تواناتر است به برطرف نمودن آنچه را كه از آن كراهت دارد (و بآن راضى نيست) (7) و اما آنچه راجع به بسيارى عدد ايشان ذكر كردى، پس (آنهم نگرانى ندارد، زيرا) ما پيش از اين (در زمان حضرت رسول و صدر اسلام با كفار) به بسيارى لشگر جنگ نمى‏كرديم، بلكه بكمك و يارى خداوند متعال مى‏جنگيديم (اكنون از كمى لشگر نگران مباش، حق تعالى ما را يارى فرموده بالأخره فتح و فيروزى را از آن ما مى‏گرداند).

(1147)

147 (1147)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در باره بعثت پيغمبر اكرم و خبر از آنچه بعد واقع ميشود و پند و اندرز بمردم و ترغيب آنان به اطاعت و فرمانبردارى):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) پس (از حمد و ثناى الهى) خداوند محمد- صلى الله عليه و آله- را بحق و راستى بر انگيخت تا بندگانش‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 447

را از پرستش بتها باز داشته به عبادت و بندگى او وا دارد، و از پيروى شيطان منع كرده به فرمانبردارى او سوق دهد، با قرآنى كه آنرا (در همه آفاق) آشكار و محكم و استوار فرمود تا بندگان به پروردگارشان دانا شوند در حاليكه نادان بودند، و باو اعتراف كنند پس از آنكه انكار داشتند، و هستى او را اثبات نمايند بعد از آنكه باور نداشتند، (2) پس خود را در كتابش بايشان هويدا ساخت بآنچه از قدرت و توانائيش بآنها نشان داد بى آنكه او را به بينند (چنانكه در س 2 ى 164 مى‏فرمايد:

إن في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس و ما أنزل الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الأرض لآيات لقوم يعقلون‏ يعنى در آفرينش آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز و سير كشتى در دريا براى آنچه كه بمردم سود مى‏رساند و در آبى كه خداوند از ابر فرو مى‏فرستد پس زمين بسبب آن بعد از مردن و پژمردگى زنده و سبز و خرم مى‏گردد، و در پراكنده كردن هر جنبنده‏اى در آن و در گردش بادها و ابرى كه ميان آسمان و زمين نگاه داشته شده است هر آينه نشانه‏هايى است براى خردمندان و كسانيكه در آثار او تفكر و انديشه مى‏نمايند) و (نيز در كتاب خود) آنان را از سطوت و شوكتش بيم داده، (3) و آنها را آگاه ساخت كه چگونه به انواع عذاب تباه گردانيد قومى را كه نابود نمود، و درو كرد بسختيها (از بين برد) گروهى را كه داس خشم ميان آنان انداخت (چنانكه در س 29 ى 34 مى‏فرمايد: إنا منزلون على أهل هذه القرية رجزا من السماء بما كانوا يفسقون‏ ى 35 و لقد تركنا منها آية بينة لقوم يعقلون‏ يعنى ما بر اهل اين شهر «قوم حضرت لوط على نبينا و اله و عليه السلام» از آسمان عذاب فرستاديم بسبب اينكه فاسق بوده و نافرمانى كردند، و نشانه آشكار از عذاب در آن شهر را باقى گذاشتيم براى گروهى كه در آن تدبر و تأمل نمايند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 448

[قسمت دوم خطبه‏]

(4) زود است كه بعد از من بر شما روزگارى بيايد كه چيزى در آن پنهان‏تر از حق و درستى نبوده، و آشكارتر از باطل و نادرستى و بيشتر از دروغ گفتن بر خدا و رسول او نباشد، (5) و نزد مردم آن زمان كالايى بى‏قدرتر از قرآن كه از روى حق و راستى خوانده (و بدرستى تفسير و تأويل آن بيان) شود نيست، و رواجتر از آن هرگاه در معانى آن تحريف و تغيير دهند (و آنرا از روى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 449

هواى نفس با اغراض باطله تطبيق نمايند) (6) و در شهرها چيزى زشت‏تر از كار شايسته و زيباتر از كار بد نمى‏باشد، (7) پس حاملان قرآن (كسانيكه با آن آشنا بوده و اطلاع دارند) بآن بى اعتناء هستند (طبق دستورش رفتار نمى‏كنند) و حافظانش (كسانيكه آنرا از حفظ تلاوت مى‏نمايند در موقع عمل) از ياد مى‏برند، (8) پس قرآن و اهل آن (ائمه هدى عليهم السلام و پيروانشان) در آنروز دور انداخته شده و در ميان جمعيت نيستند (زيرا مردم آن روزگار بباطل رو آورده از حق دور مانده‏اند، و اين اعراضشان در حكم طرد و نيستى آنها است) و اين هر دو با هم در يك راه يار هستند (بدستور قرآن رفتار مى‏نمايند) و كسى (از اهل آن روزگار) قرآن و اهلش را احترام نكرده نزد خود نگاه ندارد (چون با هواى نفس سازگار نيستند) پس قرآن و اهل آن در آن زمان (گر چه بظاهر) در بين مردم بوده و با ايشان هستند، و (در حقيقت) در ميانشان نبوده و با آنها نمى‏باشند، زيرا ضلالت و گمراهى با هدايت و رستگارى موافقت ندارد و اگر چه در يك جا با هم گرد آيند، (9) پس آن مردم (گمراه) دست بدست مى‏دهند بر جدائى (از قرآن) و پراكنده ميشوند از جماعت (پيروان قرآن) مانند آنست كه ايشان پيشوايان قرآن هستند (زيرا طبق اغراض باطله و انديشه‏هاى نادرست خود آنرا تفسير و تأويل مى‏نمايند) و قرآن پيشواى آنها نيست!! (كه بايد از آن متابعت و پيروى كنند) پس (چون قرآن را پشت سر انداخته به مفاد آن عمل نمى‏كنند) نزد ايشان باقى نمانده از آن مگر نام، و نمى‏شناسند مگر خط و كتابت آنرا، (10) و پيش از اين كه اين زمان بيايد (بر اثر ظلم و ستم بنى اميه و بنى عباس) به نيكان انواع عذاب و سختى روا مى‏دارند، و گفتار راست آنان را بر خدا بهتان و دروغ مى‏پندارند، و پاداش كار شايسته را كيفر كار زشت مى‏دهند (زيرا به پيروى از شهوات و خواهشهاى نفس كارهاى شايسته نيكان را ناشايسته پنداشته آنان را بقتل رسانده و آزار مى‏دادند) (11) و جز اين نيست كسانيكه پيش از شما بودند بسبب آرزوهاى دراز و نامعلومى مرگهاشان هلاك و معذب گشتند (به آرزوى بسيار وابسته و از مردن غافل بودند) تا اينكه مرگ ايشان را دريافت، چنان مرگى كه عذر خواهى از آن دور مى‏مانده و دسترسى به توبه و بازگشت (از كردار زشت) بآن نمى‏ماند (مجال معذرت و توبه باقى نماند) و مصيبت و سختى (جان كندن و عذاب هميشگى) با آن همراه مى‏باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 450

[قسمت سوم خطبه‏]

(12) اى مردم، كسيكه از خداوند پند و اندرز طلب كند (نصيحت پذير بوده گفتار و كردارش طبق اوامر و نواهى خدا باشد بهر كار خير و نيكوئى) موفق گردد، و هر كه گفتار او (قرآن كريم) را راهنماى خود قرار دهد به راهى كه استوارترين راهها است هدايت شود (چنانكه خداوند سبحان در س 17 ى 9 مى‏فرمايد: إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم‏ يعنى اين قرآن هدايت و راهنمائى مى‏نمايد به راهى كه استوارترين راهها است) زيرا آشناى با خدا (كسيكه گفتار او را راهنماى خويش قرار داده از عذاب‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 451

هميشگى) ايمن و آسوده است، و دشمن او (كسيكه گردن از زير بار عبادت و بندگيش كشيده و در راه او قدم ننهاده) هراسان است، (13) و سزاوار نيست كسيكه عظمت و بزرگى خدا را شناخت (و دانست كه او بر هر چيز قادر و توانا است) خود را بزرگ شمارد (از اوامر و نواهى او پيروى ننمايد) زيرا بلندى مقام و شايستگى اشخاصى كه مى‏دانند بزرگى خداوند متعال را حدى نيست به اينست كه در مقابل او متواضع و فروتن باشند (بآنچه دستور داده رفتار نمايند) و سلامتى (رهائى از عذاب) كسانيكه مى‏دانند قدرت و توانائى او فوق هر توانائى است باين است كه فرمان او برند، (14) پس از حق (و اهل آن يعنى زمامداران دين) دورى نكنيد مانند شخص تندرست كه از جرب دار، و شفاء يافته كه از بيمار دورى مى‏نمايد، (15) و بدانيد هرگز براه راست (دين حق) پى نخواهيد برد تا كسيرا كه آنرا وا گذاشته (از آن پيروى ننموده) بشناسيد، و هرگز بعهد و پيمان قرآن وفاء نمى‏كنيد (بخدا و رسول ايمان نمى‏آوريد) تا كسيرا كه نقض عهد كرده و پيمان شكسته (بآنها نگرويده) بشناسيد، و هرگز بكتاب خدا چنگ نمى‏زنيد (بدستور آن رفتار نمى‏نمائيد) تا كسيرا كه آنرا دور انداخته (به احكام آن عمل ننموده) بشناسيد، (16) پس (چون اشخاصى را كه در راه راست قدم ننهاده و عهد و پيمان قرآن را شكسته و آنرا رها كرده‏اند شناختيد و از آنها دورى و بيزارى جستيد) راه راست و وفاى بعهد و پيمان و كيفيت وا بسته شدن بقرآن را از اهل آن (أئمه هدى عليهم السلام) درخواست نمائيد، زيرا ايشان زنده دارنده علم و دانش و ميراننده جهل و نادانى هستند (بدليل اينكه) (17) آنانند كسانيكه حكم ايشان (احكام شرعيه و تكاليف الهيه كه بيان فرموده‏اند) شما را آگاه مى‏سازد و از علم و دانائيشان، و خاموشى آنها (در جائيكه سخن نبايد گفت) از (نيكوئى) گفتارشان، و ظاهرشان از باطنشان (برابرى گفتار و كردارشان از درستى اعتقاد و راستى ايمانشان) (18) مخالف دين نيستند (زيرا زمام آن بدست آنها بوده و معصوم و مبرى از هر عيب و گناه مى‏باشند) و در (هيچ حكم از احكام) آن با يكديگر اختلاف ندارند (زيرا علوم آنان از يك سرچشمه كه معدن رسالت باشد فرا گرفته شده است) پس دين در باره آنان گواهى است راستگو (بيگانگى و عدم اختلاف آنها گواهى مى‏دهد) و خاموشى است گويا (در حقيقت دين گويا است كه حق با ايشان است و ايشان با حق هستند، اگر چه در ظاهر سخنى نمى‏گويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 452

(1148)

148 (1148)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره اهل بصره (مذمت طلحه و زبير):

(1) طلحه و زبير هر يك امارت و حكومت بر مردم را براى خود اميدوار بوده و درخواست مى‏نمايند، نه براى رفيقش (زيرا هر يك خلافت را براى خود دست و پا ميكند، پس پيمان شكنى و ياغى شدنشان بر من چنانكه اظهار ميكنند به طرفدارى از دين و ايمان نيست، بلكه بجهت حب دنيا و شهوت جاه است، لذا در اين جنگ و زد و خورد) بسوى خدا تقرب نجسته به ريسمانى و به رشته‏اى خود را باو نزديك نمى‏نمايند (عذر و بهانه‏اى ندارند كه نزد حق تعالى براى ريختن خونهاى ناحق حجت و دليل قرار دهند، و چون ايشان طرفدار دين نبوده خدا را در نظر ندارند) (2) هر يك براى رفيق خود كينه در دل دارد كه بهمين زودى پرده از روى كار برداشته كينه را آشكار خواهد ساخت (چنانكه چون وارد بصره شد بمكر، عثمان ابن حنيف را دستگير كرده بسيارى از سپاه و نگهبانان بيت المال را كشتند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 453

براى پيشنمازى با هم اختلاف نموده دشمنى ظاهر ساختند، تا اينكه عائشه ميان آنها آشتى داد باين ترتيب كه يك روز محمد ابن طلحه پيشنماز باشد و يك روز عبد الله ابن زبير، و ديگر هر يك از آنها از عائشه درخواست نمود كه مردم بر او سلام كرده و او را به امارت بشناسند، پس عائشه فرمان داد تا مردم بهر دو سلام كرده و ايشان را با هم به امارت بپذيرند، خلاصه از اين گونه اختلافها بن آنها بسيار بود، و از اينرو امام عليه السلام مى‏فرمايد:) (3) سوگند بخدا اگر بآنچه كه مى‏خواهند دست يابند (به رياست و حكومت برسند) هر آينه هر يك جان ديگرى را بگيرد، و هر كدام رفيقش را تباه و نابود سازد (اكنون كه) (4) گروه ستمگر (براى فتنه و آشوب) قيام كرده‏اند (ما نيز براى دفاع و جلو گيرى آماده‏ايم) پس كجايند كسانيكه (نهى منكر نموده از خداوند) اجر و ثواب مى‏طلبند (تا بما كمك و يارى نمايند) كه بتحقيق سنتها (راههاى هدايت و رستگارى) براى آنها آشكار است (همه مى‏دانند) و اين خبر پيش از اين براى آنان بيان شده است (پيغمبر اكرم خبر داده كه ناكثين كه پيمان شكستند يعنى اصحاب جمل، طلحه و زبير و پيروانشان، و قاسطين كه ظلم و ستم روا داشتند يعنى معاويه و لشگر شام، و مارقين كه از دين بيرون رفتند يعنى خوارج نهروان، با من جنگ كرده در راه ضلالت و گمراهى سير خواهند نمود) و (از اين جهت نبايد به سخنان ايشان «كه كشتن عثمان را بهانه نقض بيعت قرار داده‏اند» گوش فرا داد، زيرا) براى هر گمراهى علت و بهانه‏اى است و براى هر شكستن پيمانى شبهه‏اى (هر مدعى باطل و نادرستى ناگزير آنست كه براى آن مردم را بشبهه اندازد و باطل را بصورت حق در آورده بهانه قرار دهد، و ليكن) (5) سوگند بخدا من مانند كسى نيستم كه آواز دست بر سر و رو و سينه زدن در ماتمها و خبر مرگ را از خبر دهنده بشنود و (باور نكند تا) بر سر گريه كننده حاضر شود (من كسى نيستم كه بوقوع فتنه و آشوبى علم داشته و آثارش را مشاهده نموده در صدد جلوگيرى از آن بر نيايم تا آنرا آشكار ببينم، بلكه بمحض ديدن آثار فتنه و آشوب براى جلوگيرى از آن خود را آماده مى‏نمايم، خلاصه چون منظور طلحه و زبير و پيروانشان از اين سخنان نادرست بر پا نمودن فتنه و آشوب است من نخواهم گذاشت آنها بمقصود خود برسند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 455

(1149)

149 (1149)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (پس از ضربت زدن ابن ملجم بر فرق آن بزرگوار، و) پيش از وفاتش‏

(در اينكه مرگ بهمه مى‏رسد، و توصيه به پيروى از خدا و رسول و خبر دادن از وفات خود):

(1) اى مردم، هر مردى در عين اينكه از مرگ مى‏گريزد آنرا ملاقات ميكند، و مدت زندگانى ميدان راندن جان است (و مقصد بسر رسيدن عمر و در يافتن مرگ) و فرار از مرگ نزديك شدن بآن است (زيرا انسان براى فرار در صدد علاج بر مى‏آيد و حركت و كوششى مى‏نمايد كه آن خود موجب نابود كردن مدت زندگانى است و از دست دادن مدت زندگانى مستلزم رسيدن به مرگ است، خلاصه مرگ دست رد به سينه هيچكس نمى‏گذارد، نه حق و نه باطل). (2) چه بسيار روزهايى را گذرانده‏ام كه در باب اين امر پنهان شده كنجكاوى مى‏نمودم (در بى اعتنائى مردم بحق و مظلوميت اهل آن و تمسك بباطل و غلبه و توانائى پيروانش تحقيق و جستجو مى‏كردم) پس (باين سر دست يافتم، و) خداوند نخواست مگر پنهان داشتن آنرا (از شما، زيرا اين امر از مسائل مشكله قضاء و قدر است و عقل و فهم شما كوتاهتر از اينست كه آنرا درك نمائيد. و نظير اين جمله در سخن پنجم آن حضرت است كه فرمود: اندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية فى الطوى البعيدة يعنى سكوت من براى آنست كه فرو رفته‏ام در علمى كه پنهان است و اگر ظاهر و هويدا نمايم آنچه را كه مى‏دانم شما مضطرب و لرزان مى‏شويد مانند لرزيدن ريسمان در چاه ژرف) چه دور است آگاه شدن بآن!! (زيرا) علمى است پنهان شده (و آشكار كردن آن براى هر كس سزاوار نيست) (3) اما وصيت و سفارش من (بشما) خدا است كه چيزى را با او شريك قرار ندهيد، و محمد صلى الله عليه و آله است كه سنت (احكام) او را بى‏قدر و تباه نگردانيد، اين دو ستون (توحيد حق تعالى و شريعت پيغمبر اكرم) را بر پا نگاه داريد (زيرا بقاء اسلام و نظام امور مسلمانها در معاش و معاد بر توحيد خداوند سبحان و پيروى از سنت حضرت رسول است) و بيفروزيد اين دو چراغ را (تا در تاريكى‏هاى نادانى و گمراهى سرگردان نمانيد) و بر شما توبيخ و سرزنشى نيست مادامى كه (از اين دو) دور و پراكنده نشويد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 456

(و پيروى از دستور خدا و رسول را دشوار نشماريد، چون) (4) خداوند بهر مردى از شما باندازه طاقت و توانائيش تكليف فرموده و به نادانان تخفيف داده است (پس نادانان باندازه دانايان مكلف نيستند، زيرا) پروردگار شما پروردگارى است مهربان، و دين شما دينى است استوار (كه كجى در آن راه ندارد) و پيشواى شما (پيغمبر اكرم و ائمه هدى عليهم السلام) پيشوايى است (بجميع احكام الهى) دانا. (5) من ديروز همراه و همنشين با شما بودم (با تندرست و توانائى و دليرى بشما خدمت مى‏كردم) و امروز براى شما عبرت و پند هستم (با اين همه دلاورى و بزرگى از پا افتاده‏ام) و فردا از شما دورى گزيده جدا ميشوم (مى‏ميرم) خدا من و شما را بيامرزد (اين جمله و غدا مفارقكم يعنى فردا از ميان شما مى‏روم، صريح و آشكار در اين است كه آن حضرت زمان موت خود بلكه همه چيز را مى‏دانسته، زيرا امام عالم بما كان و ما يكون و ما هو كائن است، و مضمون اين معنى را در خطبه نود و دوم هم بيان فرمود: فاسألوني قبل أن تفقدونى يعنى بپرسيد از من پيش از آنكه مرا نيابيد، و شرح آن گذشت، و نيز رجال و بزرگان علم و دانش از سنى و شيعه اخبار غيبيه از گذشته و آينده و زمان حاضر از آن بزرگوار و سائر أئمه هدى عليهم السلام روايت نموده و به صحت و درستى آنها تصديق و اعتراف دارند). (6) اگر جاى پا نهادن در اين لغزشگاه استوار باشد (در اين دنيا زنده بمانم) پس (چون راضى بقضاء و قدر خدا هستم و نمى‏خواهم غير از آنچه را كه او خواسته) آن مراد و مطلوب شما است، و اگر قدم بلغزد (مرگ مرا دريابد) پس ما بوديم در سايه شاخه‏هاى درختان و در جاى وزش بادها و در زير سايه ابر كه در ميان آسمان و زمين جمع شده و نابود گشته و نشانه آن بادها در زمين از بين رفته (خلاصه اگر من مردم شگفتى نيست، زيرا در دنيايى بوده‏ام كه مانند اين امور كه بزودى فانى و نابود مى‏گردند در آن بسيار بوده است. ترديد در اين دو جمله منافات ندارد با آنچه كه در باره امام بيان كرديم كه به گذشته و آينده و زمان حاضر عالم و دانا است، زيرا اين نوع سخنان از قبيل آنست كه عالم براى مصلحت خود را بصورت كسيكه در امرى ترديد دارد در آورد، مانند آنكه خداوند در قرآن كريم س (3) ى (144) مى‏فرمايد: و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أ فإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم‏ يعنى نيست محمد مگر فرستاده‏اى كه پيش از او پيغمبرهايى بوده و مردند، پس آيا اگر اين پيغمبر هم بميرد يا در جنگ كشته شود شما بر پاشنه‏هاى خود بر مى‏گرديد يعنى كافر شده و جهاد را ترك مى‏كنيد؟ و اما پاسخ معترض باينكه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 457

حفظ نفس عقلا و شرعا واجب است و جائز نيست كسى دانسته خود را بخطر اندازد، و امير المؤمنين با اينكه مى‏دانست ابن ملجم او را با شمشير شهيد خواهد نمود چرا آن شب بمسجد تشريف برد؟ اينست كه خداوند او را مخير فرمود بين بقاء و لقاء يعنى ماندن در دنيا و رفتن در جوار الهى، پس آن حضرت لقاء را اختيار نمود، چنانكه اين معنى مضمون بعض رواياتست، بنا بر اين حفظ نفس در همه جا واجب نيست و نبايد در چنين موردى از عقل پيروى نمود در صورتيكه عقل هم در اينجا چنين حكومت نمى‏كند، زيرا گريز از اجل حتمى و مقدر ممكن نيست) (7) و من همسايه شما بودم و روزهايى بدنم همنشين شما بود و بزودى مى‏بينيد تنم را بى‏جان كه پس از حركت و جنبش آرام و پس از گفتار خاموش گرديده تا سكونت من و چشم پيش افكندنم و آرامى اعضايم براى شما پند باشد، زيرا اين حال براى عبرت گيرنده‏ها از هر گفتار بليغ و سخن پذيرفته شده‏اى پند دهنده‏تر است، (8) وداع و جدائى من از شما مانند وداع و جدائى مردى است كه ياران او براى ملاقات و ديدنش آماده‏اند (روز رستخيز در پيشگاه عدل الهى شما را ملاقات خواهم نمود) فردا بياد روزهاى من مى‏افتيد (بعد از رفتن من از دنيا و بر سر كار آمدن بنى اميه و ديگران قدر مرا خواهيد دانست) و انديشه‏هاى من براى شما آشكار مى‏گردد (معلوم ميشود كه در اين جنگها منظورى جز بدست آوردن رضاء و خوشنودى خداوند متعال نداشتم) و پس از تهى شدن جاى من و بر پا ايستادن ديگرى در آن مرا خواهيد شناخت (چون از دنيا رفتم و ديگرى مقام مرا غصب نمود و بهمه ظلم و ستم روا داشت، قدر و منزلت و عدل و داد گسترى و مهربانى من هويدا مى‏گردد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 458

(1150)

150 (1150)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن بفتنه و پيش آمدهاى سختى كه (بعد از آن بزرگوار) واقع شده است اشاره مى‏فرمايد (و از غيبت امام زمان «عجل الله فرجه» خبر مى‏دهد):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) و (دنيا پرستان) گرفتند راههاى گمراهى را از راست و چپ و از راههاى مستقيم هدايت و رستگارى چشم پوشيدند (در شاهراه قدم ننهاده بر اثر آن فتنه و فساد توليد گشته و بر نيكان ظلم و ستم روا داشته و خونهاى بنا حق خواهند ريخت) پس (شنوندگان از اين سخنان به شگفت آمده زمان پيدايش اين پيش آمدها را از آن حضرت پرستش نمودند، فرمود:) شتاب نداشته باشيد، تباهكاريهايى كه واقع خواهد شد و انتظار پيدايش آنها مى‏رود و آنچه را كه فردا مى‏آيد (بعد از اين آشكار ميشود) دير مشماريد كه بسا شتاب كننده بچيزى چون آنرا دريابد آرزو كند كه كاش بآن نرسيده بود (اگر فتنه‏هاى زمان بعد مى‏ديديد آرزو مى‏كرديد كه كاش در دنيا نبوديد، چنانكه ستمديدگان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 459

آن ايام چنين آرزو خواهند كرد) و چه بسيار نزديك است امروز آثار فردا (رسيدن آن وقائع و نشانهاى آن تباهكاريها از كردار مردم اين زمان هويدا است) (2) اى گروه مردم اين وقت، زمان آمدن هر موعودى است، و گاه نزديك شدن ديدار فتنه‏هايى كه از آن آگاه نيستيد (اكنون كه در اول اسلام ديگران حق مرا غصب كرده و هر نالائقى ادعاى مقام خلافت مى‏نمايد، فتنه و فساد در سراسر عالم شروع شده، هر چه پيش برود در خواهيد يافت آنچه را كه بشما خبر مى‏دهم) (3) آگاه باشيد كسيكه از ما (صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه) آن فتنه‏ها را دريابد، در تاريكى آن فسادها با چراغى روشن (با نور امامت و ولايت) سير ميكند و بر رويه نيكان رفتار مى‏نمايد، تا در آن گرفتاريها بندى را بگشايد (گرفتار در ضلالت و گمراهى را نجات و رهائى دهد) و اسيرى را (از قيد جهل و نادانى) آزاد كند، و جمعيت (گمراهى) را پراكنده سازد و پراكندگى (حق) را گرد آورد، در پنهانى از مردم كه اثر و نشانه او را جوينده نمى‏بيند هر چند در پى او نظر افكند (هيچكس او را نخواهد ديد اگر چه سعى و كوشش بسيار بكار برد مگر كسيكه لياقت ملاقات داشته و حكمت الهيه بر آن قرار گيرد) (4) پس گروهى در آن فتنه‏ها صيقلى ميشوند (هدايت و رستگارى يافته براى پيروى از آن بزرگوار آماده هستند) مانند صيقل دادن آهنگر شمشير را (بطوريكه) ديده‏هاى آنها بنور قرآن جلاء داده و تفسير در گوشهايشان جا گرفته شود (در آيات قرآن تأمل و تدبر كنند، و تفسير را از اهلش مى‏آموزند) و در شب جامم حكمت را بآنها بنوشانند بعد از اينكه در بامداد هم آشاميده باشند (اسباب سعادت و نيكبختى و علم و عمل براى آنان در آشكار و نهان آماده گردد. أللهم اجعلنى من أنصاره و أعوانه و أتباعه و شيعته، و أرنى فى آل محمد عليهم السلام ما يأملون، و فى عدوهم ما يحذرون، إله الحق امين يا ذا الجلال و الإكرام، يا أرحم الراحمين).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 460

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در باره مردم زمان جاهليت و اصحاب پيغمبر اكرم):

(پيش از پيدايش دين مقدس اسلام ضلالت و گمراهى سراسر جهان را فرا گرفته بود و مردم به تباهكارى‏هاى بسيار مى‏پرداختند) (5) و زمان (معصيت و نافرمانى) ايشان بطول انجاميد تا عذاب و كيفر را (براى خود) كامل گردانند (چنانكه در قرآن كريم س (3) ى (178) مى‏فرمايد: و لا يحسبن الذين كفروا أنما نملي لهم خير لأنفسهم إنما نملي لهم ليزدادوا إثما، و لهم عذاب مهين‏ يعنى كسانيكه كافر شدند گمان نكنند كه مهلت ما براى آنان بهتر است، بلكه آنان را مهلت مى‏دهيم تا هر چه مى‏توانند معصيت و نافرمانى نمايند، و براى ايشان است عذاب رسوا كننده) و مستوجب پيش آمدهاى سخت روزگار گردند، تا اينكه نزديك شد زمان آنها بسر رسد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 461

و گروهى (از رؤساء و زمامدارانشان) به تباهكاريها دل بسته و از آن راحتى يافتند، و دستها را با شمشير بلند كردند تا آتش جنگ را بيفروزند (و مانند شتر ماده كه براى آبستن شدن دم بلند ميكند از هيچ كار زشتى پروا نداشتند، و گمان مى‏كردند دنيا بهمين هرج و مرج باقى و برقرار خواهد ماند كه ناگاه پيغمبر اكرم مبعوث به رسالت گشته براى كندن ريشه فساد در عالم از هيچ گونه فداء كارى دريغ ننمود، و اصحاب و پيروان خويش را براى تبليغ و ترويج از دين مقدس اسلام طورى تربيت فرمود كه) (6) شكيبائى (در سختيها و جنگيدن با دشمنان) را بر خدا منت ننهادند، و جانبازيشان را در راه حق بزرگ نشمردند (عظمت و بزرگى دين خدا را در نظر گرفته و براى پيشرفت آن خود را ناچيز دانسته از هر گونه فداء كارى خوددارى ننمودند) تا زمانى كه قضاء و قدر الهى بسر رسيدن زمان بلاء و سختى را ايجاب نمود (مسلمانان توانا شده و دينشان شهره آفاق گرديد) (7) شمشير زدنشان (در جنگها) از روى بينائى بود (و براى ايمان بخدا و رسول نه از راه نادانى و شهوت) و بر اثر امر راهنما و پند دهنده‏شان (پيغمبر اكرم) به پروردگارشان نزديك گشتند (اوامر و نواهى آن حضرت را پيروى نموده رضاء و خوشنودى خدا را بدست آوردند و بهمين منوال روزگار گذراندند) (8) تا زمانيكه خداوند رسول خود صلى الله عليه و آله را قبض روح فرمود، گروهى به قهقرا برگشتند (به اوامر و نواهى حضرت رسول پشت كرده دوباره براه ضلالت و گمراهى قدم نهادند) و راهها (ى گمراهى) آنان را هلاك ساخت (در دنيا به تباهكارى و در آخرت بعذاب هميشگى گرفتار شدند) و بر آراء و انديشه‏هاى نادرست خود اعتقاد نمودند (احكام را از پيش خود نادرست بيان كرده و مردم را به پيروى از آن وادار مى‏نمودند) (9) و از غير رحم و خويش (رسول اكرم) متابعت نمودند (براى شهوت رانى و دنيا پرستى امام عليه السلام را خانه نشين كرده ديگران را كه لايق خلافت نبوده روى كار آوردند) و از سبب (وسيله هدايت و رستگارى يعنى اهل بيت حضرت رسول) كه مأمور به دوستى آن بودند، دورى كردند (در قرآن كريم س (42) ى (23) مى‏فرمايد: ذلك الذي يبشر الله عباده الذين آمنوا و عملوا يعنى بگو من بر تبليغ رسالت از كسى مزد نمى‏خواهم مگر دوست داشتن خويشان را. ابن عباس فرموده كه بعد از نزول اين آيه اصحاب گفتند: يا رسول الله خويشان شما كه آنها را دوست بايد داشت كيستند؟ فرمود:

على و فاطمه و دو پسر ايشان حسن و حسين. ابن ابى الحديد در شرح خود بر نهج البلاغه در اينجا مى‏گويد: اين جمله و هجروا السبب الذى أمروا بمودته اشاره است به فرمايش پيغمبر صلى الله عليه و آله: خلفت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 462

فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتى أهل بيتى حبلان ممدودان من السمآء إلى الأرض، لا يفترقان حتى يردا على الحوض يعنى دو چيز گرانبها ميان شما باقى گذاشتم يكى كتاب خدا و ديگرى خويشان و اهل بيتم كه دو ريسمان كشيده شده‏اند از آسمان بزمين يعنى اين دو چيز اهل عالم را هادى و راهنما هستند كه از هم جدا نمى‏شوند تا اينكه بر سر حوض در بهشت بر من وارد شوند. پس چون پيغمبر صلى الله عليه و آله در اينجا كتاب خدا و اهل بيتش را حبلان يعنى دو ريسمان فرموده، امير المؤمنين هم از اهل بيت بلفظ سبب تعبير نموده و سبب در لغت بمعنى ريسمان است) و ساختمان (دين و ايمان) را از بنياد استوارش انتقال داده آنرا در جائيكه سزاوار نبود ساختند (امام را كه پيغمبر اكرم از جانب خداوند متعال بخلافت تعيين فرموده عقب زده و اشخاص نالائقى را روى كار آوردند) ايشان كانهاى هر معصيت و گناه و درهاى هر وارد شده بسختى و نادانى هستند (پس هر كه باطل و نادرستى اراده كند از آنها پيروى مى‏نمايد، زيرا ايشان درهاى ضلالت و گمراهى و منشأ فتنه و فساد و اختلال امور دين و دنيا بودند) 10 در حيرت و سرگردانى (چون موج دريا) رفت و آمد داشتند (زيرا از حق دست كشيده پيرو پيشواى دين نبودند) و در بيهوشى (جهل و نادانى) به روش پيروان فرعون (از عذاب و كيفر كردار خود) غافل بودند (چنانكه فرعونيان به بنى اسرائيل ظلم و ستم روا داشته با حضرت موسى كه آنها را بسوى خدا دعوت مى‏فرمود دشمنى كردند، و در دنيا و آخرت بعذاب الهى مبتلى گشتند، ايشان هم از پيشوايان هدايت و رستگارى پيروى نكرده و سختى كيفر را از ياد بردند) بعضى از آخرت چشم پوشيده بدنيا متوجه شدند (مانند خلفاء) و برخى از دين دست كشيده (و از هدايت و رستگارى) جدا گشتند (مانند بنى اميه).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 464

(1151)

151 (1151)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مدح حضرت رسول و پند دادن به عرب و خبر دادن از پيش آمدهاى سخت):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) از خداوند يارى مى‏طلبم بر جاهايى كه شيطان را دور ساخته و او را باز مى‏دارد (در هنگام عبادت و بندگى و انجام كارهاى شايسته كه جلوگير از پيروى شيطان است از پروردگار توفيق مى‏خواهم) و به نيفتادن در دامها و فريبهاى او (خواهشهاى نفس و جلوه گرى دنيا) كمك مى‏جويم، (2) و گواهى مى‏دهم كه محمد بنده و فرستاده و پسنديده و برگزيده او است، فضل و بزرگوارى او را برابر نيست، و نبودنش را چيزى جبران نمى‏كند (اهل) (3) شهرها بعد از گمراهى تاريك (پرستيدن بت) و نادانى بسيار و درشتى و بد خوئى در معاشرت (سخت دلى و خونريزى) به (نور هدايت و راهنمائى) او روشن شدند، و حال آنكه مردم (پيش از بعثت آن حضرت) حرام و ناشايسته را حلال دانسته و عالم و دانا را خوار مى‏شمردند، و در زمان نبودن پيغمبرى (كه آنان را براه راست هدايت كند) زندگى نموده و بر تاريكى (كفر و گمراهى) مى‏مردند، (4) پس شما اى گروه عرب نشانه‏هاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 465

(تير) بلاها (فساد و تباهكاريها) هستيد كه (پيدايش آنها) نزديك است، پس از غفلتها و مستى نعمت (كه موجب زوال و نابودى آنست) بپرهيزيد (بدين خود اهميت دهيد تا بيچاره نشويد) و از سختيهاى كيفر (بى اعتنائى بدين) حذر كنيد، و درنگ نمائيد در غبار و تاريكى شبهه (اشتباه باطل بحق) و كجى و ناهموارى (راه) فتنه هنگام پيدايش و آشكار شدن نهان و نصب قطب و گردش آسياى آن (بى‏فكر و انديشه در امر مشتبه و مقدمه فتنه و فساد اقدام ننمائيد، زيرا) (5) فتنه و تباهكارى، در راههاى پنهانى آشكار ميشود و زشتى و رسوايى بار مى‏آورد (امر مشتبه موجب فتنه در ابتداء اندك است و كم كم بسيار ميشود) نمو و افزونى آن مانند نمو جوان است (كه بتدريج توانا مى‏گردد) و نشانه‏هاى آن مانند نشانه‏هاى سنگ است (كه بهر چه زده شود شكسته و خرد ميكند) (6) ستمگران با پيمانى كه هر يك براى ديگرى مى‏گيرند (و در باره او سفارش مى‏نمايند) آن فتنه را ارث مى‏برند، اول ايشان پيشواى آخرشان هستند (كه آنها را براه ضلالت و گمراهى مى‏برند) و آخرشان (در ستمگرى به نيكان) پيرو اولشان مى‏باشند، در (بدست آوردن) دنياى فرومايه ميل و رغبت داشته از يكديگر سبقت مى‏گيرند، و بر سر مردار گنديده بد بو حرص زياد ورزيده با هم دشمنى ميكنند، (7) و پس از زمان اندكى پيرو از پيشوا و پيشوا از پيرو بيزارى مى‏جويد، پس به دشمنى از هم پراكنده ميشوند، و هنگام ملاقات يكى ديگرى را لعن كرده دشنام مى‏دهد (حاج شيخ عبد الله مامقانى- رحمه الله- در كتاب تنقيح المقال فى أحوال الرجال نقل فرموده كه معاوية ابن يزيد ابن معاوية بعد از پدرش چون به مسند خلافت نشسته بمنبر رفت و پدر و جد خود را لعن كرده دشنام داد و از آنها و رفتارشان بيزارى جست، مادرش گفت: اى پسر كاش تو بشكل خون در كهنه مانده بودى، گفت: مادر من همان را دوست مى‏داشتم.) (8) پس بعد از اين فتنه مقدمات فتنه سختترى پيش آيد كه شكننده و با شتاب است (مردم در آن بسيار پريشان و تباه مى‏گردند) پس دلها بعد از استوارى به گرفتگى و تنگى مائل مى‏گردد، و مردها بعد از سلامتى گمراه ميشوند، و هنگام رو آوردن آن فتنه خواهشها ناجور گردد، زمان پيدايش آن، انديشه‏ها (ى درست به نادرست) اشتباه شود (پس نادان در آن سرگردان ماند) (9) هر كه در صدد دفع آن بر آيد فتنه او را شكسته تباه گرداند، و هر كه را در (خاموش كردن) آن سعى و كوشش كند خورد كرده نابود سازد،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 466

در آن فتنه مردم مانند خرهاى وحشى در گله يكديگر را گاز گرفته آزار رسانند، (10) ريسمان متصل (قواعد دين و احكام شرعيه) گسيخته شود، و روى كار پوشيده گردد (راه رستگارى ناپيدا شود) در آن فتنه (بجهت سكوت علماء و توانا نبودن بر سخن گفتن) علم و دانائى كاسته گردد، و ستمگران گويا شوند، (11) و آن فتنه بيابان نشينان را به آهن لجام خود بكوبد و با سينه‏اش آنها را خورد كند (تباهكارى همه جا را فرا گيرد، مانند اسب سركشى كه شخص را زير پا گرفته بروى او افتد تا هلاكش سازد) در غبار و گرد (آثار و نشانه) آن فتنه تنها روندگان (فضلا و دانشمندان) تباه شوند (از بين بروند) و سواران (دليران و توانايان) در راه (جلوگيرى از) آن هلاك گردند (كشته شوند، خلاصه كمتر كسى از آن فتنه رهائى يابد) (12) آن فتنه با تلخى قضاء (سخترين حكم الهى) وارد گشته خونهاى تازه و پاكيزه را بدوشد (خونريزى بسيار شود) و در نشانه دين (احكام شرعيه) رخنه كند (بطوريكه طبق قوانين شرع رفتار نكنند) و پيمان يقين (عقائد حقه) را در هم شكند (آنها را تغيير دهد) (13) خردمندان دور انديش از آن بگريزند، و پليدان و بد خواهان فكر و انديشه بكار برده در آن راه قدم نهند، با رعد و برق (غوغاء و آشوب) باشد (يا آنكه صداى شمشير ها هنگام بيرون كشيدن از غلاف و خونريزى در همه جا آشكار باشد) بسيار سخت و با شتاب است (مانند شخص دامن به كمر زده شتابان در كار) (14) خويشان و نزديكان در آن از هم جدا گردند، و دين اسلام از آن دورى و مفارقت نمايد (چون جريان بر خلاف قواعد دين است) بيزار از آن (كسيكه از معاصى و آشوب دور باشد) بيمار است (به انواع سختى گرفتار) و كوچ كننده (كه بخواهد از آن بگريزد) مانده است (نجات و رهائى ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 467

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در چگونگى حال مؤمنين و نيكان در آخر الزمان):

(15) بعضى (از مؤمنين) كشته شده و خونش بهدر مى‏رود، و برخى از آنان (از ستمگران) ترسيده و پناه مى‏طلبد، به سوگندها و فريب دادن (بتظاهر) ايمان (منافقين و مردم دو رو) گول مى‏خورند (شيادها با سوگند دروغ و اظهار ايمان آنان را ايمن گردانيده بالأخره به هلاكت سوقشان مى‏دهند) (16) پس (اگر خواسته باشيد در آن زمان از عذاب الهى برهيد) پرچم و نشانه‏هاى فتنه‏ها و بدعتها نباشيد (عامل تباهكاريها نبوده و احكامى در دين احداث ننمائيد) و از آنچه ريسمان جماعت بآن بسته شده و پايه‏هاى طاعت و بندگى بر آن بنا گرديده (دين مقدس اسلام) دست بر نداريد، (17) و ستمكش بر خدا وارد شويد نه ستمگر (روز رستخيز كه براى حساب و باز پرسى زنده مى‏شويد، ستمديده باشيد، نه ستمگر، پس در دنيا بكسى ستم روا نداريد، زيرا ظلم عقلا و شرعا كار زشتى است و ستمگر ملعون و گرفتار عذاب جاويد است) و از راهها (دامها و فريبها) ى شيطان و مكانهاى ظلم و ستم بپرهيزيد، (18) و لقمه‏هاى حرام را (اگر چه اندك باشد) در شكمهاتان داخل نكنيد، زيرا در نظر خداوندى هستيد كه گناه را بر شما حرام نموده (بجزئيات احوال شما دانا بوده بر كردارتان گواه) است و راه طاعت و بندگى را برايتان آسان فرموده (در هيچيك از احكام سخت نگرفته) است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 468

(1152)

152 (1152)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در توحيد و صفات خداوند):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خدائى را سزا است كه بوسيله آفريده‏هايش بر وجود و هستى خويش راهنما است (زيرا هر مخلوقى ممكن است و ممكن به خودى خود داراى وجود و هستى نمى‏گردد، پس هويدا است كه او را خالق و آفريده‏اى مى‏باشد) و بحدوث و نو پيدا شدن آفريده‏هايش بر ازلى بودن و ابتداء نداشتن خود دليل است (زيرا ايجاد كننده اگر ازلى و قديم نبوده حادث باشد به ايجاد كننده ديگرى نيازمند بوده نمى‏تواند مبدأ ايجاد باشد) و بشبيه بودن آفريده‏ها با يكديگر نشان مى‏دهد بر اينكه مانندى براى او نيست (زيرا اجسام در جسميت با هم شريكند، پس اگر شبيهى از آنها براى او بود او هم جسم بود و جسميت از لوازم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 469

امكان است و امكان در واجب روا نبود) (2) حواس، بكنه او پى نبرد (زيرا قواى مدركه خواه ماديه باشد كه حسيات و وهميات را درك ميكند و خواه عقليه كه عقليات و فكريات را در مى‏يابد تنها اجسام را درك مى‏نمايد و خداوند جسم نيست تا بوسيله حواس درك شود) و پوشنده‏ها او را نمى‏پوشاند (زيرا پوشاندن از لوازم جسميت است و اينكه در بعضى از احاديث وارد شده كه خداوند از عقول محجوب است چنانكه از ديده‏ها مستور، و مقربين از فرشتگان آسمانها او را مى‏طلبند چنانكه شما او را مى‏طلبيد. با فرمايش امام عليه السلام منافات ندارد، زيرا مراد از احتجاب حق تعالى از عقلها و ديده‏ها نه آنست كه بين او و خلايق حجاب جسمانى باشد كه مانع از ادراك و وصول بسوى او است، بلكه مراد از احتجاب او از ايشان از جهت قصور اشخاص و كوتاهى عقلها و قواى آنان و كمال ذات و شدت نور و بسيارى ظهور خداوند سبحان است، پس بسيارى ظهور و پيدايش موجب احتجاب و پنهانى او گرديده) بجهت فرق بين آفريننده و آفريده شده، و بين تعيين كننده حد و نهايت و تعيين كرده شده و محدود، و بين پروردگار و پرورده (پس آفريده شدن و ناپيدا گرديدن و برابر و مانند يكديگر بودن و درك شدن بحواس و پوشيده شدن از لوازم مصنوع است، و آفريننده و هميشگى و بى‏مانند بودن و درك نشدن بحواس و پوشيده نشدن از صفات خالق باشد، پس هرگاه صفات مصنوع در صانع و يا صفات صانع در مصنوع باشد، در حدوث «كه مستلزم امكان و آن مستلزم حاجت و نيازمندى بديگرى است» برابر و مانند يكديگر شده فرقى بين شان نيست و اين باطل و نادرست است، و سپاس خداوندى را كه) (3) يكى است، نه آن يك كه در عدد بحساب مى‏آيد (و شمرده ميشود، يعنى واحد حقيقى و يكتا است كه دومى براى او تصور نمى‏توان كرد، نه واحد عددى كه مبدا و جزء كثير است، چنانكه در شرح خطبه شصت و چهارم باين نكته اشاره شد) آفريننده است نه با حركت و رنج بردن (زيرا حركت و تغير از خواص امكان است و در واجب ممتنع مى‏باشد) و شنوا و بينا است نه با آلت گوش و بر گرداندن حدقه چشم (زيرا آلت مستلزم احتياج و نيازمندى است) و حاضر است نه به ملاقات (و قرب مكان) و جدا است نه به دورى راه (بلكه بذاته مغاير هر چيز است، زيرا او در غايت كمال و ما سواى او در نهايت نقصانند) و آشكار است (بآثار قدرت) نه با ديدن، و پنهان است (كنه ذاتش) نه به لطافت (و سبب كوچكى حجم و شفاف بودن جرم) (4) جدا است از اشياء به غلبه و استيلاء و قدرت و توانائى بر (بود و نابود كردن) آنها (چنانكه لايق شأن واجب همين است) و اشياء از او جدا هستند به فروتنى براى او و بازگشت به سويش، (5) كسيكه او را (بصفات‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 470

زائده بر ذات) وصف نمايد، او را محدود دانسته (مكانى برايش تعيين نموده) و كسيكه او را محدود دانست، پس او را بشما آورد (در عداد معدودات در آورده) و كسيكه او را بشمار آورد (مبدا جزء كثير دانست) ازلى بودن او را ابطال نموده است، و كسيكه بگويد چگونه است؟

خواسته او را (بصفات زائده بر ذات) وصف كند، و كسيكه بگويد كجا است؟ مكان براى او قرار داده است، (6) دانا و پروردگار و توانا بوده آنگاه كه معلوم و پرورده شده و مقدورى نبوده (زيرا ذات او عين كمالات است، پس ازلا و ابدا دانا و پروردگار و توانا مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 471

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در باره انتقال خلافت بآن بزرگوار و ستودن ائمه هدى و اندرز بمردم):

(آگاه باشيد) (7) خورشيد (خلافت امام عليه السلام بر حسب ظاهر) طلوع كرد و آشكار شد، و درخشنده (حق و عدالت) درخشيد، و ظاهر شونده (آثار فتنه و جنگها كه در زمان حضرتش روى داد) هويدا گرديد، و انحراف و كجى (نادانى و گمراهى) مستقيم و راست شد (از بين رفت) و خداوند گروهى (خلفاء و همراهانشان) را به گروهى (امام عليه السلام و پيروانش) و روزى را به روزى تبديل فرمود، و ما انتظار تغيير اوضاع و گردش روزگار را (براى ترويج دين اسلام) داشتيم مانند قحطى كشيده و خشكسالى ديده كه منتظر باران است (چشم براه داشتيم كه ايام نادانى و گمراهى بگذرد و روزگار هدايت و رستگارى برسد) (8) و (امام بحق بايستى كه به امور امت قيام نمايد، و بر امت واجب است كه دوستى و پيروى از ايشان كند، زيرا) پيشوايان (أئمه اثنى عشر عليهم السلام) براى (راهنمائى) خلائق پيرو (امر و نهى) خداوند بوده و او را به بندگانش مى‏شناسانند (بوسيله آنان خداوند شناخته و پرستيده ميشود، پس از اين جهت) داخل بهشت نمى‏شود مگر كسيكه آنها را بشناسد (معتقد باشد كه خلفاء بر حق و جانشينان پيغمبر اكرم امير المؤمنين و يازده فرزند آن بزرگوار هستند، و دوستدار آنان باشد) و ايشان هم او را بشناسند (كه مطيع و پيرو آنها است، پس بنا بر اين اگر كسى آنان را دوست داشته و باور دارد كه خلفاء بر حق هستند و از آنها اطاعت و پيروى نكند، ايشان را نشناخته و از اين دوستى و اعتقاد و سرسرى سودى بدست نمى‏آورد و داخل بهشت نمى‏شود مگر آنكه پيش از رفتن از دنيا توبه نمايد يعنى كاملا آنها را بشناسد و آنها هم در قيامت باذن و فرمان خداوند متعال او را همراهى و شفاعت فرمايند، و مؤيد اين معنى است فرمايش رسول خدا صلى الله عليه و آله كه فرمود: حب على ابن ابى طالب يأكل السيئات‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 472

كما تأكل النار الحطب يعنى دوستى على ابن ابى طالب بديها را نابود مى‏سازد چنانكه آتش هيزم را از بين مى‏برد) و داخل آتش نمى‏شود مگر كسيكه منكر آنان باشد و ايشان هم (بسبب عداوت و دشمنيش) او را از آن خويش ندانند (زيرا اعتقاد به ولايت يعنى شناختن ائمه هدى و اعتراف به امامتشان و باينكه هر يك از اين دوازده تن عليهم السلام مفترض الطاعة هستند بزرگترين ركن و پايه ايمان و شرط قبول شدن اعمال است و بدون آن هيچيك از عبادات سودى ندارد، زيرا رفتن بهشت ممكن نيست مگر كسى را كه پيرو شريعت باشد و پيروى از شريعت ممكن نيست مگر كسى را كه با آن آشنا بوده و كيفيت عمل بر طبق آنرا بداند و اين ممكن نيست مگر آنكه از قول صاحب شريعت اخذ شده باشد و اين ممكن نيست مگر آنگاه كه شخص امام و پيشواى خود را بشناسد تا بيان صاحب شريعت را از او بياموزد. و اما كسيكه آنان را نشناسد و ليكن ايشان بسبب پاك طينتى يا بجهة اينكه رفتارش طبق منظور آنها است او را منكر نباشند، داخل آتش نمى‏شود، زيرا چنين شخصى بالأخره به توبه موفق شده به وسيله‏اى ايشان را خواهد شناخت. پس از اين امام عليه السلام در باره اينكه اسلام بزرگترين نعمت خداوند است مى‏فرمايد:) (9) خداوند شما را با سلام تخصيص داده و خواسته شما را براى آن (از پليدى و كفر و شرك) پاكيزه و لائق گرداند و اين براى آنست كه نام اسلام سلامتى (از فتنه و فساد و گرفتارى دنيا و عذاب آخرت) است و بزرگى و سر افرازى را در بر دارد، (10) خداوند متعال راه آنرا (شريعت محمديه را از سائر راهها و شرائع پيغمبران) ممتاز ساخت (و آنرا ناسخ اديان قرار داده تا انقراض عالم باقى نهاد) و دلائل (حقيقت) آنرا كه عبارت است از علم ظاهر (قران و سنت) و حكمت باطنه (عقل) آشكار نمود، (11) شگفتيهاى آن (آثار و نشانه‏هايش كه خردمندان و دانايان را به شگفت آورد) نابود نمى‏گردد و از بين نمى‏رود، بارانهاى بهارى نعمتها در آن موجود است (كه دلهاى مرده را خرم گردانده بر اثر آن مسلمانها به سيادت و سعادت مى‏رسند) و چراغهاى تاريكى‏ها (ائمه هدى عليهم السلام) در آن يافت ميشود، (در) (12) نيكوئيها گشوده نمى‏شود (آسايش و بزرگوارى دنيا و بهشت جاويد بدست نمى‏آيد) مگر به كليدهاى آن (پيروى از احكامش) و تاريكى‏ها (ى ضلالت و گمراهى) از بين نمى‏رود مگر به چراغهاى آن (عمل نمودن بآنچه كه پيشوايان واقعى دين دستور داده‏اند) (13) خداوند از محرمات آن منع نمود، و چراگاه آنرا رويانيد (از مباحات آن يعنى آنچه حلال است قدغن و جلوگيرى نفرمود) در آنست شفاء

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 473

و بهبودى آنكه شفاء طلبد (از بيماريهاى نادانى و گمراهى) و بى‏نيازى آنكه بى‏نيازى (از هر چيز در دنيا و آخرت) درخواست نمايد (پيرو دين مقدس اسلام از بيمارى ضلالت و گمراهى بهبودى يافته و از سعادت دنيا و آخرت محروم نمى‏ماند).

(1153)

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در وصف كسيكه در راه ضلالت و گمراهى سر گردان است):

(14) و آن كس گمراه را خداوند مهلت داده اجلش را بتأخير انداخته در راه غفلت داران (كه عذاب الهى را در نظر ندارند) قدم مى‏نهد و با گناهكاران شب را بصبح مى‏رساند بدون (آنكه سير كند در) راهى كه او را بمقصود رساند، و بى (آنكه پيروى نمايد از) پيشوايى كه او را به سعادت كشاند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 475

قسمتى [چهارم‏] از اين خطبه است (در باره گناهكاران و اندرز به شنوندگان):

(گناهكاران كه در راه ضلالت و گمراهى قدم نهاده‏اند از هيچ گونه نافرمانى پروا ندارند) (15) تا اينكه خداوند كيفر گمراهيشان را بآنها نمايان ساخته بخواهد آنان را از پشت پرده‏هاى غفلت و نافرمانيشان بيرون آورد (مرگ ايشان را دريابد، آنگاه) رو آورند بآخرت كه بآنها پشت كرده (عذاب و بد بختى را بهره آنان قرار داده) و پشت كنند بدنيا كه بايشان رو آورده (خوشى و شادى ظاهرى را نصيبشان نموده بود) پس از آنچه مى‏خواستند (لذت و خوشى دنيا) و بدست آورده بودند، سود نبردند (زيرا نتوانستند همراه بياورند) و از هوا و آرزوشان (خواهش نفس اماره) كه بآن رسيده بودند، بهره‏مند نگرديدند (زيرا با رفتن آنها آرزوها همه بر باد رفته است)! (16) و من شما و خودم را از اين پيشآمد (گرفتارى و سرگردانى و عذاب و بيچارگى) بر حذر مى‏نمايم (تا از خواب غفلت بيدار شده بلذتها و خوشيهاى ناپايدار دنيا دل نبنديد. و اينكه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 476

امام عليه السلام خود را در اين رديف قرار داده براى اهميت دادن بموضوع است تا مردم بدانند چنين بزرگوارى كه معصوم و منزه از هر خطاء است از دل بستن بدنيا نگران است، پس ديگران سزاوارترند كه بيشتر مراقب باشند كه دنيا آنها را نفريبد) پس بايد مرد از خود سود برد (در بدبختى و زيان نماند) زيرا بينا (ى واقعى) كسى است كه (اندرز خدا و رسول و ائمه اطهار را) شنيده (در آن) تفكر و انديشه نمايد، و (بدنيا) نگاه كرده، و (به بيوفائى آن) آشنا گردد، و از عبرتها (گذشتگان) سودمند شود، (17) آنگاه در راه راست روشن (فرمانبردارى از خدا و رسول) سير نمايد، بشرط آنكه در آن از افتادن در گودالها و دره‏ها (خواهشهاى نفس) و از گمراه شدن در اشتباه كاريها (ى شيطان) دورى كند، و بر زيان خود اقدام نكرده گمراهان را يارى ننمايد: به بيراه رفتن در راه حق (نهى نكردن آنان را از منكر) يا تغيير در گفتار (به دلخواه آنها سخن گفتن اگر چه بر خلاف رضاء و خوشنودى خدا باشد) يا براى گفتن سخن راست ترس به خويشتن راه دادن (اگر چه در واقع نترسد) (18) پس اى شنونده از بيهوشى (ضلالت و گمراهى) بهوش بيا، و از (خواب) غفلت و بى‏خبرى (از كيفر كردار و گفتار ناپسنديده) خود بيدار شو، و از شتاب كردن (در امور دنيا كه بقاء و هستى آن اندك و زوال و نابودى آن نزديك است) آرام گير، (19) و در آنچه (از جانب خداوند سبحان) بتو وارد شده است بر زبان پيغمبر امى (كه از كسى چيزى نياموخته و نوشتنى ياد نگرفته) «درود خداوند بر او و بر آلش» و چاره و گريزى از آن نيست، بدقت انديشه كن، و مخالفت و دورى نما كسيرا كه از انديشه نمودن در فرمايشهاى پيغمبر اعراض كرده و بغير آن (پيروى از شيطان و نفس اماره) توجه نموده است، و واگذار او را بآنچه (گمراهى و بدبختى) كه بآن خوشنود است (زيرا آشنائى با چنين كسى سبب بد بختى دنيا و آخرت است) (20) و فخر و نازش و كبر و خود پسندى را از خويشتن دور كن، و گور خود را بياد آور، كه گذر تو از آنجا است، (21) و همانطور كه بجا مى‏آورى جزاء داده مى‏شوى، و آنچه را كه مى‏كارى درو ميكنى، و آنچه را كه امروز (در دنيا) از پيش فرستاده اى فردا (در قيامت) بر آن وارد مى‏گردى، پس براى خود (در محشر) جائى آماده كن، و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 477

(اكنون كه فرصت دارى) براى روز (بازگشت) خويش توشه‏اى بفرست، (22) پس اى شنونده (از نافرمانى خدا و رسول) بر حذر باش، و اى بيخبر (به اطاعت و فرمانبردارى) كوشش نما، و (از احوال قيامت كسى) ترا مانند شخص آگاه (پيغمبر و أئمه اطهار عليهم السلام) مطلع نمى‏كند (پس اكنون ترا ببعض آنچه كه بايد از آن بر حذر باشى آگاه مى‏نمايم:) (23) از جمله احكام خدا در قرآن محكم و استوار كه (تجاوز از آن نمى‏توان كرد، و) به (پيرو) آنها پاداش داده راضى و خوشنود ميشود (مشمول رحمت خويش مى‏نمايد) و براى (مخالفين) آنها كيفر مقرر فرموده و بخشم مى‏آيد، آنست كه بنده‏اى كه از دنيا مى‏رود اگر چه (با عبادت و بندگى) بخود رنج داده و عمل خويش را (ظاهرا) خالص نموده باشد، سودى بدست نمى‏آورد در حاليكه ملاقات كند پروردگارش را با يكى از اين خصلتها (ى پنجگانه زير) كه از آنها توبه و بازگشت نكرده باشد (اول): شرك بخدا در آنچه بر او واجب گردانيده از عبادت و پرستش خود (ديگرى را شريك او قرار دهد خواه آشكار خواه پنهان كه عبارت است از رئاء و خودنمايى س 18 ى 110 مى‏فرمايد: فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه أحدا يعنى كسيكه اميدوار است رحمت پروردگارش شامل حال او گردد بايد كار شايسته بجا آورد، و در پرستش پروردگارش كسى را شريك قرار ندهد، دوم:) يا بسبب هلاك كردن (از بين بردن) ديگرى خشم خويشتن را بر طرف نمايد (س 4 ى 93 مى‏فرمايد: و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنه و أعد له عذابا عظيما يعنى هر كه مؤمنى را از روى قصد بكشد كيفر او دوزخ است كه در آن جاويد مى‏ماند و خداوند بر او غضب نموده او را از رحمت خويش دور و عذاب بزرگ برايش آماده فرمايد، سوم:) يا بيان كند كار زشتى را كه ديگرى بجا آورده (س 24 ى 19 مى‏فرمايد: إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم في الدنيا و الآخرة يعنى آنانكه دوست دارند كه ناشايسته و كار زشتى در باره كسانيكه ايمان آورده‏اند فاش گردد براى ايشان در دنيا و آخرت عذاب دردناك است، چهارم:) يا بمردم رو آورد براى درخواست حاجتى بوسيله آشكار نمودن بدعتى در دين خود (س 28 ى 50 مى‏فرمايد: و من أضل‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 478

ممن اتبع هواه بغير هدى من الله‏ يعنى كيست گمراهتر از كسيكه آرزوى خود را پيروى كند بدون راهنمائى از جانب خدا، پنجم:) يا مردم را بنفاق و دو روئى ملاقات كند، يا در ميان ايشان بدو زبان رفتار نمايد (در ظاهر خود را دوست و ثناء گو نشان داده در پشت سر دشمن و بد گو باشد، س 4 ى 145 إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا يعنى مردم دو رو در پائين ترين درجه آتش دوزخ قرار خواهند گرفت، و هرگز براى ايشان ياورى نمى‏يابى كه آنان را از آنجا بيرون آورد) (24) عظمت و بزرگى اين مثل را (كه ذكر ميشود) بفهم و در آن انديشه كن (بواسطه كوتاهى فهم مردم از ادراك حقائق خداوند سبحان و پيغمبران و اوصياء ايشان بيان مطلب را با مثل آميخته‏اند تا حقيقت آن بر كسى پوشيده نماند) زيرا مثل نشان دهنده است شبيه و مانند خود را (چنانكه گفته ميشود مثل علم كه غذاى روحانى است چون شير مادر مى‏باشد براى بچه كه بسبب آن روح انسان كامل مى‏گردد همانطور كه طفل بوسيله شير مادر توانا ميشود. و اما مثل فرموده امام عليه السلام اينست):

مقصود چهارپايان (از جهت كمال قوه شهويه) شكمهاشان است (هميشه در بند آب و علفند) و مقصود درندگان (از جهت بسيارى قوه غضبيه) دشمنى و آزار رساندن به غيرشان است (پس بسير شدن شكم قناعت نمى‏كنند، بلكه طالب غلبه و استيلاء مى‏باشند) و مقصود زنها (از جهت كمال قوه شهويه و شدت قوه غضبيه) آرايش زندگانى دنيا و فساد و تباهكارى نمودن در آن است (منظور امام عليه السلام از اين مثل آنست كه بايستى انسان خود را از عالم حواس ترقى داده قوه استعداد خويش را بكار انداخته از صفات رذيله دورى نمايد، پس اگر از قوه شهويه و غضبيه پيروى نمايد با چهار پايان و درندگان يكسان است، و اگر آرايش دنيا را شعار خويشتن قرار داده در فساد و تباهكارى بكوشد در سلك زنان است، و اما صفاتى كه بايستى پيروى نمود صفات) مؤمنين (است كه آنان در برابر خداوند سبحان) فروتن (گردن كش نيستند) و (بمردم) پند دهنده و مهربان، و (از قهر خدا) ترسناكند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 479

(1154)

153 (1153)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در پند و اندرز دادن بمردم و ستودن ائمه اطهار):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) و چشم دل خردمند كه با آن پايان كار خود (مردن و وارسى روز رستخيز) را مى‏بيند، و نشيب و فراز (خير و شر) خويش را مى‏شناسد، دعوت كننده (پيغمبر اكرم) است كه (مردم را بدين اسلام) دعوت فرمود (و راه خير و شر و سعادت و شقاوت را براى آنان بيان كرد) و نگهبان (امام عليه السلام) است كه (اساس شريعت آن حضرت را از فساد و تباهكارى دشمنان) حفظ نمود، پس دعوت كننده را بپذيريد، و نگهبان را پيرو باشيد (تا در دنيا سر افراز و در آخرت سعادتمند گرديد، و بدانيد:) (2) مردم دو رو در درياهاى فتنه‏ها فرو رفته‏اند (در راه گمراهى قدم نهاده به گمراه نمودن ديگران پرداخته مقدمات خونريزيهاى به ناحق را فراهم كرده‏اند) و از سنتها (احكام پيغمبر اكرم) چشم پوشيده بدعتها را گرفته‏اند (به هواى نفس هر حكمى را اجراء خواهند نمود) و (بر اثر غلبه باطل بر حق) مؤمنين كناره گيرى كرده خاموش نشسته‏اند، و دروغگويان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 480

گمراه گويا شده‏اند (بطوريكه مردم از ما دست كشيده‏اند در صورتيكه) (3) ما اهل بيت (از جهت قرب و نزديكى حضرت رسول) چون پيراهن (تن او) هستيم، و اصحاب (آن بزرگوار) مى‏باشيم (بآنچه از جانب خداوند باو نازل شده ايمان آورده تصديق نموده‏ايم) و ما خزانه داران و درها (ى علوم و معارف) هستيم (بتأويل و تفسير قرآن كريم آشنا بوده و موارد احكام الهى را دانسته مردم را براه حق راهنماييم، و از اينرو است كه پيغمبر اكرم بطوريكه همه مسلمانان در اخبار خود نقل نموده‏اند فرمود: أنا مدينة العلم و على بابها، فمن أراد المدينة فليأت الباب يعنى شهر علم و دانش منم و على دروازه آن است، و كسيكه بخواهد به شهرى بيايد بايستى از دروازه وارد شود) و داخل خانه‏ها نمى‏توان شد مگر از درهاى آنها، پس كسى را كه از غير درها وارد خانه‏ها شود دزد مى‏نامند (هر كه بخواهد از غير راه ما خود را بخدا و رسول آشنا نمايد، از دين بهره نبرده و در آخرت گرفتار عذاب است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 481

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در فضائل اهل بيت عليهم السلام):

(4) آيات قرآن آنچه در مدح و منقبت علم و هدايت است در باره ايشان نازل شده و آنان گنجهاى خداوند بخشنده هستند (حق تعالى تمام گوهرهاى گرانبها يعنى جميع صفات پسنديده از قبيل علم و حلم و جود و شجاعت و فصاحت و بلاغت و عصمت و طهارت و مانند آنها را در ايشان قرار داده، پس از اين جهت است كه) اگر به گفتار لب گشايند راست گويند، و اگر خاموش باشند ديگرى بر آنان پيشى نگرفته (زيرا سكوتشان از روى حكمت و مصلحت است، نه از روى عجز و ناتوانى كه ديگرى بر آنها سبقت گرفته سخن گويد) (5) پس بايد پيشرو و جلودار هر قومى به پيروان خود راست گويد (معنى اين جمله در شرح سخن صد و ششم گذشت، و منظور امام عليه السلام از اين مثل آنست كه حاضر براى غائب از راه پند و اندرز و راهنمائى راست بگويد، و او را از گمراهى و نادانى برهاند) و بايد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 482

عقل خود را متوجه سازد (سخنان ما را با فكر و انديشه بشنود تا بدرستى آنچه را كه مى‏گوئيم پى ببرد) و بايد از فرزندان آخرت باشد، زيرا از آنجا آمده و بسوى آن باز مى‏گردد (خدا را در نظر گرفته به دنيائى كه بايد از آن بيرون رود دل نبندد، و آخرت را جايگاه هميشگى خويش بداند) (6) پس كسيكه چشم دل گشوده از روى بينائى كارى انجام مى‏دهد بايد پيش از انجام عمل بداند كه آيا آن عمل به زيان او است يا به سودش؟ پس اگر به سود او است آنرا بجا آورد، و اگر به زيانش باشد ترك نمايد، (7) زيرا كسيكه از روى نادانى كارى انجام دهد مانند كسى است كه در غير راه سير ميكند، پس دور شدن او از راه روشن چيزى باو نمى‏افزايد مگر دور شدن از مطلوب او (رونده در راه كج هر چند بيشتر راه رود از مقصد دورتر گردد) (8) و كسيكه از روى دانائى بكارى اقدام نمايد مانند كسى است كه در راه روشن راه مى‏رود، پس بايد شخص بينا (كه چشم دل گشوده با تأمل و انديشه كارى انجام مى‏دهد) ببيند آيا در راه سير ميكند، يا بيراهه مى‏رود (در اول امر رسيدگى كند اگر كار خدا پسند است انجام دهد و گر نه اقدام ننمايد).

(9) و بدان براى هر ظاهر و آشكارى برابر آن باطن و پنهانى است، پس آنچه را ظاهر نيكو باشد باطنش هم نيكو است، و آنچه را ظاهرش زشت و بد باطنش زشت و ناپاك است، و (گاه ميشود كه ظاهر طبق باطن نيست، لذا) پيغمبر صادق صلى الله عليه و آله فرمود: خداوند بنده‏اى را دوست مى‏دارد (رحمت خود را شامل حالش مى‏گرداند) و عمل او را دشمن (حرام و گناه) ميداند، و (گاهى) عمل (كارهاى نيكو) را دوستدار است و عامل آنرا دشمن مى‏دارد. (10) و بدان براى هر عمل و كردارى گياهى است و هر گياهى را از آب بى‏نيازى نيست، و آبها گوناگون است، پس هر چه آب گوارا مى‏آشامد درختش نيكو و ميوه آن شيرين است، و هر چه آب ناپاك و بد مى‏آشامد درخت آن بد و ميوه‏اش تلخ است (منظور امام عليه السلام از اين جمله و تشبيه عمل به گياه بعد از نقل فرمايش پيغمبر اكرم آنست كه درخت عمل از عقيده و باطن صاحب آن آب مى‏آشامد، اگر عقيده درست و باطن نيكو باشد از عمل شايسته و كردار پسنديده سودمند مى‏گردد، و اگر عقيده نادرست و باطن ناپاك بود عمل نيكو «اگر چه خداوند او را دوست مى‏دارد»

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 483

سودى باو نمى‏رساند يعنى بر اثر آن سعادت هميشگى بدست نخواهد آورد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 485

(1155)

154 (1154)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن (جمله‏اى از صفات حق تعالى و) شگفتى آفرينش شب پره را ياد مى‏فرمايد:

(1) سپاس خداوندى را سزا است كه وصفها از حقيقت شناسايى او مانده‏اند، و عظمت و بزرگى او خردها را (از درك كردنش) باز داشته است، پس بكنه سلطنت و پادشاهى او راهى نيافتند (زيرا خردها محدودند و او غير محدود) (2) او است خداوند و پادشاه بحق و راستى كه (هستى او در نظر هوشمندان) هويدا است، ثابت‏تر و آشكارتر از آنچه چشمها او را ببيند (زيرا علم بوجود او عقلى است، و عقل ديده باطنى است كه در آن غلط و اشتباه راه ندارد بخلاف چشم «ديده ظاهرى» كه اشتباه در آن بسيار است، چنانكه هر چيز بزرگ را از دور كوچك ديده، و باريدن باران را مانند خط مستقيم مى‏پندارد) (3) عقلها براى اثبات حد و نهايت بكنه ذات او پى نبرده اند تا شبيه گرديده شده باشد (زيرا او را حد و نهايتى نيست) و وهمها براى تصوير نمودنش بر او راه نيافتند تا مثل و مانند او در وهم در آمده باشد (زيرا براى او مانندى نيست تا وهمها آنرا همانند او قرار دهند) (4) خلائق را بى نمونه (اى كه ديگرى ساخته باشد، يا بى نمونه‏اى كه در نظر گرفته تصوير آن نموده باشد) و بى مشورت نمودن از ديگرى و بى يارى خواستن از ياورى بيافريد (زيرا پيش از خداوند موجودى نيست، و تصوير و مشورت نمودن و يارى خواستن از لوازم امكان است) پس بسبب امر (تكوينى) و اراده‏اش آفرينش او منظم شده و برقرار گرديده فرمانبر فرمان او شدند، پس امرش را پذيرفته رد نكردند، و اطاعت كرده سرباز نزدند (خلاصه همه مخلوقات تحت قدرت و توانائيش در آمده تسليم امر اويند).

(5) و از جمله صنعتهاى مورد تأمل و دقت او و از زمره آفرينشهاى شگفت آورش آنست كه بما نمودار نموده است از عجائب آفرينشى كه در اين شب پره‏ها است كه (بين آنها با همه حيوانات تفاوت است، زيرا) روشنائى روز كه گشاينده ديده هر چيزى است ديده آنها را مى‏بندد، و تاريكى شب كه ديده هر زنده‏اى را مى‏بندد، ديده آنها را باز ميكند، (6) و چگونه چشمهاشان تاريك و نابينا است از اينكه از خورشيد تابان در راههايى كه مى‏روند طلب نور و روشنى نمايند، و در موقع‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 486

آشكار شدن نور خورشيد خود را بآنچه مى‏طلبند برسانند؟ و چگونه خداوند با درخشيدن نور خورشيد آنها را از رفتن به جاهائى كه نور بآن مى‏درخشد باز داشته، و آنها را در جاهاى خودشان از رفتن در جائيكه نورهاى خورشيد درخشنده است پنهان نموده؟ (7) پس آنها در روز پلكهاى چشمشان را بر حدقه‏هاى آن گذاشتند، و شب را چراغ قرار دادند كه بسبب آن براى درخواست روزيها راه مى‏جويند، (8) و ديده‏هاى آنها را شدت تاريكى شب مانع نمى‏شود (بلكه همه چيز را مى‏بينند) و از رفتن در شدت تاريكى شب باز نمى‏ايستند، پس چون خورشيد پرده از رخسار برداشت (تاريكى را برطرف نموده تابان شد) و روشنيهاى روز آن هويدا گرديد، و درخشندگى روشنى آن بر خانه‏هاى سوسمارها در آمد (آفتاب همه جا را فرا گرفت) پلكها را بر اطراف چشمهاشان مى‏نهند و بآنچه در تاريكى شبها اندوخته اند قناعت مى‏نمايند. (9) پس منزه است خداوندى كه شب را بجاى روز وسيله روزى و روز را وسيله استراحت و آرامى آنها گردانيد، و از گوشتهاشان براى آنها بالهائى قرار داد تا هنگام نيازمندى به پرواز با آنها بپرند، گويا بالهاشان مانند لاله‏هاى گوش (انسان) است كه داراى پر و استخوان نيست، ولى تو مواضع رگها را آشكار و هويدا مى‏بينى (رگها در بالهاى شب پره بجاى استخوان و نى در بال مرغان مى‏باشد) (10) براى آنها دو بال است كه نازك نيست تا (هنگام پر زدن) پاره شود، و كلفت نيست تا سنگين باشد (و مانع پرواز آنها گردد) پرواز ميكنند در حاليكه بچه‏شان چسبيده و پناه برده بآنها است، مى‏نشيند زمانيكه مادرش بنشيند، و پرواز ميكند وقتى كه مادرش بپرد، از مادر جدا نمى‏شود تا موقعى كه اعضائش قوت گرفته و بالهايش براى پريدن آماده شود، و تا گاهى كه راههاى زندگانى و سود خود را بشناسد، (11) پس منزه است آفريننده همه اشياء كه آفرينش او بى نمونه ايست كه پيشتر، از غير او آفريده شده باشد (اشياء را بر وفق حكمت و اقتضاى مصلحت ايجاد فرموده است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 487

(1156)

155 (1155)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است خطاب باهل بصره كه بر سبيل حكايت از پيشامدهاى سخت خبر مى‏دهد:

[قسمت أول خطبه‏]

(1) هنگام آن فتنه و تباهكارى كسيكه توانائى اطاعت و فرمانبردارى خدا داشته باشد، بايستى بجا آورد، پس اگر مرا اطاعت و پيروى كنيد، من به خواست خدا شما را براه بهشت (سيادت و سعادت جاودانى) خواهم برد اگر چه اين راه بسيار سخت و تلخ مزه است (زيرا بيشتر مردم خواهان باطل و تباهكارى بوده پيروى خدا و رسول در نظرشان دشوار مى‏آيد). (2) و (ياغى شدن) آن زن (عائشه بر من از جهت اين است كه او) را سستى انديشه زنان دريافته، و كينه دشمنى در سينه‏اش به جوش آمده مانند (جوشيدن) ديك آهنگر (از جمله چيزهائى كه سبب كينه و دشمنى عائشه نسبت به آن حضرت شد اين بود كه چون حضرت رسول مأمور شد به بستن درهايى كه بمسجد باز بود، همه درها حتى باب ابى بكر را بست، و باب امير المؤمنين را باز گذاشت،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 488

و ديگر آنكه ابى بكر را با سوره برائة به مكه فرستاد، پس از آن او را عزل نموده سوره را به امير المؤمنين داده او را فرستاد، و ديگر آنكه فاطمه عليها السلام داراى فرزندان گرديد و عائشه هيچ فرزند نداشت، و حضرت رسول فرزندان فاطمه را فرزندان خود مى‏دانست، خلاصه اين قبيل امور سبب حسد و دشمنى عائشه بود، لذا امام عليه السلام مى‏فرمايد:) (3) و اگر او را وادار مى‏كردند باينكه آنچه با من كرد با ديگرى انجام دهد بدان اقدام نمى‏نمود (زيرا ياغى شدن او به بهانه كشته شدن عثمان و جنگيدنش بر اثر دشمنى و كينه‏اى است كه با من دارد) و بعد از اين هم (با همه كارهاى زشت، ياغى شدن، و فتنه انگيختن، و خون مسلمانان ريختن، و مانند اينها) حرمت و بزرگى پيش از اين (زمان رسول خدا) براى او باقى است (بجهت همسرى با پيغمبر اكرم و چون از جمله امهات مؤمنين است ما كردار او را كيفر نمى‏دهيم) و (اما در آخرت) حساب و باز پرسى با خداوند است (در قيامت خداوند براى او عذاب مقرر فرموده، چنانكه در قرآن كريم س (33) ى (30) مى‏فرمايد: يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين و كان ذلك على الله يسيرا يعنى اى زنان پيغمبر هر كه از شما كار ناشايسته آشكارى انجام دهد عذاب او افزون و دو برابر ديگران ميشود، و اين كار بر خدا آسان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 489

قسمتى از اين سخنان است) در باره ايمان):

(4) راه ايمان (گرويدن بخدا و رسول) روشنترين راه است (به رسيدن سيادت و سعادت هميشگى) و تابان تر از چراغ (كه رونده در آن هرگز گم نمى‏شود) پس بسبب ايمان به كردارهاى شايسته راه برده ميشود، و بسبب كردارهاى شايسته به ايمان راهنمائى مى‏گردد (اعمال صالحه نتيجه و ثمره ايمان است و صدور آنها از بنده مؤمن دليل بر وجود ايمان است در قلب او) (5) و بسبب ايمان (كه ثمره آن اعمال صالحه است) علم و دانائى آباد ميشود (صاحب آن به سود مى‏رسد، زيرا علم بى ايمان و عمل به آدمى چيزى نمى‏افزايد مگر دورى از رحمت خدا) و بسبب علم از مرگ خوف و ترس پيش مى‏آيد (زيرا علم به مبدأ و معاد مستلزم ياد آورى از مرگ است، و ياد آورى از مرگ موجب ترس از آن، و ترس از آن سبب كردار و گفتار نيكو و آن باعث بدست آوردن سعادت هميشگى است بخلاف جاهل كه از سختيهاى مرگ غافل است، لذا تمام كوشش او صرف دنيا گشته از نيكبختى هميشگى محروم مى‏ماند) و بر اثر مرگ دنيا بپايان مى‏رسد (زيرا قبر آخرين منزل دنيا و اول منزل آخرت است) و بوسيله دنيا (سعادت جاويد در) آخرت بدست مى‏آيد (زيرا دنيا دار تكليف است و در آن مى‏توان براى آخرت توشه‏اى بدست آورد، و خدا و رسول را خوشنود گردانيد) (6) و بسبب قيامت بهشت به پرهيزكاران نزديك و دوزخ به گمراهان و هوا پرستان آشكار مى‏گردد (چنانكه در قرآن كريم س 26 ى 88 مى‏فرمايد: يوم لا ينفع مال و لا بنون‏ ى 89 إلا من أتى الله بقلب سليم‏ ى 90 و أزلفت الجنة للمتقين\* ى 91 و برزت الجحيم للغاوين‏ يعنى قيامت روزى است كه مال و پسران كسى را سود نمى‏دهد مگر كسيكه با دل سالم از كفر و معصيت بيايد، و بهشت به پرهيزكاران نزديك و دوزخ به گمراهان هويدا ميشود) (7) و مردم را از قيامت جاى رهائى نيست (كه همه بايد در آن وارد شوند) در حاليكه در آن ميدان شتاب كننده هستند بسوى آخرين منزل (سعيد و نيك‏بخت در بهشت جاويد، و شقى و بدبخت در آتش دوزخ).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 491

و قسمتى [دوم‏] از اين سخنان است (در چگونگى حال اهل قبور در قيامت، و ترغيب مردم بر امر بمعروف و نهى از منكر و پيروى قرآن كريم، و نقل فرمايش رسول اكرم در باره وقوع فتنه و فساد):

(در قيامت اموات) (8) از قبرها بيرون مى‏آيند و بآخرين منزلها (بهشت يا دوزخ) مى‏روند، و براى هر سرائى (بهشت يا دوزخ) اهلى است كه (آماده رفتن بآن هستند، نيك‏بختان و پيروان خدا و رسول ببهشت و بد بختان و گناهكاران به دوزخ، و) آنرا به سراى ديگر تبديل نمى‏كنند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 492

(بهشتيان به دوزخ نمى‏روند، و دوزخيان ببهشت نمى‏توانند رفت) و از آن سرا بيرون نمى‏شوند، و (9) (اگر بخواهيد اهل بهشت باشيد، از خدا و رسول پيروى كرده مردم را به گفتار و كردار شايسته وادار و از ناشايسته‏ها باز داريد، زيرا) امر بمعروف و نهى از منكر و صفت و خلق هستند از جمله خوهايى كه محبوب و پسنديده خدا است، و (ترسيدن از امر بمعروف و نهى از منكر نمودن در صورتيكه ظاهرا هيچ گونه زيانى نداشته باشد درست نيست، و احتمال اينكه مبادا كشته شود يا روزى كم گردد بيجا است، بلكه بايد دانست) اين دو امر مرگ را نزديك نمى‏گرداند و روزى را كم نمى‏كند (زيرا مرگ و روزى هر كس مقدر است، و تغيير و تبديلى در آن نيست) (10) و (براى شناختن موارد احكام دين) بر شما باد (مراجعه) بكتاب خدا (قرآن كريم) زيرا كتاب خدا (براى اتصال بنده بخدا) ريسمان استوارى است (كه هرگز گسيخته نخواهد شد) و (براى سير در راه حق) نور آشكارى است (كه تاريكى در آن راه ندارد) و (براى بيمارى جهل و نادانى به معرفت خدا و رسول) شفاء است، و (براى تشنه علوم و معارف حقه) سير آب شدن است بر طرف مى‏نمايد، و براى چنگ زننده (بآن) نگاه‏دارنده (از خطاء و لغزشها) است، نيست تار است گردد (اختلافى در آن يافت نمى‏شود تا نيازمند اصلاح باشد) و (از حق و حقيقت) بر نمى‏گردد تا از آن دست برداشته شود، و تكرار بسيار (بر زبانها) و فرو رفتن در گوش آنرا كهنه نمى‏گرداند (هر سخنى را كه بسيار گويند و بشنوند كهنه مى‏گردد جز كلام خدا كه در همه اوقات تازه بوده بهاى آن افزايش مى‏يابد) (12) كسيكه آنرا بگويد راستگو است (زيرا در قرآن كريم بر خلاف واقع چيزى بيان نشده) و هر كه از آن پيروى كند (ببهشت جاويد) پيشى گرفته (رستگار گرديده) است (سيد رضى فرمايد:) مردى (بين سخنان امام عليه السلام) رو بروى آن حضرت ايستاد و گفت: ما را از فتنه خبر ده، آيا از رسول خدا صلى الله عليه و آله چگونگى آنرا پرسيده‏اى؟ (13) پس امام عليه السلام فرمود: چون خداوند سبحان كلام خود را فرستاد: (س 29 ى 1) الم\* (ى 2) أ حسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون‏ يعنى منم خداوند بزرگوار، آيا مردم گمان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 493

كرده‏اند كه به گفتن اينكه ما (بخدا و رسول) ايمان آورديم وا گذاشته ميشوند، و آنان (بفتنه و فساد) آزموده نمى‏گردند؟ دانستم مادامى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در بين ما باشد آن فتنه بر ما فرود نمى‏آيد، پس گفتم: اى رسول خدا چيست اين فتنه‏اى كه خدا ترا بآن خبر داده؟ فرمود: اى على بزودى بعد از من امتم (بر اثر انديشه‏هاى نادرست) در فتنه و تباهكارى افتند. (14) پس گفتم:

اى رسول خدا آيا نبود كه در روز احد (احد نام كوهى است نزديك مدينه براه شام كه در آنجا جنگ كفار قريش با مسلمانها در اوائل ماه شوال سال سوم هجرت واقع شده) آنجا كه گروهى از مسلمانان به درجه شهادت رسيدند، و كشته شدن در راه خدا از من باز داشته شد، و كشته نشدنم بر من دشوار گرديد (و از اين جهت غمگين بودم) بمن فرمودى مژده باد ترا كه بعد از اين كشته خواهى شد؟ پس بمن فرمود:

آنچه بيان كردى درست است، هنگام دريافت شهادت شكيبائى تو چگونه خواهد بود، گفتم:

اى رسول خدا اين كار از موارد صبر نيست، بلكه جاى مژده و سپاسگزارى است (كشته شدن در راه خدا براى من بزرگترين نعمت و بخشش الهى است) (15) و فرمود: اى على زود باشد كه بعد از من مسلمانان بوسيله دارائيشان در فتنه افتند (بر اثر كمى يا بسيارى مال و كسب از راه حلال يا حرام و صرف آنها در راه خير و شر آزمايش ميشوند) و بسبب دينشان بر پروردگارشان منت نهاده رحمت و مهربانى او را آرزو نمايند (در صورتيكه آرزوى رحمت با بى‏باكى در دين و پيروى نكردن از خدا و رسول غلط است) و از خشم او ايمن و آسوده خاطر باشند (و حال آنكه ايمنى از خشم و دورى رحمت او مانند نا اميدى از رحمتش از جمله گناهان بزرگ است) و بسبب شبهه‏هاى نادرست و خواهشهاى غافل كننده (از حق و كيفر روز رستخيز) حرام او را حلال گردانند، پس (از اين جهت) شراب را (بمشتبه نمودن) به آب انگور و خرما، و رشوه را بهديه و ارمغان، و رباء را بخريد و فروخت حلال مى‏شمرند، (16) پس گفتم: اى رسول خدا در آن هنگام ايشان را به كدام مرتبه‏اى از مراتب بحساب آورم؟ آيا آنها را مرتد و كافر بدانم، يا بفتنه افتاده؟

فرمود: در مرتبه فتنه و آزمايش (در دين، زيرا ايشان نمى‏گويند شراب و رشوه و رباء حلال است تا منكر ضرورى دين شده كافر گردند، بلكه از راه اشتباه كارى شراب را آب انگور و رشوه را ارمغان و رباء را سود خريد و فروخت مى‏پندارند، و چون آب انگور و ارمغان و سود خريد و فروخت در دين حلال است آنها را نيز حلال مى‏دانند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 496

(1157)

156 (1156)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اندرز و پرهيزكارى، و تهيئه توشه آخرت):

(1) سپاس خداوندى را سزا است كه سپاسگزارى را كليد ياد آورى خود و وسيله افزونى احسان و بخشش و رهبر نعمتها و بزرگوارى خويش قرار داد (زيرا هر كه او را سپاس گزارد يادش نموده، و احسان و نيكوئى بيشتر او را مى‏يابد، و به نعمتهاى بيشمار و بزرگواريش پى مى‏برد).

(2) بندگان خدا، روزگار بحاضرين مى‏گذرد مانند گذشتن به گذشتگان (پيشينيان مردند شما نيز زنده نمى‏مانيد) آنچه رفت (زندگانى گذشته) باز نمى‏گردد، و آنچه هست (از خوشى و بدى) هميشه پايدار نيست، رفتار آخر آن مانند اول آنست (با گذشتگان و آيندگان يك جور رفتار ميكند) كارهايش از هم پيشى گرفته و نشانه‏هايش همراه هم هستند (كارهاى آن زود نابود مى‏گردد، پس خردمند از گردش روزگار عبرت گرفته بآن دل نبندد) پس (بطورى بسرعت دنيا رو بزوال و نيستى است كه) گويا به قيامت حاضريد، شما را ميراند مانند راندن ساربان شترهايش را كه هفت ماه از زائيدن آنها گذشته و شيرشان خشك شده باشد (اينگونه شترها را بر اثر سبكى آنها بسختى و تندى مى‏رانند، بخلاف شترهايى كه در ماههاى آخر آبستن مى‏باشند كه آنها را از روى مهربانى به آهستگى مى‏برند) (3) پس كسيكه خود را بغير (به خواهشهاى نفس و آرايشهاى دنيا) مشغول گرداند، در تاريكى‏هاى بدبختى سرگردان ماند، و در تباهكاريها آميخته شود (كه رهائى نيابد) و شياطين و ديوهاى او (گمراه كنندگان) او را بسر كشى وادار كنند، و كردار بدش را در برابر او بيارايند، (4) پس (اى كسيكه خود را بغير مشغول ساخته‏اى بدان كه) پايان پيشروان (به عبادت و بندگى) بهشت است، و پايان تقصير كنندگان (گناهكاران) آتش (و چون بهشت جاويد جز با پرهيزكارى بدست نمى‏آيد مى‏فرمايد:)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 497

(5) بندگان خدا بدانيد، تقوى و پرهيزكارى سراى حصار دار ارجمندى است، و گناه سراى حصار دار خوار كه ساكن خود را (از بلاء و سختى) نگاه نمى‏دارد، و هر كه بآن پناه برد حفظش نمى‏كند، (6) آگاه باشيد بسبب پرهيزكارى نيش زهر دار گناهان دور ميشود، و بيقين و باور (ايمان بخدا و رسول) پايان بلند مرتبه (بهشت جاويد) بدست مى‏آيد.

(7) بندگان خدا از خدا بترسيد، از خدا بترسيد در ارجمندترين اشخاص نزد خودتان و دوستترين آنها پيش شما (بفكر و انديشه خود باشيد، زيرا آشكار است كه هر كسى خويشتن را از همگان ارجمندتر و دوستتر مى‏دارد) زيرا خداوند براى شما دين حق را آشكار نموده، و راههاى آنرا روشن گردانيده (راه نيك و بد را در قرآن كريم بيان فرموده و سخنان پيغمبر و اوصياء آن حضرت را در دسترس قرار داده) پس (كار خود را آسان مشماريد كه پس از مرگ يا) شقاوت و بدبختى همراه است (براى كسيكه بدستور خدا و رسول رفتار نكرده) يا سعادت و خوشبختى هميشگى (براى آنكه پيرو خدا و رسول بوده) (8) پس در روزهاى نابود شونده (دنيا) براى روزهاى باقى (آخرت) توشه برداريد كه راه توشه برداشتن را بشما نموده‏اند (خداوند سبحان در قرآن كريم س 2 ى 197 مى‏فرمايد: الحج أشهر معلومات فمن فرض فيهن، الحج فلا رفث و لا يعنى توشه برداريد و بهترين توشه پرهيزكارى است، و اى خردمندان از من بترسيد و پرهيزكار باشيد) و به كوچ كردن (از اين جهان) مأموريد، و براى رفتن شما (از دنيا) شتاب ميكنند، پس شما مانند سوارانى هستيد ايستاده كه (آماده رفتن مى‏باشيد، و) نمى‏دانيد كى به رفتن مأمور خواهيد شد (از اين جهان خواهيد رفت).

(9) آگاه باشيد چه كار است با دنيا كسيرا كه براى آخرت آفريده شده؟ و چه ميكند با دارائى كسيكه بزودى آنرا از او مى‏گيرند، و زيان گناه و باز پرسى آن براى او باقى مى‏ماند؟! (پس خردمند براى دوستى دنيا اين همه تلاش نكرده و براى گرد آوردن دارائى بسيار كوشش ننموده عمر عزيز خويش را بيهوده صرف نمى‏نمايد).

(10) بندگان خدا، آنچه خداوند وعده داده از نيكوئى و پاداش (اطاعت و بندگى) رها كردنى نيست (زيرا فضل و احسان خداوند بزرگترين و بهترين احسان است) و آنچه كه نهى فرموده از بدى و كيفر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 498

(معصيت و نافرمانى) خواستنى نيست (زيرا كيفر خداوند سختترين كيفرها است) (11) بندگان خدا بر حذر باشيد از روزى كه در آن اعمال رسيدگى ميشود (روز نامه گفتار و كردار هر كس را ديده كوچكترين نيك و بد آنها را وارسى خواهند نمود) و اضطراب و نگرانى در آنروز بيشمار است، و كودكان در آن پير ميشوند (در قرآن كريم س 73 ى 17 مى‏فرمايد: فكيف تتقون إن كفرتم يوما يجعل الولدان شيبا يعنى اگر كافر شويد چگونه پرهيز مى‏كنيد از روزى كه كودكان را پير مى‏كنيد، اشاره باينكه روزى است بسيار سخت و ترسناك).

(12) بندگان خدا بدانيد، ديده بانانى از خودتان و جاسوس‏هايى از اندامتان بر شما هست (چنانكه در قرآن كريم س 24 ى 24 مى‏فرمايد: يوم تشهد عليهم ألسنتهم و أيديهم و أرجلهم بما كانوا يعملون‏ يعنى روز رستخيز زبانها و دستها و پاهاى ايشان بر آنها گواهى دهند بآنچه را كه بجا مى‏آورند) و (از فرشتگان) نگاه‏دارنده‏هايى هستند كه از روى راستى كردار و شماره نفسهايتان را ضبط مى‏نمايند (مى‏نويسند، چنانكه در قرآن كريم س 50 ى 16 مى‏فرمايد:

نحن أقرب إليه من حبل الوريد (17) إذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد (18) ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد يعنى ما به انسان از رگ گردن نزديكتريم، هنگاميكه دو فرشته فرا مى‏گيرند و هميشه يكى از راست و يكى از چپ با او است، هيچ سخنى نمى‏گويد مگر اينكه نزد او است نگهبان آماده. و اين براى اتمام حجت است و گر نه خداوند بهمه جزئيات آگاه است) تاريكى شب تار شما را از اين فرشتگان نمى‏پوشاند و در بزرگ محكم بسته شده شما را از آنها پنهان نمى‏گرداند (خلاصه هميشه و در هر جا با شما همراه هستند) و (چون دنيا گذران است) فردا (مرگ) به امروز نزديك است.

(13) امروز با آنچه در آن است (از خوشى و بدى و سود و زيان) مى‏گذرد، و فردا از پى آن مى‏آيد، پس (نزديك بودن فردا و رسيدن مرگ طورى است كه) گويا هر مردى از شما بمنزل تنهائى خود و گودال گور خويش از زمين رسيده است، پس شگفتا از خانه تنهائى و منزل ترسناك و جاى بى‏كسى، (14) و گويا صيحه (آواز بلند روز رستخيز كه همه را زنده ميكند) به گوش شما رسيده است،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 499

و قيامت شما را دريافته، و براى حكم بين حق و باطل نمايان شده‏ايد (از قبرها بيرون آمده ايد) در حاليكه از شما نادرستيها و بهانه‏ها (ى بيجا و دليلهاى بيهوده) دور گشته و از بين رفته، و حقائق بشما ثابت گرديده، و هر امرى (نيك يابد) از شما بمواضع خود باز مى‏گردد (خلاصه در آنروز آنچه حق و حقيقت است واقع ميشود، و آنچه رسيدنى است از پاداش و كيفر خواهد رسيد) (15) پس از عبرتها (مرگ و سختيهاى بعد از آن) پند گيريد، و از تغيير روزگار اندرز گرفته آگاه شويد، و از بيم كردن (خدا و رسول) سود ببريد (كارى كنيد كه از عذاب الهى خود را برهانيد).

(1158)

157 (1157)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بعثت پيغمبر اكرم و ستودن قران كريم):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) خداوند پيغمبرش را فرستاد هنگامى كه مدتى بود پيغمبرى نيامده، و رفتن فرق مختلفه مردم به خواب غفلت و گمراهى و نادانى طولانى شده، و پايه استوار (احكام و دستور الهى) ويران گشته بود (مدتى بود پيغمبرى از جانب خدا مبعوث نشده مردم در راه گمراهى و نادانى قدم نهاده سخنان پيغمبران از يادشان رفته كه خداوند حضرت مصطفى «صلى الله عليه و آله» را بر انگيخت) (2) پس بسوى مردم آمد با تصديق و اعتراف آنچه در دست داشت، و نورى كه بايستى از آن پيروى نمايند، و آن (چه در دست داشت و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 500

مصدق نبوت و پيغمبرى آن حضرت و روشن كننده تاريكى‏هاى نادانى و گمراهى بود) قرآن است، پس در خواست نمائيد تا گويا گردد (از كسيكه عالم بتنزيل و تأويل و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و ظاهر و باطن آنست هر چه مى‏خواهيد بپرسيد تا براى شما بيان كند) و هرگز (قرآن به خودى خود و بى مبين حقيقى) گويا نمى‏شود، و ليكن (چون عالم بحقائق و اسرار آن ما اهل بيت هستيم، لذا) من شما را از آن خبر مى‏دهم (علوم و احكام آنرا بيان ميكنم) (3) آگاه باشيد در قرآن است علم بآنچه (بعد از اين) مى‏آيد، و خبر از گذشته (از آفرينش آسمانها و زمين و آنچه در آنها است، و چگونگى احوال پيشينيان) و داروى درد (نادانى و گمراهى) و نظم و ترتيب دادن بآنچه (از امور دنيا و آخرت و سود و زيان كه) مربوط بشما است.

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در باره بنى اميه و ستمگرى و انقراض حكومت و سلطنتشان):

(4) در آن زمان (كه بنى اميه بر مردم مسلط مى‏گردند) باقى نمى‏ماند خانه گلى و نه خانه چادرى (خانه‏هايى كه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 501

در شهر ساخته شده و خرگاههائى كه در بيابانها بر پا مى‏نمايند، خلاصه جائى نيست) مگر آنكه ستمگران غم و اندوه و سختى و گرفتارى را در آن وارد ميكنند، پس در آن هنگام در آسمان عذر خواهى و در زمين يارى كننده‏اى براى آنها باقى نمى‏ماند (چون ظلم و ستم همه جا را فرا گرفت اهل آسمان و زمين نفرين ميكنند، پس خداوند سبحان آنها را منقرض و پراكنده فرمايد، و ستمگرى ايشان در مدت حكومتشان بر اثر اينست كه) (5) شما براى امر خلافت كسيرا كه لياقت نداشت برگزيديد، و (براى دوستى دنيا و دشمنى با اهل حق) آنرا در غير مورد خود جا داديد، و بزودى خداوند از آنان كه ستم ميكنند (خواه بنى اميه باشد خواه ديگرى) انتقام مى‏كشد، خوردنى را به خوردنى و آشاميدنى را به آشاميدنى، از خوردنيهاى حنظل (گياه بسيار تلخ) و آشاميدنيهاى شيره درخت صبر (تلخ و بد مزه) و زهر آلود، و از پوشيدنى پيراهن ترس و جامه شمشير (خلاصه خداوند نعمت و دولت آنها را برنج و سختى و شادى را بترس و آسايش را بشكست خوردن در جنگ مبدل مى‏فرمايد) و (6) اين كيفر آنها است در دنيا و در آخرت هم بعذاب الهى مبتلى خواهند بود، زيرا) ايشان چهار پايان كشنده بار معاصى و شترهاى برنده توشه گناهان مى‏باشند، پس (به اين جهت) سوگند ياد ميكنم و باز سوگند ياد ميكنم كه بنى اميه پس از من خلافت را بيفكنند (از دست بدهند) مانند خلط سينه كه از دهان بيرون انداخته ميشود، و پس از آن هم هرگز آنرا نچشيده مزه‏اش را در نيابند چندان كه روز و شب از پى هم برسند (بعد از شكست خوردن از بنى العباس ديگر روى كار نيامده به بدبختى و بيچارگى مبتلى خواهند بود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 502

(1159)

158 (1158)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در باره معاشرت و مهربانى كه با مردم فرموده):

(1) من براى شما معاشر و همنشين نيكوئى بودم كه به كوشش خود شما را از پشت سر حفظ نمودم (از تباهكاريها و پيشآمدهاى آينده شما را آگاه كردم تا خود را بآنها گرفتار ننمائيد) و شما را از ريسمانهاى ذلت و خوارى و حلقه‏هاى ظلم و ستم (و بيچاره بودن) رهائى دادم، (2) بجهت سپاسگزارى كردنم در مقابل اندك نيكوئى (كه از شما هويدا گرديد) و بجهت چشم پوشى از كارهاى زشت بسيارى كه در حضور من واقع شده و بچشم ديدم (زيرا زمامدار را چاره‏اى نيست مگر احسان به نيكوكاران و عفو و بخشش از بد كرداران).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 503

(1160)

159 (1159)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در صفات حق تعالى):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) فرمان خداوند حكم لازمى است (كه رد نمى‏شود) و موافق با مصلحت، و خوشنودى او مهربانى و ايمنى (از بلاها و سختيها) است، از روى علم و دانائى حكم (هر چيز را بيان) مى‏فرمايد، و از روى حلم و بردبارى (گناه سزاوار آمرزش را) مى‏بخشد. (2) بار خدايا سپاس ترا است بر هر چه مى‏ستانى و مى‏بخشى و بر بيمارى‏هايى كه بهبودى مى‏دهى و مبتلى مى‏سازى (در هر حال ترا بايد شكر گزارد، زيرا گرفتن و بخشيدن و بهبودى و بيمارى از جانب تو همه از روى حكمت و مصلحت است و هر كدام در جاى خود نعمت و بخششى است كه موجب شكر و سپاسگزارى است) چنان سپاسى كه براى تو پسنديده تر سپاس و بسوى تو محبوبتر سپاس و نزد تو برتر سپاس باشد، (3) سپاسى كه پر كند آنچه را كه (در آسمان و زمين) آفريده‏اى، و برسد بآنچه كه خواسته‏اى، سپاسى كه از تو پنهان كرده نشود، و از پيشگاه تو ممنوع نگردد، سپاسى كه شماره آن بريده نشود، و يارى و كمك آن نابود نگردد (خلاصه ترا سپاسگزارم به سپاسى كه از همه سپاسها رجحان و امتياز داشته باشد) (4)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 504

(هر چند كوشش كنيم سپاسى كه سزاوار خداوندى تو است نمى‏توانيم بجا آوريم، زيرا) ما حقيقت عظمت و بزرگى ترا نمى‏دانيم، مگر آنكه مى‏دانيم تو زنده‏اى هستى كه همه چيز (از روى امكان و نيازمندى) بتو قائم و باز بسته است، ترانه سستى پيش از خواب (چرت زدن) و نه خواب فرا مى‏گيرد (در قرآن كريم س 2 ى 255 مى‏فرمايد: الله لا إله إلا هو الحي، القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له‏ يعنى ضعف و سستى پيش از خواب و خواب او را فرا نمى‏گيرد، آنچه در آسمانها و زمين است براى او است و هستى آنها به اراده و توانائى او است) انديشه‏اى بكنه و حقيقت تو نرسيده، و ديده‏اى ترا در نيافته، (5) ديده‏ها را تو دريافتى، (در قرآن كريم س 6 ى 103 مى‏فرمايد:

لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير يعنى ديده‏ها او را در نيابد و او ديده‏ها را دريابد و او است باريك بين و نهان دان) و آمار كردار (بندگان) را بشمار مى‏آورى (در قرآن كريم س 58 ى 6 مى‏فرمايد: يوم يبعثهم الله جميعا فينبئهم بما عملوا أحصاه الله و نسوه و الله على كل شي‏ء شهيد يعنى ياد كن روزى را كه خداوند همه بندگان را زنده كند پس آنان را بآنچه كه بجا آورده‏اند آگاه سازد، حساب كردارشان را خداوند ضبط فرموده و ايشان آنرا فراموش كرده‏اند و خداوند بر هر چيز حاضر و گواه است) و (گناهكاران را) به موهاى جلو سر و قدمها (يشان براى كيفر كردار) فرا مى‏گيرى (در قرآن كريم س 55 ى 41 مى‏فرمايد: يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي و الأقدام‏ يعنى گناهكاران به نشانه‏هاشان شناخته، و به موهاى جلو سر و قدمها گرفته ميشوند.

در قيامت فرشتگان آنان را به علامات و نشانه‏ها شناخته آنگاه كاكلهاى ايشان را گرفته بند بر پاهاشان نهاده به دوزخ مى‏اندازند) (6) و چه چيز است آنچه ما را از آفريده تو مى‏بينيم، و از قدرت و توانائى كه تو براى آن بكار برده‏اى به شگفت مى‏آييم، و آنرا از بزرگى سلطنت و پادشاهيت دانسته وصف مى‏نمايم، و حال آنكه چيزهائى كه از ما پنهان است و ديده‏هاى ما آنرا نمى‏بيند و عقلهاى ما نزد آن باز ايستاده (درك نمى‏كند) و بين ما و آنها پرده‏هايى آويخته شده، بزرگتر است، (7) پس هر كه دل خود را تهى گرداند (به هيچ چيز توجه نداشته باشد) و انديشه‏اش را بكار اندازد تا بداند چگونه عرش خود را (بالاى هفت آسمان) بر پا كرده‏اى، و چگونه آفريده شدگانت را آفريده‏اى، و چگونه آسمانهايت را در هواء معلق‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 505

نگاه‏داشته‏اى، و چگونه زمينت را بروى موج آب گسترانيده‏اى، ديده او برگشته وا مانده، و عقل او شكست خورده، و گوش او از كار افتاده، و انديشه او سرگردان است (خلاصه كسيكه دست از هر كار برداشته و تمام انديشه خود را بكار اندازد و بخواهد يكى از حقائق و اسرار خلقت را درك كند حيران و سرگردان ماند چه جاى آنكه بخواهد به همه آنها پى ببرد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 506

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در بطلان ادعاى كسيكه كردارش طبق گفتارش نمى‏باشد، و ترغيب مردم بدل نبستن بدنيا و پيروى از پيغمبران):

(در مردم (8) به گمان خود ادعاء ميكند كه بخدا اميدوار است! سوگند به خداوند بزرگ كه دروغ مى‏گويد! چگونه است حال او كه اميدواريش به خداوند در عمل و كردارش نمودار نيست (اگر اين شخص راست مى‏گفت براى بدست آوردن رضاء و خوشنودى خداوند كوششى مى‏نمود و كارى نمى‏كرد كه موجب خشم او گردد) (9) پس هر كه (بچيزى) اميدوار است اميد او از كردارش پيدا است مگر اميد بخدا كه مغشوش بوده خالص نباشد، و هر ترسى مسلم است (آثار آن در ترسيده آشكار است) مگر ترس از خدا كه ناجور باشد (و نشانه ترس در ترسيده هويدا نباشد) (10) در كار بزرگ بخدا اميد دارد (آسايش هر دو جهان را با درجات عاليه در بهشت جاويد آرزو دارد) و در چيز كوچك (متاع فانى دنيا) به بندگان خدا اميدوار است، و (نسبت) به بنده خدا طورى رفتار (و اظهار خضوع و فروتنى) مى‏نمايد كه براى پروردگار نمى‏كند، پس چگونه است شأن خداوند «بزرگ است ستودن او» كه در حق او تقصير مى‏گردد بآنچه (خضوع و فروتنى و اميدوارى) براى بندگانش انجام داده ميشود؟ (11) آيا مى‏ترسى در اميدواريت بخدا دروغگو باشى (گمان برده‏اى كه بى‏اعتنائى نموده نا اميدت سازد، اين گمان خطاء بزرگى است، زيرا فضل و رحمت او چنانكه خبر داده بزرگتر از آنست كه نيكوكاران را نوميد گرداند) يا اينكه او را براى اميدوار بودن سزاوار نمى‏بينى؟ (كه اگر او را بانجام اميد خود ناتوان بدانى كفر محض است) و همين طور است حال كسيكه ادعاء ميكند بخدا اميدوار است، اگر از بنده‏اى از بندگان خداوند بترسد، از روى ترس قسمى با او رفتار نمايد كه در باره پروردگارش چنان نمى‏كند (چون از بنده‏اى بترسد سعى و كوشش نمايد تا خوشنودى او را بدست آورده خشمش را دور گرداند، و ليكن جائيكه بايد از خدا بترسد دل فراخ كرده كار بروز دگر اندازد) پس ترس خود را از بندگان نقد و موجود پنداشته و از آفريدگارش نسيئه و وعده (12)، و همچنين مانند ادعاء كننده اميد بخدا است كسيكه دنيا در نظرش اهميت داشته، و موقعيت آن در دلش بزرگ باشد (كالاى) آنرا بر (آنچه پسنديده) خدا (است از اطاعت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 507

و فرمانبردارى) اختيار كرده و فقط بآن رو آورده و براى آن (و هر كه آنرا در دست دارد) بنده و فرمانبردار گرديده است (لذا اميد و ترسش از دنيا و دنياداران است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 508

[قسمت سوم خطبه‏]

(13) و پيروى كردن از (رفتار) رسول خدا- صلى الله عليه و آله- براى تو كافى است، و بر مذمت دنيا و معيوب بودن و بسيارى رسواييها و بديهاى آن ترا دليل و راهنما مى‏باشد، زيرا اطراف آن (وابستگى و دوستدارى) از آن حضرت گرفته شده، و جوانب آن (دلبستگى بهمه چيز آن) براى غير آن بزرگوار آماده گشته، و از نوشيدن شيرش (لذتهاى آن) منع شده و از آرايشهاى آن دور گرديده شده، (14) و اگر بخواهى دوباره پيروى نمائى پيغمبرى را، از موسى، عليه السلام، كه خدا با او سخن فرموده (و به كليم الله ملقب گشته) پيروى كن آنگاه كه مى‏گفت (در قرآن كريم س 28 ى 24): فسقى لهما ثم تولى إلى الظل فقال رب‏ يعنى پروردگارا من بآنچه از خير و نيكوئى برايم بفرستى نيازمندم، (15) سوگند بخدا موسى از خدا نخواسته بود مگر نانى را كه بخورد، زيرا گياه زمين را مى‏خورد، و بجهت لاغرى و كمى گوشت سبزى گياه از نازكى پوست درونى شكمش ديده مى‏شد، (16) و اگر بخواهى سوم بار پيروى كنى از داوود، عليه السلام، كه داراى مزامير و زبور بود و خواننده اهل بهشت مى‏باشد پيروى كن، بدست خود از ليف خرما زنبيلها مى‏بافت و به همنشينان خويش مى‏گفت: كدام يك از شما در فروختن آنها مرا كمك ميكند؟ و از بهاى آنها خوراك او يك دانه نان جو بود، (17) و اگر خواهى پيروى از عيسى ابن مريم، عليه السلام، را بگو (بياد بياور) كه (هنگام خوابيدن) سنگ را زير سر گذاشته بالش قرار مى‏داد، و جامه زبر مى‏پوشيد، و طعام خشن مى‏خورد، و خورش او گرسنگى بود (هنگام شدت گرسنگى غذا مى‏خورد تا از خوردن آن لذت برده به خورش نيازمند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 509

نباشد) و چراغ او در شب روشنائى ماه بود، و سايه‏بان او در زمستان جائى بود كه آفتاب مى‏تابيد يا فرو مى‏رفت (خانه‏اى نداشت) و ميوه و سبزى خوشبوى او گياهى بود كه زمين براى چهارپايان مى‏رويانيد، (18) نه زنى داشت كه او را بفتنه و تباهكارى افكند، و نه فرزندى كه او را اندوهگين سازد، و نه دارائى كه او را (از توجه بخدا) برگرداند، و نه (بدنيا و اهل آن) طمعى كه او را خوار كند، مركب او دو پايش بود (پياده راه مى‏رفت) و خدمتكار او دو دستش (هر كارى را خود انجام مى‏داد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 510

[قسمت چهارم خطبه‏]

(19) پس (از اينكه روش حضرت رسول را راجع بدل نبستن بدنيا اجمالا پيش از بيان رويه پيغمبران دانستى، اكنون دوباره بشنو:) به پيغمبر خود- صلى الله عليه و آله- كه (از همه خلائق) نيكوتر و پاكيزه‏تر است اقتداء نموده از آن بزرگوار پيروى كن، زيرا آن حضرت سزاوار پيروى كردن است براى كسيكه پيروى كند، و انتساب شايسته او است براى كسيكه بخواهد نسبت باو داشته باشد (يا صبر و شكيبائى او براى كسيكه شكيبا باشد سر مشق است) و محبوبتر بندگان نزد خدا كسى است كه پيرو پيغمبر خود بوده و دنبال نشانه او برود (در راه او سير نمايد، چنانكه در قرآن كريم س 3 ى 31 مى‏فرمايد: قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم و الله غفور رحيم‏ يعنى بگو اگر شما خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد خدا شما را دوست خواهد داشت، و گناهانتان را مى‏آمرزد، و خدا آمرزنده و مهربان است. و اما نشانه آن حضرت اين بود كه) (20) لقمه دنيا را به اطراف دندان مى‏خورد (نه به پرى دهان يعنى در دنيا زيادتر از آنچه را كه ناچار به استفاده از آن بود فرا نمى‏گرفت) و دنيا را به گوشه چشم نمى‏گريست (هيچ گونه بدنيا دل نبست)+ از جهت پهلو لاغرتر و از جهت شكم گرسنه‏ترين اهل دنيا بود، دنيا باو پيشنهاد شد (خداوند بوسيله جبرئيل اختيار كردن دنيا را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 511

باو پيشنهاد فرمود) از قبول آن امتناع نمود، و دانست كه خداوند سبحان چيزى را (علاقه بدنيا را) دشمن داشته او هم دشمن داشت، و آنرا خوار دانسته او هم خوار دانست، و آنرا كوچك قرار داده او هم كوچك شمرد، (21) و (بنا بر اين) اگر نبود در ما مگر دوستى دنيايى كه خدا و رسول آنرا دشمن داشته، و بزرگ شمردن آنرا كه خدا و رسول كوچك شمرده همين مقدار براى سركشى از خدا و مخالفت فرمان او بس بود، (22) و پيغمبر- صلى الله عليه و آله- بروى زمين (بى آنكه خوان بگسترد) طعام مى‏خورد، و مى‏نشست مانند نشستن بنده (دو زانو نشسته پا روى پا نمى‏انداخت) و بدست خود پارگى كفشش را دوخته و جامه‏اش را وصله ميكرد، و بر خر برهنه سوار مى‏شد، و پشت سر خويش (ديگرى را) سوار ميكرد، (23) و بر در خانه‏اش پرده‏اى كه در آن صورتها نقش شده آويخته بود، پس به يكى از زنهايش فرمود اى زن اين پرده را از نظر من پنهان كن، زيرا وقتى من بآن چشم مى‏اندازم دنيا و آرايشهاى آنرا بياد مى‏آورم، (24) پس از روى دل (براستى) از دنيا دورى گزيده ياد آنرا از خود دور ساخت، و دوست داشت كه آرايش آن از جلو چشمش پنهان باشد تا از آن جامه زيبا فرا نگرفته باور نكند كه آنجا جاى آرميدن است، و اميدوارى درنگ كردن در آنجا را نداشته باشد، پس (علاقه به) آنرا از خود بيرون و از دل دور كرده، و (آرايشهاى آنرا) از جلو چشم پنهان گردانيد (زيرا بسيار بآن بد بين بود) (25) و چنين است (رفتار) كسى كه چيزى را دشمن مى‏دارد، بدش مى‏آيد بآن چشم اندازد، و نام آن در حضورش برده شود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 512

[قسمت پنجم خطبه‏]

(26) و هر آينه در روش رسول خدا- صلى الله عليه و آله- است آنچه ترا بر بديها و زشتيهاى دنيا راهنما باشد، زيرا آن حضرت در دنيا با نزديكان خود (اهل بيتش) شكم سير نخورد، و با بزرگى مقام و منزلت او (در نزد خداوند متعال) از آن بزرگوار آرايشهاى آن دور شد، پس بايد انديشه كننده بعقل خويش مراجعه كرده ببيند آيا خداوند محمد- صلى الله عليه و آله- را بآن حالت گرامى داشته يا آنكه او را خوار كرده و كوچك شمرده است، (27) اگر بگويد:

او را خوار كرده، سوگند به خداوند بزرگ دروغ گفته و بهتان بزرگى زده (زيرا چگونه تصور

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 513

مى‏توان كرد كه خداوند بهترين آفريده خود را كه معصوم و منزه از هر خطاء است خوار گرداند) و اگر بگويد: او را گرامى داشته، بايد بداند كه خداوند غير آن حضرت را خوار كرده كه دنيا را باو ارزانى داشته و آنرا از مقربترين مردمان بخود دور كرده است، (28) پس بايد پيرو از پيغمبر خود پيروى كند و دنبال نشانه او برود، و در آيد هر جا كه او درآمده (گفتار و كردارش طبق دستور او باشد) و اگر از آن حضرت پيروى نكرد از تباه شدن (در دنيا و آخرت) ايمن نيست، زيرا خداوند محمد- صلى الله عليه و آله- را نشانه قيامت قرار داده (چون بعد از او پيغمبرى مبعوث نخواهد شد) و مژده دهنده ببهشت و بيم كننده از عذاب گردانيده (پس چون به همه احوال آگاه بود) (29) با شكم گرسنه از دنيا بيرون رفت (از لذت و خوشى آن بهره‏مند نگرديد) و بآخرت با سالم ماندن (از جميع معاصى) وارد شد، سنگى بروى سنگى نگذاشت (بنائى نساخت) تا اينكه راه خود را پوئيده (زندگانى خويش را بسر رسانده) دعوت پروردگارش را اجابت نمود (از دنيا رفت) (30) پس چه بسيار بزرگ است احسان و نيكوئى خدا بما از اينكه نعمت وجود آن حضرت را بما عطاء فرموده كه براى ما پيشروى است كه از او پيروى مى‏كنيم، و پيشوايى است كه گام در جا پاى او مى‏نهيم (و من در همه زندگانى از آن بزرگوار پيروى نمودم بطوريكه) (31) سوگند بخدا بر اين جبه خود چندان پينه دوختم تا اينكه از دوزنده آن شرمنده شدم، و گوينده‏اى بمن گفت: آيا آنرا (بعد از اين همه پينه) از خود دور نمى‏كنى؟ گفتم از من دور شو كه عند الصباح يحمد القوم السرى يعنى هنگام بامداد از مردم شب رو سپاسگزارى ميشود (جمله عند الصباح يحمد القوم السرى مثلى است گفته ميشود براى كسيكه رنج بر خود تحميل مى‏نمايد تا آسايش يابد، چنانكه كاروان در گرماى تابستان چون بشب راه روند و از بى‏خوابى رنج برند بامداد كه بمنزل رسيده از سختى گرما رهيدند، مورد تمجيد شنونده‏ها قرار خواهند گرفت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 514

(1161)

160 (1160)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مدح پيغمبر اكرم و اندرز بمردم):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) خداوند حضرت مصطفى را برانگيخت با نور (نبوت) روشن كننده (دلهاى جهانيان) و با حجت و دليل آشكار (معجزات) و راه هويدا (دين اسلام) و كتاب راهنما (قرآن كريم) (2) اهل بيت او بهترين اهل بيت، و شجره او (پدران آن حضرت) بهترين شجره است، و شاخه‏هاى آن شجره مستقيم و راست است (اهل بيت آن بزرگوار از افراط و تفريط يعنى تجاوز و تقصير در حق منزه و مبرى هستند) و ميوه‏هاى آن فرو ريخته (علوم و معارفشان در دسترس همگان است) (3) بدنيا آمدنش در مكه و هجرتش به مدينه است، در آنجا نام او بلند شده آوازه دعوتش منتشر گرديد (اهل آنجا كه آنها را انصار ناميدند آن حضرت را در جنگيدن با كفار و شكست دادن دشمنان يارى نمودند) (4) خداوند او را فرستاد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 515

با دليل كافى (قرآن كريم كه علاوه بر سائر معجزات آن بزرگوار براى اثبات نبوت كافى است) و پند شافى (سنت و احكام آن حضرت كه بيماريهاى دلها را بهبودى مى‏بخشد) و با دعوت تدارك كننده (بسوى اسلام كه آنچه از امر دين و دنيا در ايام جاهليت از بين رفته بود برقرار نمود) 5 بوسيله آن حضرت احكام شرعيه كه معلوم نبود آشكار و بدعتهاى نادرست (زمان جاهليت) نابود و احكامى كه آنها را (در قرآن و سنت) بيان نموده هويدا گردانيد، 6 پس كسيكه دينى غير از اسلام بطلبد شقاوت و بد بختيش محقق و بند (سعادت و نيكبختى) او گسيخته، و برو در افتادنش (به آتش) سخت است، و باز گشت او (در قيامت) به اندوه بسيار و عذاب دردناك مى‏باشد، 7 و (بنابر اين) من توكل بخدا مى‏نمايم همچون توكل كسيكه چشم از همه پوشيده بسوى او گشوده است، و راهى (توفيق عمل به اسلام) را كه (رونده را) ببهشت مى‏رساند، و رضاء و خوشنوديش را بدست مى‏آورد از او درخواست مى‏نمايم.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 516

[قسمت دوم خطبه‏]

8 بندگان خدا شما را بترس از خدا و فرمانبردارى او سفارش ميكنم، زيرا پيروى از فرمان او سبب رستگارى فردا (ى قيامت) و رهائى (از عذاب) هميشگى است (مردم را از كيفر رستخيز) 9 ترسانيد، پس (بوسيله پيغمبر احكام خود را) تبليغ، و (آنان را براه سعادت و خوشبختى) ترغيب و (آنرا) تكميل نمود (آنچه راجع به رسيدن به سعادت هميشگى است بيان فرمود) و براى شما دنيا و جدا گشتن و نابود گرديدن و تبديل شدن آنرا وصف كرد، 10 پس از آنچه شما را در دنيا به شگفت مى‏آورد دورى كنيد براى كمى آنچه از آن به همراه شما مى‏آيد (از همه كالاهاى فراوان دنيا بهره شما جز كفنى بيش نيست كه آن هم زير خاك مى‏پوسد) دنيا (از جهت پيروى شهوات و خواهشهاى نفس) نزديكترين سرائى است بخشم خدا، و (از جهت كم بودن پيروان حق و حقيقت) دورترين آن سرا است به خوشنودى خدا (كه بهشت جاويد است) 11 پس اى بندگان خدا از گرفتاريها و كارهاى دنيا (كه شما را از آخرت باز مى‏دارد) چشم بپوشيد براى آنچه باور داريد جدائى و تغيير احوال آنرا (مى‏دانيد زود از دنيا جدا مى‏شويد و سود رنجى كه برده‏ايد نصيب ديگران مى‏گردد) از (فريب خوردن و شيفته شدن) دنيا برحذر بوده بترسيد مانند بر حذر بودن خيرخواه (عليه السلام) كه پند دهنده است و كوشش كننده و زحمت كش (براى رهائى مردم از سختيها سعى و كوشش نموده‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 517

و در راه هدايت و رستگاريشان همت مى‏گمارد) 12 و بآنچه از تباه شدن مردم روزگارهاى پيش ديديد عبرت گيريد كه بندهاى ايشان از هم جدا و چشمها و گوشهاشان زائل شده، و شرافت و بزرگوارى از كفشان رفته، و شاديها و خوشگذرانيها از آنها جدا شده، 13 پس بودنشان با فرزندان به دورى و همنشينى با زنها به جدائى بدل شده، بيكديگر فخر و ناز نمى‏كنند، و فرزند نمى‏آورند، و به ديدن هم نمى‏روند، و همسايه و همنشين هم نيستند، 14 بندگان خدا (از اين گفتار) بترسيد مانند برحذر بودن كسيكه بر نفس خود تسلط داشته از خواهش نفس خويش جلو گرفته بيارى عقل و هوش انديشه ميكند (به سود و زيان خود پى مى‏برد) زيرا امر (دين) آشكار و نشانه (رستگارى) نصب و راه (رهائى از عذاب) هموار، و راه (بدست آوردن خوشنودى خدا و رسول) نمايان و راست است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 518

(1162)

161 (1161)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (در جنگ صفين) به يكى از اصحابش كه از آن بزرگوار پرسيد چگونه اطرافيان شما (سه خليفه و پيروانشان) شما را از خلافت باز داشتند

و حال آنكه شما باين مقام (از آنها و ديگران) سزاوارتريد؟ پس امام عليه السلام (را از اين پرسش بى‏موقع كه مطلب بر پرسنده و ديگران هم معلوم بود، يا تحقيق در آن مصلحت نبود خوش نيامد و با تندى اجمالا پاسخ داده) فرمود:

1 اى برادر (دينى از طايفه) بنى اسد مردى هستى كه تنگ (اسب سوارى) تو سست و جنبان است (نادانى كه به اندك شبهه‏اى مضطرب و نگران مى‏شوى) مهار (مركب خود) را بيجا رها ميكنى (در جاى غير مقتضى و موقع سختى كه ما با دشمن بزد و خورد مشغوليم مطلبى مى‏پرسى كه براى پاسخ آن مجال نيست) و با اين حال (كه موقع پرسش نبود) از جهت احترام پيوستگى و خويشى تو (با پيغمبر چون يكى از زنهاى آن حضرت زينب دخترش جحش از طايفه بنى اسد بود) و براى اينكه حق پرسش دارى و دانستنى را درخواست نمودى، پس بدان: 2 تسلط (سه خليفه) بر ما بخلافت با اينكه ما از جهت نسب (خويشى با پيغمبر اكرم) برتر و از جهت نزديكى (و قرب منزلت) به رسول خدا صلى الله عليه و آله استوارتريم،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 519

براى آنست كه خلافت مرغوب و برگزيده بود (هر كس طالب آن بود اگر چه لياقت نداشت، پس) گروهى بآن بخل ورزيدند (و نگذاشتند سزاوار به آن مقام بر آن بنشيند) و گروه ديگرى (امام عليه السلام) بخشش نموده (براى حفظ اساس اسلام) از آن چشم پوشيدند (و چون براى گرفتن حق ياورى نداشتند شكيبائى اختيار نمودند، چنانكه در خطبه سوم باين نكته اشاره فرموده) و حكم (ميان ما و ايشان) خدا است، و بازگشت بسوى او روز قيامت (پس از آن امام عليه السلام شعر امرء القيس را مثل مى‏آورد:) 3 و دع عنك نهبا صيح فى حجراته (كه مصراع دوم آن و هات حديثا ما حديث الرواحل مى‏باشد، و قصه آن اينست: امرء القيس كه يكى از شعراء بزرگ عرب است پس از آنكه پدرش را كشتند براى خونخواهى يا از ترس دشمنان در قبائل عرب مى‏گشت تا در خانه مردى طريف نام از قبيله بنى جديله طى وارد شد، طريف او را گرامى داشت و امرء القيس هم او را ستود و چندى نزدش ماند، پس بفكر افتاد كه مبادا طريف نتواند باو يارى نمايد، در پنهانى نزد خالد ابن سدوس رفته بر او وارد گشت، پس بنو جديله شتران او را بيغما بردند، و چون امرء القيس آگاه شد بخالد شكايت كرده او را از يغما بردن شتران خود خبر داد، خالد گفت:

شترهاى سوارى كه همراه دارى بمن بده تا سوار شده نزد بنو جديله رفته شترهاى ترا برگردانم، امرء القيس پيشنهاد او را پذيرفته شترهاى مانده را باو داد، و خالد با چند تن از ياران خود بر آنها سوار گشته در پى بنى جديله شتافت، چون بايشان رسيد گفت: امرء القيس ميهمان من است شترهاى او را باز گردانيد، گفتند او ميهمان و پناه آورده بتو نيست، گفت سوگند بخدا كه او ميهمان من است و شترهايى هم كه ما بر آنها سواريم از آن او است، پس بنو جديله بر آنها حمله نموده همگان را به زير افكنده آن شترها را نيز بيغما بردند، و گفته‏اند كه خالد با بنو جديله ساخته از روى حيله و مكر شترها را بايشان تسليم نمود، چون امرء القيس از اين غارتگرى دوم آگاه شد در اين باب قصيده‏اى ساخت كه اول آن اين بيت بود كه نقل شد، و معنى آن اينست:) رها كن و واگذار قصه غارتگرى را كه در اطراف آن فرياد بر آورده شد، (و بياور و ياد كن قصه شگفت‏آور كه آن يغما بردن شترهاى سوارى است، خلاصه منظور امام عليه السلام از تمثيل باين شعر آن است كه رها كن قصه سه خليفه را كه اهل سقيفه در اطراف آن هو و جنجال نموده آن همه سخنان گفت و شنود كردند) و بيا بشنو مطلب بزرگ (و شگفت آور) را در پسر ابى سفيان (معاويه و زد و خورد با او را) كه بتحقيق روزگار بعد از گريانيدن مرا به خنده آورد (از بسيارى شگفتى در رفتار روزگار به خنده آمده‏ام) و سوگند بخدا شگفتى باقى نمانده است،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 520

پس شگفتا از اين كار بزرگ كه شگفتى را از بين مى‏برد (بمنتهى درجه رسانده كه از آن چيزى بجا نمانده) و كج روى و نادرستى را بسيار مى‏گرداند، 4 گروهى از مردم (معاويه و پيروانش) از راه مكر و حيله در صدد برآمدند كه نور خدا را از چراغش خاموش كنند، و فوران و راه آب آنرا از چشمه‏اش ببندند (احكام اسلام را از بين برده وصى و جانشين پيغمبر اكرم را خانه نشين كنند) و ميان من و خودشان آب وبا آور را آميخته و درهم نمودند (فتنه و فساد و جنگ و خونريزى برپا كردند) 5 پس اگر از ما و ايشان سختيهاى غم و اندوهها برطرف شود آنان را براه حق محض مى‏كشم (تا رضاء و خوشنودى خدا و رسول را بدست آورده سعادتمند گردند) و اگر قسم ديگرى شد (قدم در راه حق ننهادند، و با راهنماى الهى بجنگ و زد و خورد مشغول ماندند، باكى نيست، زيرا خداوند در قرآن كريم س 35 ى 8 مى‏فرمايد:

فلا تذهب نفسك عليهم حسرات، إن الله عليم بما يصنعون‏ يعنى) پس براى گمراهى ايشان بسبب غم و اندوه بسيار خود را هلاك و تباه مگردان، زيرا خداوند دانا است بآنچه بجا مى‏آورند (و آنان را بكيفر اعمالشان مى‏رساند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 522

(1163)

162 (1162)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در ذكر بعضى از صفات خداوند جل شأنه):

[قسمت أول خطبه‏]

1 سپاس خداوندى را سزا است كه آفريننده بندگان و گستراننده زمين و روان كننده آب فراوان در زمينهاى پست و روياننده گياهها در زمينهاى بلند است، 2 اول بودن او را ابتداء و هميشگيش را انتهاء و بسر رسيدن نيست (زيرا ابتداء و انتهاء شايسته ممكن است، نه واجب الوجود كه عدم و نيستى بر او محال است، چون آنچه مسبوق بعدم و نيستى باشد محدث و پيدا شده است، و محدث واجب الوجود نيست، لذا مى‏فرمايد:) او است اول كه هميشه بوده و پاينده كه انتهاء ندارد (بجهت عظمت و بزرگوارى سزاوار پرستش بوده) پيشانيها براى او بخاك رسيده و سجده كرده و لبها بتوحيد و يگانگيش هم‏آواز است، 3 حدود اشياء را هنگام آفريدن هر يك تعيين فرمود تا خود از شبيه و مانند بودن بآنها امتياز داشته باشد (پس محدود بودن اشياء دليل بر اين است كه او را مانندى نيست) انديشه‏ها او را با حدود و حركات و اعضاء و ابزارها (قواى ظاهرى و باطنيه) نمى‏تواند تعيين نمايد (زيرا او را حد و حركت و عضو و ابزار كه از لوازم ممكن است نمى‏باشد) 4 براى او گفته نمى‏شود: در چه زمانى بوده؟ و تعيين نمى‏گردد تا چه زمانى خواهد بود (زيرا او ازلى و آفريننده زمان است، پس زمان بر او احاطه ندارد، و ابدى است كه او را انتهائى نيست، و گر نه محدود بحد مى‏شد و واجب نبود، و در برابر عقل) هويدا است كه نمى‏توان گفت از چه آشكار شده، و (از ديده‏ها) مخفى است كه گفته نمى‏شود: در چه چيز پنهان گرديده (زيرا او علت همه علتها و از مكان و محل مبرى مى‏باشد) جسمى نيست كه از دور جلوه‏گرى كرده بعد از بين برود، و زير پرده نيست تا چيزى بر او احاطه داشته باشد، نزديك بودن او به اشياء به چسبيدن نيست و دورى او از آنها به جدائى نمى‏باشد (زيرا قرب و بعد از لوازم امكان است و او ممكن نيست، پس معنى قرب و نزديك بودن او اينست كه به همه اشياء احاطه دارد و همه چيز باو قائم است، و معنى بعد و درويش اينست كه بكنه ذات او پى برده نمى‏شود) 5 و باو پنهان نيست از بندگانش نگاه كردن زير چشمى و نه تكرار و چند بار گفتن سخنى و نه نزديك شدن به تپه خاكى و نه برداشتن گامى در شب تيره و نه در شب تاريك آرمنده كه ماه روشنى دهنده بر آن سايه مى‏اندازد (تاريكى آنرا برطرف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 523

مى‏نمايد) و خورشيد داراى روشنائى در پى آن مى‏آيد، در غروب و طلوع (چون ماه پنهان شود خورشيد طلوع كند، و چون خورشيد غروب كند ماه هويدا گردد) و در گردش ايام روزگارها از آمدن شب و رفتن روز (خلاصه شب و روز و آشكار و نهان و تغيير و تبديل روزگار نسبت بعلم و دانائى او به جزئى و كلى اشياء مساوى است و چيزى از او پوشيده نمى‏باشد) 6 پيش از هر انتهاء و مدت و هر شمردن و شمارى بوده است (زيرا او كه آفريننده همه اشياء است بايستى پيش از آفريده شده باشد) بلند و منزه است از اينكه تعيين كنندگان حدود اندازه‏ها و نهايت اطراف و جوانب و تهيئه جاها و قرار گرفتن در مكانها را باو نسبت دهند (زيرا اندازه و نهايت داشتن و كسب مكان و قرار گرفتن در آن از لوازم جسم و امكان است، لذا مى‏فرمايد:) حد و نهايت مخلوق و آفريده شده او را شايسته است و بغير او (ممكنات) نسبت داده ميشود، 7 اشياء را از روى اصول و مبادى و نمونه ازلى و ابدى نيافريد (چون آفرينش او مبداى نداشته) بلكه (بى‏نمونه و مبدا بمحض اراده) آفريد آنچه آفريده و حدش را تعيين نمود، و بآنچه كه ايجاد و فرمود صورت و شكل داد و صورت آنرا نيكو و مناسب گردانيد، هيچ چيزى را در برابر او امتناع و سركشى نيست (همه مطيع و فرمانبردارند) و از اطاعت و پيروى چيزى سود و بهره نصيب او نمى‏گردد (زيرا او نيازمند بغير نمى‏باشد، چون نيازمندى مستلزم نقص كمال است و آن از لوازم امكان مى‏باشد) 8 دانائى او به مردگان از پيش گذشته مانند دانائى او است به زنده‏هاى باقى مانده، و علم او بآنچه در آسمانهاى زبرين است مانند علم او است به زمينهاى زيرين (علم او به مرده و زنده و گذشته و آينده و پست و بلند يكنواخت است، چون ذات او نسبت به همه اجزاء زمان و زمانيات يكسان است، علم او هم كه عين ذات او است چنين مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 524

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در شگفتى آفرينش انسان و عظمت و بزرگى آفريننده):

9 اى انسان آفريده شده مستوى الخلقه (بى نقص و كم بود) و اى پديد آورده شده محفوظ در رحمهاى تاريك و پرده‏هاى بسيار (تاريكى شكم و رحم و مشيمه يعنى پرده‏اى كه انسان هنگام ولادت با آن از شكم مادر خارج ميشود) كه شروع شده‏اى از گل خالص (و از بدن انسان كه تركيب شده از عناصر ارضى است) و در آرامگاه استوار و محكم (رحم مادر) نهاده شدى تا قدر معلوم (هويدا شدن طول و عرض و نازكى و كلفتى) و مدت قسمت شده (زمان حمل هفت يا نه ماه يا كمتر و زيادتر) در شكم مادرت جنبش داشتى در حاليكه جنين بودى، سخنى را پاسخ نمى‏دادى، و آوازى نمى‏شنيدى، 10، پس از قرارگاه خود (رحم مادر) به سراى نديده و راههاى سودش را نشناخته بيرون آورده شدى، كى ترا به كشيدن شير از پستان مادرت راه نمود؟ و كى ترا هنگام نياز بآنچه درخواست و اراده نمودى آشنا كرد؟ (آيا همه اينها دليل بر وجود و هستى صانع نيست كه مى‏خواهى پى بكنه و حقيقت ذات او ببرى) 11 چه دور است (پى بردن بكنه ذات او، زيرا) كسيكه از (شناسايى) صفات دارنده شكل و صورت و اندام ناتوان است، از صفات آفريننده او ناتوانتر و از دريافتش بوسيله‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 525

حدود و صفات آفريده‏ها دورتر است (كسيكه به شگفتى آفريده شده راه نبرد چگونه به آفريننده راه پيدا خواهد كرد، و حال آنكه او را شبيه و مانندى نيست تا كنه ذات و صفاتش شناخته شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 527

(1164)

163 (1163)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه (فساد و تباهكارى عثمان و كار گردانان او در مدينه و سائر شهرها شيوع پيدا نمود جمعى از اهل مدينه صحابه رسول خدا و ديگران بمردم شهرها نوشتند:

شما كه مى‏خواهيد در راه خدا جهاد كرده با دشمنان دين بجنگيد، با شتاب نزد ما بياييد كه خليفه شما دين را تباه كرده و از بين برده، پس دلهاى مردم از او برگشت و در صدد خلعش برآمدند، و گروه بسيارى از اهل مصر و بصره و كوفه به مدينه آمدند، و) نزد آن بزرگوار گرد آمده از كردارهاى ناپسند عثمان شكايت كردند، و درخواست نمودند تا حضرت از جانب ايشان با او گفتگو نمايد، و بخواهد كه رضاى آنها را فراهم نمايد (از بد رفتارى دست برداشته بدعتهائى كه در دين نهاده از بين ببرد و باصحاب پيغمبر اكرم اين همه ظلم و ستم روا ندارد، و مردم درستكار را به حكمفرمائى شهرها بفرستد) پس امام عليه السلام نزد عثمان رفته فرمود:

(1) مردم در پشت سر من مى‏باشند و مرا بين تو و خودشان سفير و واسطه قرار داده‏اند (از من درخواست نموده‏اند كه پيغام ايشان را رسانيده فساد را از بين ببرم) و سوگند بخدا بتو نمى‏دانم چه بگويم؟! (بچه زبانى سخن بگويم كه در تو اثر بخشد) چيزى (از بدعتها و كردار زشتت) نمى‏دانم كه تو خود آنرا ندانى، و ترا بكارى (حرمت آنچه بجا مى‏آورى) راهنما نيستم كه آنرا نشناسى (بلكه رفتارت را ميدانى حرام و بر خلاف دين است) 2 و ميدانى آنچه ما مى‏دانيم (زشتى كارهايى كه مرتكب مى‏شوى بر تو پوشيده نيست، چنانكه بر ما آشكار است) در چيزى از تو پيشى نگرفتيم كه ترا بآن آگاه سازيم، و در هيچ حكمى خلوت ننموديم تا آنرا بتو برسانيم (ما و تو هر دو پيغمبر اكرم را درك كرده رفتارش را با مردم ديده و احكامش را شنيده‏ايم، پس لازم نيست ترا به روش آن حضرت تبليغ نماييم) و تو ديدى آنچه ما ديديم، و شنيدى آنچه كه ما شنيديم، و با رسول خدا- صلى الله عليه و آله- آميزش داشتى چنانكه ما آميزش داشتيم، و 3 پسر ابى قحافه و پسر خطاب به درستكارى سزاوارتر از تو نبودند (با اينكه بر خلاف گفتار پيغمبر اكرم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 528

رفتار كرده به بهانه خلافت را غصب نمودند، مانند تو بدعتهائى در دين احداث نكرده با مسلمين اينگونه ظلم و ستم روا نداشتند) در حاليكه تو از جهت خويشى به رسول خدا- صلى الله عليه و آله- از آنها نزديكترى (چون عثمان پسر عفان ابن ابى العاص ابن امية ابن عبد شمس بن عبد مناف مى‏باشد، و عبد مناف جد سوم حضرت رسول: محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصى ابن كلاب ابن مرة ابن كعب است، و اما ابو بكر عبد الله پسر ابى قحافة عثمان ابن عامر ابن عمر ابن كعب ابن سعد ابن تيم ابن مرة ابن كعب مى‏باشد، و مرة جد ششم پيغمبر اكرم است، و اما عمر پسر خطاب ابن نفيل ابن عبد العزى ابن رياح ابن عبد الله ابن قرط ابن زراح ابن عدى ابن كعب بوده، و كعب جد هفتم رسول خدا است، پس خويشاوندى عثمان از ابو بكر و عمر به پيغمبر اكرم نزديكتر است) و به دامادى پيغمبر مرتبه‏اى يافته‏اى كه ابو بكر و عمر نيافتند (عثمان رقيه و ام كلثوم را كه بنا بر مشهور دختران پيغمبر بودند به همسرى خود درآورد، در اول رقيه را و بعد از چندگاه كه آن مظلومه وفات نمود ام كلثوم را بجاى خواهر باو دادند، و از اينرو است كه در پيش عامه و سنيها به ذى النورين ملقب گشته) 4 پس در باره خود از خدا بترس، از خدا بترس، زيرا سوگند بخدا تو از كورى بينا و از نادانى تعليم داده نمى‏شوى (براه حق گمراه نبوده‏اى تا ترا راهنمائى نمايم، و به رفتار درست نادان نيستى تا ترا دانا گردانم، بلكه دانسته بر خلاف رفتار مى‏نمايى) و بتحقيق راهها (احكام خدا) آشكار، و نشانه‏هاى دين (قرآن و اهل بيت) برپا و برقرار است، 5 پس (اگر ترا غفلت گرفته) بدان برترين بندگان نزد خدا پيشواى عادل و درستكارى است كه (براه حق) هدايت شده، و (ديگران را) راهنما باشد، و سنت و طريقه دانسته شده (از پيغمبر اكرم) را برپا دارد (طبق آن رفتار نمايد) و بدعت باطل و نادرست را بميراند (از بين برده مردم را به نادرستى آن آگاه سازد) و بتحقيق سنتها روشن و هويدا است و براى آنها نشانه‏هايى است، و (همچنين) بدعتها آشكار است و آنها (نيز) نشانه‏هايى دارد، 6 و بدترين مردم نزد خدا پيشواى ستمكارى است كه گمراه باشد و ديگران هم بوسيله او گمراه شوند، بميراند سنتى را كه (از رسول خدا) گرفته شده، و زنده گرداند بدعتى كه از بين رفته (از حق دست برداشته بترويج باطل بكوشد) 7 و من از رسول خدا، صلى الله عليه و آله، شنيدم كه مى‏فرمود: روز

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 529

قيامت پيشواى ستمكار را مى‏آورند كه با او يارى كننده‏اى نيست (تا از آتش دوزخ رهائيش دهد) و نه عذر خواهى (تا عذاب را از او برطرف نمايد) پس در آتش دوزخ انداخته ميشود و در آن مى‏گردد چنانكه آسيا گردش مى‏نمايد، بعد در گودى و ته دوزخ حبس و باز داشته ميشود 8.

و ترا بخدا درخواست نموده سوگند مى‏دهم كه مبادا پيشواى اين امت باشى كه كشته شوى، زيرا پيش از اين گفته مى‏شد (پيغمبر اكرم فرمود): كه در اين امت پيشوايى كشته ميشود كه (بر اثر كشته شدنش راه) خونريزى و جنگيدن تا روز قيامت گشوده مى‏گردد، و كارها را برايشان مشتبه مى‏نمايد، و تباهكاريها را در آنان نشر مى‏دهد، و آنها حق را از باطل امتياز نمى‏دهند، در آن تباهكاريها آشوب بسيار كرده از حق دست برميدارند، و بسختى مضطرب و نگران مى‏گردند، 9 پس بعد از ساليان دراز (كه متجاوز از هشتاد سال است) و بسر رسيدن عمر براى مروان (ابن حكم كه نويسنده و كار گردان تو است) مانند شترى كه دشمن آنرا غارت كرده و به تندى ميراند، مباش تا بهرجا كه خواهند ترا براند.

عثمان به آن حضرت گفت: با مردم گفتگو كن تا مرا مهلت دهند كه ستمهايى كه بر آنان وارد شده برطرف نمايم. پس امام عليه السلام فرمود:

10 آنچه در مدينه است مهلتى در آن لازم نيست، و آنچه در آن نمى‏باشد مهلت آن تا رسيدن فرمان تو است بآن (براى كسيكه در مدينه حاضر است شروع به اصلاح نما مهلت نمى‏خواهد، و براى آنكه حاضر نيست تا رسيدن فرمان تو عذرى نمى‏باشد. گفته‏اند عثمان بر اثر فريب خوردن از مروان به ستمگرى بر مسلمانان دلير گرديده گوش به فرمايشهاى امير المؤمنين نداد تا جائيكه اهل مصر و ديگران او را در خانه‏اش محاصره نموده بسختى كشتند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 530

(1165)

164 (1164)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه در آن شگفتى آفرينش طاووس را ياد مى‏فرمايد:

[قسمت أول خطبه‏]

1 خداوند موجودات عجيب و شگفت را آفريد بعضى جاندار (مانند انسان و حيوانات) و بعضى بى‏جان (مانند جمادات) و بعضى ساكن و آرام (مانند كوهها) و بعضى داراى حركات (مانند ستارگان) و از دليلهاى آشكار كه گواهى مى‏دهند بر زيبايى آفرينش او و بر بزرگى توانائيش، برپا داشت چيزى را كه عقلها در برابر آن فرمان برده باور داشتند،

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 531

در حاليكه به هستى او معترف بوده و تسليم امر و فرمان او هستند، و به يگانگى او دليلهاى آنچه كه خردها باور داشته‏اند در گوشهاى ما فرياد مى‏زند، 2 و برپا داشت چيزى را كه آفريد از صورتهاى گوناگون مرغانى كه آنها را در شكافهاى زمين و دره‏هاى گشاده (كه ميان دو كوه واقع است) و بر سر كوهها جاى داد، و آنها داراى بالهاى جور جور و شكلهاى گوناگون هستند، در حاليكه مهار فرمانبردارى بر گردن آنها افكنده شده، و در شكافهاى هواى گشاده و فضاى وسيع پر و بال مى‏زنند (در قرآن كريم س 16 ى 79 مى‏فرمايد: أ لم يروا إلى الطير مسخرات في جو السماء، ما يمسكهن إلا الله، إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون‏ يعنى آيا پرندگان رام شده را در هواى آسمان نديدند؟ آنها را در هوا نگاه نمى‏دارد جز خدا، بتحقيق در اين پروازشان «براى اثبات قدرت و توانائى حق تعالى» نشانهايى است براى گروهى كه- بخدا و رسول- ايمان مى‏آورند) 3 پديد آورد آنها را با اين صورتهاى آشكار شگفت‏آور در صورتيكه پيشتر نبودند (آنها را بى‏سابقه بيافريد) و آنها را با استخوانهاى محكم و مفصلها كه (در گوشت و پوست) پنهان شده‏اند تركيب فرموده بهم پيوست، و بعضى از آنها را بجهت سنگينى جثه (مانند شتر مرغ و لكلك) براى تندروى و آسانى در پريدن منع نمود از اينكه در هواى بلند پرواز كند و آنرا طورى آفريد كه نزديك زمين مى‏پرد، 4 و مرغان گوناگون را بسبب توانائى و آفرينش خود كه از روى حكمت و مصلحت است در رنگهايى ترتيب داد (هر يك را با رنگ خاصى آفريد) پس بعضى از آنها در قالب رنگى فرو برده شده كه رنگ ديگرى با آن مخلوط نمى‏شود (داراى يك رنگند سفيد يا سياه يا سرخ يا رنگ ديگر كه گويا رنگ مانند قالب آنرا فرا گرفته است) و بعضى از آنها در رنگى فرو برده و طوقى بايشان قرار داده شده كه رنگ آن بخلاف رنگ سائر اندامشان است (بعضى از آنها داراى دو رنگ يا زيادترند مانند بلبل. خلاصه خداوند از روى حكمت و مصلحت آنها را بهر شكل و رنگ آفريده است كه همه دليل بر بزرگى و قدرت و توانائى او است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 534

[قسمت دوم خطبه‏]

5 و از شگفترين مرغها در آفرينش طاووس است كه خداوند آنرا در استوارترين ميزان آفريده، و رنگهايش را در نيكوترين ترتيب منظم گردانيده، با بالى كه بيخ آنرا (به پيه و استخوان و رگ) بهم پيوسته است، و با دمى كه كشش آنرا دراز قرار داده است، 6 هرگاه (اراده جماع كند، و) بسوى طاووس ماده برود دمش را از پيچيدگى باز ميكند و آنرا بلند مى‏نمايد بر سرش سايه مى‏افكند، گويا آن دم (هنگام بهم آمدن و پهن شدن) مانند بادبان (كشتى) دارى است كه كشتيبان آنرا از جانبى به جانبى مى‏گرداند (بادبان كشتى دارى منسوب بدارين است و آن جزيره‏اى بوده از سواحل قطيف از شهرهاى بحرين كه در گذشته بندر و لنگرگاه كشتيها بوده)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 535

به رنگهايش تكبر نموده بخود مى‏نازد، و بحركات و نازشهاى دمش مى‏خرامد، جماع ميكند مانند جماع خروسها، و براى آبستن نمودن با ماده خود نزديكى ميكند مانند نزديكى نرهاى پرشهوت! (در اينجا امام عليه السلام در ابطال گفتار كسيكه گمان ميكند نزديكى طاووس اينگونه نيست مى‏فرمايد:) 7 در آنچه راجع بجماع طاووس بيان كردم ترا به مشاهده و ديدن حواله مى‏دهم نه مانند كسيكه (گفتارش را) حواله مى‏دهد برسند ضعيف و نادرست كه اعتماد بر آن ندارد (زيرا او مى‏گويد: مى‏گويند، و من مى‏گويم برو ببين) و اگر آن طور باشد كه گمان ميكنند باينكه طاووس نر ماده‏اش را آبستن ميكند بوسيله اشكى كه از چشمهايش ريخته در اطراف پلكهايش جمع شده و ماده آن آنرا به منقار برميدارد و مى‏چشد آنگاه تخم مى‏نهد، و جماع طاووس نر از غير اشك بيرون آمده از چشم نيست، هر آينه اين گمان (نادرست) از مطاعمه كلاغ (منقار در منقار نهادن يكديگر) شگفتر نمى‏باشد (چون جماع كلاغ ديده نشده «بر سبيل مثال مى‏گويند: هذا أخفى من سفاد الغراب يعنى اين امر از جماع زاغ پنهان‏تر است» گمان دارند كه جماع آن آبى است كه در سنگدان غراب نر مى‏باشد و ماده آنرا به منقار برداشته بوسيله آن تخم مى‏نهد و جوجه مى‏آورد، منظور امام عليه السلام اينست كه مردم چون جماع كردن كلاغ را نديده‏اند اين نوع سخنان را مى‏گويند، و اگر در باره طاووس هم آنچه از ايشان نقل شده بگويند جاى شگفتى نيست، زيرا از روى نادانى و اعتماد بر گفتار نادرست آنچه بدون برهان شنيده‏اند مى‏باشد. باز در وصف طاووس مى‏فرمايد:) 8 تصور ميكنى استخوان پرهاى آن (از بسيارى سفيدى و شفافى) ميلهايى است از نقره، و تصور ميكنى آنچه بر آن بالها روييده شده از قبيل دائره‏هاى شگفت‏آور و گردن بندها (به زردى و جلاء داشتن مانند) طلاى خالص است، و (به سبزى چون) تكه‏هاى زبرجد مى‏باشد، 9 پس اگر بالش را تشبيه كنى به گلها و شكوفه‏هايى كه زمين مى‏روياند خواهى گفت: دسته گلى است كه از شكوفه هر بهارى چيده شده است، و اگر آنرا به پوشيدنيها مانند سازى (خواهى گفت:) مانند حله‏هايى است كه نقش و نگار در آن بكار برده‏اند، يا مانند جامه‏هاى خوش رنگ و زيباى بافت يمن، و اگر آنرا به زيورها تشبيه گردانى (خواهى گفت:) مانند نگين‏هاى رنگ به رنگ است كه در ميان نقره مزين بجواهر نصب شده است، 10 راه مى‏رود مانند خراميدن دلشاد پر ناز، و با تأمل و دقت بدم و بالش مى‏نگرد، و از زيبايى پيراهن و رنگهاى (گوناگون) جامه‏اش قهقه مى‏خندد، و

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 536

هنگاميكه به پاهايش چشم اندازد بانگ زده به آواز بلند گريه كرده نزديك به آن كه آشكارا فرياد رسى بطلبد، و براستى اندوه خويش (از زشتى پاهايش) گواهى دهد، زيرا پاهايش باريك (و زشت) است مانند پاهاى خروس خلاسى (كه نه سفيد است نه سياه، بلكه خاكى رنگ مى‏باشد) و از سمت استخوان ساق آن خارى پنهان بر آمده است (مانند خار پاى خروس كه چندان آشكار نيست) 11 و در پشت گردن جاى يالش كاكل سبزى است نقاشى شده، و جاى برآمدگى گردنش مانند گردن ابريق (كشيده و بلند) است، و جاى فرو رفتن آن تا زير شكمش مانند رنگ و سمه يمنى است (كه بسيار سبز مى‏باشد، و وسمه برگ گياهى است كه بآن خضاب ميكنند) يا مانند حرير و ديبايى است پوشيده شده چون به آينه صيقلى گشته، 12 و مانند آنست كه طاووس خود را به چادر سياهى پيچيده ولى از بسيارى شادابى و براقى گمان ميشود كه رنگ بسيار سبز نيكوئى بآن آميخته شده است (از بسيارى شفاف و روشن بودن سياهى آن به سبزى نمايان است، و در نظر هر دم به رنگى جلوه‏گر است، چنانكه مى‏فرمايد:) 13 و بشكاف گوش آن خطى است (باريك) مانند باريكى سر قلم، و در رنگ (مانند رنگ) گل بابونه است كه بسيار سفيد مى‏باشد، و آن چون خط سفيدى است كه در ميان سياهى مى‏درخشد، 14 و كمتر رنگى است كه طاووس از آن بهره‏اى نبرده باشد، و بجهت بسيارى صيقلى و براقى و درخشيدن و نيكوئيش آن رنگ را بهتر جلوه داده است، پس (در رنگ آميزى) مانند شكوفه‏هايى است پراكنده كه بارانهاى بهار و آفتابهاى بسيار گرم آنرا تربيت نكرده (بلكه خداوند سبحان از روى حكمت سر تا پاى آنرا از ابتداء خلقت به رنگهاى گوناگون شگفت‏آور آفريده) 15 و گاهى از پر خود بيرون آمده جامه از تن كنده برهنه مى‏گردد، پس پى در پى پرش ريخته و باز از پى هم مى‏رويد، و مى‏ريزد پرهايش مانند ريختن برگها از شاخه‏ها، پس پشت سر هم مى‏رويد تا بصورت پيش از ريختن باز مى‏گردد (بطوريكه) رنگى از آن بر خلاف رنگهاى پيش نمى‏باشد، و رنگى در غير جاى خود واقع نمى‏گردد (هر پرى كه مى‏افتد بجاى آن پرى بهمان شكل و رنگ مى‏رويد) 16 و هرگاه بدقت و تأمل در مويى از موهاى پرهاى آن بنگرى (از رنگ آميزيها) بتو مى‏نماياند (يك بار) سرخ گل رنگ، و بار ديگر سبز زبرجد رنگ، و گاهى زرد و طلايى رنگ، 17 پس چگونه زيركيهاى ژرف و عميق چگونگى آفرينش اين حيوان را در مى‏يابد، يا چگونه انديشه عقلها آنرا درك مى‏نمايد، يا سخنان وصف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 537

كنندگان چگونگى آنرا بنظم مى‏آورد، و حال آنكه كوچكترين اجزاء آن حيوان (كه مويى بيش نيست) وهمها را از درك كردن و زبانها را از وصفش عاجز و ناتوان گردانيده است؟! 18 پس منزه است خداوندى كه خردها را مغلوب گردانيده از وصف آفريده شده اى كه در پيش ديده‏ها جلوه‏گر است در صورتيكه آنرا محدود و پديد آمده و تركيب شده و رنگ‏آميزى گرديده درك كرده‏اند، و زبانها را از بيان حقيقت چگونگى آن ناتوان گردانيده و آنها را از شرح صفت آن عاجز نموده، 19 و منزه است خداوندى كه استوار قرار داده پاهاى موران خرد و پشه‏هاى كوچك و بزرگتر از آنها را از قبيل آفرينش ماهيها و پيلها، 20 و بر خود واجب و لازم فرموده كه هيچ پيكرى را كه روح و جان در آن دميده نجنبد مگر آنكه مرگ را وعده‏گاه و نيستى را پايان كارش قرار داده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 539

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است در چگونگى بهشت:

21 اگر به ديده دل ببينى آنچه براى تو از بهشت وصف ميشود (و در آن تأمل و انديشه نمائى) هر آينه نفس تو دورى ميكند از آنچه در اين دنيا است از خواهشها و خوشيها و آرايشهاى آن كه در نظر جلوه‏گر است، 22 و با تأمل و انديشه سرگردان ماند در صداى بهم خوردن برگهاى درختهايى كه بر كنار جويهاى بهشت ريشه‏هاى آنها در تله‏هاى مشك پنهان گشته است، و در آويزان بودن خوشه‏هاى مرواريد تر و تازه در شاخه‏هاى نازك (تركه‏ها) و كلفت، و در نمايان شدن آن ميوه‏هاى رنگارنگ در پوست شكوفه‏هاى آن درختها كه بى‏رنج (و بدون رفتن بالاى درخت يا افكندن بوسيله سنگ و چوب) چيده ميشود، و طبق آرزوى چيننده در دسترس قرار مى‏گيرد (آنچه آرزو كند نزديك ميشود تا بى‏زحمت بچيند) 23 و براى اهل بهشت در جلو قصرهاى آن عسلهاى پاك و پاكيزه و شربتهاى تصفيه شده گردش داده ميشود (تا هر كه بخواهد بياشامد، چنانكه در قرآن كريم و پاكيزه و شربتهاى تصفيه شده گردش داده ميشود (تا هر كه بخواهد بياشامد، چنانكه در قرآن كريم س 37 ى 45 مى‏فرمايد: يطاف عليهم بكأس من معين (46) بيضاء لذة للشاربين (47) لا فيها غول و لا هم عنها ينزفون‏ يعنى براى ايشان جام شربت از نهر جارى كه در نظر است گردش داده ميشود در حاليكه مصفا و سفيد است، و براى نوشنده‏ها داراى لذت و خوشى مى‏باشد، آفت و دردى در آن نبوده و آنان از آشاميدن آن عقلشان زائل نمى‏گردد) 24 اهل بهشت گروهى هستند (پيرو خدا و رسول) كه پيوسته عطاء و بخشش الهى شامل حالشان مى‏باشد تا آنگاه كه در سراى هميشگى (بهشت جاويد) فرود آيند، و از انتقال و سفرها ايمن و آسوده گردند (آدمى هنگام مردم تا قيامت برپا نشده مانند كسى است كه بسختى راه سفر گرفتار است، و چون از سختى مرگ و عالم برزخ و رستخيز رهائى يافت و بار در بهشت گشود از رنج راه مى‏آسايد) 25 پس اى شنونده اگر دل خود را مشغول كنى (تأمل و انديشه نمائى) بآنچه ناگاه بتو برسد از منظره‏هاى شگفت‏آور هر آينه بجهت شوق رسيدن بآنها جان از تنت بيرون رود، و بجهت شتاب به رسيدن بآن منظره‏ها از همين مجلس من به همسايگى اهل گورستان خواهى رفت (و از دنيا و آنچه در آن است چشم پوشيده منتظر رسيدن مرگ مى‏گردى) 26 خداوند از روى فضل و مهربانيش ما و شما را در زمره كسانى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 540

قرار دهد كه از روى دل براى رفتن به منزلهاى نيكوكاران (بهشت جاويد) سعى و كوشش مى‏نمايند (رضاء و خوشنودى خدا و رسول را بدست مى‏آورند. سيد رضى فرمايد:) (معنى چند سخن شگفت‏آور اين خطبه اينست:) فرمايش آن حضرت عليه السلام: يؤر بملاقحة، لفظ أر كنايه از نزديكى است، عرب مى‏گويد: أر الرجل المرأة آنگاه كه مرد زن را هم بستر خود قرار دهد، و فرمايش آن حضرت عليه السلام: كأنه قلع دارى عنجه نوتيه، قلع بادبان كشتى است، و دارى منسوب است به دارين و آن شهرى است كنار دريا كه از آنجا عطر آورده ميشود، و عنجه يعنى آنرا برگرداند، گفته ميشود: عنجت الناقة كنصرت أعنجها عنجا آنگاه كه سر شتر را برگردانى، و نوتى بمعنى كشتيبان است، و فرمايش آن حضرت عليه السلام ضفتى جفونه از اين جمله دو طرف پلكهاى چشم طاووس را اراده فرموده است، و كلمه ضفتان بمعنى هر دو جانب است، و فرمايش آن حضرت عليه السلام: و فلذ الزبرجد لفظ فلذ جمع فلذة است و آن بمعنى قطعه و تكيه مى‏باشد، و كبائس جمع كباسة كه بمعنى عذق (خوشه خرما) است، و عساليج بمعنى شاخه‏ها و مفرد آن عسلوج مى‏باشد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 541

(1166)

165 (1165)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در پند و اندرز به اصحابش):

[قسمت أول خطبه‏]

1 كوچك شما بايد از بزرگتان پيروى كند، و بزرگ شما به كوچكتان مهربان باشد، 2 و مانند ستمكاران زمان جاهليت (پيش از مبعوث شدن پيغمبر اكرم) نباشيد كه (آنان) نه در دين و شريعت كنجكاوى مى‏كردند، و نه از شناختن خدا عقل بكار مى‏بردند (نادان و از احكام خداوند سبحان غافل بودند) مانند پوست تخمى كه در جاى تخم نهادن مرغان پيدا گردد (و تصور شود كه تخم پرنده است، اگر كسى آنرا بشكند) شكستن آن گناه دارد، و (اگر سالم بگذارد) بچه زيان رسان بيرون آرد (چون ممكن است تخم افعى و مار باشد، و مثل ستمكاران جاهليت مثل تخم افعى و مار است كه در جاى تخم نهادن شتر مرغ پيدا شود، زيرا مخالفت و درهم شكستن آنها با جنگ و خونريزى صورت مى‏گرفت، و مداراى با آنان سبب گمراهى و تباهكارى مى‏بود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 542

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در خبر دادن باجتماع مسلمانان بعد از پراكندگيشان از هم و از بين بردن بنى اميه، و سرزنش به اصحابش).

(مسلمانان) 3 بعد از انس گرفتن با يكديگر و اجتماع از هم جدا ميشوند، و از (اطراف) اصل (و پايه دين) خود (امام بحق) پراكنده مى‏گردند، پس بعضى از ايشان شاخه‏اى (امامى از ائمه هدى عليهم السلام) را مى‏گيرد، هر كجا كه برود با او همراه است (به دستورش رفتار مى‏نمايد) تا اينكه بزودى خداوند ايشان را براى بدترين روز بنى اميه (انقراض دولتشان) گرد آورد چنانكه قطعه‏هاى ابر در فصل پاييز بهم متصل ميشود، 4 خداوند آنان را با هم مهربان ساخته و بهم پيوسته و بسيار مى‏گرداند، مانند ابرهاى روى هم قرار گرفته، پس از آن خداوند براى آنان درهايى مى‏گشايد كه از جاى بر انگيختنشان سيل‏وار روانه ميشوند (حركت كرده و بكمك يكديگر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 543

مى‏شتابند) مانند سيل دو باغ (اهل سبا كه خداوند قصه آنرا در قرآن كريم ياد فرموده، و آن سيل عظيمى بود كه همه آنان را هلاك نمود) هيچ پشته‏اى از آن سالم و هيچ زمين بلندى برقرار نماند، و راه آنرا نه استوارى كوه و نه بلندى زمينى نسبت (كسى نمى‏تواند آن جمع را شكست دهد) 5 خداوند ايشان را در ميان دره‏هايى كه آفريده (و مجراى سيل هم از آن دره‏ها است) پراكنده مى‏نمايد و آنان را مانند چشمه‏ها در زمين روان مى‏سازد (خلاصه جمعيتشان را بسيار و قدرت و توانائى بآنها عطاء مى‏فرمايد) بوسيله آنها حقوق گروهى (ستمديده‏ها) را از گروهى (ستمگران) مى‏ستاند و گروهى (بنى عباس) را در شهرهاى گروهى (بنى اميه) مى‏گمارد، 6 و سوگند بخدا آنچه در تصرف ايشانست بعد از پادشاهى و حكمرانى (آنها) گداخته ميشود و مانند دنبه كه از آتش گداخته مى‏گردد (عزت و دولت و دارائى و همه چيز آنها از بين خواهد رفت).

7 اى مردم، اگر از يارى كردن حق (امام عليه السلام) يكديگر را باز نمى‏داشتيد (كمك مى‏كرديد) و از پست گردانيدن باطل (معاويه) سستى نمى‏نموديد كسيكه (در توانائى و درستكارى) مانند شما نيست در (شهرهاى) شما طمع نمى‏كرد، و قوت نمى‏گرفت كسيكه بر شما تسلط يافته، وليكن شما (بر اثر نبردن فرمان امام و پيشواى خود) سرگردان شديد (به ضلالت افتاديد) مانند شما نيست در (شهرهاى) شما طمع نمى‏كرد، و قوت نمى‏گرفت كسيكه بر شما تسلط يافته، و ليكن شما (بر اثر نبردن فرمان امام و پيشواى خود) سرگردان شديد (به ضلالت افتاديد) مانند سرگردانى بنى اسرائيل! (كه بر اثر نافرمانى موسى عليه السلام چهل سال سرگردان ماندند، و در آن بيابان كه خداوند قصه آنرا در قرآن كريم بيان مى‏فرمايد راه بجائى نبردند) 8 و بجان خودم سوگند ياد ميكنم كه بعد از من سرگردانى شما چندين برابر (سرگردانى بنى اسرائيل) افزوده گرديده ميشود (زيرا سرگردانى ايشان چهل سال بود و سرگردانى شما و فرزندانتان تا زمان ظهور امام منتظر عجل الله تعالى له الفرج بطول خواهد انجاميد) بسبب اينكه حق را پشت سرتان نهاده و نزديكتر را (به پيغمبر اكرم از خود) جدا كرديد، و با دورتر (به آن حضرت) پيوند نموديد! (از امام عليه السلام پيروى ننموده به دنبال خلفاء و معاويه رفتيد كه جز فساد و تباهكارى منظورى نداشتند) 9 و بدانيد اگر از راهنماى خود پيروى مى‏گرديد شما را براه پيغمبر خدا (كه راه سيادت و سعادت هميشگى است) مى‏برد، و از رنج بيراهه رفتن آسوده مى‏گشتند، و بار گران سخت را از گردنها دور مى‏انداختيد (گناهى مرتكب نمى‏شديد كه در دنيا بيچاره و در آخرت بعذاب گرفتار باشيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 545

(1167)

166 (1166)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است در آغاز خلافتش:

1 خداى تعالى كتاب (قرآن كريم) را فرستاد راهنما (ى بندگان) در آن نيك و بد (اعتقاد و گفتار و كردار) را بيان فرموده، پس راه نيك را پيش گيريد تا (بخدا و رسول) هدايت شده راه ببريد، و از جانب بدى دورى گيريد تا در ميان راه راست (كه شما را بحق و حقيقت مى‏رساند) راه برويد، (2) واجبات را بجا آوريد، (نماز و روزه و خمس و زكوة و حج و امر بمعروف و نهى از منكر و سائر عبادات را محافظت كرده بكار بنديد. تكرار اين جمله براى تأكيد و اهميت موضوع است) آنها را براى (نزديك شدن به رحمت) خدا بجا آوريد (نه از روى رئاء و خودنمايى) تا شما را ببهشت برساند، خداوند (در قرآن و سنت پيغمبر اكرم) چيزى را كه نامعلوم نيست (بلكه نزد همه آشكار است) حرام گردانيد (پس جاهل بآن معذور نمى‏باشد) و آنچه را كه عيب و نقصى در آن يافت نمى‏شود حلال فرمود، و احترام مسلمان را (بجهت عظمت اسلام) بر همه حرمتها فزونى داد، و بسبب اخلاص (در دين يعنى عبادت و بندگى بى رئاء) و توحيد (يگانه دانستن خداوند متعال) حقوق مسلمانان را در مواضع خود بهم ربط داده است، پس (3) (بر شخص موحد مخلص واجب است حقوق مسلمان را رعايت نمايد، و گر نه با اخلاص و توحيد و منافات دارد، لذا مى‏فرمايد:) مسلمان كسى است كه مسلمانان از زبان و دست او سالم و آسوده باشند (زبان به دروغ و غيبت و بهتان نگشايد، و دست از آزار و ستم ببندد) مگر از روى حق (به گفته خدا و رسول) باشد، و زيان به مسلمان حلال نيست مگر آنچه را كه خداوند واجب فرموده (چنانكه اگر مسلمانى را كشت واجب است قصاص و كشتن او و مانند آن) (4) بشتابيد بواقعه‏اى كه براى همه عموميت دارد و مخصوص بهر يك از شما است و آن مرگ است (آماده مرگ و رفتن از دنيا باشيد) زيرا (گروهى از) مردم پيش روى شما هستند (از شما پيشى گرفته‏اند) و قيامت از پشت سر شما را ميراند (مانند آنكه كاروانى از پيش رفته و عقب مانده‏ها را رئيس كاروان به تندى مى‏برد تا به جلو رفته‏ها برساند، بنا بر اين) سبك شويد (از زير بارهاى گران خود را رهائى داده به كاروان) ملحق گرديد كه اولى شما نگاه‏داشته شده آخرى شما را چشم براه مى‏باشند (تا همگى گرد آمده يك باره به قيامت وارد شويد) (5) از خدا بترسيد در باره بندگان و شهرهاى او (بر كسى ستم نكرده به ويرانى و تباهكارى در زمين اقدام ننمائيد) زيرا (در قيامت همه چيز را)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 546

از شما مى‏پرسند حتى از زمينها و چهارپايان (سؤال ميكنند بچه جهت فلان مزرعه را ويران نموده و فلان خانه را بتصرف خويش در آوردى، و يا براى چه از فلان شهر حركت كرده در شهرهاى شرك و كفر اقامت گزيدى، و روى چه اصلى حيوان زبان بسته‏اى را آزار دادى) و خدا را فرمان برده و او را نافرمانى ننمائيد، (6) و هرگاه نيكى را ديديد آنرا دريابيد (كه بدنيا و آخرت شما سود مى‏رساند) و هرگاه بدى را ديديد از آن دورى كنيد (كه شما را بعذاب گرفتار خواهد نمود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 547

(1168)

167 (1167)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است بعد از آنكه با آن بزرگوار بخلافت بيعت كردند

و (طلحه و زبير نقض بيعت كرده و ببصره رفتند و در آنجا فتنه و آشوب بر پا نموده اموال مسلمانان را بيغما برده نيكان را كشتند) گروهى از اصحاب به آن حضرت گفتند: كاش كسانى را كه بر (كشتن) عثمان اجتماع كردند كيفر مى‏فرمودى؟ (تا آنان را كه نقض بيعت نموده‏اند بهانه‏اى بدست نباشد) پس امام عليه السلام فرمود:

(1) اى برادران (همكيشان) بآنچه شما مى‏دانيد من بى‏اطلاع نيستم (بلكه به گذشته و آينده و حال دانا هستم) ولى چگونه مرا توانائى (كشيدن انتقام از كشندگان عثمان) است و حال آنكه گروهى كه (براى كشتن او) گرد آمدند (و اين آشوب را بر پا نمودند) در نهايت قدرت خود باقى هستند، بر ما تسلط دارند و ما بر ايشان مسلط نيستيم (زيرا بيشتر اهل مدينه و بسيارى از مردم مصر و كوفه و سائر شهرها و باديه نشينان باين كار اقدام كرده بودند، و گفته‏اند آن حضرت مردم را گرد آورده براى ايشان خطبه خوانده فرمود: كشندگان عثمان از جاى خود برخيزند، پس همه آنان مگر اندكى ايستادند، و اين كار را كرد تا جواب پند دهندگان را عملا داده باشد) (2) و آگاه باشيد كشندگان عثمان گروهى هستند كه غلامان شما با آنها يار بوده و باديه نشينانتان بآنان پيوسته‏اند (همه دست يكى كرده اين عمل را انجام دادند) و ايشان در بين شما هستند (هنوز از مدينه بيرون نرفته‏اند، و اگر بمقصود شما پى برند) آنچه بخواهند آزارتان مى‏رسانند (و كسيرا توانائى جلوگيرى از آنها نيست) و آيا توانائى بآنچه خواهانيد داريد؟ (در اين باب انديشه نموده كمكى بنظر آورده‏ايد كه بتوانيد با ايشان زد و خورد نمائيد) (3) اين امر (كه شما درخواست مى‏نماييد) كارى است از روى نادانى، و ايشان كمك و ياور (بسيار) دارند (كه هنگام نيازمندى آنان را يارى مى‏نمايند) و مردم هرگاه سخن اين خونخواهى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 548

به ميان آيد بر چند دسته‏اند: يك دسته مى‏بينند آنچه شما مى‏بينيد (رأيشان اينست كه بايستى خونخواهى نمود) و يك دسته مى‏بينند آنچه شما نمى‏بينيد (مى‏گويند بايستى كشندگان او را يارى كرد) و يك دسته نه اين و نه آنرا نمى‏بينند (در اين كار متوقف بوده رأيى ندارند) پس (انتقام كشيدن از كشندگان عثمان موجب فتنه و فساد بزرگى خواهد بود كه اهميت آن بيش از كشتن عثمان است، بنا بر اين) شكيبا باشيد تا مردم آرامش يافته دلها در جاى خود قرار گيرد، و حقوق در موقع مناسب به آسانى گرفته شود، (4) پس نزد من آرام باشيد (شتاب نكنيد و اينگونه پند ندهيد) و ببينيد فرمانم بشما چگونه صادر ميشود (دستورم را پيروى نمائيد) و كارى نكنيد كه توانائى را نابود ساخته از بين ببرد، و سستى و خوارى جا گذارد، (5) و بزودى اين امر را بمداراة اصلاح كنم مادامى كه مداراى با آن ممكن باشد، و هرگاه چاره‏اى نيابم (مداراة كردن سود نبخشد) پس آخرين دواء داغ است (با كسانيكه بيعت را شكسته‏اند مى‏جنگم. جمله اخر الدواء الكى مثلى است مشهور در جائى بكار برند كه بآخرين تدبير اقدام شود).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 549

(1169)

168 (1168)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است هنگام رفتن اصحاب جمل (پيروان عائشه شتر سوار) ببصره:

(1) خداوند پيغمبر را كه راهنما (ى بشر) بود بر انگيخت با كتابى (قرآن كريم) گويا (راه خير و شر را بيان نموده) و با امرى (آئينى) برپا (تا قيامت باقى و بر قرار بوده كجى و نادرستى در آن راه ندارد) تباه نمى‏شود مگر مخالف آن كه تباه شونده است، (2) و بتحقيق بدعتهاى مشتبه (كه به سنت پيغمبر اكرم جلوه داده ميشود) هلاك كننده‏ها (ى مردم) هستند مگر آنرا كه خدا از آنها حفظ كند (توفيق دهد تا از آنها پيروى نكرده به سلامت ماند) و اطاعت از حجت خدا (امام عليه السلام) نگاه‏دارى امر (دين و دنياى) شما است، پس او را پيروى كنيد به حالى كه سرزنش شده و مجبور نبوده باشيد (با اخلاص و صميم قلب بدستور او رفتار نمائيد، نه از روى بى‏ميلى كه چنين كسيرا منافق و رئاء كار دانسته او را توبيخ و سرزنش نمايند) (3) و سوگند بخدا (يا مرا) بايد اطاعت كنيد، يا آنكه خداوند خلافت حقه را از شما انتقال مى‏دهد، پس هرگز آنرا بسوى شما باز نمى‏گرداند تا بغير شما (بنى اميه و بنى عباس) باز گردد.

(4) بتحقيق آنان (طلحه و زبير و پيروانشان) بر اثر راضى نبودن بخلافت من (نه از جهت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 550

خونخواهى عثمان) گرد آمده يكديگر را كمك ميكنند، و من (بر ياغى شدنشان) صبر ميكنم (شايد پشيمان شوند، و بر اين صبرم باقى هستم) مادامى كه بر جمعيت شما نترسيده باشم (بيم نداشته باشم از اينكه اختلاف در دين شما رخ داده پراكنده شويد) زيرا ايشان اگر اين انديشه سست و نادرست را (كه پيش گرفته‏اند) با تمام رسانند (دنبال كنند) نظم و ترتيب (امر دين و دنياى) مسلمانان بهم خواهد خورد (ريسمان اتحاد و اتفاق ايشان گسيخته ميشود) (5) و جز اين نيست كه آنها اين دنيا (خلافت و امارت) را مى‏طلبند از روى حسد بكسى كه خداوند آنرا باو عطاء فرموده، پس خواسته‏اند احكام (اسلام) را وارونه كنند (خلافت را كه خداوند از آن من قرار داده باز گيرند) (6) و (اگر از ما پيروى كنيد) حق شما بر ما عمل بكتاب خدا و روش پيغمبر او، صلى الله عليه و آله (با مردم) و قيام بحق او (انجام دادن دستور او) و بلند كردن (منتشر ساختن) احكام او است (تا بر اثر آن رستكار شويد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 551

(1170)

169 (1169)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است‏

چون نزديك بصره رسيد گروهى از اهل آن ديار عربى را نزد آن بزرگوار فرستاده بودند تا حقيقت حال او را با همراهان عائشه بر ايشان معلوم گرداند (كه آيا آنان در اين جنگ حقى دارند يا نه؟) تا شبهه از آنها برطرف شود، پس امير المؤمنين عليه السلام رفتار خود را با ايشان بيان كرد بطوريكه آن مرد دانست آن حضرت بر حق است (و ايشان بر باطل) پس (بعد از اتمام حجت) باو فرمود: بيعت كن، گفت: من رسول و فرستاده گروهى هستم و از پيش خود كارى نمى‏كنم تا به نزد ايشان باز گردم (و مشورت نمايم) پس امام عليه السلام فرمود:

(1) آيا مى‏بينى (بمن بگو) اگر كسانيكه از طرف آنها نزد من آمده‏اى ترا پيشرو بفرستند تا زمينى كه در آنجا باران آمده (و داراى آب و گياه است) براى ايشان بيابى و به سويشان باز گشته آنان را از گياه و آب (جائيكه يافته‏اى) خبر دهى و آنها از تو پيروى نكرده در زمينهاى بى‏آب و گياه فرود آيند، تو چه خواهى كرد؟ آن مرد گفت من آنان را رها ميكنم و مخالفت كرده به جائى كه داراى گياه و آب است مى‏روم، پس امام عليه السلام فرمود: (2) اكنون (براى بيعت با من) دستت را دراز كن (زيرا براى يافتن گياه و آب «كه بقاء جسم و بدن انسان بسته بآنها است» اگر با تو مخالفت نمودند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 552

از آنان پيروى نخواهى كرد، پس چگونه با يافتن نور علم و معرفت «كه غذاى روح است» در صورت مخالفت ايشان با تو مخالفت خواهى كرد؟). آن مرد گفت: سوگند بخدا چون حجت تمام گرديد نتوانستم از بيعت رو گردانم، پس با امام عليه السلام بيعت نمودم. (آرى پند و اندرز و سخنان حق براى كسيكه لياقت هدايت و رستگارى داشته باشد اثر حتمى دارد). و (سيد رضى فرمايد:

در كتب اخبار و يا تواريخ نام) آن مرد كليب جرمى (كه منسوب به بنى جرم ابن زبان ابن حلوان است) شناخته ميشود.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 553

(1171)

170 (1170)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است هنگاميكه به روبرو شدن (جنگيدن) با مردم شام در صفين مصمم شد،

(چون در هر حال آشكار و نهان و بدى و خوشى و سختى و گشايش بنده بايد به خداوند متعال متوجه بوده دعاء كند، زيرا دفع ضرر «موجود و متحمل» عقلا و نقلا واجب است، و چون دعاء دافع زيان است امام عليه السلام در موقع جنگ و خونريزى و روبرو شدن با دشمن كه سختترين احوال است باين ترتيب به خداوند يكتا رو مى‏آورد):

(1) بار خدايا اى پروردگار آسمان بر افراشته و فضاى نگاه‏داشته كه آنرا جاى گردش شب و روز و سير خورشيد و ماه و آمد و شد ستارگان گردنده قرار دادى، و ساكنين آنرا گروهى از فرشتگانت گردانيدى كه از عبادت و بندگيت خسته نمى‏شوند، (2) و اى پروردگار اين زمين كه آنرا جاى آرميدن مردم و محل آمد و رفت حشرات و چهارپايان و آنچه بشما نمى‏آيد از آنها كه بچشم ديده ميشود و آنها كه (از بسيارى كوچكى) ديده نمى‏شود قرار دادى، (3) و اى پروردگار كوههاى استوارى كه آنها را براى زمين ميخها گردانيدى (تا از حركت و جنبش محفوظ ماند) و براى آفريده‏ها تكيه‏گاه (تا از كانها و گياهها و سائر مزاياى آنها سود برند، اى پروردگار توانا از تو درخواست مى‏نمايم:) اگر ما را بر دشمنانمان غلبه دادى ستمگرى را از ما دور گردان، و بحق و درستكارى استوارمان فرما، و اگر دشمنان را بر ما تسلط دادى شهادت را روزى ما گردانده از تباهكارى نگاهمان دار (پس در ترغيب اصحاب خود بجنگ با دشمنان مى‏فرمايد:) (4) كجا است جلوگير از دشمن براى حفظ آنچه بر مردم لازم است، و كجا است غيرتمند هنگام سختيها كه اهل خود را رعايت بنمايد؟! (اگر از جنگ رو بگردانيد) (5) ننگ در پشت سر شما است (هر كه بشنود شما را سرزنش خواهد نمود) و (اگر در راه خدا با دشمنان دين جهاد كنيد) بهشت پيش روى شما است (جايگاه شما در بهشت جاويد است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 554

(1172)

171 (1171)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در بعض از صفات خداوند سبحان):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس خداوندى را كه از او نمى‏پوشاند آسمان و زمينى آسمان و زمين ديگر را (علم او به همه اشياء احاطه دارد و چيزى از او پوشيده نيست، زيرا اگر بغير اين باشد مستلزم محدود بودن علم او گردد و محدوديت از لوازم امكان است. مستفاد از ظاهر فرمايش امام عليه السلام: و لا أرض أرضا يعنى از او پنهان نمى‏كند زمينى زمين ديگر را، آنست كه زمين هم مانند آسمان هفت زمين مى‏باشد، چنانكه در قرآن كريم س 56 ى 12 مى‏فرمايد: الله الذي خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن‏ يعنى خداوندى است كه آفريد هفت آسمان و مانند آن زمين را، و عقيده بعضى آنست كه زمين يكى است و مراد از هفت زمين هفت اقليم و هفت قسمت از زمين است، ولى بر هر مرد مسلمان لازم است كه در اينگونه از مسائل بظاهر آنچه كه خدا و رسول و اوصياء آن حضرت عليهم السلام فرموده‏اند ايمان داشته و به صحت و راستى آنها تصديق نمايد، زيرا اگر بخواهيم بوسيله عقول ناقصه خود يا بتوسط آراء مختلفه و گفتارهاى گوناگون به حقيقت اين نوع مطالب پى ببريم بجائى نرسيده و سودى بدست نمى‏آوريم، بلكه حيران و سرگردان خواهيم ماند، چنانكه در شرح خطبه نودم (90) اشاره شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 555

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است (در گفتگوى آن حضرت با يكى از اهل شورى كه عمر دستور تشكيل آنرا بعد از خود داده بود):

(2) گوينده‏اى (سعد ابن ابى وقاص) بمن گفت: اى پسر ابى طالب تو بخلافت حريص هستى! گفتم: سوگند بخدا شما حريصتر و (به لياقت بخلافت يا نسبت به پيغمبر) دورتر هستيد، و من (بخلافت) سزاوارتر و (از جهت انتساب به رسول خدا) نزديكترم، و حق خود را مى‏طلبم كه شما ميان من و آن مانع مى‏شويد، و هر زمان آنرا خواستم بگيرم روى مرا بر مى‏گردانيد (نمى‏گذاريد بحق خود برسم) (3) پس چون در ميان گروه حاضرين برهان را در گوش او فرو كوفتم (با دليل پاسخش گفتم) متنبه گشت و (از خواب غفلت) بيدار شد، و حيران و سرگردان ماند چنانكه ندانست پاسخ مرا چه بگويد! (پس از آن امام عليه السلام به خداوند شكايت نموده مى‏گويد:) (4) خدايا من بر قريش و كسانيكه آنها را يارى ميكنند از تو كمك مى‏طلبم (تا از آن انتقام كشى) زيرا آنها خويشى مرا قطع كردند (نسبت مرا به رسول خدا مراعات ننمودند) و بزرگى مقام و منزلت مرا كوچك شمردند (مرا همرديف خود دانستند) و در امر خلافت كه اختصاص بمن داشت بر دشمنى با من اتفاق كردند، پس از آن گفتند: آگاه باش حق آنست كه آنرا بگيرى و حق آنست كه آنرا رها كنى (ادعاء مى‏كردند كه حق بدست ايشان است و گرفتن و رها كردن من آنرا يكسان است، اى كاش آنرا كه مى‏گرفتند اعتراف داشتند كه حق من است تا تحمل مصيبت آن آسانتر مى‏شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 556

و قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است در باره اصحاب جمل (طلحه و زبير و پيروانشان):

(چون طلحه و زبير بيعت با امير المؤمنين عليه السلام را شكسته در صدد مخالفت بر آمدند به بهانه حج از مدينه به مكه رفتند) (5) پس (عائشه را با فوجى لشگر از مكه برداشته) حركت كردند در حاليكه زوجه رسول خدا صلى الله عليه و آله (عائشه) را مى‏كشاندند (از شهرى به شهرى مى‏بردند) چنانكه كنيز را در موقع خريدن آن (فروشنده‏ها به اطراف) مى‏كشانند، و باتفاق او بجانب بصره رفتند، و (چون به آب حوأب «نام منزلى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 557

بين مكه و بصره» رسيدند سگهاى آنجا بانگ زنان قصد هودج عائشه نمودند، پرسيد اين چه آبى است؟ گفتند:

آب حوأب، گفت: مرا بر گردانيد كه از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم كه مى‏فرمود: سگهاى حوأب بروى يكى از زنهايم بانگ مى‏زنند زمانيكه بجنگ وصى من مى‏رود، سعى كن كه تو نباشى، طلحه و زبير او را باشتباه انداختند و هفتاد كس حاضر نموده گواهى دادند كه اين آب را آب حوأب نمى‏نامند، و اين اول شهادت و گواهى دروغ و نادرستى بود كه در اسلام داده شد، چنانكه صاحب مجمع البحرين از حضرت صادق عليه السلام نقل مى‏نمايد، خلاصه طلحه و زبير) زنهاى خود را در خانه‏هاشان باز گذاشتند و باز گذاشته رسول خدا صلى الله عليه و آله را بخود و ديگران آشكار نمودند در بين لشگرى كه نبود از ايشان مردى مگر آنكه اطاعت و فرمانبردارى مرا به گردن گرفته، و باختيار نه از روى اجبار با من بيعت نموده بود (حرمت پيغمبر اكرم را رعايت نكرده بر خلاف دستور خداى تعالى رفتار نمودند، در قرآن كريم س 33 ى 33 مى‏فرمايد: و قرن في بيوتكن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى‏ يعنى اى زنهاى پيغمبر در خانه‏هاتان قرار گيريد و زينت و آرايش خود را مانند آشكار ساختن زنهاى جاهليت پيش از اين به بيگانه آشكار مسازيد) (6) پس بر عامل من در بصره (عثمان ابن حنيف) و خزانه داران بيت المال مسلمين و غير ايشان از اهل آن ديار وارد گشتند، و گروهى را بصبر كشتند (آنان را در زندان نگاه‏داشتند، يا آنكه كتك زده آنقدر آزردند تا مردند) و گروهى را بمكر و حيله شهيد نمودند (هنگاميكه طلحه و زبير و عائشه و پيروانشان وارد بصره شدند، عثمان ابن حنيف انصارى كه از اصحاب رسول خدا «صلى الله عليه و آله» ودر آن زمان از جانب امير المؤمنين عليه السلام- والى و حكمران آن سامان بود طبق دستور آن حضرت كه در نامه خود نوشته بود با ايشان جنگيد تا اينكه قرار شد تا آمدن آن بزرگوار با هم مداراة كرده زد و خورد را كنار گذارند، پس با مكر و حيله خزانه داران بيت المال را دستگير كرده بامر عائشه سر بريدند، و گروهى را هم كشتند، و موى سر و ريش و مژه و ابروى عثمان را كنده از شهر بيرونش نمودند، در بين راه به ملاقات حضرت نائل شد، آن بزرگوار بر او گريست و فرمود از پيش ما پير رفته جوان باز آمدى (7) پس (بر اثر ظلم و ستم اصحاب جمل امام عليه السلام مى‏فرمايد:) سوگند بخدا اگر دست نمى‏يافتند به مسلمانان مگر به يك مرد كه او را عمدا بدون آنكه مرتكب جرم و گناهى شده باشد بكشند، هر آينه كشتن همه آن لشگر بمن حلال بود، زيرا آن لشگر حاضر بودند و نهى از منكر و كار زشت (كشتن مسلمان بى گناه) ننمودند، و كشتن او را (بقصد فساد و تباهكارى در زمين و محاربه با من كه مانند محاربه با خدا و رسول است) نه به زبان و نه بدست‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 558

جلوگيرى نكردند (و نكته حلال بودن كشتن آن لشگر را به ازاء كشتن يك نفر مسلمان بى گناه) (8) رها كن كه (از اين جهت هم كشتن همه آنان حلال است كه) ايشان باندازه عدد لشگرشان كه بر مسلمانان وارد شدند از آنها كشته‏اند (پس بايد همه آن لشگر را كشت).

(1173)

172 (1172)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در مدح پيغمبر اكرم، و اشاره بوظائف امامت، و ترغيب به پرهيزكارى، و مذمت از دنيا):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) پيغمبر اكرم امين وحى خدا و خاتم پيغمبران و مژده دهنده رحمت و بيم كننده از عذاب او بود (احكام خداوند سبحان را با درستى و بدون كم و زياد بمردم تبليغ نمود، و بعد از او پيغمبرى نخواهد آمد، و نيكوكاران را ببهشت جاويد مژده داده، بد كاران را از عذاب هميشگى مى‏ترسانيد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 559

[قسمت دوم خطبه‏]

(2) اى مردم، سزاوارتر شخص بامر خلافت تواناترين مردم است بر آن (از جهت سياست مدنيه و تدبير جنگ و زد و خورد با دشمن و نظم دادن امور رعيت) و داناترين آنان است در آن بامر (و احكام) خداوند، پس اگر (در اين باب) فتنه انگيزى به تباهكارى پردازد (در اول بايد) از او بازگشت بحق و آنچه سزاوار است خواسته شود، و اگر امتناع نمود كشته مى‏گردد (بايد او را كشت، پس بهمين دليل مى‏گوئيم: خلفاء بنا حق بخلافت رسيده‏اند، زيرا غير شخص تواناى در سياست مدنيه و امور رعيت و داناى بجميع احكام دين لياقت اين مقام را ندارد، و كسى نمى‏گويد كه ايشان داراى اين دو صفت بوده‏اند) و (3) (چون معاويه دليل مخالفت خود با امير المؤمنين عليه السلام، را باهل شام مى‏گفت: من در امر خلافت آن حضرت حاضر نبوده بيعت نكرده‏ام، و طلحه و زبير براى عذر نقض بيعت مى‏گفتند: ما از بيعت پشيمان گشته باشتباه خود پى برديم، امام عليه السلام از روى مماشات به بطلان و نادرستى گفتارشان اشاره نموده مى‏فرمايد):

بجان خودم سوگند اگر امامت تا همه مردم حاضر نباشند منعقد نگردد هرگز صورت نخواهد گرفت (زيرا هنگام تعيين امام حضور همه مردم در يك جا ممكن نيست) ولى كسانيكه اهل آن هستند (بزرگان اصحاب و آشنايان براه خير و شر چون با كسى بيعت نمودند) بر آنان كه هنگام تعيين امامت حاضر نيستند حكم ميكنند (آنها را وادار مى‏نمايند كه كار انجام شده را بپذيرند) پس در اين صورت آنكه حاضر بوده نبايد برگردد (نقض بيعت نمايد) و آنكه غائب بوده نبايد (ديگرى را) اختيار كند (و چون مخالفين از آنچه عقل بر صحت و درستى آن حكم ميكند پيروى نمى‏نمايند، و رويه‏اى را كه در باره خلفاء پيش از اين عملى شد نمى‏پذيريد و منظور از اين بهانه جوئيها آنست كه بناحق خلافت را بدست آرند) (4) آگاه باشيد من با دو كس مى‏جنگم: يكى آنكه ادعاء كند آنچه را كه براى او نيست (مانند معاويه كه خلافت را بدون داشتن لياقت ادعاء مى‏نمود) و يكى آنكه رو گرداند از چيزيكه بعهده گرفته (چون طلحه و زبير كه بيعتى را كه وفاى بآن لازم بود شكستند).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 560

[قسمت سوم خطبه‏]

(5) اى بندگان خدا شما را بتقوى و ترس از خدا سفارش مى‏نمايم، زيرا تقوى بهترين چيزى است كه بندگان همديگر را بآن توصيه و سفارش كنند، و نزد خدا بهترين عاقبتها است (بهترين كارها كارى است كه در دنيا بتقوى خاتمه يابد) (6) و بتحقيق دروازه جنگ بين شما و اهل قبله (كه بظاهر مسلمانند) گشوده شده، و كسى حامل و بدست گيرنده اين بيرق (جنگ با ايشان و شرائط آن) نيست مگر آنكه (بحقائق) بينا و (در سختيها) شكيبا و بآنچه كه حق و درست است دانا باشد (امام عليه السلام، خلاصه جنگ ما با ياغيان اهل قبله كه در نظر شما بزرگ مى‏نمايد از روى جهل و غفلت از احكام خدا نمى‏باشد، بلكه طبق دستور او است) (7) پس بجا آوريد آنچه را كه بآن مأمور مى‏گرديد، و عمل نكنيد بآنچه را كه از آن منع مى‏شويد، و در كارى مشتابيد (در قبول و رد آن عجله نكنيد) تا تحقيق نمائيد (امر و نهى ما را در آن بفهميد) زيرا حق ما است تغيير دادن آنچه را كه شما (از روى نادانى) انكار مى‏كنيد (بسا كه چيزى را انكار نمائيد و صلاح در قبول آن باشد، و بسا قبول مى‏نماييد و مصلحت در رد آن است، پس چون بحقائق آگاه نيستيد در هر امرى گفتار ما را بپذيريد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 561

[قسمت چهارم خطبه‏]

(8) آگاه باشيد اين دنيا كه شما آنرا آرزو كرده و بآن علاقه داريد و شما را گاه بخشم مى‏آورد و زمانى خوشنود مى‏سازد، نه سراى اقامت و باقى ماندن شما است و نه جائى كه براى آن آفريده و نه محلى كه بآن دعوت شده‏ايد. (9) آگاه باشيد نه دنيا براى شما باقى مى‏ماند و نه شما در آن باقى خواهيد ماند، و اگر شما را به (زينتها و آرايشهاى) خود فريب داده از بدى (درد و رنج و سختى) خويش هم بر حذر داشته است، پس رها كنيد گول زدنش را ببر حذر داشتنش، و دور كنيد بطمع آوردنش را به ترسانيدنش (بنقش و نگار دروغى فريب نخوريد، انواع بلاها و سختيهاى آنرا بنظر بياوريد) و از يكديگر پيشى گيريد (براى رفتن) به سرائى كه بسوى آن خوانده شده‏ايد (در دنيا براى آسايش آخرت كه جاى هميشگى است از خدا و رسول پيروى كنيد) و دلهاى خويش را از (دوستى) آن دور كنيد، (10) و هيچيك از شما نبايد بر چيزى از دنيا كه از او گرفته شده است مانند كنيز (كه براى از دست دادن هر چيز دست بسرور زده صدا به گريه بلند ميكند) بنالد (هر چه از كفش رفت افسرده نشود) و تكميل نعمت خدا را درخواست كنيد به شكيبايى بر (سختى) طاعت او و محافظت بآنچه كه شما را بحفظ آن از كتاب خود (قرآن كريم) امر نموده (زيرا شكيبائى بر طاعت و عمل به احكام قرآن سبب رسيدن نعمتهاى بيشمار است). (11)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 562

آگاه باشيد تباه شدن و از دست رفتن متاع دنيا بشما زيانى وارد نخواهد آورد در صورتيكه اساس و پايه دين را محكم كرده باشيد. (12) آگاه باشيد بعد از تباه ساختن دين خود آنچه كه از دنيا نگاه‏داشته‏ايد بشما سود نمى‏رساند. (13) خداوند دلهاى ما و شما را بحق و رستگارى متوجه گرداند، و شكيبائى (در طاعت و مصيبت و معصيت) را بما و شما عطاء فرمايد.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 563

(1174)

173 (1173)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در باره طلحة ابن عبيد الله‏

(هنگاميكه خبر رسيد طلحه و زبير بطرف بصره حركت كرده آن بزرگوار را بجنگ تهديد مى‏نمايند):

(تا كنون) (1) تهديد بجنگ نمى‏شدم و كسى مرا از ضرب شمشير نمى‏ترسانيد، و من بآنچه پروردگارم بيارى نمودن (و غلبه بر دشمن) وعده داده است اطمينان دارم (پس تهديد و ترساندن از جنگ براى كسى است كه از مرگ و كشته شدن مى‏ترسد، و يقين بدين ندارد، و اما چرا طلحه بطرف بصره رفته؟) (2) سوگند بخدا نشتافته كه خود را آماده خونخواهى عثمان نمايد، بلكه مى‏ترسد از او خونخواهى كنند، زيرا گمان مى‏برند كه او يكى از كشندگان است، و در ميان كشندگان عثمان حريصتر از او كسى نبوده، پس خواسته بر اثر گرد آورى لشگر بعنوان خونخواهى او مردم را بغلط اندازد تا امر مشتبه شده و شك و ترديد پيدا شود، (3) و سوگند بخدا در باره عثمان يكى از سه كار را (كه انجام آن بر او لازم و حق از آن بيرون نبود) بجا نياورد: اگر پسر عفان ستمگر بود، چنانكه گمان ميكرد، سزاوار بود كه كشندگان او را يارى و از همراهانش دورى كرده با آنان دشمنى كند (ولى او اين كار را نكرده، زيرا با اينكه او را ستمگر مى‏دانسته بعد از كشتنش با كشندگان دشمنى و ياورانش را كمك نموده و در صدد خونخواهيش بر آمده است) و اگر مظلوم (و كشتن او حرام) بود (چنانكه در اين زمان اين سخن به زبان آورده و بين مردم شهرت داده) سزاوار بود كه از جمله كسانى باشد كه از كشندگانش جلوگيرى كرده عذر (كارهاى زشتش) را بخواهد، و اگر در اين دو كار بحال شك و ترديد بود (نمى‏دانست ستمگر است يا ستمديده) سزاوار بود كه از او كناره گيرى كرده به گوشه‏اى رود و مردم را با او بگذارد، (4) و او هيچيك از اين سه كار را نكرد (بلكه آتش فتنه را روشن كرد و مردم را به كشتن او ترغيب نمود) و (اكنون) كارى پيش گرفته كه راه آن شناخته نشده، و عذرهاى او (از قبيل خونخواهى عثمان، و مظلوم كشته شدن او براى شكستن بيعت) درست نبوده است.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 565

(1175)

174 (1174)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (كه در آن به شنوندگان اندرز داده بفضائل خود اشاره مى‏فرمايد):

(1) آهاى كسانيكه (از قيامت و حساب و باز پرسى) غافل بوده و از ايشان غافل نيستند (چون گفتار و كردار در صحيفه اعمال بدون كم و زياد ضبط ميشود، پس از خواب غفلت بيدار شده عمر خود را بيهوده بسر نرسانيد) و اى كسانيكه (بر اثر فريب دنيا اوامر و نواهى خداوند سبحان را) رها كرده و (بزودى دارائى و زينت و آرايش دنيا و آنچه بآن دل بسته‏اند) از ايشان خواهند گرفت، چگونه است كه شما را مى‏بينم از خدا دورى گزيده و رو بغير او آورده دوستى نموده‏ايد؟ (2) شما مانند چهار پايانيد كه چوپان آنها را برده است بطرف چراگاه و با آميز و آبشخور درد انگيز (نمى‏دانند آنها را به كجا مى‏برند) كه چون گوسفندى مانند كه آنها را بجهت آماده كردن براى كاردها (سر بريدن) علف مى‏دهند، نمى‏داند چه خيالى برايش دارند كه با آن نيكوئى كرده پرورشش مى‏دهند، روزش را روزگار و كارش را سير شدن مى‏پندارد (از پايان كار غافل بوده نظرى جز بروز حاضر و مقصودى جز خوردن ندارد، در صورتيكه صاحبش را از فربه نمودن آن مقصود ديگرى است، و چوپان نفس اماره شما را به چراگاه دنياى پر از درد و گرفتارى برده و به زينت و آرايش نابود شدنى آن فريفته از عاقبت كار بى‏خبر، مى‏پنداريد هميشه در اينجا خواهيد ماند) (3) سوگند بخدا اگر بخواهم خبر دهم هر مردى از شما را كه از كجا آمده و به كجا مى‏رود و جميع احوال او را بيان كنم مى‏توانم، ولى مى‏ترسم در باره من به رسول خدا، صلى الله عليه و آله كافر شويد (مرا بر او برتر دانيد با اينكه من آنچه از گذشته و آينده و حال خبر دهم از آن حضرت آموخته‏ام) (4) آگاه باشيد من بخواص اصحاب خود كه كفر و غلو در او راه نخواهد يافت اين اخبار را خواهم رساند، و سوگند بخدا كه پيغمبر اكرم را بحق و راستى فرستاده و او را بر خلائق برگزيده (اين سخن را) نمى‏گويم مگر براستى، (5) و آن حضرت همه اين اخبار و تباه شدن آنكه هلاك مى‏گردد (بعذاب گرفتار ميشود) و رهائى آنكه نجات مى‏يابد (جايش بهشت خواهد بود) و عاقبت امر خلافت را بمن خبر داده است، و چيزى باقى نگذاشته كه بر سرم بگذرد مگر آنكه آنرا در دو گوشم فرو برده و بمن رسانيده (خلاصه مرا به گذشته و حال و آينده خبر داده است).

(6) اى مردم، سوگند بخدا شما را به طاعتى ترغيب نمى‏كنم مگر آنكه بآن از شما پيشى مى‏گيرم و شما را از معصيتى منع نمى‏كنم مگر آنكه پيش از شما از آن باز مى‏ايستم (زيرا امر بمعروف بعد از انجام آن و نهى از منكر

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 566

پيش از مبادرت بآن تأثير و سودش در دلها بيشتر و بهتر است از امر بمعروف و نهى از منكر نمودن كسيكه كردارش بر خلاف گفتار باشد، علاوه بر آنكه امام عليه السلام چنين كسيرا در خطبه صد و بيست و نهم لعن فرموده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 567

(1176)

175 (1175)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اندرز بمردم و فضائل قرآن كريم كه آنرا در اوائل خلافت خود فرموده):

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 568

[قسمت أول خطبه‏]

(1) از گفتار خدا (در قرآن كريم راجع بدنيا و آخرت) سود ببريد (كه بهترين سودها است) و از پندهاى خدا (به زبان پيغمبر اكرم) بهره گيريد (تا رستگار شويد) و اندرز خدا را بپذيريد (تا از سختيهاى عذاب برهيد) زيرا خداوند به دليلهائى كه (بر همه) هويدا است جاى عذر براى عذاب نمودن (گناهكاران) شما باقى نگذاشته (كه بگويند چرا ما را عذاب ميكنى در صورتيكه ما نمى‏دانستيم) و بشما اتمام حجت كرده (قرآن كريم را نازل فرموده و پيغمبر اكرم را مبين آن و راهنماى جن و انس قرار داده و خير و شر را به همگان نشان داده تا ايشان را در ترك تكاليف حجتى نباشد) و از اعمال آنچه را كه دوست داشته (بانجام آن امر كرده) و آنچه را كه بد دانسته (بجا آوردن آنرا نهى نموده، در قرآن كريم و سنت پيغمبر اكرم) براى شما بيان فرموده تا دوست داشته او را پيروى و از آنچه بد دانسته دورى نمائيد، (2) زيرا رسول خدا، صلى الله عليه و آله مى‏فرمود: بهشت پيچيده شده بسختيها (تحمل رنجها و شكيبائى بر طاعات و خوددارى از گناهان) و آتش پيچيده شده به خواهشها (ى نفس و معصيت و نافرمانى). (3) و بدانيد هيچ چيز از طاعت خدا نيست مگر آنكه انجام آن گران مى‏آيد، و هيچ چيز از معصيت خدا نيست مگر آنكه موافق ميل و خواهش مى‏باشد (زيرا پيروى نفس از قوه شهويه بيشتر است از قوه عاقله) (4) پس خدا بيامرزد مردى را كه شهوت را از خويش دور كرده از پيروى خواهش و آرزوى نفس باز ايستد، زيرا اين نفس مشكلترين چيز است براى باز داشتن (از شهوترانى) و هميشه بر اثر خواهش و آرزو به معصيت شوق دارد. (5) و اى بندگان خدا بدانيد كه مؤمن شب صبح نمى‏كند و صبح را بشب نمى‏رساند مگر آنكه بنفس خود بد گمان است و پيوسته از او عيب جوئى ميكند، و زيادتر از آنچه نموده است (از طاعت و بندگى) از آن مى‏طلبد (لذا نفس بر مؤمن تسلط نيافته نمى‏تواند او را فريب دهد) (6) پس مانند كسانى باشيد كه از شما (به رحمت خدا) پيشى گرفتند و جلو روى شما گذشتند، از دنيا خيمه كندند مانند خيمه كندن كوچ كننده، و (مدت زندگانى) آنرا بسر رساندند مانند طى كردن منزلها (كه هيچ گونه دلبستگى بدنيا و متاع آن نداشتند). (7) و بدانيد اين قرآن پند دهنده‏اى است كه (در ارشاد براه راست) خيانت نمى‏كند، و راهنمائى است كه گمراه نمى‏نمايد، و سخن گوئى است كه (در گفتارش) دروغ نمى‏گويد، و كسى با اين قرآن ننشست (قرائت ننموده در آن تدبر و انديشه نكرد) مگر آنكه چون از پيش آن برخاسته (قرائت و انديشه را بپايان‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 569

رساند) هدايت و رستگارى او افزايش يافت يا كورى و گمراهى او كم گرديد. (8) و بدانيد كسيرا بعد از (آموختن) قرآن (و تدبر در معانى و عمل به احكام آن) نيازمندى نيست (تا براى دنيا و آخرت خود چيزى بياموزد) و نه براى كسى پيش از (آشنا شدن به) قرآن بى‏نيازى است (تا راه اصلاح و فساد را بوسيله علوم و كتابها دانسته بآن نيازمند نباشد) پس بهبودى دردهاى (ظاهرى و باطنى و روحى و جسمى) خود را از آن بخواهيد، و در سختى و گرفتارى از آن كمك بطلبيد، زيرا در قرآن براى بزرگترين درد كه كفر و نفاق و تباه شدن و گمراهى مى‏باشد شفاء و بهبودى است، (9) پس به (پيروى از) آن (شفاء) از خدا بخواهيد، و با دوستى (عمل به) آن بخدا رو آوريد، و آنرا وسيله خواهش از بندگانش قرار ندهيد، زيرا بندگان به (چيزى) مانند قرآن بخدا رو نياوردند (براى درخواست از خدا و تقرب باو قرآن را بهترين وسيله دانستند). (10) و بدانيد قرآن (در قيامت) شفاعت كننده ايست كه شفاعتش پذيرفته مى‏گردد، و راستگويى است كه گفتارش تصديق ميشود، و كسيرا كه قرآن روز قيامت شفاعت كرد (بدرستى گفتار و كردارش گواهى داد) شفاعتش در باره او قبول ميشود، و كسيرا كه قرآن روز قيامت (نزد خداوند سبحان) زشت دانست (بكفر و نفاق و بد رفتارى و شهوت رانى او گواهى داد) گفتارش به زيان او تصديق مى‏گردد، (11) زيرا روز قيامت نداء كننده‏اى فرياد ميكند: «آگاه باشيد هر كشت كارى در عاقبت عمل و كشته خود گرفتار است مگر كشت كاران قرآن» پس شما از كشت كنندگان و پيروان آن بوده آنرا راهنماى بسوى پروردگارتان قرار دهيد، و از آن اندرز بگيريد، و انديشه‏هايتان را كه بر خلاف آن است متهم سازيد (در گفتار و كردار به انديشه‏ها اعتماد نداشته باشيد) و خواهشهاى خود را در برابر آن خيانتكار بدانيد (طبق هواى نفس آنرا تفسير و تأويل ننمائيد كه بعذاب گرفتار خواهيد شد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 571

[قسمت دوم خطبه‏]

(12) كار نيكو كار نيكو (خدا را بسيار عبادت و بندگى كنيد و به اندك آن اكتفاء ننمائيد) پس آنرا بپايان برسانيد، آنرا بپايان برسانيد، و استوار باشيد، استوار باشيد (در امر دين استقامت داشته باشيد و از راه راست پا بيرون ننهاده بهر طرف رو نياوريد، و در معاصى) شكيبائى گزينيد شكيبائى گزينيد (و از پيروى خواهشهاى نفس خوددارى نمائيد) بپرهيزيد، بپرهيزيد (از آنچه خدا نهى فرموده دورى كنيد) شما را عاقبت و خاتمه‏اى هست، خود را بآن (بهشت جاويد) برسانيد، و براى شما پرچم و نشانه اى است (پيغمبر اكرم و اوصياء آن حضرت) پس (براى رسيدن بحسن عاقبت) به نشانه خودتان هدايت و رستگار شويد، (13) و اسلام را فائده و سودى است (سيادت و سعادت هميشگى) آنرا بدست آوريد، و بخدا رو آوريد و حق او را آنچه بر شما واجب كرده و احكام خود را كه برايتان (در قرآن و سنت) بيان فرموده انجام دهيد، من روز قيامت براى شما گواه، و (براى نجات و رهائى از عذاب) از طرف شما حجت و دليل مى‏آورم.

(14) آگاه باشيد آنچه پيش از اين مقدر بود (خلافت خلفاء و انتقال به آن حضرت) واقع شد، و آنچه حكم و اراده خدا بآن تعلق گرفته پى در پى (فتنه‏ها و خونريزيهاى بعد از اين) پيش خواهد آمد، و من از روى وعده خدا و حجت او (قرآن كريم با شما) سخن مى‏گويم: خداى تعالى (در س 41 ى 30) فرموده: إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنة التي كنتم توعدون‏ يعنى آنانكه گفتند:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 572

پروردگار ما خدا است (به ربوبيت و وحدانيت او اقرار كردند) پس (بر آن) ايستادگى نمودند (اوامر او را انجام داده نواهيش را مرتكب نگشتند، هنگام مرگ) فرشتگان بر ايشان نازل شوند (و بگويند) كه (از سختيها) نترسيد، و (بآنچه از دست داديد) اندوهگين نباشيد، و مژده باد شما را بهشت كه (در دنيا بآن) وعده داده شده بوديد» (15) و شما كه گفتيد: پروردگار ما خدا است، پس (طبق اقرار خود) بعمل بكتاب و راه روشن دستور و فرمان و طريق شايسته عبادت و بندگيش ايستادگى كنيد، و از آن راه خارج نشويد، و بدعتى در آن نگذاريد، و با آن مخالفت نكنيد، زيرا كسانيكه از آن راه قدم بيرون نهادند روز قيامت به رحمت خدا راه ندارند، (16) پس بر حذر باشيد از تغيير و تبديل خلق و خوها (بپرهيزيد از نفاق و دوروئى:

راستگويى، دروغگويى، سخن چينى و مصلح شدن) و زبان را يكى قرار دهيد (يك جور سخن گوييد) و مرد بايد زبان خود را نگاه دارد (بيجا لب به گفتار نگشايد) زيرا زبان بصاحب خود سركش است (اگر عنانش را رها كند او را در مهلكه انداخته تباه گرداند) سوگند بخدا نمى‏بينم بنده پرهيزگارى را پرهيزكاريش باو سود بخشد تا اينكه زبانش را (از دروغ و تهمت و غيبت و دشنام و سخن چينى و مانند آنها) نگاه‏دار و (و گر نه پرهيزش سودى ندارد، زيرا پرهيزكار سودمند نگردد مگر بر اثر اجتناب و دورى از جميع معاصى) (17) و بتحقيق زبان مؤمن پشت دل او است (سخنش از روى دل و اعتقاد مى‏باشد) و دل منافق پشت زبان او است (بآنچه مى‏گويد اعتقاد ندارد) زيرا مؤمن چون بخواهد سخنى گويد در آن تأمل و انديشه كند، اگر نيكو و صلاح بود بيان كند، و اگر بد و ناروا بود مى‏پوشاند (از گفتن خوددارى مى‏نمايد) و منافق آنچه به زبانش برسد مى‏گويد و نمى‏داند كدام سخن براى او سود دارد و كدام زيان!! (18) و رسول خدا، صلى الله عليه و آله، فرمود: «ايمان بنده مستقيم و استوار نيست تا اينكه دل او استوار باشد، و دل او استوار نيست تا اينكه زبانش استوار باشد» (زيرا زبان ترجمان دل است، و استقامت دل بسته به زبان است) پس كسيكه از شما توانا باشد كه خداوند سبحان را ملاقات كند (مشمول رحمت او گردد) در حاليكه از خون مسلمانان و دارائى آنها دستش پاك، و از هتك آبرو و شئون آنان زبانش سالم باشد، بايد چنين كند (از شرائط اسلام و لوازم ايمان است كه بايستى مسلمان از زبان و دست مسلمان آسايش داشته باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 574

[قسمت سوم خطبه‏]

(19) بندگان خدا بدانيد مؤمن در اين سال حلال ميداند آنچه را كه در سال گذشته حلال مى‏دانسته، و حرام ميداند آنچه را در سال پيش حرام مى‏شمرده (حليت و حرمت چيزى چون از روى كتاب و سنت نزد صاحب ايمان ثابت شد هميشه طبق آن حكم ميكند، بخلاف غير مؤمن كه بر اثر فساد عقيده به رأى و اجتهاد نادرست خود حلال و حرامى را كه در كتاب و سنت ثابت شده تغيير مى‏دهد) و بدعتهائى را كه مردم احداث كرده‏اند (احكامى كه خلفاء بنا گذاردند مانند بينه و گواه خواستن ابو بكر از حضرت فاطمه- عليها السلام در باب فدك با اينكه بينه با مدعى است، و جزيه گرفتن عمر زيادتر از آنچه پيغمبر مقرر فرموده بود، و مقدم داشتن عثمان خواندن خطبه را بر نماز در عيد فطر و اضحى با اينكه بايد بعد از نماز خوانده شود، خلاصه اين نوع بدعتها) آنچه را بشما حرام شده است حلال نمى‏گرداند، بلكه حلال آنست كه خدا حلال كرده و حرام آنستكه خدا حرام فرموده، (20) و كارها را بر اثر تجربه و آزمايش محكم و استوار نموده‏ايد (انديشه بكار برديد تا نيك از بد و حق از باطل بشما آشكار گرديد) و به پيشينيان پند داده شديد (خداوند سبحان در قرآن كريم فرموده كه نيكوكاران سعادتمند و بدكاران بعذاب گرفتار شدند) و براى شما مثلها زده شده (در قرآن كريم براى امتياز حق از باطل مثلها بيان گرديده) و بسوى امر روشن (دين اسلام كه درستى آن بر همه آشكار است) دعوت شديد، پس كر نمى‏ماند از آن (گوش نمى‏بندد) مگر كسيكه (گوش دل او) كر باشد، و كور نمى‏ماند از آن (چشم بر هم نمى‏نهد) مگر كسيكه (چشم دلش) كور باشد!! (21) و كسيرا كه خدا بسبب گرفتارى و آزمايش در امور نفع نرسانيده به موعظه و پند سود نبرده است (زيرا تأثير بلاء و آزمايش در امور محسوسه از تأثير پند و اندرز بيشتر است) و او را از جلو رويش (پياپى) نقصان و زيان برسد تا اينكه (بر اثر فزونى نادانى و گمراهيش) منكر و زشت را معروف و معروف و پسنديده را منكر شناسد، (22) و مردم دو دسته‏اند (اول:) كسيكه پيرو شريعت است (گفتار و كردارش طبق كتاب و سنت مى‏باشد) و (دوم:) آنكه احداث كننده بدعت مى‏باشد كه (پيرو نفس اماره و شيطان است، و) نيست با او از خداوند دليل آشكار نه از سنت (پيغمبر اكرم) و نه از قرآن كريم، و خداوند سبحان هيچكس (از پيروان پيغمبران پيشين) را پند نداد به (پندى) مانند اين قرآن (زيرا منظور از پند و اندرزها سوق مردم است بطرف حق و ارشاد براه سعادت و نيكبختى و قرآن براى رسيدن باين مقصود جامع است و اين خود بزرگترين لطف حق تعالى است نسبت بمسلمين) كه ريسمان محكم و استوار خدا است‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 575

(هرگز گسيخته نمى‏شود، و هر كس بآن چنگ زند از بدبختى دنيا و عذاب آخرت رهائى مى‏يابد) و راه او است كه (بهر كه قدم در آن نهد) خيانت نمى‏كند، و در آن است بهار دل (چون تلاوت آيات و انديشه در معانى آنها روياننده انواع گلهاى علوم و معارف مى‏باشد) و چشمه‏هاى علم و دانش (زيرا هر يك از آيات آن منبع علم و حكمتى است كه حيات ارواح وابسته به آنست) و دل را جز آن صيقلى نيست (انديشه در آن جلاء دهنده دلها است از زنگ نادانى و گمراهى، و چون در قرآن چشمه‏هاى علوم و معارف است، پس اگر علوم ديگر نيز دل را جلاء دهد براى آنست كه آن علوم بقرآن منتهى مى‏گردد، پس در حقيقت قرآن دل را جلاء داده است) (23) با اينكه ياد آوران (قرآن و عمل كنندگان بآن) رفتند، و فراموش كاران يا آنانكه فراموشى را بخود بسته‏اند مانده‏اند، پس (اگر چه پند در شما اثر ندارد با اين حال مى‏گويم:) اگر خير و نيكوئى را ديديد بآن كمك كنيد (بجا آوريد) و هر گاه شر و بدى ديديد از آن بگذريد (دور گرديد، يعنى از امر و نهى امام عليه السلام پيروى كرده از مخالفين او و بيعت شكنان بيزارى جوئيد) زيرا رسول خدا صلى الله عليه و آله مى‏فرمود: اى پسر آدم نيكوئى كن و بدى را رها نما و چون چنين كردى تو خوش رفتار و ميانه رو هستى (در وسط راه حق قدم نهاده‏اى كه هرگز گم نمى‏شوى).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 576

[قسمت چهارم خطبه‏]

(24) آگاه باشيد ظلم بر سه قسم است: ظلمى كه آمرزيده نمى‏شود، و ظلمى كه باز خواست ميشود، و ظلمى كه آمرزيده شده باز خواست نمى‏شود، اما ظلمى كه آمرزيده نمى‏شود شرك بخدا است، خداوند سبحان (در قرآن كريم س 4 ى 48) مى‏فرمايد: إن الله لا يغفر أن يشرك به\* يعنى خدا نمى‏آمرزد كسيرا كه باو شرك آورد، و اما ظلمى كه آمرزيده ميشود ظلم بنده است بر نفس خود در بجا آوردن برخى گناهان كوچك (در صورتيكه اصرار بر آن نداشته باشد، زيرا اجتناب و دورى از كبائر و گناهان بزرگ كفاره ايست كه گناه كوچك را پوشانده جلوه نمى‏دهد) و اما ظلمى كه باز خواست ميشود ظلم بنده است بنده ديگر را، (25) قصاص و تلافى در آخرت سخت و دشوار است، و قصاص در آنجا با زخم كاردها و زدن تازيانه‏ها نيست، ولى قصاصى است كه زخم و تازيانه نزد آن كوچك شمرده ميشود (از اين بيان فهميده ميشود آنانكه بآل محمد، عليهم السلام، ظلم نموده‏اند بسختى باز خواست شده بعذاب گرفتار خواهند شد) (26) پس از دو رنگى و دو روئى در دين خدا بپرهيزيد (اين جمله اشاره است به گروهى كه در بيعت نمودن با آن حضرت متوقف بودند، و آنان كه بيعت را شكستند) زيرا اجتماع (دست بدست دادن و يكى شدن) در آنچه حق است و آنرا ميل نداريد بهتر است از تفرقه و جدائى در آنچه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 577

باطل است و آنرا دوست مى‏داريد، و خداوند سبحان بر اثر تفرقه و جدائى به هيچ كس از گذشتگان و باقى ماندگان خير و نيكوئى عطاء نفرموده.

(27) اى مردم خوشا بحال كسيكه زشتى و بدى خودش او را از زشتيهاى مردم نگاه دارد، و خوشا بحال كسيكه در خانه خود بنشيند (فتنه و فساد بر پا ننمايد، و براى امر بمعروف و نهى از منكر و جلوگيرى از تباهكارى آماده باشد) و روزى خود را بخورد (طمع بمال ديگران نداشته باشد) و به اطاعت پروردگارش مشغول بوده و بر گناه خويش بگريد (توبه و بازگشت نمايد) در نتيجه سرگرم بكار خويشتن باشد و مردم از (دست و زبان) او در آسايش باشند.

(1177)

176 (1176)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است (با خوارج نهروان) در باره ابو موسى اشعرى و عمرو ابن عاص:

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 578

(1) پس (از ياغى شدن خوارج نهروان بر امام عليه السلام و اعتراض باينكه چرا در دين خدا مردم را حكم قرار دادى و اكنون كه بر زيان حضرتت حكم داده‏اند حكمشان را نمى‏پذيرى، آن حضرت در پاسخشان فرمود:) رأى بزرگان شما بر اين قرار گرفت كه دو مرد (ابو موسى اشعرى و عمرو ابن عاص) را برگزيدند (تا بين حق و باطل حكم كنند) و ما از ايشان پيمان گرفتيم كه طبق قرآن عمل كرده از آن تجاوز ننمايند، و زبانشان با آن بوده و دلشان پيرو آن باشد (نه آنكه در ظاهر خود را پيرو آن خوانده و در باطن طبق انديشه خودشان حكم دهند) (2) پس هر دو گمراه شده از قرآن دست كشيده حق را رها كردند و حال آنكه آنرا مى‏ديدند (مى‏دانستند جز من كسى لياقت خلافت ندارد) و (ليكن چون) ميل و خواهششان ظلم و ستمگرى و عادت و روش ايشان كجى و نادرستى (قدم نهادن در گمراهى) بود (دانستند و بر خلاف حق حكم دادند) (3) و قرار ما با آنان در دادن حكم براستى و درستى و عمل بقرآن بر انديشه و حكمى كه از روى ظلم و ستم دادند پيشى گرفت، و دليلى كه در دست ما است از آن هنگام است كه از راه حق قدم بيرون نهاده بر خلاف قرارداد حكم بباطل و نادرست دادند (خلاصه چون با ايشان شرط كرديم كه طبق قرآن عمل نمايند، و از روى هواى نفس حكم دادند، پس ما حق داريم كه حكمشان را نپذيريم).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 580

(1178)

177 (1177)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در اول خلافت خود راجع به اوصاف خداوند سبحان و مدح حضرت رسول صلى الله عليه و آله و اندرز به شنوندگان):

(1) خداى تعالى را كارى از كار ديگر باز نمى‏دارد (زيرا كسيرا كارى از كار ديگر باز مى‏دارد كه يا نقصان در علم و دانائى او باشد يا بر اثر محدوديت قدرت و توانائى، و خداوند متعال چون بهمه چيز دانا و توانا است هيچ كار او را از كار ديگر مشغول نمى‏گرداند) و او را زمان تغيير نمى‏دهد (چون خالق زمان و محيط بر آن و واجب الوجود است، و تغيير يافتن از لوازم ممكن باشد) و مكانى او را در بر نمى‏گيرد (زيرا قرار گرفتن در جائى مستلزم جسميت است و او جسم نيست) و زبانى نمى‏تواند (كنه ذات و حقيقت) او را وصف نمايد، شماره قطره‏هاى آب و ستاره‏هاى آسمان و آنچه باد در هوا پراكنده كند و حركت مور بر سنگهاى سخت و خوابگاه مورچه‏هاى كوچك در شب تار از او پوشيده نيست، جاى افتادن برگها و نگاه كردن از زير چشمها را ميداند، (2) و گواهى مى‏دهم كه معبودى نيست جز خدا كه مانندى براى او نبوده و در هستيش شك و ترديد و دين و آفرينش را انكارى نيست، همچون گواهى كسيكه نيت او راست (از صميم قلب) و باطنش (از رئاء و خودنمايى) پاكيزه، و يقين و باورش (از شبهات) پاك، و ميزانهايش سنگين (كردار نيكش بسيار) باشد، (3) و گواهى مى‏دهم كه محمد بنده و فرستاده او است كه از بين آفريده‏هاى او انتخاب و براى بيان احكام او اختيار، و بالطاف گرانبهاى او اختصاص يافته، و براى رساندن پيغامهاى نيكوى او برگزيده شده، و بسبب او نشانه‏هاى هدايت و رستگارى آشكار و تاريكى كورى و گمراهى روشن گرديده است.

(4) اى مردم، دنيا آرزومند و اعتماد دارنده بخود را مى‏فريبد، و بكسيكه بآن شيفته شده (و آنرا براى شخص خود خواهان است) بخل نمى‏ورزد (او را دوچار آلودگيها مى‏سازد) و بكسيكه بر آن تسلط يابد (متاع آنرا بدست آورد) غلبه خواهد يافت (نابودش خواهد نمود) (5) و سوگند بخدا هرگز قومى در فراخى نعمت و خوشى زندگانى نبوده‏اند كه خوشى ايشان زائل شده باشد مگر بر اثر گناهانى كه مرتكب شدند (چنانكه در س 13 ى 11 مى‏فرمايد: إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم‏ يعنى خدا تغيير نمى‏دهد آنرا كه در گروهى است تا هنگاميكه آنچه در نفسهاشان است تغيير دهند، يعنى اخلاق پسنديده را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 581

به خوهاى زشت تبديل نمايند. و در س 16 ى 112 مى‏فرمايد: و ضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما كانوا يصنعون‏ يعنى خدا مثل آورد دهى را كه اهل آن از سختيها آسوده و آرميده بودند و از هر سو روزى فراوان بآنها مى‏رسيد، پس شكر نعمتهاى خدا را بجا نياوردند، خداوند هم لباس گرسنگى و ترس را بايشان پوشانيده مزه سختى و گرفتارى را بآنها چشانيد، و بر اثر آنچه بجا آوردند آنان را بهر گونه سختى و گرسنگى مبتلى نمود) زيرا (ايشان با كفران نعمت و بجا آوردن گناه اگر مستحق نعمت بودند، منع نعمت از آنها منع از مستحق بود كه عين ظلم و ستم است، و ظلم بر خدا محال است، چنانكه در س 8 ى 51 مى‏فرمايد:) أن الله ليس بظلام للعبيد\* يعنى خدا بر بندگان، ستمگر نمى‏باشد (مقصود از فرمايش امام عليه السلام آنست كه غالبا سبب زوال نعمت مرتكب شدن گناهان است، نه آنكه عموميت داشته باشد، زيرا بسا خداوند از جهت امتحان و آزمايش يا بجهت كفاره گناهان كوچك يا بلند نمودن مقام و منزلت، نعمت بعضى از بندگان را گرفته، و آسايششان را بسختى و گرفتارى تبديل مى‏نمايد، چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 155 مى‏فرمايد: و لنبلونكم بشي‏ء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين‏ ى 156 الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون‏ ى 157 أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئك هم المهتدون‏ يعنى شما را مى‏آزماييم بترس و گرسنگى و كمبود در دارائيها و نفسها و فرزندان، و در اين آزمايش مژده ده شكيبايان را، آنانكه چون اندوهى بايشان رو آورد مى‏گويند: ما به رضاى خدا خوشنود و بسوى او باز مى‏گرديم، از جانب پروردگارشان درودها و رحمت و مهربانى بر ايشان باد كه آنان راه يافتگانند) (6) و اگر مردم هنگاميكه سختيها بايشان رو آورد و نعمتها از آنها زائل گردد، با نيتهاى راست و دلهاى شيفته به پروردگارشان پناه ببرند، آنچه از دست رفته بآنها باز مى‏گرداند، و هر فسادى را براى ايشان اصلاح مى‏فرمايد، (7) و من (از رفتار زشت شما در پيروى آنانكه خلافت را غصب كرده طبق وصيت پيغمبر اكرم عمل ننمودند) مى‏ترسم (مانند مردم زمان جاهليت) در فترت واقع شويد (از آئين پيغمبر دور شده بمرور از دين دست برداشته بر اثر نادانى و گمراهى از انديشه‏هاى نادرست پيروى نمائيد) و كارهايى گذشت (خلفايى به ناحق روى كار آمدند) كه شما بآنها مائل شده از حق‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 582

دست كشيديد و نزد من مردم ناپسنديده بوديد، و اگر روشى كه (در زمان رسول خدا صلى الله عليه و آله) داشتيد بشما باز گردد (بعد از زشتيها) از نيك‏بختان خواهيد شد، و بر من نيست جز سعى و كوشش (در اصلاح امور و اندرز دادن) (8) و اگر مى‏خواستم (گفتار و كردار زشت شما را در زمان سه خليفه) بگويم مى‏گفتم (و ليكن مصلحت در عفو و چشم پوشى از آنها است) خدا آنچه را كه گذشت عفو و بخشش فرمايد.

(1179)

178 (1178)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است در وقتى كه ذعلب يمنى از آن بزرگوار پرسيد:

يا امير المؤمنين آيا پروردگار خود را ديده‏اى؟ امام عليه السلام فرمود: (1) آيا چيزى را كه نمى‏بينم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 583

پرستش مى‏نمايم؟! (با اينكه عبادت و پرستش مستلزم سخن گفتن و در خواست رحمت و مغفرت و خضوع و فروتنى است و اين نوع امور در حضور و رؤيت انجام مى‏گيرد) پس (سائل گمان كرد مراد از ديدن پروردگار ديدن بچشم است، لذا) گفت: چگونه او را مى‏بينى؟ (با اينكه ديدن او ممكن نيست) امام عليه السلام فرمود:

(2) چشمها او را آشكار درك نمى‏كند، لكن دلها بوسيله حقائق ايمان (تصديق بوجود و وحدانيت و ربوبيت و سائر صفات) او را درك مى‏نمايد، (3) بهر چيز نزديك است (احاطه دارد) ولى چسبيده نيست، و از هر چيز دور است ولى جدا نيست (زيرا نزديكى با چسبيدن و دورى با جدا بودن از لوازم جسم است) گويا است (ايجاد سخن ميكند) بدون تفكر و انديشه (زيرا انديشه بر اثر نادانى است كه خداوند از آن منزه است) اراده كننده (آفريننده) است بدون تصميم و آماده شدن (زيرا تصميم گرفتن عبادت است از اراده‏اى كه مقدمه اراده انجام كارى باشد و آن از لوازم جسم است كه در انجام كارى مردد است، و اما براى خداى تعالى كه علم عين ذات او است عزم و تصميم درست نيست چون مردد نمى‏باشد) ايجاد كننده است بدون (كمك) عضوى (از قبيل دست و پا و مانند آنها، زيرا نيازمند بكمك حاجت دارد و او غنى بالذات و بى نياز است) لطيف است كه (از جهت شدت ظهور و آشكار بودنش) به پنهانى وصف نمى‏شود (چون چيزى بر او احاطه ندارد) بزرگ است (از همه چيز) كه به ستمگرى (مانند ستمگران مسلط بر زير دستان) وصف نمى‏شود (زيرا عدل محض است) بينا است كه به داشتن حسى (از حواس) وصف نمى‏گردد (زيرا حواس از صفات ممكن است) مهربان است (از روى فضل و احسان) نه به دلسوزى، (4) خلائق در برابر عظمت و بزرگى او خوار و فروتنند (زيرا همه مقهور مشيت و اراده او هستند) و دلها (در برابر هيبت و عظمتش) از ترس (عذاب) او مضطرب و نگرانند.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 585

(1180)

179 (1179)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است در سرزنش اصحاب خود:

(1) خدا را سپاس مى‏گزارم بر امرى كه واجب و لازم نموده، و بر فعلى كه مقدر فرموده، و بر آزمايش نمودن من به (نفاق و دو روئى) شما اى گروهى كه هر زمان فرمان دادم پيروى نكرديد، و دعوت مرا نپذيرفتيد، و اگر (از جنگ با دشمن) شما را مهلت دهند به سخنان بيهوده مى‏پردازيد (لاف زده گزاف مى‏گوئيد) و اگر جنگى پيش آيد ضعف و سستى نشان مى‏دهيد (از ترس پنهان مى‏شويد) و مردمى را كه نزد پيشوا اجتماع ميكنند (از امام عليه السلام پيروى مى‏نمايند) طعن زده سرزنش مى‏نماييد، و اگر ناچار بسختى (جنگ) گرفتار شويد به قهقرى بر مى‏گرديد (با اينكه مردم ثابت قدمى نيستيد و از هيچ درى براه نمى‏آييد از راه لطف و رعيت نوازى مى‏گويم:) (2) دشمن شما بى پدر (و مربى) باشد (نه شما) منتظر چه هستيد در (تأخير) يارى كردن و سعى و كوشش بر (گرفتن) حقتان؟[[3]](#footnote-3)

**ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام) ؛ ج‏3 ؛ ص585**

گ يا خوارى براى شما است (يكى از اين دو شما را دريابد يا كشته شدن در ميدان جنگ يا ذلت و بيچارگى از دشمن كه از كشته شدن سختتر است) (3) سوگند بخدا اگر اجل من برسد- و البته خواهد رسيد- بين من و شما جدائى مى‏افكند در حاليكه از بودن با شما بيزار و تنها مانده‏ام (به انفاق و دو روئى و كردار زشت شما مانند آنست كه چون از دنيا بروم ياورى نداشته‏ام) (4) اجر شما با خدا است!! آيا دينى نيست كه شما را گرد آورد (تا بيكديگر كمك كنيد) و غيرتى نيست كه شما را (به جلوگيرى از دشمن) آماده سازد، آيا شگفت نيست كه معاويه ستمگران فرومايه را مى‏خواند و از او پيروى ميكنند بدون اينكه ايشان را كمك و بخششى نمايد (اسباب جنگ براى آنها فراهم كرده و پولى بايشان بدهد) و (چون معاويه به افراد چيزى نمى‏داد و فقط به رؤساى قبائل عرب بسيار بخشش مى‏نمود آنان را طرفدار خود مى‏گردانيد و سائر مردم از جهت تعصب فاميلى يا بسبب بخشش كمى كه از رؤساء مى‏افتند و يا به رسوم ايلى يا به گول خونخواهى عثمان ايشان را پيروى مى‏نمودند، و امير المؤمنين، عليه السلام، به رئيس و پيرو يكسان كمك و بخشش مى‏فرمود، از اين جهت رؤساء دلخوشى از آن حضرت نداشتند، و پيروان هم در راه آنها مى‏رفتند، لذا مى‏فرمايد:) من شما را در حاليكه باز مانده اهل اسلام و باقى مانده مردم مسلمانيد با كمك و بخشش باندازه سهم هر يك دعوت مى‏نمايم و شما از دور من پراكنده شده مخالفت مى‏كنيد؟! (5) رضايتى از امر و فرمان من نداريد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 586

تا از آن خوشنود گرديد، و نه خشم و رنجشى تا بر آن اجتماع نمائيد (در كار من پيوسته نفاق و دو روئى مى‏كنيد، نه در اطاعت و پيروى ثابت قدميد و نه در مخالفت يك رو و يك سخن، كاش يك راه پيش گرفته مرا از كشاكش اين درد و اندوه مى‏رهانديد) و براى من دوستترين چيزيكه ميل دارم ملاقات كند مرا مرگ است (تا از شما برهم كه از غم شما جز به مرگ نتوان رست) (6) بتحقيق (معارف و حقائق) قرآن را بشما ياد دادم، و با حجت و دليل بين شما حكم كردم، و شما را بآنچه نمى‏شناختيد آشنا گردانيدم، و آنچه را كه از دهن بيرون مى‏افكنديد بشما گوارا ساختم (چيزهائى را كه از روى نفهمى به بدى تلقى مى‏كرديد خوبى آنها را بشما آشكار نمودم) كاش كور مى‏ديد يا خفته بيدار مى‏گشت (من شرط ارشاد و راهنمائى را بجا آوردم حالا اگر كور نبيند و خفته بيدار نگردد تقصير من نيست) (7) و چه بسيار نزديك بجهل و نادانى به (احكام) خدا هستند گروهى كه پيشوايشان معاويه است و آموزگارشان پسر زانيه (عمرو ابن عاص كه قصه مادرش در شرح سخن هشتاد و سوم گذشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 587

(1181)

180 (1180)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است، يكى از اصحابش (عبد الله ابن قعين) را فرستاد تا خبر آورد از گروهى (خريت ابن راشد رئيس بنى ناجيه و پيروانش) كه از سپاه كوفه (در جنگ صفين) بودند،

و (پس از جنگ با اهل شام) مى‏خواستند به خوارج نهروان ملحق شوند و از آن حضرت، عليه السلام مى‏ترسيدند، چون آن مرد برگشت آن بزرگوار پرسيد: (1) آيا ايشان ايمن بوده بجا مانده‏اند، يا اينكه ترسيده كوچيده‏اند؟ آن مرد گفت: يا امير المؤمنين كوچ كرده‏اند. امام عليه السلام فرمود:

(2) ايشان را دورى (از رحمت خدا) باد چنانكه قوم ثمود (نافرمانى نموده و ناقه صالح را پى كرده از رحمت خدا) دور گشتند (و تباه شدند) آگاه باش چون نيزه‏ها بطرف آنها راست گردد و شمشيرها بر فرقشان فرود آيد از كارى كه كرده‏اند پشيمان ميشوند، (3) امروز شيطان خواسته آنان را (از ما) جدا نموده پراكنده گرداند (و پيرو خويش قرار دهد) و فردا (ى قيامت) از آنها بيزارى جسته دورى مى‏نمايد، (4) پس بس است ايشان را (استحقاق عذاب) بيرون رفتن از (راه) هدايت و رستگارى، و افتادن در (وادى) گمراهى و كورى، و اعراض از (پيروى) حق، و طغيان و سركشى در (جاده) ضلالت. (قصه كشته شدن خريت ابن راشد با پيروانش بدست معقل ابن قيس در شرح سخن چهل و چهارم گذشت).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 590

(1182)

181 (1181)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است، روايت شده از نوف (ابن فضاله) بكالى كه (از خواص اصحاب امام عليه السلام است. در يمن شهرى بنام صنعاء است كه در سمت غربى آن موضعى بنام حمير است و بكال نام قبيله‏اى بوده كه در آنجا سكونت داشته‏اند)

[قسمت أول خطبه‏]

گفته:

امير المؤمنين عليه السلام اين خطبه را در كوفه براى ما بيان فرمود، در حاليكه بر بالاى سنگى كه آنرا جعدة (فرزند ام هانى خواهر حضرت و) پسر هبيره مخزومى نصب كرد ايستاده بود، و در تن آن بزرگوار جبه‏اى از پشم، و بند شمشير و كفش پايش از برگ درخت خرما (بافته شده) بود، و پيشانى او (از بسيارى سجده) مانند پنبه زانوى شتر بود، پس (در مدح و ثناى خداوند سبحان و قدرت و توانائى او و ترغيب بتقوى و و پرهيزكارى و دل نبستن بدنيا) فرمود:

(1) سپاس خدائى را سزا است كه بازگشت جميع خلائق و آخر كارها (ى ايشان) بسوى اوست، (2) او را بر بزرگى احسان و دليل آشكار (بر يگانگى) و افزونيهاى عطاء و منتش (بدين اسلام) سپاسگزاريم، سپاسى كه حق او را اداء كرده شكرش را بجا آورد (بفضل و كرم سپاس نالائق ما را قبول فرمايد و گر نه بندگان اداى حق او و بجا آوردن شكرش را توانائى ندارند) و (سپاسگزار را) به پاداش او نزديك گردانده باعث افزونى بخشش او گردد. (3) و از او كمك مى‏طلبيم چون خواستن كسيكه بجود او اميدوار و به رساندن سودش آرزومند و بر طرف نمودنش (سختيها را) معتمد و بفضل و كرمش معترف و به كردار و گفتار فرمانبر او مى‏باشد. (4) و باو مى‏گرويم مانند گرويدن كسيكه به (فضل و كرم) او اميدوار است با يقين و باور، و بسوى او (به خداونديش) رو آورده است با ايمان كامل، و براى او خضوع و فروتنى دارد با فرمانبرى، و باو اخلاص دارد با اعتقاد بيگانگى او، و او را بزرگ ميداند با سپاسگزارى، و (در سختى و گرفتارى) باو پناه مى‏برد با رغبت و كوشش (چون جزا و ملجأ و پناهى نمى‏شناسد) (5) خداوند سبحان زائيده نشده (از پدرى بوجود نيامده) است تا در بزرگوارى با او شريك باشد (زيرا والد از نوع ولد و عزيز و بزرگوار است) و نزائيده است (فرزندى نياورده) تا از بين رفته ميراثى باقى گذارد (زيرا زائيدن و از بين رفتن و ديگرى را جانشين نمودن از لوازم جسم است) وقت و زمان بر او تقدم نجسته‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 591

(زيرا او آفريننده وقت و زمان است) و زيادى و كمى پى در پى او را فرا نگرفته است (زيرا لازمه زيادى و كمى تغيير و تغيير مستلزم حدوث و حدوث از لوازم امكان است، خلاصه هيچ صفتى از صفات اجسام و اعراض را دارا نيست تا او را مانند مخلوقات وصف نماييم) بلكه بسبب آنچه كه بما نموده از نشانه‏هاى نظم آراسته و حكم استوار (در آفرينش آسمان و زمين و موجودات ديگر وجود و هستى او) به خردها آشكار شده. (6) پس از جمله دليلها و گواهان بر آفرينش او خلقت آسمانها است كه بدون ستون ثابت و برقرار و بى تكيه گاهى بر پا شده است، خداوند آنها را خواند (خواست ايجاد كند) پس از روى اطاعت و فرمانبرى بدون توقف و درنگ (دعوتش را) پذيرفتند (موجود گشتند) (7) و اگر نبود اقرار (زبان حال) ايشان بر (ثبوت) ربوبيت و اعتراف آنها به اطاعت و بندگى، آنها را موضع عرش خود و محل (مقربين از) فرشتگان و جاى بالا بردن گفتار نيكو و كردار شايسته بندگانش قرار نمى‏داد، (8) ستاره‏هاى آنها را نشانه‏ها قرار داد تا شخص حيران و سرگردان در آمد و شد راههاى گشاده اطراف زمين بآنها راه جويد، روشنى نور آنها را تاريكى زياد پرده شب تار نپوشانده، و پرده‏هاى سياه شبهاى تاريك توانائى بر طرف نمودن درخشيدن نور ماه را كه در آسمانها آشكار است ندارد، (9) پس منزه و آراسته است خداوندى كه بر او پوشيده نيست سياهى شب تار و نه آرام گرفته‏هاى شب در گوشه‏هاى زمينهاى گود و در قله كوههاى تيره رنگ نزديك بهم، (10) و بر او پوشيده نمى‏باشد آوازى كه در افق و گوشه آسمان از رعد مى‏آيد، و برقهاى ابر كه پراكنده و نابود مى‏گردد (از انظار پوشيده مى‏ماند) و برگى كه (بر زمين) مى‏افتد و آنرا بادهاى جهنده كه بسقوط ستارگان نسبت مى‏دادند و باريدن باران از جاى خود دور مى‏گردانند (چون باديه نشينان اعراب جاهليت از روى عقيده نادرست آثار سماوى مانند باد و باران و سرما و گرما را بسقوط ستارگان نسبت مى‏دادند و آنها را مؤثر مى‏دانستند، لذا امام عليه السلام به عقيده آنها اشاره فرموده) (11) و ميداند هر قطره باران كجا افتاده و كجا قرار مى‏گيرد، و مورچه ريز از كجا مى‏كشد و به كجا مى‏برد، و روزى پشه را چه چيز كفايت ميكند، و ماده در شكمش (هنگام آبستنى) چه بار دارد (نر يا ماده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 592

(12) و سپاس سزاى خداوند است كه پيش از آنكه كرسى يا عرش يا آسمان يا زمين يا جن يا آدمى موجود شود بوده است (زيرا از بديهيات است كه ايجاد كننده پيش از موجود بايستى باشد) (13) به انديشه دريافته و بفهم تعيين نمى‏گردد، و درخواست كننده‏اى او را مشغول نمى‏نمايد (زيرا ذات او عين علم است و غفلت در علم راه نمى‏يابد) و عطاء و بخشش (خزانه نعمت) او را كم نمى‏گرداند (زيرا بمحض اراده هر چه بخواهد ايجاد مى‏فرمايد) و بچشم ديده نمى‏شود، و نمى‏توان گفت در كجا است، و بمانند آن وصف‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 593

نمى‏شود، و بكمك عضوى (مانند دست و پا) نمى‏آفريند، و بحواس درك نمى‏گردد (زيرا جسم نيست كه اين اوصاف كه از لوازم جسم است در او باشد) و بمردم قياس (تشبيه) نمى‏شود (زيرا مانندى ندارد) (14) خداوندى است كه با موسى سخن گفت سخنى (كه آنرا ايجاد فرمود) و از آيات خود امر بزرگى را باو نمود (كه آن سخن بود) بدون اعضاء و آلتها، و گويايى و زبانكها (كه در حلق واقع است و بوسيله آن صدا بيرون مى‏آيد). (15) بلكه اگر راست گوئى اى كسيكه براى توصيف پروردگارت بخود رنج مى‏دهى وصف كن جبريل و ميكائيل و سپاه فرشتگان مقرب درگاه خداوند را كه در غرفه‏هاى پاك و پاكيزه ساكنند (و از عظمت و بزرگى پروردگار) سرها به زير افكنده و عقلهاشان حيران و ناتوان است از اينكه بهترين آفرينندگان را وصف نمايند (پس چون آنها نمى‏توانند بكنه ذات او پى برند تو بنده ضعيف بطريق اولى از درك حقيقت او عاجز و ناتوانى) (16) و بصفات كسانى درك ميشوند كه داراى شكلها و ابزارها هستند و آنكه مدت او بسر آيد زمانيكه پايانش به نيستى بكشد، (17) پس خدائى جز او نيست (كه اگر بود البته درك مى‏شد) هر تاريكى را بنور خود روشن گردانيده و هر نورى را بسبب تاريك كردن خويش تاريك نموده (روشنى هدايت بر اثر لطف و تاريكى گمراهى نتيجه قهر او مى‏باشد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 594

[قسمت دوم خطبه‏]

(18) سفارش ميكنم شما را اى بندگان خدا به پرهيزكارى و ترس از خدائى كه لباس آراءسته بشما پوشانيد (تا از سرما و گرما محفوظ مانيد) و وسائل زندگانى را برايتان فراهم آورد (پس چرا با معصيت و نافرمانى نعمت و بخشش او را كفران مى‏نماييد) و (چرا از او دورى گزيده بدنيا دل بسته‏ايد، در صورتيكه) (19) اگر كسى براى ماندن در دنيا وسيله بدست مى‏آورد يا براى بر طرف نمودن مرگ راه مى‏يافت آن كس سليمان فرزند داوود، عليه السلام، بود كه بر جن و انس تصرف و پادشاهى داشت علاوه بر منصب پيغمبرى و مقام و منزلت بزرگ، پس (با داشتن جميع وسائل دنيوى و اخروى از همه كس براى ماندن در دنيا سزاوارتر بود، ولى) چون روزى مقدر خود را بكار برد، و مدت زندگانى را بپايان رساند كمانهاى نيستى با تيرهاى مرگ او را از پاى در آوردند (دنيا را بدرود فرمود) و شهرها از او خالى و خانه‏ها تهى ماند و ديگران آنها را بميراث بردند، (20) و شما را در روزگارهاى گذشته عبرتى است (كه ببينيد پيشينيان چگونه دست از اين جهان شسته‏اند) كجايند عمالقه و فرزندانشان (عمالقه گروهى بودند از اولاد عمليق ابن لاوذ ابن ارم ابن سام ابن نوح پادشاه يمن و حجاز با دولت بى‏حد كه بنيانشان كنده شد) كجايند فراعنه (پادشاهان مصر) و فرزندانشان (كه از آنها اثرى نماند) كجايند مردم شهرهاى رس (رس نام چاه بزرگى بود كه مردم در كنار آن گرد آمده درخت صنوبر را كه شاه درخت مى‏گفتند

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 595

و آنرا يافث ابن نوح كاشته بود پرستش مى‏نمودند، و خداوند آنها را هلاك و نابود ساخت) كه پيغمبران را كشتند، و احكام فرستادگان خدا را خاموش كردند (از بين بردند) و شيوه‏هاى گردن كشان را زنده كردند (بآنها رفتار نمودند) كجايند كسانيكه با لشگرها بهر طرف رفته هزاران را شكست مى‏دادند و سپاهها گرد آورده شهرها بناء مى‏كردند؟!

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 597

قسمتى [سوم‏] از اين خطبه است (در باره امام منتظر عجل الله تعالى فرجه):

(امام زمان عليه السلام) 21 سپر حكمت (علم بحقائق اشياء و زهد و عبادت) را پوشيده و آنرا با شرايطش كه عبارت است از توجه و شناختن و فارغ ساختن خود را (از علاقه بدنيا) براى آن فرا گرفته، پس حكمت نزد آن حضرت گم شده‏اى است كه آنرا طلبيده، و آرزويى است كه آنرا درخواست نموده (انديشه او همواره متوجه به آنست و بغير آن نظر ندارد، چنانكه در اواخر اين كتاب امام عليه السلام فرموده: الحكمة ضالة المؤمن يعنى حكمت گم شده مؤمن است كه هميشه در صدد يافتن آن است) (22) پس آن بزرگوار پنهان شده گوشه‏اى اختيار نمايد هرگاه (فتنه و تباهكارى بسيار گشته) اسلام غريب (ضعيف و ناتوان) گردد، و (مانند شتر هنگاميكه رنج و آزار بيند) دم خود را به حركت آورده جلو گردنش را بزمين بچسباند (خلاصه چنان ضعف آنرا فرا گيرد كه از پا افتاده از جا بر نخيزد، اين جمله اشاره به فرمايش حضرت رسول صلى الله عليه و آله است كه فرموده: بدء الإسلام غريبا و سيعود غريبا يعنى اسلام غريب و تنها پيدايش يافت و زود است كه تنها گردد، يعنى پيرو واقعى نداشته باشد) آن حضرت باقى مانده باقى مانده‏هاى حجت خدا (ائمه هدى عليهم السلام)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 598

و جانشين پيغمبران او مى‏باشد (23) پس امام عليه السلام فرمود:

(23) اى مردم، من بشما پندهايى دادم كه پيغمبران امتهاى خود را بآنها پند دادند، و آنچه را (از مماشات و مهربانى) با شما بجا آوردم كه اوصياء به آنهائى كه بعد از پيغمبران بودند رفتار كردند، و شما را به تازيانه (نصيحت و اندرز) خود ادب نمودم براه راست نيامديد، و شما را بوسيله ترسانيدنيها (براه حق) سوق دادم اجتماع ننموديد (پيروى من نكرديد)!! (24) اجرتان با خدا آيا پيشوايى غير از مرا منتظريد كه شما را براه آورده ارشاد نمايد؟! (25) آگاه باشيد پشت كرد از دنيا آنچه رو آورده بود، و رو آورد از آن آنچه پشت كرده بود (بر اثر پيروى نكردن امام بحق نيكى دنيا پشت نمود و بدى آن يعنى كردار زمان جاهليت پديدار گرديد) و بندگان نيكوكار خدا عازم كوچ كردن (رفتن از دنيا) شدند، و كمى دنيا را كه بقايى ندارد به بسيارى آخرت كه فانى نمى‏گردد فروختند (تبديل نمودند، و از غم و اندوه آن رهيدند، منظور حضرت از اين جمله گويا خبر دادن از شهادت خود مى‏باشد) (26) چه زيان بردند برادران (همكيشان) ما كه خونهاشان در جنگ صفين ريخته شد از اينكه امروز زنده نيستند تا غصه‏ها بخود راه داده آب تيره بياشامند (سختى اين روزگار را ببينند، خلاصه خوشا حال آنانكه از جهان رفتند و چنين روز را نديدند)؟! سوگند بخدا (رحمت) خدا را در يافتند، خداوند هم مزدهاشان را عطاء فرمود و آنها را بعد از خوف و ترس (در دنيا) در سراى امن جدا داد، (27) كجايند برادران من كه در راه حق سوار شده و براستى و درستى (عمر بپايان رسانده) گذشتند، كجا است عمار (ابن ياسر كه در سن بيش از نود سال در صفين شهيد شد) و كجا است (ابو الهيثم مالك) ابن تيهان، و كجا است ذو الشهادتين (ابو عمارة خزيمة ابن ثابت الأنصارى كه پيغمبر اكرم‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 599

گواهى او را بجاى گواهى دو مرد قبول فرمود هنگاميكه آن حضرت اسبى از اعرابى خريدارى نموده بود و اعرابى انكار مى‏نموده، حضرت فرمود: اى خزيمه آيا گواهى مى‏دهى، گفت نه يا رسول الله، و ليكن دانستم كه اسب را خريدارى نموده‏اى، آيا ترا بآنچه از جانب خدا آورده‏اى تصديق مى‏نمايم و بر اين معامله با اعرابى تصديق نمى‏كنم، پس آن بزرگوار فرمود: گواهى تو چون گواهى دو مرد مى‏باشد) و كجايند همانندان ايشان (ابن بديل و هاشم ابن عتبه و غير آنها) از برادران (همكيشان) آنان كه (همگى در جنگ صفين كشته شدند، و) با هم بر مرگ (كشته شدن در راه حق) پيمان بستند، و سرهاشان (بعد از كشته شدن) بسوى معصيت كاران (معاويه و پيروانش) فرستاده شد.

نوف گفت: پس از اين كلام امام عليه السلام با دست خود بريش مبارك زده گريه بسيار كرد و فرمود:

(28) درد او دريغا بر برادران (همكيشان) من كه قرآن را قرائت نموده آنرا استوار دانستند (محترم شمردند) و در آنچه واجب بود انديشه نموده آنرا بر پا داشتند (طبق آن عمل كردند) و سنت را زنده كرده بدعت را از بين بردند، بجهاد كه خوانده شدند (آنرا) پذيرفتند، و به پيشوا اعتماد داشته از او پيروى نمودند. پس از آن به آواز بلند فرياد نمود:

(29) اى بندگان خدا جهاد جهاد، آگاه باشيد من در همين روز لشگر مى‏آرايم هر كه اراده رفتن بسوى خدا دارد بايد برود.

نوف گفت: پس از آن حسين عليه السلام را بر ده هزار لشگر و قيس ابن سعد را بر ده هزار و ابو ايوب انصارى را بر ده هزار و غير ايشان را بر شماره‏هاى ديگر امير قرار داد، و اراده بازگشت بصفين داشت (كه با اهل شام بجنگند) پس هنوز آدينه نيامده بود كه ملعون ابن ملجم، خدا او را لعنت كند، بر آن بزرگوار ضربت وارد آورد، پس لشگرها برگشتند و ما چون گوسفندانى بوديم كه شبان خود را گم كرده باشند و از هر طرف گرگان آنها را بربايند (گفته‏اند:

اين خطبه آخرين خطبه‏اى است كه امير المؤمنين عليه السلام ايستاده بيان فرموده).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 600

(1183)

182 (1182)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است (در حمد و ثناى خداى تعالى):

[قسمت أول خطبه‏]

(1) سپاس سزاوار خداوند است كه بى ديده شدن (بچشم بآثار و علامات) شناخته شده است، بدون بردن رنج (و آلت و ابزار، آفريدگان را) آفريننده است، (2) به قدرت و توانائى خود موجودات را آفريده، و به بزرگى و برترى از گردنكشان اطاعت و بندگى طلبيد (زيرا هر بزرگى در پيشگاه او بى‏مقدار است، پس امر بخضوع و فروتنى فرمود) و با بخشش خويش بر بزرگان سرور و مهتر است، (3) و او است خداوندى كه آفريده‏هايش را در دنيا جا داد، و (طبق حكمت‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 601

و مهربانى) پيغمبرانش را (براى راهنمائى پى در پى) بسوى جن و انس فرستاد تا براى ايشان پرده (نادانى و گمراهى) دنيا را بردارند، و از بديها و سختيهاى آن آنان را بترسانند (آگاه سازند) و براى آنها از (بيوفائى) آن مثلها بزنند (سر گذشتها بيان كنند تا از فريفتگى برهند) و آنان را به نواقص آن بينا گردانند، و در حين غفلت و بيخبرى ايشان (به زيان معصيت و نافرمانى) بياورند سخنى كه بآن عبرت گيرند (متنبه گردند) از تغيير حالات مانند تندرستى و خوشى و بيمارى و گرفتارى، و (كسب از راه) حلال و حرام آن، و بهشت و ارجمندى كه براى پيروان و دوزخ و خوارى كه براى گناهكاران آماده فرموده است.

(4) خدا را سپاس مى‏گزارم در حاليكه باو رو آورده‏ام سپاسى كه آفريدگانش را بآن امر فرموده، و هر چيزى را مقدار و اندازه‏اى و هر اندازه‏اى را مدتى و هر مدتى را نامه و نوشته‏اى مقرر نموده (كه تغيير و تبديل در آن راه ندارد).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 603

قسمتى [دوم‏] از اين خطبه است در وصف قرآن (و اندرز بمردم):

(5) قرآن امر كننده (بمعروف و) نهى كننده (از منكر) است (خداوند در آن مردم را بطاعات امر و از معاصى نهى فرموده) و (بر حسب ظاهر) خاموش است (زيرا جز حروفى بيش نيست، و در واقع) گويا (است، زيرا همه اخبار و امر و نهى الهى در آن است) و حجت و برهان خدا است بر بندگانش كه از ايشان بر (عمل به) آن پيمان گرفت، و آنها را در گرو آن قرار داد (پس از عذاب رهائى نيست مگر به متابعت و پيروى از آن) (6) نور آنرا تمام گردانيد (راه سعادت و نيكبختى و شقاوت و بدبختى را تا قيامت در آن نشان داد) و دين خود (اسلام) را بسبب آن كامل گردانيد، و پيغمبر خود، صلى الله عليه و آله، را در حالى قبض روح فرمود كه از تبليغ احكام قرآن بمردم كه موجب هدايت و رستگارى است فراغت يافته بود، (7) پس خدا را به عظمت و بزرگى ياد كنيد چنانكه بزرگوارى خود را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 604

(در قرآن كريم) ياد كرده، زيرا حكمى از (احكام) دين خود را بر شما پنهان نگذاشت، و رها نكرد پسند يا ناپسندى را مگر آنكه نشانى آشكار و علامتى هويدا (در كتاب و سنت) براى آن قرار داد تا باز دارد از آن (چه پسنديده نيست) و امر نمايد بآن (چه مورد پسند است) پس خوشنودى و خواست او و خشم و نهيش در آينده (با گذشته) يكسان است (احكام او تا قيامت تغيير نمى‏پذيرد، بلكه هميشه حكم هر مسئله همان است كه در زمان رسول خدا در قرآن و سنت بيان شده است، و اين جمله دليل بر صحت و درستى مذهب اهل صواب از مخطئه است كه قائل هستند باينكه خداوند سبحان را در هر مسئله‏اى يك حكم معين است و مجتهدى كه باستنباط آنرا بدست آورده صواب كار است، و آنكه در استنباط خويش كوشش نموده و حكم واقعى را نيافته خطاء كرده، ولى زيانى متوجه او نمى‏گردد، بر خلاف اهل خطاء از مصوبه كه قائل هستند باينكه خداى تعالى را در هر مسئله‏اى طبق آرا گوناگون مجتهدين احكام مختلفه‏اى است).

(8) و بدانيد خداوند هرگز رضايت نخواهد داد براى شما بچيزى كه بر پيشينيان شما از آن بخشم آمده، و هرگز بر شما خشمگين نمى‏شود به چيزى كه بر پيشينيان شما بآن رضايت داده (آنچه در زمان رسول خدا حرام بوده بر شما و آيندگان حرام است، و آنچه واجب بوده واجب، زيرا شرع محمد صلى الله عليه و آله تا قيامت مستمر است و حكم او بر يك نفر حكم بر همگان است، پس حكم هر مسئله‏اى بطورى است كه روز اول تعيين گشته و در كتاب و سنت بيان شده و نسبت به هيچ زمان و به هيچ كس تغيير پذير نبوده، و جائز نيست كسى طبق رأى و اجتهاد خود آنرا تبديل نمايد كه اگر چنين كرد در دين بدعت نهاده است، لذا مى‏فرمايد:) و جز اين نيست كه (بايد) در راه آشكار سير نموده و بتكرار گفتار مردان پيش از خودتان سخن گوييد (بايستى در راه پيشينيان قدم نهاده و به رويه ايشان رفتار نمائيد نه اينكه از پيش خود سخنى گفته راهى پوئيد) (9) بتحقيق خداوند تحصيل روزى زندگانيتان را براى شما ضمانت ميكند (شما را از غم و اندوه روزى مى‏رهاند، چنانكه در س 51 ى 22 مى‏فرمايد: و في السماء رزقكم و ما توعدون‏ ى 23 فو رب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنكم تنطقون‏ يعنى در آسمان است روزى شما و آنچه كه وعده داده مى‏شويد، پس سوگند به پروردگار آسمان و زمين كه آن راست و درست است مانند آنكه شما سخن مى‏گوئيد يعنى چنانكه در گفتن شما شك و ترديدى نيست در راستى و درستى آنچه بيان شد نيز شك و ترديدى نمى‏باشد) و شما را بر شكر و سپاس ترغيب فرموده و بر شما واجب نموده كه به زبانها بياد او باشيد (چنانكه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 605

در قرآن كريم س 2 ى 152 مى‏فرمايد: فاذكروني أذكركم و اشكروا لي و لا تكفرون‏ يعنى ياد من باشيد تا شما را ياد كنم و شكر نعمت من بجا آورده كفران ننمائيد) و شما را بتقوى و پرهيزكارى سفارش نموده (چنانكه در قرآن كريم س 4 ى 131 مى‏فرمايد: و لله ما في السماوات و ما في الأرض و لقد وصينا الذين أوتوا الكتاب من قبلكم و إياكم أن اتقوا الله و إن تكفروا فإن لله ما في السماوات‏ يعنى كسانيكه پيش از شما داراى كتاب بودند «مانند يهود و نصارى» و شما را سفارش نموديم كه از خدا بترسيد و اگر كافر شويد، پس براى خدا است آنچه در آسمانها و زمين است، و خدا بى نياز و ستوده است. پس امر بتقوى براى رستگارى شما است و گر نه خدا به عبادت و پرهيز شما نيازمند نيست) و آنرا آخرين مرتبه رضاء و خوشنودى خود قرار داده، و از بندگانش خواسته است (كه از معاصى پرهيز نموده از او بترسند، و بطاعت بكوشند) (10) پس بترسيد از خداوندى كه شما در برابر نظر او هستيد، و موهاى پيشانى و خفت و خيز و نشست و برخاست شما در دست او است (غالب و توانا است كه آنچه در باره شما اراده فرمايد فورى انجام پذيرد) اگر (راز خويش را) پنهان كنيد و با كس نگوييد، ميداند (و خوب را پاداش و بد را كيفر مى‏دهد) و اگر آشكار نمائيد، مى‏نويسد (يعنى) نگهبانان گرامى (فرشتگانى) را بر شما وا داشته كه (گفتار و كردارتان را مى‏نويسند، و) حقى از قلم نمى‏اندازند (بطورى مواظب هستند كه عمل خير هر چند كوچك باشد چون از شخص صادر گردد از قلمشان نمى‏افتد) و بيجا و ناكرده را نمى‏نويسند (11)، و بدانيد هر كه تقوى پيشه گرفته از خدا بترسد حق تعالى راه بيرون شدن از فتنه و تباهى‏ها و روشنائى از تاريكى‏ها (ى نادانى و گمراهى) را باو نشان مى‏دهد، و در آنچه آرزو داشته (بهشت) جاودان نگاهش مى‏دارد، و او را نزد خود در منزل گرامى در سرايى كه براى (دوستداران) خويش اختيار فرموده وارد نمايد، سايه آن سرا عرش و روشنائى آن خوشنودى خدا است، و زيارت كنندگان آن فرشتگان و دوستان آن پيغمبران او مى‏باشند. (12) پس (با عبادت خالق و خدمت بخلق) بسوى آخرت بشتابيد و بر مرگها (بيماريهاى موجب مرگ) پيشى گيريد (پيش از مرگ توشه برداشته كارى كنيد كه خدا و رسول راضى و خوشنود باشند)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 606

زيرا نزديك است كه آرزوى مردم قطع شده و مرگ آنان را دريابد، و باب توبه و بازگشت بر ايشان بسته شود (و در غصه و اندوه بمانند) پس (ناگهان) شما شبى بصبح مى‏آوريد كه مانند پيشينيان خود كه بازگشت (بدنيا) را درخواست مى‏نمودند مى‏باشيد (تا زنده هستيد به چاره كار خويش پرداخته توشه راه برداريد، نه مانند گذشتگان كه از گناهان خويش پشيمان شده بازگشت بدنيا را درخواست مى‏نمايند وقتى كه پشيمانى‏شان سود ندارد، و در خواستشان پذيرفته نمى‏شود، چنانكه در قرآن كريم س 6 ى 27 مى‏فرمايد: و لو ترى إذ وقفوا على النار فقالوا يا ليتنا نرد و لا نكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين‏ ى 28 بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و إنهم لكاذبون‏ يعنى اگر گناهكاران را كه بر آتش وا مى‏دارند ببينى، مى‏گويند:

اى كاش ما را بدنيا برگردانند كه آيات پروردگارمان را تكذيب نكرده از جمله مؤمنين و گروندگان باشيم، راست نمى‏گويند، بلكه اين اقرار از جهت آنست كه براى ايشان هويدا گشت آنچه پيش از اين پنهان بود، و اگر برگردند دوباره آنچه كه از آن نهى شده‏اند بجا آورند و ايشان دروغ مى‏گويند. و در س 23 ى 99 مى‏فرمايد: حتى إذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون‏ ى 100 لعلي أعمل صالحا فيما تركت، كلا إنها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون‏ يعنى به كردار زشت مى‏كوشند تا مرگ يكى از ايشان را دريابد، آنگاه از روى پشيمانى مى‏گويد:

پروردگارا مرا بدنيا باز گردان شايد در آنچه از دست دادم عمل شايسته بجا آورم، دريغا كه او را باز گردانند، زيرا درخواست بازگشت سخنى است كه از روى گرفتارى مى‏گويد، و از پس ايشان تا روز بر انگيختن براى حساب قبر مانع بازگشت خواهد بود) (13) و شما در دنيا كه جاى ماندنتان نيست مسافر و رهگذريد، شما را به كوچ كردن از آن اعلام و به توشه برداشتن از آن امر فرموده‏اند (پس بشتابيد و توشه راه برداريد و از خدا و رسول پيروى كنيد تا سرگردان نمانيد) (14) و بدانيد اين پوست نازك (بدن شما) را شكيبائى بر آتش نيست، پس (از ابتلاى بآن) به خودتان رحم كنيد كه شما خود را در دنيا به مصيبتها و سختيها آزموده‏ايد (نتوانسته‏ايد بر كوچكترين ناكاميهاى آن شكيبا باشيد) (15) آيا ديده‏ايد يكى از خودتان كه چگونه ناله و اظهار درد ميكند از خارى كه ببدن او فرو رود، و از لغزيدنى كه او را خونين كند، و از ريگ گرم (بيابان) كه او را بسوزاند، پس چه حالتى خواهد داشت هرگاه بين دو تاوه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 607

از آتش باشد در حاليكه همخوابه سنگ سوزان و همنشين شيطان گردد؟! (چنانكه در قرآن كريم س 66 ى 6 مى‏فرمايد: يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم و أهليكم نارا وقودها الناس و الحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون‏ يعنى اى آنانكه گرويده‏ايد خود را بترك معاصى و فرزندانتان را به اندرز نگاه داريد از آتشى كه هيزم و افروزنده آن مردم و سنگهايى است كه آنها را تراشيده بت قرار داده مى‏پرستيدند و بر آن آتش فرشتگانى هستند درشت سخن سخت كه بآنچه خداوند آنها را امر فرموده نافرمانى نمى‏كنند، و آنچه كه مأمورند بجا مى‏آورند. و در س 43 ى 36 مى‏فرمايد: و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين‏ يعنى هر كه خود را از ياد خداى مهربان كور دارد شيطانى را همنشين او قرار مى‏دهيم) (16) آيا مى‏دانيد كه مالك دوزخ هرگاه بر آتش خشم كند از خشم او آتش (به جوش و خروش آمده) بعضى بعضى را مى‏مالاند (بروى هم قرار مى‏گيرد) و هرگاه آنرا زجر كند (بر آن بانگ زند) شكيبائى از دست داده ناله كنان در ميان درهاى دوزخ بر اثر زجر او برجهد؟!

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 608

[قسمت سوم خطبه‏]

(17) اى پير سالخوردى كه ناتوانى پيرى دامن گيرش شده چگونه خواهى بود زمانيكه طوقهاى آتش به استخوانهاى گردنها چسبيده شود و غل و زنجيرها بچسبد تا گوشتهاى بازوها را بخورد؟! (اگر بر اثر معاصى باين عذاب و سختيها گرفتار شوى چه ميكنى) (18) پس اى گروه بندگان از خدا بترسيد از خدا بترسيد در حاليكه در تندرستى پيش از بيمارى (رسيدن مرگ) و در فراخى و آسايش (دنيا) پيش از تنگى و سختى (قبر) آسوده هستيد (مى‏توانيد رضاء و خوشنودى خدا و رسول را بدست آورده از گرفتارى بعد از مرگ رهائى يابيد) پس در آزاد كردن گردنهاى خودتان (از آتش دوزخ) بكوشيد پيش از آنكه آن گردنها در گرو برود (رهائى ممكن نباشد) چشمهاى خود را بيدار نگاه‏داريد (شب زنده دار باشيد) و شكمهاتان را لاغر سازيد (روزه بگيريد) و قدمهاتان را بكار بريد (در كار خير قدم نهيد)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 609

و اموالتان را (در راه خدا) ببخشيد، و اندامتان را فداى جانهاتان نمائيد و در اين كار بخل نورزيد (بدنها را كه بزودى فانى گشته زير خاك مى‏پوسد در راه عبادت و بندگى و جهاد با دشمنان دين بكار بريد تا از عذاب هميشگى برهيد و در بهشت جاويد بسر بريد) كه خداوند سبحان (در قرآن كريم س 47 ى 7) فرموده: إن تنصروا الله ينصركم و يثبت أقدامكم‏ يعنى اگر خدا را يارى كنيد (اطاعت و بندگى نمائيد) خدا شما را يارى خواهد نمود و در لغزش قدمهاتان را استوار مى‏گرداند (از سختى و گرفتارى نجات مى‏دهد) و (در س 57 ى 11) فرموده: من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له و له أجر كريم‏ يعنى كيست كه بخدا وام دهد (در اطاعت و بندگى او) وام دادن نيكوئى (بدون رئاء و خودنمايى) كه خدا آنرا برايش چندين برابر گرداند و براى او است مزدى شايسته، (19) پس از راه ذلت و خوارى از شما يارى نخواسته و بجهت كمى مال و نيازمندى وام نطلبيده، از شما يارى خواسته در صورتيكه او را است لشگرهاى آسمانها و زمين و (بر همگان) غالب و دانا است، و از شما وام طلبيده در حاليكه او را است خزينه‏هاى آسمان و زمين و بى‏نياز و ستوده شده است، و يارى خواستن و وام طلبيدن او براى آنست كه خواسته شما را بيازمايد كه كدام يك عمل نيكو بيشتر بجا مى‏آوريد، (20) پس بكوشيد به كارهاى نيكو تا با همسايگان خدا (نيكوكاران) در سراى او (بهشت) باشيد كه خدا پيغمبرانش را با آنان آشنا گردانيد، و فرشتگانش را امر فرمود به ديدن آنها روند و هميشه گوشهاشان را محفوظ داشته از اينكه آواز آتش را بشنوند (تا مبادا افسرده شوند، چنانكه در قرآن كريم س 21 ى 101 مى‏فرمايد: إن الذين سبقت لهم منا الحسنى أولئك عنها مبعدون‏ ى 102 لا يسمعون حسيسها و هم في ما اشتهت أنفسهم خالدون‏ يعنى آنانكه پيشى گرفتند براى ايشان از جانب ما پاداش نيكوئى است، آنها را از آتش دوزخ دور مى‏نمايند كه آواز آنرا نمى‏شنوند و آنها در آنچه آرزو داشتند جاويدان باشند) و اندام آنان را نگاه‏داشت از دريافت سختى و رنج (در قرآن كريم س 57 ى 21 مى‏فرمايد:) ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم\* يعنى اين چنين جود و بخشش احسان خدا است كه بهر كه بخواهد داده ميشود و خداوند صاحب احسان بزرگ است. (21) مى‏گويم آنچه‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 610

مى‏شنويد و از خدا براى خود و شما (در توفيق بجا آوردن عمل نيكو و پيروى نكردن از نفس اماره و شيطان) يارى مى‏خواهم كه (يارى خواستن از) او ما را كافى است، و نيكو وكيلى است (براى واگذاشتن كارها باو).

(1184)

183 (1183)- از سخنان آن حضرت عليه السلام است به برج ابن مسهر كه از قبيله بنى طى و از (شعراء) خوارج بود، هنگاميكه گفت: لا حكم إلا لله يعنى حكمى نيست جز از جانب خدا، بطوريكه آن حضرت مى‏شنيد، پس فرمود:

(1) اى آنكه دندان جلو تو افتاده (بى‏خردى كه باطنت مانند كسيكه دندانهاى جلوش افتاده زشت است) خاموش شو خدا ترا زشت گرداند، (2) بخدا سوگند حق (كه منظور امام عليه السلام است) هويدا گشت و تو در آن (بين لشگر) لاغر و ناتوان بودى (اعتنائى بتو نداشتند) و آوازت پنهان بود (گوش به سخنت نمى‏دادند) تا اينكه باطل فرياد كرد (بر گفتن اين سخنان دلير گشتى، و) آشكار شدى مانند آشكار شدن شاخ بز (امام عليه السلام از نظر پستى و فرومايگى او را به شاخ بز تشبيه فرمود، و اين در عرب رسم است، و هر چه را بخواهند بزرگ شمارند به چيز نفيس و ارجمند نسبت دهند، چنانكه گويند: نجم نجوم الكوكب يعنى پيدا شد مانند آشكار شدن ستاره).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 611

از اينجا تا اخر باب خطب نسخه‏هاى خطى و چاپى نهج البلاغة از جهت ترتيب خطبه‏ها يكنواخت نيست، و در بعضى نسخه‏ها از سخن صد و هفتاد و هشتم ببعد ترتيب مختلف است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 613

(1193)

184 (1184)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است، روايت شده كه يكى از اصحاب و پيروان امير المؤمنين عليه السلام كه او را همام مى‏گفتند

[قسمت أول خطبه‏]

و مردى بود عابد به آن حضرت گفت: يا امير المؤمنين (اوصاف) پرهيزكاران را براى من بيان فرما مانند آنكه آنان را ببينم امام عليه السلام در پاسخ او تأمل و درنگ فرمود (زيرا مصلحت را در تأخير جواب ديد) پس از آن بطور اجمال فرمود: (1) اى همام تو خود از خدا بترس و نيكوكار باش كه (در قرآن كريم س 16 ى 128 مى‏فرمايد:) إن\*

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 614

الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون‏ يعنى خدا با پرهيزكاران و نيكو كرداران است (بر تو لازم است كه تقوى و ترس از خدا را شعار خويش گردانى و كار نيكو بجا آورى، و بيشتر از اين بر تو لازم نيست) همام باين پاسخ اكتفا نكرد (در خواهش خود اصرار نمود) تا آنكه حضرت را سوگند داد، پس آن بزرگوار شكر و سپاس الهى بجا آورد و بر پيغمبر صلى الله عليه و آله درود فرستاد آنگاه فرمود:

(2) خداوند سبحان هنگام آفرينش خلق از طاعت و بندگيشان بى‏نياز و از معصيت و نافرمانى آنها ايمن بود، زيرا معصيت گناهكاران او را زيان ندارد، و طاعت فرمانبرداران سودى باو نمى‏رساند (بلكه غرض از امر بطاعت و نهى از معصيت سود بردن بندگان است) پس روزى و وسائل آسايششان را بين آنها قسمت فرمود، و هر كس را در دنيا (با حكمت و مصلحت) در مرتبه‏اى (كه سزاوار او دانست از قبيل فقر و غناء و خوشى و بدى و مانند آنها) قرار داد، (3) و پرهيزكاران در دنيا داراى فضيلتها هستند (از ديگران برترند، زيرا) گفتارشان از روى راستى است (بر وفق رضاء و خوشنودى خدا و رسول سخن گويند) و پوشاكشان ميانه روى (افراط و تفريط در زندگانيشان نيست) و رفتارشان (بين مردم) به فروتنى است (زيرا خداوند در قرآن كريم س 17 ى 37 مى‏فرمايد: و لا تمش في الأرض مرحا إنك لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طولا يعنى از روى تكبر بر زمين راه مرو كه تو هرگز نمى‏توانى «به پاهايت» زمين را بشكافى، و هرگز از جهت درازى «هر چند گردن كشى» به كوهها نمى‏رسى) (4) از آنچه كه خداوند بر ايشان روا نداشته چشم پوشيده‏اند (حرامى مرتكب نمى‏شوند) و به علمى كه آنان را سود رساند گوش فرا داشته‏اند (از سخنان بيهوده كه موجب خشم خدا و رسول است دورى مى‏نمايند، چنانكه در قرآن كريم س 25 ى 72 مى‏فرمايد: و الذين لا يشهدون الزور، و إذا مروا باللغو مروا كراما يعنى بندگان برگزيده حق كسانى هستند كه در مجالس لهو و لعب و جاهايى كه سخنان باطل نادرست گفته و يا كارهاى زشت بجا مى‏آورند حاضر نمى‏شوند، و هرگاه به بيهوده و ناپسندى برسند از آن دورى گزيده بگذرند و درنگ ننمايند) در سختى و گرفتارى چنانند كه ديگران در آسايش و خوشى (به قضاى الهى تن داده بآنچه كه خدا خواسته راضى و خوشنودند و آسايش و گرفتارى براى آنها يكسان است) و اگر نبود اجل و مدتى كه خدا (در دنيا)

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 615

براى ايشان تعيين فرموده از شوق ثواب و بيم عذاب چشم بر هم زدنى جان در بدنشان قرار نمى‏گرفت، (5) خداوند در نظر آنان بزرگ است، و غير او (هر چه هست) در ديده آنها كوچك، و يقين و باورشان ببهشت مانند يقين و باور كسى است كه آنرا ديده كه اهل آن در آن به خوشى بسر مى‏برند، و ايمانشان به آتش همچون ايمان كسى است كه آنرا ديده كه اهل آن در آن گرفتار عذابند، (6) دلهاشان اندوهناك است، و (همه از) آزارهاشان ايمن (باشند، زيرا منشأ آزار و هر گناه دوست داشتن دنيا است كه آنها بآن بى‏ميل هستند) و بدنهاشان (بر اثر روزه گرفتن و عبادت و بندگى بسيار و قناعت) لاغر، و خواستنى‏هاشان (در دنيا) اندك است (بيشتر از آنچه كه بناچارى بآن نياز دارند نمى‏طلبند) و نفسهاشان با عفت و پاكيزگى است (پيرو شهوات نيستند) (7) چند روز كوتاه (دنيا) را به شكيبايى بسر رسانند و در پى آن آسايش هميشگى (نعمت بى‏پايان بهشت) را دريابند، اين كردار تجارتى است پر فائده كه پروردگارشان براى آنها فراهم نموده (چون آنان خود را براى عبادت و بندگى آماده ساختند خداوند هم راه وصول به سعادت را بآنها نشان داد) دنيا بآنان رو آورد (كالا و آرايش خود را بآنها جلوه داد) ايشان از آن رو گردانيدند (از آن چشم پوشيدند) و آنها را اسير و گرفتار نمود آنها جانشان را فداء كرده (به سختيهاى آن تن دادند تا) خود را از آن رهاندند. (8) چون شب شود (براى نماز) برپا ايستاده آيات قرآن را با تأمل و انديشه مى‏خوانند، و با خواندن و تدبر در آن خود را اندوهگين مى‏سازند، و بوسيله آن به درمان درد خويش كوشش دارند (از خواندن و عمل بقرآن چاره رهائى از عذاب و سختى رستخيز را مى‏جويند) پس هرگاه به آيه‏اى برخورند كه بشوق آورده و اميدوارى در آن است (پاداش نيكوكارى را بيان ميكند) بآن طمع مى‏نمايند و با شوق بآن نظر ميكنند مانند آنكه پاداشى كه آيه از آن خبر مى‏دهد در برابر چشم ايشان است و آنرا مى‏بينند، و هرگاه به آيه‏اى برخورند كه در آن ترس و بيم است (از كيفر بد كارى سخن مى‏گويد) گوش دلشان را بآن مى‏گشايند چنانكه گويا شيون و فرياد (اهل) دوزخ در بيخ گوشهايشان است، (9) و (در پيشگاه الهى براى ركوع) قدشان را خم ميكنند، و (براى سجود) پيشانيها و كفها و زانوها و اطراف قدمهاشان را بروى زمين مى‏گسترانند، از خداى تعالى آزادى خويش را (از عذاب رستخيز) درخواست مى‏نمايند، (10) و چون روز شود

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 616

بردبار و دانا و نيكو كردار و پرهيزكارند، ترس (از خدا) اندامشان را لاغر كرده مانند باريكى تيرها كه تراشيده ميشود، بيننده مى‏پندارد كه آنها بيمارند در صورتيكه بيمارى ندارند (بلكه از بيم عذاب لاغر شده‏اند) و (چون سخنانى كه بآنها پى نمى‏برد از ايشان مى‏شنود) مى‏گويد پرت و ديوانه‏اند در صورتيكه ديوانه نيستند بلكه امر بزرگى (انديشه قيامت) با ايشان آميخته شده است، (11) از كردار اندكشان خوشنود نمى‏شوند، و بسيار را بسيار نمى‏دانند، پس خود را (به گمان تقصير در طاعت) متهم سازند، و از كردار خويش هراسانند (كه مبادا پسنديده نباشد) (12) هرگاه يكى از آنان را (به كردار نيكو) بستانيد از آنچه در باره او گفته شده مى‏ترسد و مى‏گويد: من از ديگرى بخود داناترم، و پروردگارم بمن داناتر از من است. بار خدايا آنچه مى‏گويند (كه موجب خودپسندى است) بر من مگير، و مرا برتر آنچه مى‏پندارند بگردان، و گناهان مرا كه نمى‏دانند ببخش.

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 618

[قسمت دوم خطبه‏]

(13) نشانه يكى از پرهيزكاران آنست كه تو مى‏بينى در امر دين توانا است، و در نرمى و خوشخويى دور انديش، و در ايمان با يقين، و در (طلب) علم حريص، و در بردبارى دانا، و در توانگرى ميانه رو (اسراف نكرده دارائى خود را بيجا صرف نمى‏كند) و در بندگى و عبادت فروتن است، و در فقر و نيازمندى آراسته جلوه ميكند (تا كسى بر تنگدستى او آگاه نشود، چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 273 مى‏فرمايد: للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس إلحافا و ما تنفقوا من خير فإن الله به عليم‏ يعنى درويشانى كه به عبادت و بندگى در راه خدا پرداخته‏اند و براى بازرگانى سير در زمين را توانا نيستند عفت و بى‏نيازى دارند بطوريكه نادان مى‏پندارد كه آنان توانگرانند ايشان را به نشانه چهره مى‏شناسى كه به اصرار از مردم چيزى درخواست نمى‏نمايند، و آنچه از مال بآنها ببخشيد خدا بآن دانا است) و در سختى شكيبا و حلال را جويا و در هدايت و رستگارى دلشاد و از طمع و آز دور هستند، (14) با كارهاى‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 619

شايسته‏اى كه بجا مى‏آورد ترسان است، در شب همت او صرف سپاسگزارى (از نعمتهاى حق تعالى) است، و در بامداد اراده‏اش ذكر و ياد خدا مى‏باشد، شب را بسر مى‏برد در حاليكه از غفلت خويش (كه مبادا در وظائف خود كوتاهى كرده باشد) هراسان است، و روز از احسان و مهربانى خدا (كه او را مسلمان و پيرو محمد و آل محمد قرار داده) شادمان است، (15) اگر نفس در آنچه كه مائل نيست با او سركشى كند (بسختى زير بار طاعت و بندگى رود) خواهش آنرا در آنچه دوست مى‏دارد انجام ندهد، روشنى چشم او در چيزى است كه جاودان است، و بى‏رغبتيش در چيزيكه باقى نمى‏ماند (بآخرت چشم دوخته و بدنيا پشت پا زده) بردبارى را با دانش و گفتار را با كردار مى‏آميزد (زيرا بردبارى كه از روى دانش و خردمندى نباشد و گفتارى كه مقرون با كردار نبود نكوهيده است) (16) او را مى‏بينى كه با آرزوى كوتاه و خطاء و لغزش اندك و دل فروتن و نفس قانع و خوراك كم و كار آسان و دين محفوظ و شهوت و خواهش از بين رفته و خشم فرو نشسته است، مردم به نيكوئى او چشم داشته و از بديش آسوده‏اند، (17) اگر در بين مردم غافل و بى‏خبر (از خدا و رسول) باشد از زمره آگاهان بشمار مى‏رود (زيرا دل او بياد خدا مشغول است) و اگر در آگاهان باشد در شمار اهل غفلت نيايد (زيرا در ذكر خدا تنها اكتفاء به زبان نمى‏كند كه از مردم غافل بشمار آيد، بلكه دل او با زبانش يكى است) ببخشايد كسيرا كه باو ستم كند و احسان نمايد بكسيكه او را محروم گرداند، و بپيوندد به آن كه از او جدا گردد، در حاليكه از دشنام دادن و سخن زشت دور و گفتارش هموار است، و كار نكوهيده از او ديده نشده و كار پسنديده‏اش هويدا است، نيكوئى او رو آورده و بديش پشت گردانيده، (18) در سختيها با وقار و بردبار، و در ناگواريها شكيبا و در خوشى و آسايش سپاسگزار است، كسيرا كه دشمن دارد بر او ستم ننمايد، و آنرا كه دوست دارد در باره او گناه نكند (دوستى و دشمنى او را از تكليف شرعى باز ندارد، چنانكه رويه مردم هوا پرست و ستمگر است) بحق اقرار ميكند پيش از آنكه بر آن گواه آرند (زيرا گواه در برابر انكار است و انكار حق دروغگويى است و آن منافى با تقوى و پرهيزكارى مى‏باشد) آنچه باو بسپارند تباه نمى‏سازد، و آنچه به يادش آورند فراموش نمى‏كند، و كسيرا به لقبهاى زشت (كافر، فاسق، منافق و كلمات ناپسند) نمى‏خواند، و به همسايه زيان نمى‏رساند، و به پيش آمدهاى ناگوار كه براى مردم رخ مى‏دهد شادى نمى‏نمايد، (19) و در راه باطل و نادرست قدم ننهاده و از

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 620

جاده حق بيرون نمى‏رود، اگر خاموش نشست خاموشيش او را اندوهگين نمى‏گرداند، و اگر بخندد آواز خنده‏اش بلند نمى‏شود، و چون بر او ستم كنند شكيبائى پيش گيرد تا خدا انتقام او را كشد، نفسش از دست او برنج و سختى گرفتار است (زيرا بر خلاف هوا و خواهش او رفتار مى‏نمايد) و مردم از او در آسايش هستند (زيرا آزار بمردم بر اثر پيروى از خواهش نفس است) در كار آخرت خود را برنج اندازد، و مردم را از (كار) خويش به آسايش رساند، (20) دورى او از اشخاص بجهت بى‏رغبتى و دورى نمودن است (از دنيا پرستان) و نزديكى او با آشنايان از جهت خوشخويى و مهربانى است (با خدا پرستان) دورى او از روى خودخواهى و بزرگى نبوده، و نزديكيش از راه مكر و فريب (چنانكه روش مردم دو رو است) نمى‏باشد.

ناقل اين خطبه گفت: (چون سخن به اينجا رسيد) همام بيهوش شد و هم در آن بيهوشى از دنيا رفت، پس امير المؤمنين عليه السلام فرمود: (21) آگاه باشيد سوگند بخدا كه از (چنين پيش‏آمد بر) او مى‏ترسيدم، پس از آن فرمود: اندرزهاى درست به اهلش چنين (تأثير) ميكند، يكى از حاضرين (عبد الله ابن كواء كه از خوارج بود) گفت: يا امير المؤمنين تو چه حال دارى (چرا اين اندرزها در تو تأثير ندارد، يا چون چنين گمان داشتى چرا باعث مرگ او شدى)؟ امام عليه السلام فرمود: (22) واى بر تو هر اجلى را وقتى است كه از آن نمى‏گذرد (دير و زود نمى‏گردد) و سببى است كه از آن تجاوز نمى‏كند، پس از اينگونه گفتار كه شيطان بر زبانت راند باز ايست (بار ديگر مگو، زيرا اعتراض بر امام از اضلال و دستور شيطان است).

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 622

(1194)

185 (1185)- از خطبه‏هاى آن حضرت عليه السلام است كه منافقين و مردم دو رو را در آن وصف مى‏فرمايد:

(1) خدا را سپاسگزاريم كه توفيق طاعت و فرمانبردارى بما داده، و از معصيت و نافرمانى باز داشته، و از او درخواست مى‏نماييم كه نعمتش را تمام گرداند، و دست ما را به ريسمانش (قرآن كريم) متصل سازد، (2) و گواهى مى‏دهيم كه محمد بنده و فرستاده او است كه براى بدست آوردن رضاء و خوشنودى خدا هر سختى را بخود هموار نمود، و در راه (تبليغ احكام) او هر غم و اندوهى را جرعه جرعه نوشيد (در مدت رسالت هر رنج كه ديد شكيبائى نمود) و نزديكان و خويشانش چند جور بودند (گروهى فداكار و دوستدار كه جان و مال در راهش مى‏دادند، و بعضى دشمن و منافق كه در صدد تباه كردنش بر آمدند) و دوران و بيگانگان براى دشمنى با آن حضرت گرد آمدند، و عرب مهار را گسيخته متوجه آن بزرگوار گشتند، و براى جنگ با او به شكم شترهاى بار كش خويش زدند (كه زودتر برسند) تا آنكه از دورترين محل و جاى آمد و رفتشان بمأوى و محل اقامت آن حضرت با دشمنى وارد شدند (خلاصه براى دشمنى با او از راههاى دور بجنگ آمدند).

(3) بندگان خدا شما را بتقوى و ترس از خدا سفارش مى‏نمايم، و از (مكر و فريب) مردم دو رو (كه در ظاهر مسلمان و در باطن كافر هستند) برحذر مى‏دارم (مبادا فريفته گفتار و كردارشان شده از آنها پيروى نمائيد) زيرا آنها گمراه و گمراه كننده مى‏باشند (خودشان براه ضلالت و گمراهى رفته و ديگران را از راه راست باز داشته با خود يار مى‏سازند) و (از دين خدا) لغزيده و لغزاننده‏اند (خطاء كار بوده ديگران را باشتباه مى‏اندازند) (4) خود را به رنگهاى گوناگون و حالات مختلفه در آورند (هر زمان و در هر مجلسى در گفتار و كردار با اغراض فاسده و انديشه‏هاى نادرست به رنگى در آيند تا مردم ساده لوح را بفريبند) و شما را بهر وسيله‏اى در نظر گرفته و در هر كمين گاهى به كمين نشسته‏اند (اگر به انديشه‏هاى آنان پى بريد و كناره گيريد

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 623

بوسائل ديگرى در صدد فريب شما بر مى‏آيند تا بالأخره شما را با خود همراه سازند) دلهاشان (از رشك و دوروئى و دشمنى و بخل و شك) بيمار است (چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 10 مى‏فرمايد: في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا، و لهم عذاب أليم بما كانوا يكذبون‏ يعنى در دلهاى منافقين بيمارى است، و خداوند هم بآن بيمارى مى‏افزايد، و براى آنها بر اثر آنچه كه تكذيب مى‏نمايند عذابى است دردناك) و ظاهرشان آراسته و پاك (بطورى كه گمان كنند آنها دوست و خواهان حقيقت هستند) در پنهانى راه مى‏روند (انديشه‏هاى خويش را به قسمى كه كسى بآنها پى نبرد بكار انداخته و فتنه و فساد ميكنند) و در بين درختهاى انبوه جنگل مى‏جنبند (مانند شكارچى كه براى بدست آوردن شكار آهسته مى‏جنبد) وصفشان به درمان ماند و گفتارشان بهبودى آرد، ولى كردارشان دردى است درمان ناپذير (با سخنان پسنديده مردم را بدور خويش گرد آورده منظور نادرستشان را انجام مى‏دهند، چنانكه در قرآن كريم س 2 ى 204 مى‏فرمايد: و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو ألد الخصام‏ يعنى از مردم كسى است كه گفتار او در تدبير زندگى دنيا ترا به شگفت مى‏آورد و خدا را گواه مى‏آورد كه دل و زبان او يكى است در صورتيكه سختترين دشمنان است) به خوشى (مردم) رشك مى‏برند (به دوستى آسايششان را از دستشان مى‏گيرند) و به افتادن در سختى و گرفتارى (آنها) كوشش دارند (بين آنها سخن‏چينى مى‏نمايند تا جمعشان را بپراكنند و بيچاره‏شان سازند) و اميد (شان) را نوميد ميكنند (آنها را از كارهاى خدا پسند باز مى‏دارند) (5) در هر راهى براى ايشان بخاك افتاده‏اى است (براى تباه كردن راهها در نظر گرفته‏اند) و نزد هر دلى وسيله‏اى دارند (مى‏توانند با هر كسى بميل و خواست او سخن گويند) و در هر غم و اندوهى اشكها ريزند (تا بوسيله آن مقصود خود را انجام دهند) ستودن يكديگر را بهم وام داده و پاداش آنرا انتظار مى‏برند (يكى از خود را مى‏ستايند تا او هم تلافى كند) چون سؤآل و درخواستى دارند در آن اصرار كنند (تا شخص را وادار بقبول درخواستشان نمايند) و هنگام ملامت (كه بخواهند كسى را

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 624

متنبه سازند) پرده درى كنند (عيوب را آشكار كرده رسوايش نمايند) و اگر آنان را (در كارى) حكم قرار دهند اسراف ميكنند (بر خلاف حق حكم دهند) (6) برابر هر حقى باطلى و برابر هر راستى كج و برابر هر زنده‏اى كشنده و براى هر درى كليد و براى هر شبى چراغى آماده ساخته‏اند (انواع مكر و حيله بكار برند تا بمقصود برسند) (7) نوميدى و بى‏نيازى (بمال مردم) را براى طمع و آز خود وسيله قرار مى‏دهند تا بازارشان را نگاه داشته و كالاهاى كاسدشان را كه نفيس و پاكيزه مى‏پندارند رواج دهند (از راه تزوير خود را بى‏علاقه بدنيا نشان داده اظهار بى‏نيازى مى‏نمايند تا به منظورشان برسند، سخن نادرست) مى‏گويند، و (آنرا بحق) مشتبه و مانند جلوه مى‏دهند، و (مقاصدشان را) بيان ميكنند و آنرا آرايش مى‏نمايند (بصورت حق در مى‏آورند) راه باطل را آسان نشان دهند (تا همه در آن قدم نهند) و راه تنگ (ضلالت و گمراهى) را كج ميكنند (تا از گمراهى رهائى ميسر نباشد) (8) پس ايشان پيرو شيطان و شعله آتشها هستند (در قرآن كريم س 58 ى 19 مى‏فرمايد:) أولئك حزب الشيطان، ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون‏ يعنى آن جماعت ياران و پيروان شيطانند، آگاه باشيد پيروان شيطان زيانكارانند.

سپاس خدائى را سزا است كه توفيق اتمام جزء سوم ترجمه و شرح‏

ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، ج‏3، ص: 625

نهج البلاغة را در نيمه شب يكشنبه ششم ربيع الأول سال هزار و سيصد و شصت و هفت هجرى در تهران عنايت فرمود باين بنده:

(على النقى (فيض الإسلام) ال محمد الديباج.

[[4]](#footnote-4)

1. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-1)
2. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-2)
3. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-3)
4. شريف الرضى، محمد بن حسين، ترجمه و شرح نهج البلاغة (فيض الإسلام)، 2جلد، مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام - تهران، چاپ: پنجم، 1379 ش. [↑](#footnote-ref-4)